عبدالله اوجلان

چگونه باید زیست

عبدالله اوجالان

چگونه باید زیست؟

جلد اول

مرکز آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان

برگردان این اثر تقدیم می‌شودبه:
تمامی شهدای راه آزادی میهن عزیزمان به ویژه
گریلای دلاور شهید یاشار (اسلام جوانمرد)

این اثر ترجمه‌ای است از ?NASIL YAŞAMALI
Öcalan, Abdullah
انتشارات MEM YAYINLARI دسامبر ۲۰۰۰

چگونه باید زیست؟
اوجالان عبدالله
برگردان/ آ. کاردوخ
انتشارات مرکز آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان ۱۳۸۴ هـ.ش.، ص.
۱. هنر در کردستان
۲. زندگی و مبارزه در کردستان
۳. غریزه‌ی جنسی و بحران اجتماعی
۴. انقلاب و تحول در وضعیت زنان
ویرایش: ر. جاوید
حروف‌چینی و صفحه‌آرایی:
بخش هنری مرکز انتشاراتی آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان
نشر اول: چاپخانه روناهی نوامبر ۲۰۰۲/ دی‌ماه ۱۳۸۱
چاپ دوم: نوامبر ۲۰۰۷

فهرست

درباره نویسنده

اوجالان در ۴ آوریل ۱۹۴۹ در روستای "عمرلی" از توابع شهر اورفا در شمال کردستان به دنیا آمد. مدرسه ابتدایی را در روستای "جبین" خوانده، مدرسه راهنمایی را در شهر "نزیب" از توابع شهرستان "عنتاب" گذرانده و دبیرستان را در آنکارا خواند. در دانشگاه رشته علوم سیاسی دانشگاه را در آنکارا خواند. در نهادهای جداگانه به فعالیت پرداخت و در برخی از آن‌ها در رهبری آنها جای گرفت. پس از اعدام دنیز گزمیش از رهبران چپ ترکیه که اصالتا کرد بود، در تظاهراتی که در اعتراض به آن برگزار شده بود، اوجالان دستگیر شده و پس از شش ماه به سبب کافی نبودن شهود آزاد شد. پس از آن رسما آغاز به تشکل جنبش آپوئیستی نموده و در روز ۲۷ ماه یازدهم سال ۱۹۷۸ رسما حزب کارگران کردستان PKK را اعلام نمود. دوران حماسه‌وار حزب کارگران کردستان PKK تاریخی نوین را برای کردها رقم زد. دورانی که نام رستاخیز را به خود گرفت. ۱۵ آگوست ۱۹۸۴ و شروع جنگ مسلحانه، ۱ سپتامبر ۱۹۹۸ و روز آتش‌بس یکطرفه PKK، ۱۹اکتبر۱۹۹۸ و روز آغاز توطئه بین‌المللی که همزمان با سالروز کشته‌شدن "چه گوارا" بود، روز ۱۵ آگوست ۱۹۹۹ که روز دستگیری اوجالان و تحویل ایشان به ترکیه بود، روز ۴ آوریل ۲۰۰۲ که روز تشکیل کنگره آزادی و دمکراسی کردستان KADEK بود، روزهای تلخ و شیرینی هستند که کردها با توسل به آن‌ها تاریخ نوین خویش را بیان می‌نمایند. در کنار این‌همه، چیزی که مهم است پشتوانه این تحرک است. افکار اوجالان که شکل‌دهنده خط‌مشی مبارزاتی بوده و هست موردی غیر قابل اغماض است. اوجالان افکارش را در صدها جلد کتاب که رقمی بی‌نظیر در نویسندگی است به رشته تحریر درآورده است. آغاز برگردان ـ هرچند کُند ـ این آثار، سرآغازی است برای آشنایی فضای ایران با آن‌ها. از میان این حجم عظیم می‌توان به برترین آن‌ها به صورت زیر اشاره نمود:

راه انقلاب کردستان، نقش خشونت در کردستان، مسئله شخصیت در کردستان، بازگشت به میهن و وظایف ما، شخصیت مبارز آپوئیست، زندگی حزبی و ویژگی‌های یک فرد حزبی، نوشتن تاریخ در کردستان با آفریدن و ایجاد تاریخ میسر است، مسئله توسعه در P.K.K و وظایف ما، زن و خانواده، انقلاب اجتماعی و زندگی نوین، چگونه باید زیست؟ (دو جلد)، تشکیل ارتش زنان، عشق کرد، عشق و آزادی، چگونه باید جنگید؟، نگرش جنگی طوفانی ما، جمهوری الیگارشیک، رهنمودهای پیروزی، سازماندهی، مسئله رهایی خلق کردستان و راه‌حل آن، رهنمودهای آزادی، معضلات خودسازی حزبی و

وظایف ما، رهبریت و سیاست آپوئیستی، رهبریت و فلسفه مبارزه، رهبریت و آزمون P.K.K، کردار و گفتار انقلابی، پاکسازی اخلالگران، منتخبات(سه جلد)، نامه‌ها، اصرار بر سوسیالیسم اصرار بر انسانیت، برخورد انقلابی با مسئله دین، تاریخ در روزگار ما و ما در ابتدای تاریخ نهانیم، دگرگونی عظیم(گفتگو با مهری بللی، انقلابی چپ ترکیه)، رهبری و خلق(مصاحبه طولانی نبیل‌الملحم روزنامه‌نگار سرشناس عرب با اوجالان)، داستان دوباره‌زیستن (مصاحبه طولانی پروفسور یالچین کوچوک با اوجالان)، محاکمه تاریخ، متن سخنرانی‌های کنگره سوم، راپر سیاسی تقدیمی به کنگره پنجم PKK، مخاطبی می‌طلبم، شخصیت مبارز در مبارزات رهایی‌بخش خلق، قیام مردمی در انقلاب دمکراتیک، مبارزه جهت حاکمیت در جنوب کردستان و موضع انقلابی ما، ۱۵ آگوست پیروزی انسان(آگوست و سپتامبر ۱۹۹۲)، نیروی خلق بزرگترین قدرت(فوریه و مارس ۱۹۹۱)، سوسیالیسم به مثابه تعالی شیوه حیات(جلد اول ژانویه ۱۹۹۲)، قیام و نوزایی یک خلق(جلد دوم ژانویه ۱۹۹۲)، تداوم رنسانس کرد و تاثیر آن بر رنسانس خاورمیانه(جلد اول می ۱۹۹۲)، جنبش P.K.K جنبش آزادیخواهی ملی و اجتماعی(فوریه و مارس ۱۹۹۲)، منتخبات مصاحبه‌ها، گفتگویی با روشنفکران، عزم به تغییر چهره خاورمیانه، در مسیر رم، دیالوگ‌هایی درباره زندگی آزاد، رهنمودهایی برای مقطع تحول(جهت کنگره هفتم P.K.K) و دفاعیات متفاوت ایشان: راه‌حل دمکراتیک در حل مسئله کرد، از دولت کاهن سومری به سوی تمدن دمکراتیک، اورفا سمبل قداست و لعنت، کرد آزد هویت نوین خاورمیانه، دفاع از یک خلق.

بخشی از این آثار نوشتاری بوده و بخشی نیز گردآوری از درس‌هایی است که در آکادمی آموزش کادر "معصوم کرکماز" ارائه می‌نمود. برگردان این کتب اکثرا به زبان‌های عربی، کردی (هر دو لهجه)، انگلیسی و آلمانی در دسترس خوانندگانش قرار می‌گرفتند. تعدادی اندک از این آثار نیز به فارسی ترجمه شده‌اند. در کنار این آثار مقالات بسیاری وجود دارند که در روزنامه و مجلات مختلفی به چاپ رسیده‌اند. از میان اینان می‌توان به گزیده‌ی نوشته‌ها و مصاحبات و گفتگوهای ایشان با خبرنگاران و اندیشمندان مختلف نام برد که به اکثر زبان‌ها ترجمه شده است.

مطالعه و آثار اوجالان همچون رهبر و اندیشمندی کرد، جهت شناخت جنبش کردی که امروزه تاثیرگذاری خویش را نشان می‌دهد، جهت علوم اجتماعی نو که خواهان گذار از متدهای سنتی علوم اجتماعی هستند و جهت معنا دادن بهتر به زندگی، اهمیتی دارد که تنها با مطالعه این آثار می‌توان بدان پی برد.

فوریه ۲۰۰۶

مرکز آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان

مقدمه‌ای بر چاپ فارسی

"همه می‌دانند که اوجالان کیست. کیست که او را نشناسد؟" اما آیا این "همه" می‌دانند که اوجالان چه "می‌گوید"؟ آیا می‌دانند که او کردستانی را که زورمداران ترکیه آن را "خیالی" می‌خواندند احیا نمود، آیا می‌دانند که در راهش دچار چه دشواری‌هایی گردید؟ آیا می‌دانند که به گفته ایشان "۹۵ درصد انرژی صرف ایشان واپسگرایی اجتماع خودمان شد و تنها ۵ درصد صرف مبارزه با دشمن"؟ آیا می‌دانند که هنگام مبارزه مسلحانه، این نه نیروی دشمن بود که دغدغه دشوار مبارزه را تشکیل می‌داد بلکه مناسبات مرگ‌آور اجتماعی جامعه کرد بود و این او را وادار به تاملی عمیق کرده و در این راه یک روش جامعه‌شناختی شرقی را ایجاد کرده و به علوم اجتماعی شرقی روی آورد؟ در ایران این شناخت کم است. شاید هم برخی وی را تنها به چشم یک رهبر سیاسی می‌بینند. اما حقیقت امر بسیار متفاوت است.

جنبش آپوئیستی با یک مسئله سیاسی-ایدئولوژیک آغاز گشت، با کنش‌های خشونت‌بار نظامی ژنرال‌های ترک به واکنش مبارزه مسلحانه روی آورد. این رویکرد تحمیلی دشمن را به عقب راند اما واقعیت اجتماعی به پیشاهنگ این جنبش نشان داد که مسئله کرد بسیار ژرف‌تر از ظاهر آن است. دید سوسیالیستی اوجالان بر این محور پیش رفت، دست به تحلیل جامعه و شخصیت کردها زد، ده‌ها جلد کتاب آموزشی به رشته تحریر درآورد، حتی شمار کتاب‌هایش به ارقام سرسام‌آوری در این حوزه رسید، شمار کتاب‌هایی که حاصل نوشتن و درس‌های اوجالان بود به تدریج به رقم‌های صدی رسید. در کنار این، آموزش کادرها نیز با یک انرژی پایان‌ناپذیر ادامه داشت. در طول ده ـ پانزده سال حدود سه هزار کادر از دوره‌های آموزشی تحت نظر مستقیم اوجالان گذشتند. این خون‌های تازه، متمادیا انقلاب را تغذیه می‌نمود. هرچه رفت عمق مسئله کرد بهتر نمایان شد و هنگامی که توطئه بین‌المللی علیه اوجالان در ۱۵ فوریه ۱۹۹۹ با تمام پلیدی‌ها و کراهت‌ها همچون اهریمنی زشت خویش را نشان داد، آنگاه روشن شد که مسئله کرد ریشه در اعماق تاریخ دارد. اوجالان پس از اسارت در زندان با ارائه تزهای اجتماعی نوینی که از راه دفاعیاتش ارائه می‌داد، تفکرات خویش را بارورتر نمود. می‌دانست که حقوق نه بر طبق حقیقت حقوقی که بر طبق قدرت سیاسی و اوضاع منطقه حرکت می‌کند، به همین جهت و البته به اقتضای عمق مسئله کرد دفاعیاتش حاوی تحلیلات علمی چنان پخته‌ای شد که به جرأت می‌توان گفت بنیان رنسانس خاورمیانه را تشکیل خواهند داد.

اکنون این تزها در دسترس همه قرار دارند اما به سبب اهمیت آثار قبلی اوجالان، ترجمه، تحقیق و بحث و بررسی در مورد آن‌ها از زاویه‌دید جامعه ایران، اهمیتی متفاوت از سایر اهمیت‌ها را داراست. حوزه اندیشه ایران بدون شک از روشن‌ترین حوزه‌های روشنفکری خاورمیانه است اما محروم ماندن این حوزه از چنین تزهایی آنچنان نقصی است که تنها برطرف کردن آن می‌تواند واکنشی معقول در برابر آن محسوب گردد.

ایران رو به شرق دارد و ترکیه رو به غرب. ایران هنگام نگریستن به غرب از آنسوی ترکیه آغاز می‌کند و ترکیه برای بررسی شرق از آنسوی ایران. این ندیدن همدیگر زیان‌هایی را برای هر دو طرف دربرداشته است و کسانی که بیشتر از همه از این مسئله دچار خسران می‌شوند، کردهایی هستند که سرزمین‌شان بین این دو کشور تقسیم شده است. در ایران افکاری توسعه یافته‌اند که می‌توانند روند غرب‌زدگی در ترکیه را تحت‌تاثیری مثبت به کانالی صحیح رهنمون شوند و در ترکیه نیز افکاری هستند که می‌توانند روند توسعه در ایران را تسریع کنند. در موضوع مذهب نیز با توجه به مذهب سنی در ترکیه و مذهب شیعه در ایران این مسئله صدق می‌نماید. از موجبات علمی در این راه آن است که حوزه اندیشه و افکار عمومی این دو همسایه‌ی از هم دور! به همدیگر نزدیک شوند. با توجه به اینکه افکار اوجالان از مطرح‌ترین افکار ترکیه است، جهت ایران نیز می‌تواند همان حکم را داشته باشد.

جنبش آپوئیستی همچون سنتزی از ریشه شرقی و دستاوردهای غربی راهی بومی را در اندیشه و سیاست و فلسفه پیش گرفته است. بدون شک بحث بیشتر در مورد این مقوله در ایران می‌تواند عرصه‌ای باشد برای روشنایی علمی و درک خلق‌ها از "همدیگر" و ایجاد همبستگی بر اساس اتحادی داوطلبانه و البته علمی.

کتاب حاضر جلد اول از مجموعه سه‌جلدی آن است. جلد سوم آن نیز تحت‌نام عشق کرد به فارسی برگردانده شده است. کتاب از پنج درس تشکیل شده که تاریخ آنها نیز در انتهای درس آورده شده است. مخاطبان درس شاگردانی هستند که از بحبوحه مبارزه و جنگ آمده‌اند. از شیوه خطاب می‌توان پی به مخاطبان برد. درس‌هایی نیز در بخش زنان تدریس شده که باز هم از شیوه خطاب آنها پیداست. درس‌ها بیشتر بر محور مناسبات میان مرد و زن است. موضوعی که اساس توسعه‌نیافتگی را تشکیل می‌دهد. بحث و تأمل در ابعاد این مسئله می‌تواند در توسعه متن جامعه‌مان سهم بسزایی داشته باشد. حال که بر سر راه تحولی عظیم در کردستان قرار داریم، آگاهی از معضلات و راهکارهای آن از اهمیت شایان توجهی برخوردار است.

متن ترکی کتاب حاضر حاوی مشکلات ویراستاری متعددی بود که در نسخه عربی آن تحت نام "کیف نعیش؟" برخی از این نواقص برطرف گردیده‌اند. در برگردان فارسی علی‌رغم کم‌تجربگی در

ترجمه به یاری دوستان و رفقا سعی در برطرف نمودن این کاستی‌ها و روان کردن متن کتاب شد. در جاهای لازم پانوشت‌هایی جهت اطلاعات بیشتر آورده شده‌اند. به امید روزی که جلد دوم آن به فارسی برگردانده شود.

۱۶ فوریه ۲۰۰۶

مترجم

پیش گفتار

"چگونه باید زیست"، امروزه مهم‌ترین پرسش مطرح در کردستان است. این پرسش دارای چنان کیفیتی است که تنها یک انقلاب انسانی و حیاتی می‌تواند جوابگوی آن باشد.

برجسته‌ترین ویژگی مبارزاتی که اثرات بزرگی در تاریخ به جای نهاده، مشارکت بزرگی در تمدن داشته‌اند و تاثیر آن‌ها تا به امروز نیز ادامه می‌یابد؛ پایدارنمودن شکل زندگی نوین بر ویرانه‌های زندگی سنتی می‌باشد. تاریخ نشان می‌دهد مبارزاتی که با پرسش *"چگونه باید زیست"* وارد عرصه‌ی نقدی گسترده نشده، جواب آن را نیافته و از اهداف روزانه فراتر نرفته‌اند، به مرور زمان محو گشته و از بین می‌روند. مبارزات تاریخی دهه‌های اخیر نیز به خوبی نشان می‌دهند که نیاز مهمی به این پرسش وجود دارد.

خصوصا هنگامی که موضوع بحث کردستان است، نباید *"چگونه باید زیست"* گفت و گذشت. نباید فراموش کرد که این پرسش اهمیتی حیاتی دارد. این واقعیت، اهمیت پرسش را چند برابر می‌کند. شاید بدون این "سوال" هر کاری را بتوان انجام داد اما تنها کاری که نمی‌توان انجام داد، مبارزه‌ای است که اینهمه بدیل در راه آن داده شده است. بدون شک این یک ادعا نیست. هم‌چنان که هرکس در باب این مسئله تحقیق کند، به راحتی می‌تواند ببیند که هر روز، هر ساعت و حتی هر لحظه‌ی آن، لبریز از این واقعیت پراکتیکی است. می‌توان گفت که این واقعیت در هر کلمه‌ای نهفته است که رهبری بر زبان می‌راند که گوناگون‌ترین و وسیع‌ترین تحلیلات تاریخی را انجام می‌دهد. به هیچ‌وجه نباید فراموش کرد که این‌جا کردستان است. کسانی که نتوانند به زندگی واقعی در این سرزمین برسند، نمی‌توانند چیز دیگری را به دست بیاورند. آن‌ها که خود را آزاد نکرده‌اند نمی‌توانند امر دیگری را آزاد نمایند و آنها که شخصیت مستقلی به دست نیاورده‌اند نمی‌توانند از بردگی رهایی یابند.

به همین دلیل *"چگونه باید زیست"* بسیار مهم است، پرسشی است که به اندازه هوا، نان و آب به آن احساس نیاز می‌شود. حیاتی که متعلق به ساختار الیگارشیک باشد، اساسا حیات نیست. زندگی انسانی در کردستان از هزار و یک طریق متوقف گشته است. آن‌چه که زنده نامیده می‌شود، مرده است، آن‌چه زندگی نامیده می‌شود، زندان است، چیزی که شرافت نامیده می‌شود، پستی شرم‌آوری است. *"تجمع مرده‌های سرپا"*! کشور و خلقی که با تمام خصوصیاتش نابود گشته است..... ! یکی از معضلات مبارزه‌ی ملی- دمکراتیک کردستان، وظیفه‌ی فهماندن ماهیت زندگی به *"مرده‌های سرپا"* است.

دبیرکل P.K.K در یکی از تحلیلات موجود در این کتابش می‌گوید: "جوابی که به پرسش چگونه باید زیست داده شود یک رمان بزرگ است". جوابگویی جهت این مسئله سهل نیست. کاریست بس صعب! هرکسی قادر به برعهده‌گیری آن نیست و نبوده است. این مورد با ایجاد شیوه‌ی بی‌نظیر رهبری و

بکارگیری عمیق "*دیالکتیک کُرد*"؛ - به قول نویسنده- و مبنا قرار دادن مبارزه‌ای مطابق حقایق آن و دستیابی به نیرویی که بتواند به سوال "چگونه باید زیست" جواب دهد، تحقق می‌یابد.

جواب‌دادن به سوال "چگونه باید زیست"، در کردستانی که تمام مقولات دچار تحریف شده و جابجا گشته است، در کردستانی که شخصیت در باتلاق پستی‌های دردآور غرق گشته و حقایقی متضاد آن جابجا شده‌اند، مبارزه‌ای بزرگ است. این مبارزه، تنها بکارگیری خشک و محض اسلحه نیست که در مورد کردها بلافاصله در ذهن تداعی می‌یابد، بلکه تجمع اقدامات قبل از رسیدن P.K.K به مرحله روشنگری است. اجرائیاتی که به ذهن کسی خطور نمی‌کند. فروپاشی همه‌جانبه مقولات کهنه و ایجادی امری نوین به جای! هیچ فردی بدون این کار نمی‌تواند لکه‌ی شرم‌آور موجود بر پیشانی خود را بزداید.

درک سوال "*چگونه باید زیست*" و روشن کردن چگونگی جوابگویی به آن، رویش دوباره‌ی انسانیت پژمرده را در مهد کهن خویش، کردستان است. اوجالان به مثابه رهبری که تفکری عظیم داشته، به آسانی از اصول خویش عدول ننموده و مبارزه‌ی ریسک‌دار عظیمی را اساس می‌گیرد، با جوابی که به سوال "*چگونه باید زیست*" داده است و با تحلیلات وسیعش در عرصه زندگی اجتماعی، گامی بزرگ برداشته است. هرکس با دهشت متوجه کوچک بودن خود در مقابل این گام بزرگ شده است. به شکلی بسیار جالب نشان داده شده است که هر گلوله‌ای که شلیک گشته، هر قطره خونی که ریخته شده و هر دشواری که تحمل شده است ضایع نگشته و نخواهد گشت و هرچیز ملاط زندگی نوینی است. این امر در عین حال نشان می‌دهد که مبارزه‌ی کردستان مرحله‌ی بنیانگذاری خویش را پشت سر نهاده است.

"چگونه باید زیست" یک گام نوین P.K.K به رهبری عبدالله اوجالان است. تاریخ نوینی در پهنه‌ی کردستان و در دنیایی که دچار بحران‌های وخیم اجتماعی، سیاسی و فرهنگی شده است، درحال نوشته شدن است. این پیشرفتی است که بیشتر از هر چیز دشمنان P.K.K را به هراس می‌افکند. همچنان‌که مبارزه‌ی موفقیت‌آمیز P.K.K قاطعیت بزرگ اراده و خط دمکراتیک آن - که تماما با باج دادن و تسلیمیت بیگانه است- هرچیز را در آخرین تحلیل برای ایجاد زندگی نوینی مهیا می‌سازد. زن از یک نظر، بنیان این زندگی می‌باشد. یکی از معانی "*زن*"[1] در زبان کردی "*زندگی*"[2] است. اما زنی که بیشتر از همه از حیات محروم گشته، با تحلیلات اوجالان از آزادی، به وضعیتی همخوان با نام خویش رسانده می‌شود. مسئله زن از لحاظ ماهوی روشن گشته، جوانب تاریخی و روزانه‌ی آن تحلیل گشته و هم اکنون گام‌های عملی آن در حال اجراست.

---

[1] Jin

[2] Jiyan

تحلیلات اوجالان از زندگی اجتماعی، مجالی تازه برای مبارزه‌ی ملی ـ دمکراتیک ایجاد نموده و شخصیت قابل قبول زن و مرد با تمام جوانب آن بیان گشته است. کتاب "*چگونه باید زیست*" بر اساس این تحلیلات گردآوری شده است. یکی از ویژگی‌های کتاب، انعکاس مسافتی است که با مبارزات بیست ساله‌ی درحال جریان ـ بر اساس فروپاشاندن زندگی سنتی و بنیان نهادن حیات نوین با بسیاری از جوانب آن ـ طی شده است. جدای از آن، این تحلیلات در بیداری شخصیت دارای چنان کیفیتی است که نه‌تنها انسان کُرد بلکه سایر خلق‌ها نیز می‌توانند خویش را در آن ببینند. از این نظر این کتاب در حوزه‌ی خود اولین کتابی است که هر خواننده را به نقد کشیده و وادار به تحقیق از چگونگی زندگی خود می‌نماید. به سبب توضیح معضلات زندگی و طرح راه‌حل برای آن‌ها، سرچشمه‌ی گرانبهایی است جهت کسانی که می‌خواهند مجددا خود و جامعه خود را بازآفرینی نمایند. می‌توان در آن تأمل کرده، تحقیق نموده و نتایج بسیاری از آن گرفت.

انتشارات مهم.

دسامبر ۲۰۰۰م.

بخش اول

کارایی هنر در کردستان و پیش‌نویس یک رمان انقلابی

توسعه اجتماعی با انتقاد شدید از خصوصیات اجتماعی که در جوانب مختلف شخصیت نمود یافته و باید تغییر داده شود، تحقق می‌یابد. بدین‌ترتیب شکلی از حیات تحلیل‌گر و دگرگون‌ساز ایجاد می‌شود. این واقعیت در نتیجه تمام مناسبات اجتماعی در شخصیتی مقبول نمود می‌یابد.

دوران انقلابی، دوران ایجاد تغییرات کیفی در شکل‌پذیری روند تکامل ملی می‌باشد. انقلاب به مثابه یک دگرگونی بنیادین، جهت تحقق در هر ساختار اجتماعی، ابتدا در حوزه علمی روی می‌دهد. پیشرفت علمی به نسبتی که به ایجاد تشکیلات احتیاج دارد، به عمل به تشکیلات و از میان برداشتن مناسبات محدودکننده و مانع‌ساز در برابر زندگی، به عنوان وظیفه‌ای مهم نیاز پیدا می‌کند. جنبش‌های انقلابی به تناسب تلاش فکری و مبارزه بنیادین که در برابر تفکرات و ایدئولوژی‌های کهن انجام می‌دهند، محتوای ایدئولوژیک و خط‌مشی خویش را نیز تکوین می‌بخشند. این جنبش‌ها هنگامی که مبارزه مذکور را به تلاش عملی در برابر نهادهای روبنا تبدیل می‌نمایند، دیگر در چارچوب قوانین نگنجیده و نمی‌توانند به شیوه‌های قانونی و صلح‌جویانه بسنده نمایند. لذا سعی می‌نمایند که با شیوه‌های خشونت‌آمیز به جهت‌دهی سیاسی بپردازند و توسعه سیاسی را در این زمینه لازم می‌بینند. بدین ترتیب رشد انقلابیون ابتدا در حوزه ایدئولوژیک و سپس در حوزه سیاسی صورت می‌پذیرد. خشونت انقلابی به نسبت سازماندهی و گستردگی آن در عرصه‌های عملی، وارد عرصه نظامی می‌گردد. به این ترتیب توسعه ایدئولوژیک و سیاسی انقلاب تداوم یافته و پیشرفت می‌نماید. اگر به موفقیت برسد، زیرساختش را نیز تغییر داده، شکل کهن تولید را از بین برده، مناسبات مانع‌ساز را متلاشی ساخته و در راستای ایجاد چارچوبی مناسب برای روابط نوین مالکیت و پیشرفت نیروهای تولید، سعی در اتمام سیر پیشرفت خویش دارد.

هنر و ادبیات نیازهای روحی هستند

بر این منوال، انقلابی که در روبنا آغاز گشته، با ایجاد تغییر در زیربنا تداوم یافته و نیرومند می‌گردد. مهم‌ترین سوال مطرح در این‌جا آن است که کارایی ادبیات چیست؟ و یا کارایی انقلابی هنر به طور کلی، به‌ویژه ادبیات و مهم‌ترین بخش آن یعنی رمان چیست؟ باید جواب این سوال را بیابیم. بدون هنر نمی‌توان از جوامع سخن راند. از این نظر هنر یک وسیله غیر قابل اغماض در اجتماعی‌شدن و توسعه اجتماعی

است. هنگامی که انسان نتواند برخورد خود را در مقابل طبیعت با علم و سیاست تحلیل نماید و نیز هنگامی که روحش به وسیله یک روند تطمیع مادی تسکین نیابد و ارضا نشود، به سوی شکل دیگری از ارضاء یعنی هنر گرایش می‌یابد. این بدان معنی است که هنر احتیاجات روح را برآورده می‌کند و بدون شک این با اندیشه در ارتباط است. اما هنر بیانگر حوزه‌ای مستقل نیز می‌باشد.

اشکال بسیار متفاوتی که نیازهای روحی با آن نمود می‌یابند، به صورت محصولات هنری نمود یافته و سبب ارضای معنوی می‌گردند. محصولات سیستم نیز گه‌گاه هنر را تحت تاثیر قرار می‌دهند. همچنین توسعه سیاسی نیز ارتباط تنگاتنگی را با هنر ایجاد می‌کند. اما نمی‌توان همه این‌ها را هنر نامید. ازدیگر سو در اقتصاد و سیاست نیز می‌توان از هنر سخن راند. ایدئولوژی‌ها نیز با هنر برخوردهای متفاوتی دارند. در این‌جا چیزی که باید درک شود این است که هنر علی‌رغم تاثیر شدیدش از سایر عوامل اجتماعی، مانند آن‌ها توسعه نیافته و به صورت سایه‌ای منفعل از آن‌ها درآمده است. در حالی‌که خود باید به عنوان نیازی فعال و غیرقابل اغماض حس شده و به حیات خویش ادامه دهد.

هنر دربرگیرنده تمامی شیوه و ابزارهایی است که برای شکل‌گیری زندگی و نیازهای انسانی لازمند. پدیده‌ای که به آن صدای زیبا می‌گوییم، منظره‌ای زیبا، شعری که با قدرتی وافر بر روح تاثیر می‌کند و یا یک داستان، هر یک بیانگر شکلی از هنر می‌باشند. شاید بدون این‌ها نیز زندگی تداوم یابد، اما این نوعی انتزاع است. از هر دیدگاهی تفاوت زیبایی و زشتی وجود دارد. همچنین هر رفتاری ممکن است تاثیر خوشایند یا ناخوشایندی بر روح انسان بگذارد. رفتارها به درست و نادرست تقسیم می‌شوند. یک جامعه و به‌اقتضای آن یک فرد هر اندازه ارتقا یافته ـ به‌ویژه در مورد تاثیرات هنری ـ و پیشرفت کرده باشد، از جنبه رفتاری نیز به همان میزان پیشرفت می‌نماید. می‌توان گفت اگر کسی شیوه‌های توسعه‌نیافته هنری داشته باشد و یا در اشکال عقب‌مانده رفتاری به حرکت ادامه دهد، در وضعیتی ابتدایی باقی مانده است. کسی که از غنا و ژرفای روحی برخوردار نباشد و از یک موسیقی، یک منظره و اشکال متفاوت رفتار هنری متاثر نشود و در عین حال متوجه این موارد نباشد، رگ‌های حیاتش خشکیده‌اند. بنابراین کاربرد اجتماعی هنر غیر قابل اغماض است. بدون هنر زندگی در سطحی نزدیک به زندگی حیوانی ادامه خواهد یافت. این زندگی تنها می‌تواند بیانگر نقطه تلاقی مرز انسانی و حیوانی باشد. زندگی اینچنین نیز به هیچ‌وجه قابل قبول نیست.

از این نظر آنچه مسیر پیشرفت را در هر مرحله توسعه اجتماعی و یا مراحل جهش کیفی آن معین می‌نماید، مسیر پیشرفت هنر را نیز تعیین خواهد کرد. همچنانکه مراحل مهم دگرگونی ساختار اجتماعی نیز با تلاش‌های هنری برجسته‌تر می‌گردند. دگرگونی در هر ساختاری، ابتدا در عرصه هنر روی می‌دهد،

هم بر هنر تاثیر می‌گذارد و هم از آن تاثیر می‌پذیرد. همان‌گونه که مراحل انقلابی با هنر آماده می‌گردند؛ در سوق هنر به اشکال کیفی و قدرتمند نیز تاثیر مهمی دارند. بنابراین هنر منفذی است در برابر دشواریها و سختی‌های زندگی. یعنی جهش استعدادهای عاطفی و حسی انسانی است که روحش به تنگ آمده است. اکتفا نکردن به موارد موجود و گذشته است. عدم اکتفایش به این موارد نیز، به معنی کسب نیرو و قدرت است. این تعریف انقلاب هنری است.

در سرزمین و جامعه کردستان بطور کلی می‌توان هنر را چنین تعریف کرد: جامعه‌ای که تحت شرایط فئودالی و استعماری توانایی نفس کشیدن را از دست داده و به وضعیتی گرفتار آمده که نمی‌تواند هیچ توسعه‌ای را در بطن خویش بپروراند و طبیعتا تاثیراتی بسیار منفی بر هنر به جا نهاده است. اما در این‌جا مهم‌ترین مسئله این است که با وجود فشار و یا استهلاکی که خلق از طرف قدرت‌ها در بسیاری از تشکیلات روساخت و مناسباتش دیده است، تنها با هنر توانسته است هویت خویش را بیان نماید. این نیز قدرت هنر را نشان می‌دهد. شاید هم هنر آخرین ویژگی اجتماعی است که شکست خواهد خورد و یا از میان برداشته خواهد شد.

استعمار، دشمن هنر نیز می‌باشد

استعمار تمایل بسیاری به نابودی هنر دارد. هر قتل‌عام صورت‌پذیرفته در کردستان در سطوح گوناگون، به نسبت زیادی نابودی هنر را نیز در بر داشته است. اما به دلیل پیوند مابین هنر با روح و داشتن خصوصیتی پویا و زنده، همچنین به دلیل سنگین بودن کفه جنبه‌های معنویش، به اندازه موارد دیگر و شرایط مادی، قتل‌عام را نپذیرفته و آن را بی‌تاثیر می‌نماید. هنر چنین خصوصیتی نیز دارد.

بنابراین اینکه هویت خلق کمابیش توسط هنر پایدار مانده، قابل درک است. بویژه پایداری موسیقی و فولکلور به عنوان شاخص‌ترین شکل هویت ملی ناشی از همین مورد است. اما بسیاری از شاخه‌های هنری نیز تحریف گشته، آسیمیله شده و به این ترتیب به صورت ابزاری جهت استفاده هنر ملت حاکم درآمده‌اند.

حاکمیت استعمارگر و استثمارگر بر یک سرزمین، در عین حال تسلط بر هنر نیز می‌باشد. این مهم در عمل به شیوه‌های گوناگونی از قبیل؛ تحریف، عدم ایجاد بستری مناسب جهت توسعه هنر خلق، تصاحب، آن را به حالت غیرقابل تعریف مشخص و ملموسی درآوردن و متعاقب آن جلوه دادن هنر خویش به صورت هنر خلق‌های سرکوب‌شده دیده می‌شود. استعمار حاکم بر کردستان در تمام تشکلات رسمی‌اش به ویژه با تکیه بر قدرت نهاد دولت، این را به دنیای احساس و روح خلق سرکوب شده تزریق کرده و برای تلقین چنین فکری به وی با تلقین اینکه *"تو در اصل عضو ملت فرادست می‌باشی، همانند آن*

هستی و *هویت متفاوتی نداری*"، حاکمیت همه جانبه‌ای را ایجاد نموده است. از این نظر به میزانی که ملت فرادست خویش را تحمیل نماید، به همان نسبت نابودی ملت تحت ستم نیز صورت می گیرد. بدین‌ترتیب هویت ملی نابود گشته و هویت ملت فرادست غالب می‌شود. همچنان که این توسعه‌یافته‌ترین شاخص در میان کردهاست. به همین سبب مقاومت نه چندان قابل توجهی در مقابل ملت فرادست وجود دارد. البته این نیز بیانگر میزان گسترش استعمار است.

نمی‌توان مبارزه در عرصه هنر را در برابر نظام استعماری کوچک انگاشت. همچنین تداوم موجودیت برخی از ابعاد هویت ملی ـ هر چند به صورتی بسیار محدود ـ در عرصه هنر می‌تواند مبدل به پایه‌ای مهم جهت شروع حرکتی در راستای مبارزات رهایی ملی گردد. فعالیت‌های فرهنگی و هنری در دوران آغازین شکل‌پذیری ملت و در مسیر مبارزه احیای روح ملی، ایفای نقش می کنند. برای مدتی مشخص بدین گونه نقش خود را ایفا خواهند کرد. اما به وضوح دیده می‌شود که فعالیت‌های فرهنگی و هنری از آن مدت به بعد نمی‌توانند بدون خشونت سیاسی و نظامی موثر واقع شوند و کارکردشان ناقص می‌ماند.

از این نظر می‌توان از برخورد روشنفکران و ناسیونالیست‌های کرد در رابطه با ارزیابی نابجایشان در مورد هنر بحث نمود. این اقشار یک فعالیت معمولی هنری، فرهنگی و ادبی را از فعالیت‌های رهایی ملی تفکیک نکرده، همچنین آن را با وظایف سیاسی- نظامی یکی دانسته و یا تمایلی به درک این جنبه از وظایفشان در عرصه هنر نداشته و حق هنر را ادا نمی‌نمایند و به این ترتیب منجر به ایجاد اغتشاشاتی می گردند.

همگام با پیشرفت مبارزه انقلابی‌مان، هم کارایی هنر در انقلاب توضیح داده شده و هم موارد منفی ناشی از نگرش اشتباه آن در انقلاب افشا گشته‌اند. همانطور که اهمیت لازم به نقش هنر داده شده، در برابر کاربرد اپورتونیستی آن نیز، انتقادات لازم انجام گرفته شده است. با توسعه بهمن‌وار پیشرفت هنری در مبارزه انقلابی رو به تعالی‌مان و در کنار آن به اندازه تاثیر هنر بر عرصه‌های سیاسی- نظامی و تاثیر این عرصه‌ها بر حوزه هنر؛ صحت این مسئله محرز گشت. این بدان معنی است که هنر بر اساس بنیان‌های صحیحی به کارایی انقلابی خود دست یافته است. از ابتدای سده بیستم به بعد و حتی قبل از آن، جهش عظیمی که هویت ملی‌مان از طریق فعالیت‌های هنری و فرهنگی در مسیر رسیدن بدان بود، به وسیله مبارزه سیاسی- نظامی در این اواخر به تحقق پیوست. البته که در کنار این، کارایی هنر کم نشده، بالعکس بیشتر‌تر نیز گشته است. چنانچه می‌بینیم امروزه انقلاب در کردستان در حال تشکیل یک زیرساخت و روساخت مهم است، همه توده‌ها از مبارزه حمایت می کنند، مبارزه گسترده‌تر گشته و در برگیرنده هر

طبقه شده است. در چنین دوره‌ای کارایی هنر نه تنها کم نشده بلکه بیشتر نیز گشته و به صورت یک نیاز ملموس درآمده است. توده خلق با موسیقی، رقص‌های سنتی و تصاویر انقلابی شاداب‌تر شده و سعی می‌کنند تا خویش را به شیوه زندگی بهتری وفق دهند. بدین معنی که در حال حاضر یک انقلاب هنری در حال شکل‌گیری است. اما علی‌رغم آن واضح است که نباید آن را به حال خود رها نمود. برعکس این مسئله نیاز به خط هنری بنیادی‌تر و تلاش عملی بیشتری دارد. از طرفی برای رفع کاستی‌های موجود، نیاز به فعالیتی برای ایجاد یک جبهه هنری وجود دارد و از طرف دیگر این عرصه‌ای است که در آن می‌توان سهم بزرگی در توسعه انقلابی داشت.

جواب پرسش "چگونه باید زیست؟" یک رمان است

مقوله‌ای که ما خواهان گسترش آن در این عرصه هستیم، در واقع پیش‌نویس یک رمان انقلابی است. می‌توان این را مرحله گشایش گره کوری که در جامعه کرد ایجاد شده، قلمداد کرد و یا مرحله به تصویر کشیدنِ رویکرد به سوی تشکلی نو با رمان و یا بیان نمودن آن توسط رمان نامید. از یک نظر جوابی که به پرسش چگونه باید زیست بدهیم، یک رمان است. ما انقلاب‌مان را از نظر ایدئولوژیک، سیاسی و نظامی، استراتژیکی و تاکتیکی تشریح می‌نماییم. پیشرفت‌هایی از این نوع ایجاد می‌شوند. اما در همان حال اگر جوابی برای سوال "*زندگی انقلابی چگونه باید باشد*" نیابیم، انقلابمان را از یک پیشرفت مهم روحی و شکلی از رفتار محروم کرده‌ایم و آشکار است که این امری صحیح نیست. بنابراین سوال "*چگونه باید زیست*" برای یک مبارز انقلابی بسیار حیاتی است. در دورانی که مبارزه رهایی ملی به پیشاهنگی حزبمان تمام جامعه را در برگرفته است؛ انقلاب، چگونگی گسترش یک شیوه زندگی انقلابی را نه‌تنها برای یک مبارز بلکه برای تمامی افراد به صورت نیازی حتمی درآورده است. نیازی که به اندازه خوراک و پوشاک ضروری است. در جامعه ما عقب‌ماندگی‌های عظیم روحی و مشکلات رفتاری وجود دارند. هنگامی که به صورتی همه‌گیر ارتباط این مسئله را با ساختار استعماری و پس‌مانده‌های قرون وسطی موشکافی کرده و آن را تحلیل می‌نماییم، می‌بینیم که درمقابل همه اشکال زندگی و روابطی که باید از هم فروپاشند و نسبت به آن‌ها واکنش متقابل وجود داشته باشد، احتیاج به اشکال نوین زندگی و روابطی وجود دارد که باید از نو ساخته شوند.

رمان تا حدودی هم تلاش برای بیان این دوگانگی را نشان می‌دهد. درباره اشکال و مناسبات حیاتی که باید پشت سر گذاشته شده و مناسبات و شکل حیاتی که باید از آن محافظت کرد، تحقیق کرده، آن را به نقد کشیده، تحلیل کرده و از نو ایجاد می‌نماید. هر اندازه در این کار از تکنیک هنر به خوبی استفاده شود، به همان میزان مشارکتی مثبت در انقلاب نیز صورت خواهد گرفت. البته می‌توانیم خاطر نشان کنیم

وقتی حقایق تاریخیِ مبارزه انقلابی‌مان و شکل اجتماعی که باید به آن تکیه شود، همچنین حقیقت و جوانب محتمل پیشرفت امروزه و مرحله تاریخ اخیر آن را در سطحی نزدیک به علم ارزیابی نماییم و آن را با رمان ارائه دهیم، نیازهای این رمان بر بنیادهای حقیقی سوسیالیستی متکی است و یا می‌توان گفت بایستی به آن تکیه نماید.

این رمان که بر بنیاد داده‌های علمی استوار بوده، با نگرشی انتقادگرایانه به هرگونه تنگ‌نظری و تعصب‌گرایی که در تلاش است با لعاب رفرمیزه کردن، تاحدودی خود را مدرنیزه جلوه دهد، پاسخ می‌دهد. همگام با این کار در حد توان جهتی پیشرو به خود گرفته و در بستر پیشاهنگی آن، طلب، اشتیاق و تعالی را اساس می‌گیرد. همزمان با آنکه این رمان واقعیت موجود را بررسی می‌نماید، زندگی فردی مواجه شده با فروپاشی را که متکی بر روبنا و زیربنای جامعه رو به انحطاط است، ارزیابی نموده و به رادیکالترین شیوه آن را مورد انتقاد قرار می‌دهد. اما در همان حال ضمن تثبیت چگونگی جایگزین نمودن ویژگیهای نو [در شخصیت فرد] سعی دارد ارتباط وی را با تمام اجزای اساسی روبنا و زیربنای زندگی جدید و مقبول برقرار نماید. این مهم با نوسازی یک و یا چند شخصیت می‌تواند راهگشای تجدید بنای یک جامعه شود. در عین حال، کار بر روی چند شخصیت در این‌جا، راه را بر تفسیر واقعیت تاریخی و اجتماعی می‌گشاید. ارزیابی ویژگیهای این شخصیت‌ها و بررسی علل و عوامل توسعه نیافتگی روابط و مناسبات اجتماعی در طول تاریخ، ضرورت از نو مطرح نمودن راهکارهای صحیح چاره‌یابی، نگرش‌های صحیح و انتقادهای کارساز را نشان می‌دهد. به همان اندازه که با ژرفایی، زیبایی و هنرمندی بر روی آن کار شود، به همان اندازه اثر هنری قوی‌تری را موجب می‌گردد. دیگر این به میزان توانایی هنرمند بستگی دارد. این هنرمند تاحدودی از قوه تخیلش استفاده می‌کند. یعنی در اینجا بیشتر از علم، خیال‌ها، خواسته‌ها، آرزوها و اشتیاقهایش موضوع بحث است. سئوالاتی از قبیل؛ مخالف چه هستم، درصدد فروپاشی چه هستم، چه چیزی را می‌خواهم ایجاد نمایم، و همچنین سئوالاتی نظیر؛ زشتی‌ها کدامند، زیبایی‌ها کدامند، چه چیزی شایان تداوم موجودیت است و یا برعکس آن، چه چیزی شایان پذیرفتن و یا رد کردن است، موارد ترجیحی کدامند و برعکس آن را به شکلی واضح از خود می‌پرسد و به آنها پاسخ‌هایی قطعی می‌دهد. همچنین این پاسخ‌ها بر کل جامعه تاثیرگذار خواهد بود.

پیش‌نویس رمانی که می‌خواهیم طرح نماییم کم و بیش در اطراف این سئوالات شکل می‌گیرد. از یک نظر حقیقت موجود هم همین است. گاه سعی نموده‌ایم ارتباط این حقیقت با تعصب و محافظه‌کاری همه‌جانبه، یعنی نظام استعماری و پس‌مانده‌های فئودالیسم و در کنار آن چگونگی جلای جامعه بوسیله مدرنیسم ساختگی نشان دهیم. همچنانکه ماهیت شخصیت و یا شخصیت‌هایی که از عنوان‌های ساختگی

میهن‌دوستی و چپ گرا برخوردارند، تعریف شده‌اند ماهیت شخصیتی که به چگونگی ارتباط مابین هویت ملی و رهایی جامعه نوین [واقف] باشد و چگونگی نمایندگی آن را در شخصیت[خویش] بداند؛ همچنین چگونگی ظهور این گونه شخصیت‌ها و کیفیت مبارزاتشان، توضیح داده شده است.

در این میان از شخصیت‌های میانه‌رویی بحث نمودیم که از طرفی از ذهنیت و سنت قرون وسطایی برخوردارند و از طرفی از فرماسیون اجتماعی نوین دم می‌زنند و همیشه نمایندگی فکری هر دو دوره را با خود حمل می‌کنند. در هر مقطعی شخصیت و نگرش خویش را تحمیل می‌کنند. اما ما همه این‌ها را به نقد کشیده‌ایم. به ویژه موشکافی با اهمیتی در تحلیلات رهبری جنبش ـ به مثابه تحلیلات اساسی ـ که در این باره منجر به پیشرفت و گامهای وسیعی گشته، یعنی استفاده از این موارد به عنوان یک ماتریال جهت یک رمان انقلابی می‌تواند کمکی مهم باشد. این خطوط کمابیش در تحلیلات مطرح گشته‌اند. تحلیلات اساسی شخصیت، با تکیه بر آزمونهایی که در طول حیات سازمانی و در بحبوحه جنگ انجام شده، صورت پذیرفته‌اند. یعنی این‌ها خیالی نیستند، حقایقی هستند که مبارزه آن‌ها را آفریده است.

بنابراین بحث بر سر داده‌ها و ماتریال‌هایی است که یک رمان حقیقی می‌تواند به آن متکی باشد. موارد بسیاری به دست آمده که در بسیاری از کشورها به دست نمی‌آید. قهرمانی، خیانت و میانه‌روی‌هایی که در اثر مبارزه رهایی ملی به رهبری **PKK** به‌وجود آمده اند، موارد باعظمتی هستند. حتی در مورد هر دوره و یا شخصیتی می‌توان کتابی نوشت. ما سعی داریم که کلی‌ترین بیان این موارد را در ارتباط با حزب و مقطع رهایی ملی ارائه دهیم. پیش‌نویس رمان سعی دارد که از یک طرف حقیقت استعماری ترکیه و از طرف دیگر واقعیت فئودالی و عشیره‌ای دوران قرون وسطایی کردستان و از طرفی نیز وضعیت فقر و حیات روستایی زحمتکشان، کارگران و همچنین شخصیت‌ها و مناسباتی را که با پاره کردن قید و بندهای فئودالی و عشیره‌ای شکل گرفته‌اند بیان نماید. از یک نظر **PKK** نیز همین است. رمان، در سطح هنری موجب چنین پیشرفتی می‌گردد. هم محصول توسعه انقلابی است و هم تاحد ممکن می‌تواند به توسعه انقلابی شکل ببخشد. اگرچه با شعر، موسیقی و نقاشی انقلاب روی نمی‌دهد، ولی کمک رمان در توسعه ذاتی آن حتمی خواهد بود. کمابیش هدف پیش‌نویس، ارائه محتوای این موارد است.

در حقیقت بحث از شخصیت‌های اساسی است. اما اگر کاراکترهای مشابه دیگری را بسازیم، ماتریال غنی‌تر می‌شود. بنابراین رمان ضمن تفکیک برخی از موارد، بهترین بخشهای آن را باهم عجین ساخته و سعی دارد خود را به سطح سنتزی برساند. در پیش‌نویس رمانی که سعی داریم ارائه‌اش دهیم، گروههای متفاوتی پیگرد مقولاتی متفاوت هستند. زندگی غیرمقبول و مقبول مورد بازخواست و بررسی

قرار می‌گیرند. سئوالاتی از قبیل؛ چه چیزی خوب و زیباست، چه صحیح و چه غلط و اشتباه است، زشت و بد کدامند، مرتبا پرسیده می‌شود. زیرا که رمان کمی هم در میان این اصطلاحات اساسی شکل می‌پذیرد. [در کنار سئوالات فوق] سئوالاتی از قبیل؛ خاستگاه شما چیست، زندگی سنتی و جدایی از آن چگونه خواهد بود، ارتباط شما با زندگی نوین چیست و چگونه با آن رابطه برقرار خواهید نمود، چگونگی ایجاد خواسته‌ای برای پیشرفت آن، مرتبا پرسیده می‌شود. مواردی نظیر؛ عدم پیشرفت سریع و شکل نگرفتن شخصیت مبارزی انقلابی بیانگر چیست؟ نشانه‌های گوناگون آن کدامند و در شخصیت راه را برچه چیزی می‌گشایند؟ پی در پی مورد باز خواست قرار می‌گیرد. به این ترتیب سعی می‌شود به شیوه‌ای صحیح مشارکتی در پیشرفت انقلاب در این جهت صورت گیرد.

رمان کردستان مجبور به متفاوت بودن است

هنگامی که پیش‌نویس "رمان انقلابی" را در کردستان ایجاد می‌کنیم، از تجربیات سایر ملل نیز می‌توان بهره برد. مخصوصا آن‌هایی که انقلاب‌های اساسی را تحقق بخشیده‌اند؛ مانند فرانسه و روسیه و حتی برخی خصوصیات ابتدای ظهور اسلام. می‌توان از رمان‌نویسان بزرگی همچون ویکتور هوگو، بالزاک و غیره نام برد. رابطه اینان با انقلاب فرانسه و یا رابطه انقلاب روسیه با تولستوی، داستایوفسکی، چرنفسکی، گورکی و غیره توضیح داده می‌شوند. اینان در چه مرحله‌ای از انقلاب مشارکت جسته‌اند و نوع مشارکتشان چگونه بوده است؟ برخی از خصوصیات اساسی انقلاب اسلام چه بوده است؟ به‌خصوص بعدها چگونه به حالتی مرتجع و محافظه‌کار درآمده و چگونه از لحاظ شخصیتی، خصوصیات اساسی را کسب نموده است؟ اسلام چه نوع خانواده و چه نوع شخصیتی را در زن و مرد به وجود آورده است؟

می‌توان در خاورمیانه این موارد را مد نظر قرار داد. البته رمان کردستان نشان می‌دهد که واقعیت محسوس آن، کمی متفاوت است. خصوصیات اجتماعی کُردها، به سبب تاریخ آن بسیار کمتر شبیه سایر جوامع است. بنابراین باید اصالت آن را در نظر گرفت. یعنی رمان کردستان کمی متفاوت است، تقلید، پیشرفت چندانی ببار نمی‌آورد. تقلید از رمان‌نویسی ترکیه نیز بر همین منوال!

مبارزه انقلابی‌مان این را به شکل بسیار جالبی اثبات نموده است. یک فعالیت دقیق هنری نشان می‌دهد که انقلاب روبه‌رشد ما، عرصه بزرگی به روی هنر گشوده و به واسطه هنر نیز قادر است انقلاب را توسعه بخشد. با فعالیتی بدین گونه می‌توان چنین کاری را انجام داد و دستاوردهای ارزشمند و گرانبهایی آفرید. انقلابمان با گذار از این مرحله دشوار، بدین‌گونه جواب سئوال "*چگونه باید زیست*" را با ارائه یک رمان داد. این مشارکتی است که نمی‌توان آن را کوچک شمرد. اگر امکانات ما مجال می‌داد، در کنار وظایف ایدئولوژیک، سیاسی و نظامی می‌توانستیم که در چنین وظیفه ادبی نیز شرکت کنیم. اساسا

وقتی فرصتی را می‌بینیم سعی می‌کنیم که این کار را انجام بدهیم. این تلاش‌های ما نیز بیانگر مشارکتی بدین‌گونه است.

در این مورد مبارزان با ادعا نباید فراموش کنند که با درنظر گرفتن این‌که هنر بویژه ادبیات و رمان، درمیان ما مکلف به مقابله با چه‌چیزی می‌باشد، باید صحیح‌ترین جواب را به پرسش "*چگونه باید زیست؟*" بدهند.

همان‌گونه که مکررا نشان داده‌ام، مثال‌های بسیاری را می‌توان در نظر گرفت. در تاریخ هر خلقی گام‌های مشابه این وجود دارد. در دوران باشکوه بیگ‌نشینها، پیشرفت‌هایی در ادبیات کردی ایجاد شد. می‌توان چگونگی بیان تاریخ ملت کرد، خاستگاه کوهستانی و نامعلوم بودن دوران آمدن‌مان به این جغرافیا را در برخی داستان‌ها دید.

برخی شخصیت‌های شورشی نظیر کاوه آهنگر و بعضی از روایت‌های ادبی نظیر مم و آلان با قدرت گرفتن از برخی مراحل مهم در اوج پیشرفت اجتماعی، توسعه یافته و با شیوه‌ی ادبیاتی شرقی تا امروزه تاثیرگذار بوده‌اند. حتی "*مم و زین*"[1] احمد خانی از این نظر بیان‌گر احتیاج مرحله‌ای است که در آن سلطه پادشاهان، چارچوب ملی و اجتماعی بهتری برای خلق تشکیل می‌دهد. "خانی" سعی می‌کند تا شیوه‌ی تقسیم و از هم گسیختگی بیگ‌نشین‌ها و درگیری‌های همیشگی آن‌ها با همدیگر، عدم ایجاد اتحاد ملی و حتی تصویری از یک سلاله فئودالی را توضیح دهد. امری که در آن توضیح داده می‌شود، در اصل کاراکتر خشک بیگ‌نشین‌های فئودالی است که متحد نمی‌شوند و اتحاد خلق را به سطح ملی نمی‌رسانند. این منظومه سعی می‌کند وجود فتنه، فساد و نوکری را در سطح بسیار وسیع آن زمان بیان نماید. اما به سبب عدم وجود انقلابی بنیادین، قادر نیست با توضیحی قوی‌تر آن را کامل کرده و توسعه‌اش دهد. بدان علت که در کردستان انقلابی بنیادین بوقوع نپیوسته، در طول تاریخ کردستان به نمونه‌های پرقدرت رمان برنمی‌خوریم؛ نه در سده هجدهم و نوزدهم و نه در سده بیستم. مواردی که نوشته شده‌اند رمانهای ترکی هستند که برپایه سیاست امحای رژیم شکل گرفته‌اند. در این مورد حتی یاشار کمال[1] هم با الهام از کردبودنش آغاز به کار کرده، تُرک گشته و این را با ادبیات ادامه داده است. یاشار کمال چنین رمان‌نویسی است. رمان‌نویسان بسیاری شبیه او وجود دارند. این قبیل رمان نویسان بوده‌اند که اعمال جموریت ترکیه را که در طول تاریخ منجر به سرکوب [خلق] شده و بعدها آن‌ها را

---

[1] MEM Û ZIN منظومه حماسی کردی سروده احمد خانی، شاعر بزرگ و نامدار کرد

[1] یاشار کمال یا با نام اصلی "کمال صادق گوکچلی" نویسنده اصالتا کرد صاحب آثار بسیاری همچون اینجه‌ممد، شاهین آناوارزا، قهر دریا، مجموعه آنسوی کوهستان، اربابان آقچه‌ساز، افسانه چیای آگری، سلطان فیل‌ها، بگذار خارستان بسوزد، بنگر فرات خون می‌گرید و دهها اثر گران‌بهای دیگر. وی رمان‌های خویش را به زبان ترکی نوشته است و این در کردستان اساسی‌ترین انتقاد از اوست.

ضمیمه ترکیه نموده است، بعنوان عملی پیشرفته تعریف نموده‌اند. گاه اخلاق، تخریبات و امحای موجود در کردستان با ادبیات مشروع نشان داده شده است. نظامی که بر این اساس به وجود آمده، همچون یک زیبایی پیشرو تحمیل شده است که لزوم تداوم آن وجود دارد. البته این‌ها چیزهایی هستند که گذار از آن با ادبیات میسر می‌گردد و باید محکوم گردند. رهنمود این رمان‌ها این است که نباید برای واقعیت کردستان دلسوزی کرده و آن را درک نماییم. انکار هرچیزی در کردستان، آنهم با شتاب هرچه بیشتر! یادآوری موارد منفی گذشته و بازتاب دادن کردها بعنوان خلقی وحشی و عقب‌مانده است.

تاکنون رمان نویسی، هنر و ادبیات قوی در باب کردستان ـ چه با اصالت کرد و چه ترک ـ کارایی این‌چنینی داشته است. البته این داستان‌نویسی تخریبات زیادی را ایجاد نموده است. به‌ویژه تاثیری منفی بر پرورش شخصیت داشته است. راه بروز اندیشه آزاد و واقع‌گرایانه را مسدود نموده است. سبب تُرک‌شدن، مهاجرت به سوی متروپولها[1]، وحشی دیدن میهن و خلق خود و رویگردانی آسان از آن‌ها شده است. فرار مرسوم به سوی متروپول و اروپا مرحله‌ی فرار از خویش و گریز از روح و مغز خویش است. حتی این مورد تا نفرین هم پیش‌رفته است. تعداد بسیار کمی توانسته‌اند ماهیت خویش را حفظ کنند. همه چیز بسیار ارزان از دست داده شده است. کسانی نیز که تاحدودی ابراز موجودیت می‌نمایند یا عامل دشمن شده یا در راستای نقش‌هایی که بر اساس منافع ناشی از مزدوری اخذ نموده‌اند، این کار را انجام می‌دهند. میهن‌دوستی، تبدیل به اصطلاحی شده که هیچ ربطی به آزادی اجتماعی ندارد.

البته این را تا ظهور حرکت انقلابی، به صورتی تراژیک و افزون‌تر می‌بینیم. به‌خصوص عدم موفقیت هر عصیان، در دستیابی به چنین نتیجه‌ای تاثیر داشته است. بعد از شورش‌ها ـ یعنی در دوره‌ی ترور سفید[2] ـ خلق کرد را به صورتی خطرناکتر از آن دوران، در شرف نابودی قرار داده‌اند.

شخصیت‌های موجود در چارچوب این توضیح اساسی رشد نمودند. ما تا حدودی در این شرایط ظهور نمودیم. شما نیز در چارچوب این توضیح کلی می‌توانید برای موجودیت خود و این‌که چه می‌خواهید انجام دهید، توضیحی بدهید. از یک نظر این مرحله رسیدن شخص به ارزیابی‌ای واقع‌گرایانه نیز می‌باشد.

کسانی که حقیقت خویش را درک نکرده‌اند، به هیچ‌وجه نمی‌توانند کاری اساسی انجام دهند. با جوانب بسیار احساسی وارد کار می‌شوند و این نوع آغاز به کار برای هر نوع تاثیرپذیری مناسب است. زیرا بر اساس شناخت حقیقت وارد کار نشده‌اند. بی‌خبر از خویش‌اند. ما این وضعیت را

---

[1] شهرهای بزرگ صنعتی، اشاره به مهاجرت عظیم کردها به خارج از کردستان است.

[2] کوچ‌های اجباری و تبعید و سیاست آسیمیلاسیون و قتل‌عام و ترورهایی که فاعلشان مجهول است.

"غفلت"[2] می‌نامیم. می‌توان این را شکلی از جهالت نامید. اگر توجه کنید، این واقعیتی است که در همه شما تا حدود زیادی وجود دارد. همگی دارای خاستگاه مشترکی هستید. معلوم نیست که آگاهی و احساس این خاستگاه چه اندازه در شما نمود یافته است. خصوصیات نظام حاکم، خانواده‌گرایی و عشیره‌گرایی تاسرحد ممکن در شخصیت شما نفوذ کرده‌اند. تا حد ممکن از مفاهیم سرزمین و خلق محروم شده‌اید. ویژگی‌های روشنفکری تُرک به صورت عوامفریبانه، تا آخرین حد در شخصیت کرد انعکاس یافته‌اند. ایدئولوژی مادر و پدر و پدربزرگ به وضوح دیده می‌شود. تمام این‌ها شخصیت را از واقعیت اساسی، تاریخی و معاصر دورنگه داشته و منفک کرده است. بنابراین ضعیف می‌مانید. در ایدئولوژی، سیاست، عمل و زندگی ضعیف هستید. برخی از شخصیت‌ها در هر عرصه‌ای می‌نالند، شکایت می‌کنند، به بن‌بست رسیده‌اند، راه‌حل‌ها را نمی‌دانند، به سطح شخصیتی مصمم و قاطع نرسیده‌اند، آنالیز نشده‌اند و چاره‌یاب هم نیستند. این خصوصیات شخصیتی، وارد صفوف نیروهای پیشاهنگ انقلاب شده‌اند. واضح است که با شمشیر تیز انقلاب سعی کردیم تا این را پشت سر بگذاریم. بسیاری از شما براین اساس به انقلاب روی آوردید و آن را *"کوتاه‌ترین راه پیشرفت"* تشخیص داده و نسبت به نظام واکنش نشان دادید. اما به وضوح دیده می‌شود که در صفوف انقلاب نیز وضعیت و شیوه زندگانی گذشته را به هزار و یک شیوه متفاوت ادامه دادید. واکنش‌های موجود در مقابل این، جنگ میان نیروی انقلاب و ضد انقلاب در درون تشکیلات است. جدای از آن در این مرحله، شکست‌ها و یا موفقیت‌های به‌وجودآمده، تحولاتی است که در شخص شما روی داده است.

ما می‌خواهیم پیش‌نویس رمان را با شرکت افراد در مرحله انقلاب، تکوین حزبی، مرحله بیداری ملت و آزادی جامعه آغاز نماییم. از یک نظر رمان انقلابی موظف است تا اینچنین شروع به کار نماید. فراموش نکنیم که در ابتدا با ضعف‌ها، ناتوانی‌ها و پیچیدگی‌های غیرقابل تصوری مجبور به آغاز کار بودیم. زیرا اساسا واقعیت نشان می‌دهد که ماهیتی این گونه دارد. با بیان دماگوژیک بسیار قوی و مصمم نمی‌توان از این‌ها گذار نمود. البته حال بهتر مشخص می‌شود که احساسات و نمایش جسارت‌های غیرواقعی معنای چندانی ندارند. روابط و تضاد دارندگان این ادعاها در سطحی جدی نبوده و نمی‌توانند نتیجه‌بخش باشند. به راحتی ثابت می‌کنیم که هم شخصیت‌های مبالغه‌گر و هم شخصیتهای ضعیف، به هنگام شروع انقلاب چندان نقشی ندارند. اما علیرغم همه این تلاش‌ها، با توجه به اینکه شخصیت انقلابی

---

[2] بعدها اوجالان در دفاعیه خویش به دادگاه تجدیدنظر اروپا تحت نام "دفاع از یک خلق" با توجه به تاثیرات و تبعات عمیق غفلت گفت: "غفلت بدتر از خیانت است"

مورد نظر، تماما با شتاب و وسعت PKK ظهور نیافت، انحراف رویدادها نیز با روش رنج‌آوری پیش آمد.

شخصیت مذکور، تا حدودی برای کسب خصوصیات چنین محیطی مناسب است. عیب شمردن، شانه از زیر بار مسئولیت خالی کردن و مخفی کردن آن، برخورد صحیحی نیست. کار ضروری برای ما این است که همانند تشخیص حقیقت، نشان دهیم که این امر تقدیر و سرنوشت نیست. بنابراین، هنگامی که مقوله‌ای کهن را تخریب می کنیم و یا از آن گذار می‌نماییم؛ برای دست‌یابی به مورد نوین و بازسازی آن، باید مواردی را اجرا نمود. درک حیاتی‌بودن این مسئله برای ما، به این معنی است که آن را به سطح تصمیم رسانده، به قدرت عزم و اراده مبدل کرده و در هر عرصه کار و تلاش نتیجه‌دهنده برای آن انجام دهیم.

وقتی در پیش‌نویس رمان سعی کردیم که شخصیتی را ارائه دهیم، خواستیم به اندازه ارائه جنبه علمی، جنبه هنری آن را نیز مد نظر قرار دهیم. حال بحث ما بر روی این است. ازیک نظر رمان طرح می‌شود و یا به بیانی صحیح‌تر، پیشرفتهای موجود در زندگی، کم‌کم به نگارش در می‌آیند. پرسشهایی را که بسیار پرسیدیم، برای طرح رمان هستند. "*چگونه باید زیست؟*" پرسشی است که بیشتر از هر پرسشی مطرح است؛ این اتفاقی نیست. تقریبا هر روز مداخله‌ای در رفتارها صورت می گیرد. این، بیانگر تجدید ساختار است و ظرافت کار را نشان می‌دهد. مبارزه‌ای در جهت نشان دادن واکنش نسبت به برخی روابط و رفتارها، نپذیرفتن آرزو و خواست‌های شیوه کهن و به جای آن، ایجاد اراده و رسیدن به طرز نوین و به ویژه تسویه حساب با سنت‌های اجتماعی در سطح نهاد خانواده است. تشریح ماهیت خانواده، عشیره و قبیله به صورتی همه‌جانبه، تشخیص تاثیرات آن بر زندگی و مبارزه با آن، دستیابی به شیوه بیان و اسلوب و خطابت سیستم و مناسبات نوین، نابود و ویران‌کردن روزانه مقوله کهن و ساختن موردی نوین به جای آن، یک زندگی رمان‌گونه همه‌جانبه است. می‌بینیم که در سنت رمان‌نویسی، خصوصیاتی که بیشترین کار بر روی آن انجام می‌شود، سطحی احساسی را داراست. سطح علمی بیشتر با شیوه‌های بیان علمی ارزیابی می‌شود. بدون شک محتوای رمان سطح علمی آن را نیز دربرمی‌گیرد. اما بیشتر در تلاش است تا به سطح احساسی و شیوه بیان روحی دست یابد.

اگر مراحل پیشرفت بخوبی ارزیابی نگردند، شخصیت‌ها به خوبی تحلیل نخواهند شد

این مبارزه در همان حال جنگ احساسات است. دوست داشتن و عشق همچو بیان متراکم آن در چارچوبش قرار می گیرند. به غیر از آن نشانه‌های نفرت و حتی خیانتها توضیح داده می‌شوند. بازهم

اصطلاحات زشت و زیبا وارد کار می‌شوند. شخصیت‌های میانه‌رو و قهرمان ایجاد می‌شوند. تمام اینها تاحدودی نیز به شکلی انتزاعی صورت می‌پذیرند. در رمان سعی می‌شود به جای توضیحی مبنی بر مشاهده تک‌تک اشخاص، کم و بیش بر روی خصوصیات مشترک تمام کسانی که در این مقطع به انقلاب می‌پیوندند، کار شود. این نوعی انتزاعی‌گرایی است. این عمل، نوعی تکنیک رمان‌نویسی است که موضوعات محوری و شفاف را مجرد ساخته و در سطحی انتزاعی نیز به شدت ارزش آن را به سطح اشخاص تنزل داده و اینگونه می‌خواهد تحولات پیش‌رو و چگونگی این روند را تثبیت نماید. البته بر روی برخی اعضا و همچنین برخی مقاطع بیشتر کار می‌شود. اگر مقاطع نیک ارزیابی نشوند، نمی‌توان بر روی اعضا به خوبی کار کرد. بر روی برخی از جوانب اعضا در برخی مقاطع بسیار کار می‌شود. در برخی دوره‌ها اثری از آن‌ها برجای نمی‌ماند. یک ویژگی هم این است که کار بر روی آن به صورت مختلط است. یعنی یک راه و روش به تنهایی احساسات را رقم نمی‌زند. کنش و واکنش‌ها درهم تنیده هستند، کین ـ دوستی، غفلت ـ بیداری، انقلابی ـ ضد انقلابی در یکدیگر آمیخته‌اند. همچنین تیپ بی‌شخصیت در حال درگیری با تیپ با شخصیتی است که در برابرش می‌ایستد. گاه این درگیری افزون می‌شود، گاه با گذر از مرحله‌ای حل می‌گردد، گاه نیز به بن‌بست رسیده و دچار بحران می‌گردد. خصوص دیگر اینکه متحول می‌شود؛ این تحول حتمی است. هنگام تحول، گاه موفقیت حاصل می‌شود، گاه نمی‌شود. گاه از آن گذار می‌شود، گاه تعالی می‌یابد. همانطوریکه روابط و تضادها را از چنین پیچیدگی‌ای رهایی داده و به سطحی منظم‌تر و پیشروتر می‌رساند، ممکن است آن‌ها را دچار اختناق کرده و نابود نماید. کار بر روی رمان، تا حدودی نیز بایست برپایه رسیدن به بیانی در این راستا انجام گیرد.

به‌خصوص در پیش‌نویس، ابتدا از خود مثال‌هایی را ارائه دادم. در کنار این شخصیت، افراد دیگری را هم توضیح می‌دهیم و چنانکه پیداست به توضیح شخصیت افراد بسیاری ادامه خواهیم داد. هر فردی که شخصیتش توضیح داده می‌شود همراه با خود حقایق بسیاری را بیان می‌نماید و به اندازه جنبه‌های اساسی، جنبه‌های غیراساسی را نیز تشریح می‌کند. همراه با جنبه‌هایی که همبستگی ایجاد می‌کنند، جنبه‌های بسیار متفاوتی هم دارد. اما پس از همه این‌ها می‌توانیم رمان را با ایجاد یک سنتز، ملموس نماییم.

عموما در رمان‌ها افراد، اراده، احساسات و رغبت‌ها آورده می‌شوند. از این نظر توضیح افراد از طرف ما ـ خصوصا اگر اینها کم و بیش یک عمومیت را بیان کنند ـ شیوه صحیحی است. مسئله مهم این است که باید مورد اساسی را از مورد غیراساسی جدا کرد، به توان تشخیص مقوله اجتماعی و ملی حتی مقوله اساسی انسانی دست یافت، در جزئیات غرق نشد و شخص فاقد قدرت نمایندگی و جلب نظر را چندان تحت فشار قرار نداد.

واضح است که قدرت زبان و شیوه سخن بسیار مهم است. نقش هنر نیز در همین‌جاست. این عرصه به خلاقیت بسیاری نیاز دارد. زندگی هم کمی هنرمندانه است، توضیحش نیز بی‌تردید آن را تکمیل می‌نماید. پیش‌نویسی که طرح می‌شود نیز در این چارچوب است. در کنار برخی شخصیت‌ها، رفقایی که از زندان آزاد شده‌اند را نیز ارزیابی می‌نماییم. زیرا در مورد زندگی آنان هم مسایلی وجود دارد. تا زمانی که واقعیات دشوار زندان تحلیل نشوند و وضع احساس و زندگی آن‌ها با تمام جوانب بیان نگردد، رمان تمام نشده و ناقص می‌ماند. بنابراین لازم است که شخصیت کسانی که از زندان آزاد شده‌اند را توضیح دهیم. اینان به میزان جوانب مثبت خود، جوانب خطرناک و فرسوده‌ای نیز دارند. از میان این‌ها، برخی شخصیت‌ها به جانوران شباهت یافته و برخی نیز همچون قهرمانان شکل گرفته‌اند. مطرح کردن و تشخیص این موارد لازم است. هستند کسانی که تحت نام احساس و اشتیاق، نظام موجود را در زندگی به شیوه‌ای احمقانه قبول کرده و می‌پرستند. دیدیم کم نیستند کسانی که این را با نقاب انقلابی هم انجام می‌دهند. کسانی خواهان قرار دادن ادبیات غیرواقعی زندان و رغبت به نظام موجود به عنوان رغبت انقلابی بودند. اغراق و دماگوژی بسیار زیاد است. زیرا پراکتیک و زندگی محسوسی وجود ندارد و اینگونه زمینه تقلب بسیار قویتر می‌شود. باید از این مقولات انتقاد نمود و ما درحال تداوم کار بر روی این مسئله هستیم.

مورد بسیار مهم‌تر از این، پراکتیک رفقای مبارز در کوهستان است[1]. سعی کردیم به میزان خصوصیات پسرو و ابتدایی، جوانب چاره‌یاب اجتماعی و آزاد کننده پراکتیک مبارزه کوهستانی را نیز تشریح نماییم. سعی بر تحلیل شخصیت مبارز مسلح داریم. مبارز مسلح کیست، چگونه است؟ هنوز این تحلیل که وظیفه مهمی نیز می‌باشد، صورت نگرفته است.

به همان اندازه که در درون حزب، شیوه بیان علمی به شیوه بیان تاکتیکی دست یافته، سعی شده تا شیوه بیان ادبی آن نیز ایجاد شود. البته هنگامی که تمام این‌ها انجام داده شدند، چارچوب روابط با نهادهای کهن- به ویژه نهاد عشیره و خانواده- بسیار مورد بررسی قرار گرفتند. زیرا از یک نظر این زندان عمومی واقعیت اجتماعی ما می‌باشد و عرصه عمومی تعصب و به زنجیر کشیده شدن است. در این میان به سبب اینکه هر طبقه و قشری و درکل هر توده اجتماعی وارد کار شده و از یک نظر دگرگون شده‌اند؛ سعی بر این است که خصوصیات روشنفکری شهری و روستایی توضیح داده شوند. روشنفکر شهری کیست و شهر چیست؟ از این‌جا آغاز می‌کنیم. روشنفکری که به وجود آمده نماینده چه‌چیز و چه‌کسی است؟ تا چه حد با سنت‌های ما ارتباط دارد؟ تا چه اندازه واقعیت آزاد و میهن‌دوستانه را اساس می‌گیرد؟ تا چه حد از ساختار استعماری و ضد انقلاب تاثیر می‌پذیرد و در چه حدی آن را مبنا قرار می‌دهد؟

---

[1] منظور نیروهای گریلا (پارتیزان - چریک)

در تشکلهای شهری امروزین، این امر بیشتر روشن می‌شود. شخصیت دهاتی بیشتر نماینده ذهنیت قرون وسطی و حتی تشکل‌هایی است که بنیادهای دوران ابتدایی را داراست. جنبه‌های مفید میهن‌دوستانه دارد. به میهن پایبند بوده و مقاوم است اما بسیار درخود فرورفته و در شرایط توسعه نیافته‌ای نگه داشته شده است. گویا دچار وضعی شده که قادر به تکلم و بیان منظور خویش نیست؛ وی بیانگر چنین خصوصیتی است. مداوما بازتاب این مورد در صفوف انقلابی، توضیح داده می‌شود. شخصیت‌هایی با ویژگیهای مختص به خود وجود دارند که خصوصیاتی نظیر دوری از خلاقیت، سرکوب‌گر و تصرف‌گرایی افراطی و ویژگی تمایل به استفاده از امکانات آماده شده را دارند. همچنین نمونه‌های کوچک متفاوتی از این نوع نیز خویش را نشان می دهند. بحث از شخصیت‌هایی با طرز تفکر عشیره‌ای و محافظه‌کار است و یا از لحاظ سنی می‌توان به بعضی نمونه‌هایی نظیر میهن‌دوستان مسن و یا میهن‌دوستان جوان اشاره نمود.

پیوستن زن به‌عنوان یک قشر اجتماعی نیز تاثیراتی را بر جای گذاشته است. مهم‌ترین اصل آزادی عمومی در کردستان و یک کاتاگوری که از آن به شکل آزادی زن تعبیر می‌نماییم، مطرح شده و ارزیابی می گردد. سعی می‌شود که ماهیت *"آزادی زن"* تشریح گردد. البته زمانیکه زن به ویژه پیوستن وی به صفوف گریلا موضوع بحث قرار می گیرد، بدان علت که از لحاظ ارادی دارای ضعف‌های بسیار بوده، آنچه را که در زندگی قبلی خود متحمل شده و یا با آن زیسته است در شخصیت کنونی خویش بازتاب می‌دهد. گاه به سبب اینکه غافلترین،گاه به سبب اینکه صاف‌ترین شخصیت است و گاه به سبب اینکه بازتاب گفتمان دیگری است، اراده‌اش فلج شده است. این تبدیل به طرزی پیوسته در شخصیت و شیوه پیوستن به صفوف انقلاب می گردد. پیشروی آن حتما وابسته به جاهایی است. شخصیتی لنگ به بار می‌آید و یا با شخصیتی بسیار احساساتی، بی‌تکیه‌گاه و خام به صفوف می‌پیوندد. مهمتر از همه اینکه جنسی است که هنجارهای اجتماعی را به صورتی بی‌رحمانه با خود حمل می‌کند و اینگونه به صفوف مبارزاتی می‌پیوندد. نمی‌تواند خویش را از رفتارهای فئودال‌گونه که همچون یک نوع کالا به وی می‌نگرد، رها سازد. گذشته از آنکه خود را از کالاشدگی نمی‌رهاند و به فکر رهایی نیست، حتی مبدل شدن به کالایی زیبا و ظریف را وظیفه خود دانسته و این گونه از آن دفاع می‌نماید.

مبارز در این موضوع عقیم‌ترین وضعیت را دارد. برآن است که همانند زندگی سنتی خویش -البته به شیوه‌ای زیرکانه‌تر- وضعیت زن را در درون انقلاب به صورت کالائی پیشرفته‌تر تداوم بخشد. درحالی‌که رمان هم بیشتر به روابط زن و مرد جای می‌دهد. به ویژه می‌خواهد که روابط و تضادهای آن‌ها را بیان نماید. در واقع رمان دوران انقلاب، باید روابط نهاد خانواده و یا روابط بین دو شخصیتی که از

خانواده و سنتها جدا شده‌اند را بدست گیرد. ما می‌توانیم این را زمینه روابط میان شخصیت‌هایی بنامیم که انقلاب و یا ضد انقلاب از آن‌ها دفاع می‌نمایند. هنگامی که برخورد و شکل روابط اینان را بررسی می‌کنیم در واقع به اندازه‌ی تداوم نظام به شیوه‌ای ظریف، با توسعه‌ی روابط مالکیت خطرناکی روبرو می‌شویم که بر دسترنج خلاق، آزاد و مشارکتی آزاد در صفوف انقلاب متکی نیست. باید شیوه روابط فئودالی به شکلی متفاوت با اتکایش به کاپیتالیسم- و یا انتقال شکل روابط کالاگونه به درون انقلاب، برخورد حاکمیت‌وار مرد و رفتار زن مبنی بر عرضه گرانتر خویش به شیوه‌ای بسیار زیرکانه که می‌خواهند ویژگیهای شخصیتی خویش را در اشکال متفاوت به انقلاب تحمیل نمایند، درک گردند. ردکردن‌ها، واکنش‌ها، بروز دادن ضعف‌های خود به شکلی نامطلوب و مواردی از این دست نیز از این موارد هستند. در خانواده‌های کردستان به صورت محسوس، اربابانی کوچک وجود دارند. خانواده تکیه‌گاهی برای نظام استعمارگر و حاکمان است. تبلور آن در زن و یا پدیده ازدواج، به ویژه وضعیت دور از مسئولیت و نامتعادل مرد در درون خانواده و پیوستن وی با تاثیرات نامطلوبش به انقلاب، همچنین شیوه بردگی زن و وابستگی وی و در واقع مواردی است که به خوبی تحلیل نگشته و روشن نشده و زندگی انقلابی را تهدید می‌نمایند.

برخوردهای بسیار دور از آزادی و شخصیت‌های درون انقلاب که تحت تاثیر شدید سنتها می‌باشند چنان کیفیتی دارند که قادرند انقلابمان را خنثی نمایند. بارها خطر روابط چه به شکل انکار یکدیگر، چه به صورت کالاگونگی و یا قبول آن وضعیت، تشریح گشته‌اند. بویژه پیوستن زن به مبارزه در کوهستان و مشارکت دادن وی در هر عرصه‌ای، ابعاد کنش و واکنش‌های موجود در این خصوص را بزرگتر ساخته است. موارد موضوع بحث ما عبارتنداز؛ عدم کانالیزه کردن صحیح شخصیت زن در حرکت انقلابی، منصرف نشدن وی اما به حالت ایستایی ماندن آنهم در یک نقطه، یا اینکه تحرک وی اما به شکل برقرار نمودن روابطی بسیار سطحی و بنابراین ضربه‌زدن به ارتش از طرف وی، به سبب عدم حاکمیت تام و تمام بر معیارهای انقلابی، راه را بر آشفتگی گشوده و حیات انقلابی را نیز تهدید می‌نمایند.

خلاصه، در دستیابی به زندگی و اشکال ارتباط نوین مشقت‌هایی وجود دارند. رمان از این نظر سعی دارد ملموس‌تر شده و در محافل اجتماعی نمایان‌تر گردد. یعنی روند آن تاحدودی این‌گونه است.

زمانیکه شخصیت‌ها اینگونه با همه جوانب متفاوت‌شان مورد ارزیابی قرار می‌گیرند، البته که تحلیل روابط متقابل‌شان با زن، مرد و خانواده به سطح صحیحی دست می‌یابد. اصولا چنین تعریفی شکل پذیرفته و هر مبارز ما نیز وضعیتی مشابه را دارا بوده؛ بنابراین داستان، عرصه‌ای مناسب را می‌آفریند و سعی ما نیز تاحدودی ارائه چنین مفهومی می‌باشد. دلایل لزوم شروع کار همراه با زن و متعاقبا نتایج حصول از آن

توضیح داده شدند. سعی شد نمونه‌های زیادی از نقاط اوج ارائه گردند؛ آیا زنی که انتخاب شده[3] و یا مورد بررسی قرار گرفته، رابطه‌اش با نظام در سطحی مزدوری، جاسوسی و یا انقلابی است؟ لازم است این‌ها با شیوه‌ای ادبی بیان شوند. تعریف قطعی برای این مسئله وجود ندارد. بعبارتی توضیح علمی آن وجود ندارد و ممکن هم نیست؛ اگر هم وجود داشته باشد، با اندکی حدس‌ها و تفاسیر می‌تواند انجام شود. این، بهترین نوع ادبیات را شاکله‌بندی می‌کند اما نتایجش بسیار مهم است. در اینجا، مواردی که ابتدا تحلیل می‌گردند، نظام استعماری و آریستوکرات و یا شایسته‌سالاری است. در درون حزب نیز، امور مطروحه؛ حاکمیت مزدوران داخلی و موارد تحمیلی‌شان به PKK و حرکت انقلابی گونه آنها با برخوردهای بسیار زیرکانه و دسیسه‌بازانه و عکس آن نیز برخوردهایی که تماما خصوصیات شخصیت مبارز انقلابی را می‌رساند، می‌باشند. آن‌ها و برخوردهایی که برعکس تمام خصوصیات شخصیت مبارز انقلابی است، مطرح می‌باشد.

دنیای کهن تحت تسلط است

اکنون در پی توضیح چگونگی مسیر تکوین و پیشرفت شخصیت انقلابی هستیم. چرا مدام شاهد رفتارهای سرد، آزاردهنده و منفعل‌کننده هستیم؟ نظام امکانات روزمره زیستن را تاحد ممکن برای شخصیتی فراهم می‌کند. هنگامی که در کردستان بسر می‌برند، وضع مرفهی دارند و در حد امکان آریستوکرات هستند. زندگی‌شان در آنکارا نیز حداقل متناسب با ساختار رسمی دولت بوده و چنین قدرتی پشتیبان آن‌ها است. طبیعتا طرف مقابل[4] هم بالعکس آن می‌باشد. از این که یک روستایی فقیر باشد، گریزان است، با نفرت عمیقی نسبت به استعماری بزرگ می‌شود. درصدد است شخصیتی را که در خانواده‌ای آریستوکرات بار آمده از سیستم جدا کرده و به سوی دگرگونی سوق دهد. این مبارزه ابعاد گوناگونی دارد؛ ایدئولوژیک، سیاسی، عملی، تشکیلاتی، عاطفی، کینه‌توزانه، عاشقانه، میهن‌دوستانه، مشتاقانه، عصبی، نابودکننده و سازنده می‌باشد. یعنی خصوصیات بسیار متفاوتی را در درون خود دارد. در ظاهر رابطه‌ای اجتماعی و پیوندی بین زن و مرد است، ولی این مبارزه در ماهیتش مکان رویارویی

---

[3] در تمام طول کتاب ضمیر و اسم مجهول تکرار می‌شوند. زیرا عبدالله اوجالان در بحث های قبلی‌اش به آن اشاره نموده است. مقصود فاطمه (کسیره یلدرم) است که تا دهه ۹۰در میان صفوف مبارزان بود. این زن از خانواده‌ای آریستوکرات بود و اوجالان جهت تبلور ویژگیهای شخصیتی مبارز در وی تلاشی بی‌وقفه صورت داد. داستان این رویداد با تحولات بعدی پیش‌زمینه ایجاد تئوری آزادی زن شد. مبارزه اوجالان با وی به مثابه ایدئولوژی زن از مهم‌ترین و جالب‌ترین مسائل روی داده در میان جنبش آپوئیستی است. در کتاب گاه از او به عنوان طرف مقابل نام برده شده است.

[4] شخصیتی که به انقلاب گرایش دارد، اشاره به اوجالان است که در مقابل کسیره یلدرم ـ فاطمه‌نماینده شخصیت انقلابی است.

نظام‌های بزرگ و سیستم استعماری در برابر انقلابیون بوده که آغازکننده راهی نوین و خواهان تکوین هستند. در همان حال این تعریفی از فرایند یک تخریب و تاسیس است. از یک جنبه تا حدودی مفهومی نظیر تاریخ حزب را دارد. از نظری دیگر پراکتیک انقلابی به صورت رمان درآمده و چیزی که هم اکنون در حال تدوام است دارای چنین ماهیتی می‌باشد. یعنی زندگی خود یک رمان است. می‌بینیم که این پدیده‌ای منفرد نیست، بلکه یک خصوصیت عمومی را بیان می‌نماید. چرا؟ زیرا "*مزدوری موجود در کردستان کیفیت یک نهاد عینی را دارد*". جامعه خود در حق خویش به صورت یک نهاد جاسوسی عمل می‌کند. خانواده‌گرایی، در اصل در خدمت نظام استعماری می‌باشد. مزدوران در این مورد براساس خصوصیاتی مشابه و همه‌گیر، در دوران جمهوریت شکل گرفتند و فرزندان آن‌ها نیز نمایندگی این امر را برعهده دارند. این مسئله به خوبی قابل رویت است.

پیشرفت انقلابی آغاز شده، مخالف این است. اگر به این موارد که اشخاص تازه‌ای که به جنبش می‌پیوندند، با خصوصیات مطابق انقلاب رفتار می‌کنند توجه کنیم و همچنین وجود خصوصیات مشابه اشخاصی که از طرف مزدوران نفوذ می‌کنند مورد توجه واقع شود، حرکت ما به سوی عمومیتی این‌گونه بهتر درک می‌گردد. در رمان به هنگام کاراکترسازی از این نظر تا چه حد بیان می‌گردد؟ به عنوان مثال آیا کاراکتری که در پیش‌نویس رمان خلق شده متفاوت است؟ می‌بینیم که چندان هم متفاوت نیست. بسیاری از مثال‌ها نشان دادند که به نوعی تکرار آن هستند. شخصیت‌هایی که خویش را به حزب تحمیل می‌کردند و مسبب پرواکاسیون[1] بودند، شباهتی به آن پیدا کردند. هردو اقدامات مشابهی انجام داده و کلمات مشابهی را بکار می‌بردند. مثلا مانع ایجاد شخصیت مبارز می‌شوند، اراده را می‌شکنند و شخصیت را بی‌علاقه و نابود کرده و آن را دچار بحران می‌نمایند. گاه این مقوله برای خصوصیات نوین مبارز، تاثیر عاطفی کُشنده‌ای دارد. یعنی این مورد، علاقه و رفتارِ خاص موقعیت کهن را بیان می‌کند. وگرنه این احساسات به خودی‌خود پاسخگوی ظهور مبارز نخواهند شد که البته دلایلی هم دارد.

از طرفی دیگر، شخصیت مبارز درواقع دارای دسترنجی ذاتی است. برآن است که مقوله نوینی را ایجاد نماید. دلایل مخصوص به این نیز وجود دارند. اگر دنیای نوینی نباشد او هیچگونه شانسی ندارد. دنیای کهن وی تحت تسلط است؛ الیگارشی و مزدوریت، حاکم مطلق آن می‌باشند. مبارز به نسبت نابودی این دنیای کهن، زندگی خواهد کرد. به همین سبب برای نابودی آن قدرتش را می‌نمایاند؛ با اتکاء به رنج و زحمت خویش کار کرده، مشتاق بوده و برای هرگونه پیشرفتی مساعد است. دنیایش، دنیایی است که در آینده موفقیت درآن ایجاد خواهد شد. معلوم است که شخصیت متضاد با این، با اشکال

---

[1] اخلالگری و خرابکاری

رفتارهای کلاسیک نظیر؛ تنبلی، بی‌اسلوبی، موکول گرایی، رفتار فاسد کننده و بنیان براندار، "*رضایت از موقعیت کهن خویش" را ابراز می‌دارد.* درواقع گاه از آن دفاع می کند و بعبارتی سعی در حفظ و اصرار بر آن دارد. این مفهوم فلسفی و اخلاقی آن می‌باشد. علی رغم داشتن داعیه : "*دفاع از ایدئولوژی، حزب و خط‌مشی انقلابی*" ، بیان واقعی موجودیت‌اش این گونه است.

چرا روند آن اینچنین پیش رفت؟ زیرا راه دیگری وجود نداشت. آیا اگر شخصیت مبارز و یا پیشاهنگ ما این گونه رفتار نمی کرد بهتر نمی‌شد؟ در این مرحله اگر بدون وجود تضاد شروع می کرد، به احتمال بسیار، تحت نظارت سیستم نابود می‌شد. رویارویی زودهنگام با خصوصیات سیستم، سبب بیداری در مقابل سیستم استعماری، خصوصیات فئودالی، عشیره‌ای و خانواده‌گرایی می گردد.

ما شیوه موجود درPKK را این گونه آغاز نمودیم. نمی توانستیم کار را تنها با شخصیت‌های دهاتی آغاز نماییم. زیرا بسیاری از آنان بیچاره و فقیر هستند. به هیچ وجه قدرت پیش‌بینی ندارند. به آسانی تحت تسلط قرار می گیرند. همچنانکه این گونه نیز پیش آمد. ولی از همان ابتدای کار بی‌تاثیر کردن این روش ضد انقلاب و نمایندگی آن، بی‌تاثیر کردن سیستم حاکم و مزدوران، به معنی کشف جنبه‌های آشکار و ناپیدا و نقاب‌دار و بی نقاب آن‌ها می‌باشد و کاری که باید در ادامه انجام داد، درآمیختن دو مورد مذکور و رویاروگرداندن آنها به معنی سوق‌دادن چالش به سوی کارایی است.

جنبه‌های بسیار دیگری را نیز می‌توان بیان نمود. چیزی که مهم است نتیجه و مرحله شروع مقطع انقلابی است. ولی در این‌جا شخصیت‌های لجوجی مانع راه شدند. این بخشی است که به رمان مربوط می‌شود. چیزهایی که به ذهن هم خطور نمی‌کرد در موضع گیری طرف مقابل وجود داشت: خصوصیات یک مزدور، دسیسه‌باز، زن[سنتی]، دشمن شخصیت روستایی، موجود جنسی، حاکم، تحریک‌کننده و پرووا کاتور و یک استاد تاکتیک را داشت. همچنین در راستای منافعش رفتار و شیوه زندگی مخصوص و شخصیتی را داشت که از صدها سال قبل آزمایش شده و از این روش‌ها قدرت می گرفت. این شیوه نظام رسمی است که تبیین، سازماندهی و رهبری شده است.

طرف مقابل هم رهبریتی مطابق با خود آغاز نموده بود. او هم خود را همانند قبل به آسانی تسلیم نمی‌کرد. این‌بار همانند گذشته که خود را به نظام قبلی ـ در داخل خانواده‌ـ سپرده بود، تسلیم نمی‌شد. تسلیم حاکمان، مزدوران استعماری، اربابان و همچنین خانواده نمی‌شود. به روش کلاسیک با زن رفتار نمی‌کند و اجازه رفتاری آن گونه را هم به کسی نمی‌دهد. آزادی را در حد معیارهای معینی مبنا قرار می‌دهد. همراه با رد مقوله‌های کهن، مقاصد نوینش قوی هستند. در این مورد در مقابل کسی گام پس نمی‌نهد. خویش را در این مورد آزاد می‌پندارد. معرف موضع گیری آزادانه همراه با آگاهی، اراده و عزم

می‌شود و تمام این‌ها هرچه می‌گذرد، متراکم‌تر گشته و با آهنگ سریع‌تری پیش می‌روند. این روی مسئله توسعه ساختار حزبی و پیشرفت خط‌مشی مبارزه موثر واقع شده و آن را موج‌موج به درون جامعه تسری می‌دهد. خلاصه، خانواده، زن برده و همچنین مزدوری را از بین می‌برد. روابط زن و مرد در خانواده را از هم متلاشی می‌کند و نقاب‌هایش را برمی‌دارد. ماهیت هر کس را آشکار می‌نماید. جواب‌هایی را برای سوال "*چگونه باید باشد*" و یا "*چگونه باید زیست*" می‌یابد. این گونه زندگی، حقیقتا ماتریالی تمام عیار را برای رمان تشکیل می‌دهد.

حیات کم وبیش این را بیان کرده و در پیش‌نویس رمان بازتاب داده است. البته خصوصیاتی هستند که باید بیشتر توسعه یابند. شاید بتوان بیان یک مطلب به وقوع پیوسته را خاطره نامید. اما رمان چارچوبی وسیع‌تر دارد. رمان نهالی است که مقوله‌ای جوانه زده را با کمی خیال و قدرت مطرح نموده، تبیین کرده و ماهیت لازمه برای آن را تعیین می‌نماید. ممکن است به صورتی همه‌جانبه پیشرفت نموده و درخت آزادی زیبایی گردد. اما امکان تحریف آن هم وجود دارد. کارایی رمان در این جاست. می‌تواند در سطحی تماما آزادانه پیشرفت نماید. درخت آزادی می‌تواند همانند شیوه‌ی زندگی آزاد موثر باشد. درخت به اشکال دیگر هم می‌روید، قد می‌کشد و رشد می‌کند اما اگر از رمان نگه‌داری نشود، به صورتی نادرست رشد می‌کند، و چندان قد نمی‌کشد، در برابر هرگونه خطری آسیب‌پذیر می‌شود و رشدی ناتمام و ناقص خواهد داشت. این شکل‌گیری، زیبایی چندانی ندارد، بنابراین ممکن است که فرو پاشد. رمان تا حدی می‌تواند مانع این مقوله گردد.

رمان درباره چگونگی آن، خیالات و طرحش را وارد کار می‌کند. ایده‌ئال، عزم و اشتیاق را بیان می‌دارد. البته این کل کار نیست! پویایی یک حقیقت است؛ تا زمانی که این پویایی دیده نشود، نوشتن یک رمان واقعگرا ممکن نیست. چندان شانس نوسازی در جامعه وجود نخواهد داشت و قادر نخواهد بود امر فرسوده را معرفی نماید. *رمان تماما یک تجسم و طرح نیست، بلکه شیوه بیان وضعیت پویایی حقیقت با تلاش، قدرت طرح و نیروی تخیلی عظیم است.* در اصل تکمیل مقوله‌ای در حال جریان است. یعنی اموری مطابق با معیارهای علمی و حکایت به وقوع پیوسته‌اند اما طرح و خیال‌هایی هم در آن وجود دارد. البته کسانی موفق به اجرای آن نشده و تحریفش کرده‌اند. اما کسانی هم به صورت بسیار صحیحی آن را توسعه داده‌اند. رمان این موارد را بیان خواهد کرد.

البته ما این را یک هنر زیبا می‌نامیم. هنر تماما یک چنین کارایی دارد. وظیفه هنر این است که به زندگی زیبایی ببخشد. چه بسا رمان کارایی این‌چنینی خواهد داشت. البته در این جا امور مقبول و نامقبول،

قابل رد و غیرقابل رد وجود دارند. یعنی ظرفیت آن بسیار وسیع است، از ارتباط آن با برخوردی میهن‌دوستانه تا کسب خصوصیات یک مبارز کارای تشکیلاتی.

مجددا تاکید می نمایم: بیان علمی این مورد ممکن است و در حال بیان نیز می‌باشد. حکایت و خاطره‌های این روند بسیار نوشته می‌شوند، تصاویری گرفته شده و منتشر می گردند. اما نظام گسترده‌تر و نوع روابط آن و طرح و خیال‌های آن چه؟ انقلاب درعین حال بیانگر آرزوی بزرگی نیز می‌باشد. هر اندازه که خیال و افق انقلاب وسیع باشد، به همان اندازه نیز پیشرفت می‌نماید. ولی آیا این تماما یک خیال است؟ نخیر، این خیالات بر پایه یک واقعیت اجتماعی هستند. همچنان‌که در پیش‌نویس ما هم نقاط خیال و هم نقاط رشد شکل گرفته‌اند. پس این ارزیابی تا حدودی واقعگرایانه است. همان‌طور که نشان دادم، نشان دادن شخصیت‌های محافظه‌کار، مبارز و قهرمان در عرصه‌های گوناگون مهم است. در رابطه میان زن و مرد، نشان‌دادن شخصیت هر دو طرف و شخصیت زن به عنوان یک قشر، همچنین به عنوان بیان‌کردن خصوصیت شخصیتی یک طبقه اجتماعی مهم است. بیشتر از ماهیت کنونی شان، باید به ماهیت متصور برای آن اهمیت دهیم. این برای رمان معنایی مهم دارد. چگونگی تشکیل شخصیت‌ها و شیوه‌های حیات موجود و ماهیت نوع مقبول آن شرح داده می‌شود.

در این باره موارد بسیاری وجود دارند. اکنون در حال جمع‌آوری این ماتریال‌ها هستیم. آن‌ها را از هم تفکیک کرده، سپس با یک تکنیک قوی، تشریح نموده و به صورت یک رمان ارائه خواهیم کرد. کاری که می‌خواهیم انجام دهیم در حالتی کلی در این راستا می‌باشد. چارچوب‌های مختلفی را مورد بحث قرار می‌دهیم. نه‌تنها از آن‌ها بحث می‌نماییم بلکه خود نیز در درون آن هستیم. زندگی مشترکی را نیز داریم. در عین حال تاثیر این موارد نیز دیده می‌شوند. در کنار وظایف انقلابی، نمی‌توان وظایف تشکیلاتی و حتی وظایف پراکتیکی را از نظر دور داشت. این مقولات با هم عجین هستند. اگر با هم ارتباط نداشته باشند، نمی‌توان به یک رمان انقلابی رسید.

یک محافظه‌کار هیچ‌وقت نمی‌تواند یک رمان انقلابی بنویسد و یا در حافظه‌اش بگنجاند. همچنین کسی که تشکیلات را تماما درک نمی‌کند و با آن زندگی نمی‌کند، نمی‌تواند مدعی چنین کاری باشد. بدون شک یک ناظر بیرونی می‌تواند رمان را بنویسد اما می‌توانیم بگوییم که بهترین رمان به دست مبارزی نوشته خواهد شد که در گرماگرم واقعیات آن زیسته است. ظهور ادیب انقلابی با تلاش و مبارزه انقلابی امکان‌پذیر است. تنها در این چارچوب می‌توان رمانی واقع‌گرایانه را نوشت. بدون شک نویسندگان نیز، با مشاهده از بیرون قادرند چنین کاری انجام دهند.

ارتباط زن و مرد در صفوف ما مناسبات مبارزه است

سعی کردم این مورد را به‌گونه‌ای توضیح بدهم که بتواند برای رمان به صورت یک ماتریال مورد استفاده قرار بگیرد. شما یک دوره آموزشی را سپری می‌کنید، آیا همچون گروهی، خصوصیاتی جهت توضیح بیشتر وجود دارند؟ یا می‌خواهید با طرح برخی سوالات در بحث مشارکت نمایید؟

د: رهبرم، دو شخصیت تشریح شده در تحلیلات‌تان که این‌همه تضاد میان‌شان وجود دارد، آیا می‌توانند کنار هم بیایند و یا با هم زندگی نمایند. در ابتدای امر در ارتباطی که با این زن وجود داشت، چه خصوصیاتی سبب شد که در کنار هم زندگی کنید؟

رهبری: او [کثیره یلدرم] در ظاهر به انقلاب علاقه نشان می‌داد. با وجود اینکه از یک خانواده مزدور نظام بود، در قبال مسائل کردی ابراز علاقه می‌نمود و تصمیم به عضویت در گروه را گرفت. همچو یک زن آزادبودنش را ـ البته در ظاهر ـ می‌توانست ابراز نماید. با هر مردی تا آخرین حد می‌توانست آزادانه بحث نماید. وقتی که این خصوصیات را نشان می‌داد، می‌توان وی را همچو یک عضو ایده‌آل برای رمان در نظر گرفت. البته نکات مبهم هم کم نبودند. بعدها معلوم شد که شیوه حرکت آزادانه وی تماما تظاهری و شخصی خانواده‌گرا و تا آخرین حد ممکن متعصب است. با وجود تظاهر به انتقاد از رژیم، متعصب‌ترین ذهنیت حاکم را داشت. با وجود چپی نشان دادن خویش، هیچ ربطی به چپ‌گرایی نداشت و یک شخصیت آریستوکرات رسوب گرفته بود. بنابراین در این باره به سبب عدم آشکار نبودن شخصیتش، بعضی‌ها وی را "*شخصیتی مشکوک*" و برخی نیز "*شخصیتی مطلوب*" تصور می‌کردند.

قبلا در مورد سطحی‌بودن آن دوران مواردی را بیان کردم. نه فقط سطحی‌بودن، بلکه با در نظر گرفتن هرگونه احتمال می‌توانستم به خطرناک نبودن یک آزمون ارتباطی خصوصی و یا جمعی رای دهم. ارتباط وی با خانواده و حزب برپایه نگرش حاکم توسعه می‌یافت. خویش را پیشرو و متمدن قلمداد می‌کرد. از طرف دیگر ما نیزمی‌خواستیم کردستانی نوین بسازیم. خواستیم نظرش را در این مورد بدانیم تا میزان آمادگی وی را برای این کار بسنجیم. وی ابراز آمادگی نمود. جهت آزمون، رابطه‌ای تمام‌عیار بود. ادعا می‌کرد که سوسیالیست است، تظاهر می‌نمود که شیوه مبارزه سوسیالیستی را خواهد پذیرفت. درصدد بودیم آن را هم بیازماییم. مدعی نمایندگی برای زن آزاد را داشت. خواهیم دید که در خصوص آزمون "ارتباط با زن آزاد" تا چه اندازه رفتاری آزادانه داشت؟ ما این‌گونه برخورد نمودیم.

در اصل آزمونی مشکوک بود. احتیاط در برابر نیت اجباری بود. اگر هوشیاری و حساسیت زیادی به خرج نمی‌دادیم، ممکن بود کارهای بسیاری را نابود کند. در واقع بسیاری از خصوصیاتش نابودکننده بودند. به مثابه زن در ظاهر قوی بود. با استفاده از جنبه زنانگی خویش می‌توانست نابودکننده باشد. خاستگاهش از طبقه رهبران مزدور و وابسته بود. خصوصیات دسیسه‌بازی و توطئه‌گری نیرومندی داشت.

از چپ‌گرایی استفاده می‌کرد. با یک دماگوژی[5] عالیِ چپی، می‌توانست از واژگان زیبای سوسیالیستی استفاده نماید. مدعی بود که طرفدار مسائل کردی است. با مجادله‌ای قوی و با استفاده از کردبودن می‌توانست میهن‌دوستی کردی را نابود نماید.

این خطرات وجود داشتند. اما در صورتی که طرف مقابل هم یک حرکت حساب‌شده و براساس نقشه‌ای مناسب داشته باشد، پیوندهایی که ایجادکرده ممکن بود منجر به پیمان مهمی گردند. در موقعیت‌های ضعف مضاعف می‌توانست برای رهایی خود از این توافق‌ها استفاده نماید. حداقل به اشتباه انداختن سازمان میت[6] براین اساس صورت گرفت. از طرفی رفتارش در مورد حرکت آزادی زن چگونه می‌توانست باشد؟ برای جواب به این پرسش می‌توان از این نوع آزمون‌ها بهره جست. یعنی برای شروع مسئله آزادی زن، اگر در نقطه‌ای حرکتی برعکس آن هم شروع کرده باشد، باز هم می‌توان وادار به انجام‌دادنش کرد. اگر موفق می شد و زنی آزاد می‌گردید، عالی بود و اگر نمی‌شد و از این حیطه دور می‌گردید، می‌توانست به بستری برای اقدام‌های بعدی تبدیل گردد. همان مورد برای سوسیالیسم و میهن‌دوستی هم مصداق داشت. شجاعت بسیاری را می‌طلبد، تمکین نیز می‌خواهد. در مورد این رابطه این‌گونه اقدام شد و نقطه آغاز را رقم زدیم.

البته جنبه‌های عاطفی آن زمان را هم داشتیم. از یک طرف تاحد ممکن اعتماد و ایمان به این داشتیم که زنی مبارز و با ارزش خواهد شد. ولی درهمان حال تردیدهایی هم وجود داشت. هر کدام از احتمال‌ها که بیشتر می‌شد، وضع را تعیین می‌کرد. اندیشیدیم که ما پراکتیک انقلابی را گسترش می‌دهیم، اگر موفق شدیم که بهتر و اگر نه، تدابیرمان را در نظر خواهیم داشت.

البته بعدها معلوم شد که طرف مقابل هم از پا ننشسته است. ظاهر و باطنش یکی نبود. هنوز هم مشخص نشده است. بنابراین معلوم نیست که آیا جاسوسی بود که با شیوه‌های رفتاری خود را پنهان نموده، یا همان‌طور که می‌گفت از هشت سالگی به صورتی خاص برای رهبریت بزرگ شده بود؟ ادعا و برخورد کسی که رهبری فئودال و مزدور را داشت این‌گونه بود. ممکن است جاسوسی بوده باشد که هنوز به خوبی آشکار نشده است. مبارز انقلابی نبود، بلکه برعکس آن، مبارزکُش بود. زنی آزاد نبود، درست برعکس آن، زنانگی وی را که به شیوه‌ی فئودالی از آن استفاده می‌کرد فقط می‌توان در مثال دسیسه‌بازی‌های درباری دید. مشخص شد که در عین حال وضعیت را به خوبی درک می‌کند. اما

---

[5] عوامفریبی

[6] تشکیلات اطلاعات ملی MILLI ISTIHBARAT TEŞKILATI سازمان جاسوسی ترکیه. سازمان میت از راه خانواده کسیره یلدرم در پی کنترل اوجالان بود، که اوجالان توانست خود را از چنگ آنها برهاند.

شخصیتی وابسته و دارای خصوصیت برده‌ساز بود. با استفاده از حرکت‌های کوچک و جنسیت، خود را به صورت مال و ملک در مقابل زحمتکشان همچون تهدیدی عرضه می کرد و از آن استفاده می‌نمود. آشکار شد که نمونه زنی ضعیف و وابسته می‌باشد و طبیعتا خود نیز به صورت یک ملک درآمده است.

سعی شده این موارد تا حدودی در پیش‌نویس رمان توضیح داده شوند. وی تمام وقت خود را به حملات همه‌جانبه اختصاص می‌داد. در هر ساعت و هر ثانیه، جنبه‌های زنانگی، الیگارشیک و آریستوکراتیک شخصیت خویش را به عنوان نیروی حمله بکار می‌برد. هر روز که می گذشت این رفتارش بیشتر نمایان می‌شد. برخی از رفقای مبارز تنها با یک بار مشاهده، کین بزرگی را از وی به دل گرفته و حتی معتقد بودند که باید فورا نابود گردد.

این مراحل توضیح داده شده‌اند، نمی‌خواهم آن‌ها را تکرار نمایم. مسئله‌ی مهم این است که سطح طرح، خیال و الگوی این مراحل را نه از زاویه دید اشخاص بلکه از زاویه دید سلسله مقاطع به‌دست بیاوریم. زیرا چیزی که در آن مقاطع در اشخاص دیده می‌شود هوشیاری ملی و آگاهی زحمت‌کشان است. هنگامی که جسارت و دیدی درست نسبت به زندگی ایجاد می‌شد، طرف مقابل تماما برعکس درپی فرو نشاندن آن بود و قصد داشت جنبش مقاومت کُرد را تحت نظارت خویش در آورد. معلوم نیست می‌خواست چه برخوردی با این جنبش داشته باشد. زنانگی‌اش را به صورت بسیار خطرناک به‌کار می‌برد. کین عظیمی نسبت به زنی داشت که در مسیر آزادی خویش باشد لذا سعی می کرد او را تا مرز نابودی سوق دهد. جهت جلوگیری از ظهور حتی یک زن آزاد نیز تدابیر و راهکارهای مختلفی اتخاذ می‌نمود. در اصل با تدابیر وی حتی شخصیت یک زن موفقِ آزاد هم نمی توانست شکل گیرد. به طور قطع قصد داشت تا شخصیت زن برده را در میان صفوف انقلابی حاکم گرداند. غریزه جنسی زن را به صورت نادرست و به شیوه‌ای نامطلوب به کار می‌برد. سعی داشت نه تنها خود، بلکه تمام شخصیت‌های تشکیلاتی زن را وادار به تداوم نگرش غلط در رابطه با غریزه جنسی در ساختار جامعه سنتی نماید. زیرا او تلاشی وافر را برای گسترش بیشتر نظام حاکم در کردستان داشت. خصوصیات مزدوری را بدون هیچ تلاش و زحمتی به کار می گرفت، سعی داشت مردان کُرد را تحت تسلط خویش درآورد. همچو یک شخصیت هر چه پیشرفت می کردم، مرا تحت نظارت قرار می‌داد. سخنانی را نزد برخی از رفقای عضو سازمان بر زبان رانده بود. مثلا به برخی رفقا که بردن اسامی آنها لازم نیست گفته بود: "*فلانی شخصیتی روستایی دارد، بسیار راحت می‌توانم او را در کف بگیرم*". با استفاده از خصوصیات رهبری فئودال‌گونه و زنانگی که داشت معتقد بود که می‌تواند مرا به راحتی تحت تسلط خویش درآورد. در اصل معنای آزادی

را هم این‌گونه درک می کرد. وقتی می‌خواست در زمینه زنی آزاد بر مردی تاثیر بگذارد، با استفاده از رفتارهای تسلیمیت‌پذیر و روابط حقیر زنانه، او را دچار مسائلی می نمود و وابسته و نابود می‌ساخت.

از نظر خصوصیات رهبری فئودال- مزدور، بهترین "آغا"[7] و رهبر بود. هنگامی که قصد تسلط بر کسانی با استفاده از خصوصیات چپی داشت، به سبب دارا بودن زبانی سلیس، اصطلاحات سوسیالیستیِ تمام عیاری را به‌کار می‌برد. خطیبی عالی‌تر از بهترین چپی‌ها بود، سخنران بسیار زبردست و موثری بود. کدام مرد قادر به رهایی از این تاثیرات است؟ بویژه در کردستان با آن ساختار توسعه‌نیافته‌اش کدام یک از شخصیت‌های فقیر و بیچاره در برابر این رفتار تاب مقاومت دارد؟ چه رسد به مرد کُرد که هنگام رویارویی با جنبه‌ای عاطفی، وابستگی وی حتمی می‌شود. اگر طرف زیبا باشد، به صورت عروسکی در دستان وی درمی‌آید. طبیعی است که وقتی شخص تماما تحت تاثیر چنین کسی قرار می‌گیرد، ممکن نیست بتواند نفس بکشد. در صورت عدم تاثیر پذیری نیز، لزوم واکنش [در برابر وی] مطرح می‌گردد. واکنش منجر به برخورد می‌شود و به دلیل این‌که برخورد مذکور بسیار دشوار است، نتیجه‌اش ممکن بود سبب نابودی گردد. نابودی در مورد این ارتباط به چه معنایی است؟ ارتباط خصوصی به صورت متفاوتی فرومی‌پاشد، ضربه بزرگی می‌بینند و بی‌معنی می‌شود. این نیز برخوردی نادرست با اهداف است. از این نظر برخورد شدید، از تسلیم شدن بدتر بود. اگر شیوه ارتباطی که مطلوب اوست را بپذیری، شروعی بدتر از مرگ را رقم زده‌ای و طرح‌هایت نقش بر آب می‌شوند. آن‌وقت چه خواهی کرد؟ باید یک راه میانی را انتخاب کرد. اما او هم حتی فرصتی را برای انتخاب راهی متفاوت نمی‌داد. در اصل طرف مقابل مطلب را به خوبی درک می کرد. گاه می گفت: "*چیزی وجود ندارد که برای سوسیالیسم و حزب از آن دریغ بورزی. وقتی موضوع بحث حزب باشد، هر چیز را باید فدا نمایی. هر اندازه نسبت به تو حقارت روا دارم، حتی اگر رفتاری را که هیچ مردی قبول نمی‌کند را روزی هزاربار به تو تحمیل نمایم، باید قبول کنی.*" بله، این سخنان اوست. اگر یک مرد روستایی معمولی بود، تنها در برابر یک رفتارش به راحتی و به شیوه‌ای معمولی جواب می داد. اما من آن‌گونه رفتار نکردم و این نتایج بزرگی را ببار آورد.

این خصوصیات اساسی را که برشمردم می‌توان به صورت گسترده‌تر و بیشتر توضیح‌شان داد. اما در این‌جا تا حدودی هم تحمل متناسب با احساس و توسعه سیاسی- تشکیلاتی اهمیت می‌یابد. مراحل آن دوره را باید مورد توجه قرار داد. مثلا وقتی از کشور خارج شدم، وانمود کردم که در داخل کشورم. اگر در این باره در شک و تردید قرار قرار نمی‌گرفت، به احتمال بسیار برای مقامات بالا "*تحت کنترل*" بودن من را گزارش می نمود. یعنی این روابط از یک نظر در به اشتباه انداختن طرف مقابل مبارزه یعنی دولت

---

[7] ارباب در زبان کردی.

ارزشمند بود. شاید به همین خاطر توانست صبر نماید. اما امید "*امکان ایجاد یک شخصیت انقلابی از وی*" هم وجود داشت. شاید هم به این سبب صبر روا داشته می‌شد. مسئله دیگر این است که در مورد تحولات اصولی و انسانی عزم و قاطعیت بزرگی داریم. صبرمان بیشتر ناشی از این اعتقاد بود که قطعا وی را متحول خواهیم کرد. در حالی که به مرز غیر قابل تحملی درآمده بود، باز هم این مرحله را طولانی می‌کردیم. اما دیگر به مرحله‌ای رسید که کار به توطئه کشیده می‌شد. یا او تو را از میان برخواهد داشت، یاتو او را. وقت آن رسیده بود که تحت کنترل درآید. آنقدر در تکاپو بود که حتی در کنگره سوم می‌گفت: "*تیرم را شلیک خواهم کرد*". منظور وی از شلیک این بود که روابط ایجاد شده با چند زن و مرد را برای طرف مقابل به حالت معضل دربیاورد. یعنی به نظر وی یک مرد نباید این‌گونه باشد. موجودیت طرف مقابل، باید رد گردد. رد کردن هم یا با توطئه یا در کنگره و یا با تهدید و افشاگری صورت خواهد گرفت. خنثی‌سازی کنگره سوم به معنی خنثی‌سازی رویداد ۱۵ آگوست[8] بود.

تمام این‌ها کنش و واکنشی در زمینه یک ارتباط دوطرفه نبود. ممکن بود هدفش از بین بردن جنبش بزرگ ملی باشد. البته در مقابل این، تدابیری اتخاذ گردید. کماکان با تمام صداقت سعی در کشاندن وی به سوی حقیقت داشتیم، او نیز برای عدم موفقیت این مسئله تدبیر اتخاذ می‌کرد. طرف مقابل همچو یخ بود، شخصیتی به سردی مار. می گفت: "*فکر می‌کنی که در این غذا زهر ریخته‌اند؟ لازم نیست بترسید*" و یا" *مرا جاسوس بپنداری؟*" اگرچه اینها جنبه‌ای شوخی‌آمیز هم داشتند، اما بیانگر مسائلی نیز بودند. حتی جسارت گفتن چنین مواردی را داشت. اگرچه وضعیت هم درواقع همین بود اما انسان را با سوالات انبوهی تحریک می‌کرد. این یک تاکتیک است. ببینید این‌جا صبر و شیوه‌ای خاص وجود دارد. می‌توان به آسانی در یک لحظه برملایش کرده و واکنش خود را نشان داد اما این کار در آخرین مرحله صورت گرفت.

ما متعاقب تحلیل این شخصیت، نظام حاکم، سیستم استعماری و تا حدودی نیز سازمان میت را تحلیل نمودیم. خانواده وی نیز در جهت "*وابسته کردن من به دولت با توسل به این رابطه*" برخورد می‌نمود. او به خانواده بسیار وابسته بود. خواسته ما مبنی بر استفاد از این خانواده برای خدمت به کردستان بسیار مهم بود و تا حدودی هم از آن استفاده کردیم. اما این کار را با صداقت بسیاری در راه میهن‌دوستی کردستان و بر پایه خدمت به انقلاب انجام دادیم.

---

[8] ۱۵ آگوست ۱۹۸۴آغاز جنگ مسلحانه‌ی ارتش آزادیبخش کردستان (ARTESA RIZGARIYA GELE KURDIATAN)ARGK برضد نیروهای نظامی ترکیه به فرماندهی معصوم کرکماز معروف به عگید (شجاع)

اگر توجه کنید، خواهید دید که من رابطه‌ای شبیه آن‌چه بسیاری از شما دارا بوده‌اید، نداشته‌ام. ما تا آخرین حد به روابط معنا می‌دهیم و خصوصیتی مبنی بر پربارکردن، ادامه‌دادن و گسترش آن را داریم. در اصل یک رابطه خصوصی و یا چیزی شبیه آن در میان نیست. رابطه ازدواج هم در حد سخن می‌ماند. این رابطه‌ای در راه مبارزه است. فقط به شکلی متفاوت خود را می‌نمایاند. حال اگر رفتار یک روستایی ساده را در پیش می‌گرفتم و درگیر و یا تسلیم می‌شدم، این به رابطه‌ای معلوم و معمول تبدیل شده و ادامه می‌یافت. می‌توانستم خود را به داشتن رابطه‌ای که وجود ندارد، متقاعد نمایم؛ می‌توانستم جنبه‌ی سیاسی آن را در نظر نگیرم. همانند روابط بسیاری از شما که فاقد سطحی سیاسی می‌باشد. رفتارهای حساب‌شده ندارید و بیشتر جنبه‌های اغراق‌آمیز و دور از حقیقت در روابطتان نمود می‌یابند. این هیچ پیشرفتی برای شما به همراه ندارد. به آسانی مقولاتی را می‌سازید و به آسانی از بین می‌برید. زیرا روابط شما فاقد محتوی و هدف است. مهمترین مسئله این است که در هنرِ روابط، نیرومند نیستید. در اصل توانایی ایجاد رابطه را ندارید. در حال حاضر هم بسیاری از رفقای ما توانایی‌شان در ایجاد ارتباط ضعیف است.

عظیم‌ترین توان من اینست که بر کار بر روی رابطه‌ها بسیار پافشاری نموده، آن‌ها را به صورتی وسیع به دست گرفته و تا حد قابل توجهی تحلیل می‌کنم. آن دسته از روابط خصوصی که زن در آن خویش را به جای مرد گذاشته و طرف مقابل را وادار به گردن‌نهادن می‌نماید نیز از چشم دور نمی‌دارم.

درواقع می‌توان جنبه‌های بسیار خطرناک این شخصیت را دید. ولی شما به‌جای آن بدون تأمل به رفتارهای سنتی رجوع می‌کنید. می‌توان وی را مقصر "*خرابی تمام مسائل*" قلمداد کرده و وی را در یک آن از میان برداشت. محاکمه کردنش به سبب عدم جوابگویی به رابطه خصوصی آسان است. تمام این برخوردها را به انجام نرساندیم. به جای آن، این مشکل به زمان‌های بعد موکول شده و عمیقاً در دستور کار قرار گرفت. در این‌جا سعی برآن دارم که به صورت ژرف و همه‌گیرتر ماهیت شخصیت زن و مزدور سیستم الیگارشی و نظام را بیابم. در این میان به لزوم آفرینش زن آزاد ایمان دارم. زیرا او شخصیت زنی را داشت که می‌توانست انسان را برده نماید و آن هم به خطرناکترین صورت ممکن، با این وصف زنی که اصالت داشته باشد چگونه می‌تواند باشد؟ در این خصوص هم مبارزه در حال جریان است.

در گسترش رابطه‌ام با برخی شخصیت‌ها در مورد تلاش برای آفرینش زن آزاد، عکس‌العمل عجیبی نشان می‌داد و به شیوه‌ای نابودکننده رفتار می‌نمود. رفتاری با این هدف را قبول نمی‌کرد. البته برای این مورد سلاح‌های سنتی مشخصی هم داشت. قصد داشت از عنوان رابطه خصوصی استفاده نماید. اگر من این رابطه را اساس می گرفتم و در این مورد به سوی حوزه زن آزاد راه صحیحی را انتخاب نکرده و همچون یک مرد کرد رفتار می نمودم، در حقیقت نه تنها موفقیتی به دست نمی‌آوردم آنگاه ممکن بود

راه را بر بسیاری از نامطلوبی‌ها بگشایم. از این جنبه، هم از نظر تئوری و هم از لحاظ پراکتیک بر روی مسئله زنی که خواهان برده‌کردن انسان است- همچو حوزه فعالیت خلاق خویش- کار می‌کنم. دیدن این مسئله در پیش‌نویس رمان دشوار نیست.

به ویژه وقتی در سال‌های میانی ۱۹۸۰ که تمام جنبه‌های خطرناک وی عیان گشتند و احتمال این که شخصیتی دشمن آزادی باشد بیشتر شد، فعالیت‌ها ژرف‌تر شدند. لزوم به عضویت درآمدن شمار بیشتری از زنان در صفوف فعالیت‌های آزادی خواهانه به وجود آمد. ثابت شد که روابط آزاد فقط با توسعه انقلاب امکان‌پذیر خواهد شد و با ظهور زن آزاد گسترش خواهد یافت. در همان ابتدا دیده می‌شد که روابط به وجود آمده چندان با ارزش نیستند. با اشتیاقها و یا روابطی سطحی همانند" *برخورد در خیابان، محله و یا مدرسه*" نمی‌توان پایه‌های یک روابط جدی را بنیان نهاد.

در واقع روابطی که جدی می‌نامیم خود به نوعی انقلاب است. در این مورد تشکیلات پیشاهنگ ما و اموری که پیشرفت کرده و به موفقیت رسیده‌اند، بنیان بزرگی را برای آزادی زن تشکیل داده‌اند. در ابتدا لزوم گسترش وابستگی‌ها بر این بنیان بوده است. تا زمانی که این‌ها به انجام نرسیده، روابط خصوصی که ایجاد می‌کنیم قطعا می‌توانند خطرناک باشند. بدون وجود یک بنیان جدی میهن‌دوستی و بدون پایبندی به یک خلق و تشکیلات آزادیخواه، رابطه خصوصی هر اندازه هم که پاک باشد، در حقیقت می‌تواند شخص را از حقیقت دور نماید. زیرا محیطی که از آن آمده دارای شرایط کلاسیک خانواده و متاثر از نظام است. نتیجه‌اش نیز به اقتضای روابط این نهادها، به زیان حتمی شخص مذکور خواهد انجامید.

از این نظر رفتاری ویژه در مقابل زنان و مردان انجام دادیم. در ابتدا تلاش برای پایبندکردن آنان به ارزشهای بنیادین در این مرحله عمیقا بررسی شد. گفتیم که روابط سطحی فرومایه و احساسات روزانه فاقد معنای چندانی نیستند و خصوصیتی دارند که انسان را برده می‌نمایند. از روابط کلاسیک خانواده و روابط زناشویی دور شوید. همچنان که ازدواج‌ها و احساسات کنونی شما معنای چندانی نداشته حتی خطرناک نیز می‌باشند. در گفتارهای گوناگون، به عنوان مثال در گفتار ژوئیه ۱۹۹۲ لزوم چگونگی گسترش پای‌بندی‌های با ارزش به خوبی ارزیابی شد. ارزیابی‌هایی مشابه این صورت گرفت و دیدیم که این تلاش‌ها تا حدودی در رسیدن به آزادی موثر هستند. این به اندازه بررسی کار به صورت علمی، راه را بر شیوه ارتباطی بنیادین، رادیکال و عمیق‌تر می‌گشاید. زن، احترام و قدرت بیشتری را به دست می‌آورد. مرد تا حدودی واقعگراتر می‌شود و از سنت‌های فئودال خانواده نیز رهایی می‌یابد. زن چشمانش را بهتر بر روی حقایق علمی می‌گشاید و به‌جای وابستگی آنی و بدون فکر به یک مرد، به ارزشهای اساسی

پایبندتر می‌شود. اکنون وضعی که در آن مرد در همان نظر اول زن را به صورت یک کالا می‌بیند از میان می‌رود. این‌ها پیشرفت‌های کیفی آزادی هستند.

محبت و دوستی در کردستان به نابودی کشانده شده است

این شاخص‌ها در پیش‌نویس رمان و تحلیلات مشخص شده و سعی شد بررسی شوند. ثابت شد که *"در کردستان محبت و دوستی به نابودی کشانده شده است"*. بسیاری از استعمارگران معتقدند که *"کردها وحشی هستند، مقوله‌ای به نام محبت و دوستی نشناخته و با دوست داشتن و دوست داشته شدن بیگانه‌اند و این مقولات را درک نمی‌کنند."* بدان علت که ساختار استعماری در این مورد قتل‌عامی را صورت داده، این گفته‌ها تاحدودی مصداق پیدا کرده است. بنابراین سعی شد توضیح داده شود که پراکتیک انقلابی ما پراکتیکی برای محبت است. در فرایند انقلاب، راه و روش محبت بررسی گردیده و بنیادهای واقعی برایش ایجاد می‌شود. ماهیت محبت و احترام و بنیادهایی که باید متکی بر آن پیشرفت نمایند، توضیح داده شده‌اند. بنیادهای آزاد در این‌جا بیان‌گر معنای بزرگی هستند. در این مورد مجددا زیبایی‌شناسی مطرح می‌گردد و مجددا رابطه هستی جسمی -روحی و آگاهی با زیبایی‌شناسی توضیح داده می‌شود. انسان با این مقولات زیبا می شود. از یک نظر همراه با تجدید حیات مبارزه‌مان، بر توانائی مبارزه‌ای پرقدرت برای باز کردن راه بر محبتی نیرومند تاکید شده است. سعی شده توضیح داده شود که احساسات بی‌ارزش و محبت‌های ابتدایی به مبارزه نیرو نبخشیده و یا بر سر راه آن مانع‌سازی می‌کنند. بازدارنده هستند و حتی تا مرحله تصفیه‌گری هم پیش می‌روند. رفتار درست در این باره بسیار ارزشمند است و در کردستان راه را بر نتایج بسیار مهمی می‌گشاید. فروپاشاندن رفتار بردگی زن، راهگشای افق‌های بزرگی بوده و در از میان برداشتن ساختار خانواده با شیوه سنتی و فروپاشاندن ذهنیت کهن مرد راهگشا بوده است. این در همان حال یک پیشرفت مهم انقلابی محسوب می‌گردد و در واقع جنبه‌ای از هنر می‌باشد. این جنبه‌ای است که رمان باید بسیار بر روی آن کار کند. در واقع رمان به صورت فعلی در حد مهمی با سرنخهایش در جریان است. هم تکمیل کردن آن ارزشمند بوده و هم جنبه‌ای که با نیروی طراحی، خیال، اشتیاق، اراده و عزمی که با زیبایی سیراب می‌گردد، ارزش ایجاد را دارد.

د: رابطه‌ای که ما قبل از پیوستن به صفوف مبارزه داشتیم به تعبیری نوعی بردگی بود. بعدها همراه با مرحله‌ای که به صفوف مبارزه پیوستیم، کم کم از حیات برده‌گونه فاصله گرفته و از آن می‌گسلیم. یعنی بعد از درک لزوم آزادی و این‌که زندگی سنتی دارای شیوه روابط نوعی بردگی بوده، به جستجوی آزادی می‌پردازیم. حقیقت آزادی چیست؟ چگونه باید در ذهن تبلور یابد؟ چگونه می‌شود به آزادی

رسید، روش رسیدن به آن چیست؟ تلاش برای رسیدن به آن چگونه است؟ این همراه با بحث می‌تواند بیان شود. زیرا در میان صفوف ما این گونه روابط و یا گسستن‌ها بسیار در جریان هستند.

رهبری: بله، به‌ویژه این مسئله، در مناطقی که از آنجا آمدید، کمتر مورد بحث قرار گرفته و تا حدودی به حالتی سربسته مانده است. فعالیت‌های کوهستان هم کمی این گونه‌اند. ما بحث را زود شروع کردیم. در لبنان[9] کمی آن را توسعه دادیم. همان‌طور که گفتیم رفقایی که در کوهستان هستند اصلا در مورد آن بحث نکردند. به سبب مشقت زندگی نظامی، نه فرصت آن را یافتند و نه توانستند فرصتی را به آن اختصاص بدهند. آن‌هایی هم که در زندان هستند با منطق نظام حاکم در مورد آن اقدام نمودند. یعنی خواستند به شیوه روابط موجود در نظام حاکم نقابی انقلابی زده و یا جلا دهند و تئوری رابطه انقلابی‌ای بر این منوال را ایجاد کنند. برخی از کسانی که در زندان بودند به گزافه‌گویی‌هایی در مورد محبت مرسوم پرداختند و به برخوردهای ابراز محبت و موضع‌گیری شبیه آن توسط دخترانی که بیرون بودند، همان جواب را دادند. این بیشتر همراه با مراحلی بود که کسانی در پی تصفیه PKK بودند. این مطلب به صورت محسوس در پرواکاسیون "شنر"[10] که دامنه تصفیه‌گری را پیشه کرده بود، نشان داده شد. به عنوان مثال به ارزیابی این مطلب پرداختیم که چگونه رفیقی که به صداقت و ماهیت انقلابی‌اش معتقد بودیم، احساسات خویش را به انحراف کشانده و به جنبه‌های وحشتناک رسیده است. می‌دانیم که روابط بسیاری شبیه این در داخل به وجود آمده و چیزی نمانده بود که روابط زن و مرد جای روابط حزبی و انقلابی را بگیرد.

همچنین جوانان و دانش‌آموزانی که از بطن سیستم و نظام آمده‌اند، در محیط ۱۲ سپتامبر(کودتای نظامی در ترکیه در ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰) به روابط بی‌هویت و بی‌هدفی دچار گشته‌اند. با فرهنگ تلویزیون، در راستای "*آمریکایی شدن و هولیوودی شدن*"[11] دوازده سپتامبر- که شیوه زندگی امپریالیستی است- روابط نادرست به جوانان تفهیم شده است. البته آن دسته از اعضای ما که دارای خاستگاه سنتی روستایی هستند، به سبب این‌که بر اساس غریزه جنسی صرف با زن برخورد می‌کنند، بر روابط تصنعی عشقی موجود در نظام به شیوه‌ای گسترده پافشاری می‌نمودند. حال هم کسانی داریم که بسیار تحت تاثیر این مقوله هستند. در این موضوع من در مورد تفکرات خود یک تحلیل مناسب را انجام دادم. حدس می‌زنم

---

[9] دوران اقامت اوجالان در دره بقاء لبنان و آکادمی آموزشی که در آنجا برپا کرده بود.

[10] محمد شنر از اعضای تصفیه‌گر کمیته مرکزی حزب که بعدها مزدوری وی برای دولت ترکیه آشکار شد و از حزب اخراج گردید.

[11] فرهنگ آمریکایی که سرای کودتای ۱۲ سپتامبر در ترکیه در پی ترویج آن بودند.

در این مورد در وضعیتی هستم که به صورتی عمیق‌تر مرا درک می‌کنند. درواقع در این‌جا هم در حق رفقایمان و هم از منظر صاحبان برخوردهای گوناگون، انقلابی تمام‌عیار صورت دادیم.

در شکل رابطه آغازینم موارد زیادی وجود داشت. تاثیر نظام و خصوصیات روستایی و رفتارهای سطحی‌نگرانه فراوانی وجود داشت. البته در روابط هم شخصیتی همانند رفقا نداشتم. ممکن نبود که این را همچو سرنوشت و یا مانند مسئله‌ای که به زنجیر کشیده شده، درک نمایم. اما ممکن هم نبود که به آسانی از آن دست بردارم. مؤاخذه را به زمانی دیگر موکول کردم. با جهت‌دهی تدریجی تصفیه‌گری و مزدوری به تصفیه سیستم الیگارشی ترکیه، در پی انتقام‌گیری بودیم. در اصل با مسئله نه برخوردی سنتی داشتم و نه برخوردی مدرن. در رفتار من با زن، ماهیت آن مهم می‌باشد.

برای شفاف‌شدن مسئله تلاش می‌نمایم که آن را تشریح نمائیم. بسیار منتقدانه برخورد می‌نماییم. اصلا به نوع خانواده، چگونگی ایجاد روابط زن و مرد و چگونگی سربرآوردن و ارضای غریزه جنسی بسنده نکرده و آن‌ها را قبول نمی‌نماییم. برعکس بسیار واقعگرایانه برخورد می‌کنیم. با پی بردن به جنبه‌های علمی، روحی و سیاسی به‌صورتی متداخل، به شیوه ارزیابی آن می‌رسم. حتی برآنم که شخص آزاد و چگونگی ایجاد رابطه بین آزادی و عشق و نیز رابطه آن با زیبایی را تعریف نمایم. بر روی آن بحث می‌کنم.

می‌توانیم بگوییم در میان مبارزهای موجود در سازمان ما، چنین برخوردی چندان وجود ندارد. همه این مسئله را یا انکار می‌کنند یا برده‌وار وابسته آن می‌گردند. فردگرایی در حد بسیار زیادی در آن دیده می‌شود. اگر آزاد گذاشته شوند، همدیگر را به حال و روزی درمی‌آورند که غیرقابل تحمل می‌باشد. بدیهی است که این رابطه چندان بر مبنای آزادی نخواهد بود. هر دو طرف را به وضعیت غیر قابل شناخت درخواهد آورد. به راحتی به وضعیت یک زن و شوهر درخواهند آمد. این وضع در انقلاب، راه را بر استثمار و تصفیه‌ای بزرگ خواهد گشود. دیسیپلین و نظمی در آن موجود نیست. معلوم است که هر کس به سبب رابطه خویشاوندی خواهان سهم خویش خواهد بود. این نیز انقلاب را متوقف خواهد کرد. حتی یک رابطه [ناصحیح] به تنهایی می‌تواند منجر به عمل اخلالگرانه‌ی نابودکننده‌ی بزرگی گردد.

از طرف دیگر شیوه رهبری‌ای که درحال گسترش بوده و مدعی آزادی است، در ابتدا تماما روابط کلاسیکش را قطع کرده و از هم فرومی‌پاشاند. زن را از موضوع مالکیت خارج سازد. می‌خواهد مرد را از موقعیت مردسالاری بیرون آورد. زن را از دایره استفاده از غریزه جنسی براساس مفهوم مالکیت خارج می‌سازد. هنگامی که با نگرش‌های حاکمیت مرد تا حد امکان مبارزه می‌کند، سعی دارد به ماهیت زن پی ببرد. به عنوان مثال اشکال ازدواج موجود در جامعه را چه می‌توان نامید؟ در کتاب *"داستان دوباره*

زیستن"[12]، استاد یالچین افکارش را ارائه می‌دهد. لزوم ارزیابی ازدواج را حس کرده بودم. تحلیلاتی هستند که می‌توانند نتایج بسیار جالب و با دقت را ببار آورند. از طرفی با "همزیستی" مخالفت چندانی نداریم و از طرف دیگر هم می‌دانیم که رابطه خصوصی چه به شکل ازدواج و چه با اشکال مختلف زندگی که امروزه در ترکیه درحال گسترش می‌باشد، مقولات زیادی را از میان برداشته و یا فرسوده نموده است. مثلا یالچین کوچوک به نتایجی هم رسیده است. می گوید: "*خانواده تحت عنوان عشق ایجاد می‌شود، این یک نتیجه طبیعی عشق است*". و می گوید: "*این فرسوده کننده است*." از رفتارهای ما این نتیجه را گرفته است. تا حدودی نیز به این معنی است. متوجه شده فاکتورهایی که در پس پدیده ازدواج پنهان شده‌اند، نابود کننده می‌باشند. همچنین نقاطی اساسی را در رفتارهای ما تشخیص داده است. پدیده ازدواج را درک کرده و متوجه تاثیر شدید وجزم‌اندیش و خفقان‌آور ازدواج پدر و مادر شده است. آزمون جوهری من و ازدواج را در میان خانواده کُرد درک کرده است. ببینید در همان‌جا تفسیرش از انقلاب ما این است: "*می‌تواند ماجرای بزرگی در موضوع محبت باشد*".

پس او اهدافم را درک کرده است. این بخش ارزش موشکافی بسیاری دارد. آن بخش را چندان تکرار نمی کنم. در جایی می گوید: "*اوجالان کار بر روی خانواده تقدس‌گرا را در سطح بالایی انجام داده است. اولا، در ازدواج پدر و مادر، فرسودگی پدرش را مشاهده نموده است. پدرش کسی است که در نظام خانواده مقدس به نوعی دیوانه شده است. دوما در آزمون ازدواج خود نیز با فشارهایی روبرو گشته است. سوما: نقش خانواده‌های کرد را که تا قبل از سال ۱۹۹۲ در مقابل خطر عضویت PKK بچه‌هایشان را به اروپا فرستاده و برایشان تشکیل خانواده می‌دادند و سعی برآن داشتند که با ازدواج، بر ترس از پیوستن به نیروهای گریلا غلبه کنند را درک کرده است. این نمونه‌ای از رفتارهای خانواده کرد می‌باشد*". "*در نتیجه با پراکتیک رهایی‌بخش خود، به این مورد جواب داده و در بنیان مالکیت ترس می‌افکند. در جامعه‌ای که ترس در آن وجود نداشته باشد، رابطه خصوصی خساست‌گونه نیز وجود نخواهد داشت. قطعا در درون ترس خساست وجود دارد. خساست، مالکیت خصوصی انباشته شده است. ازدواج نیز پنهان‌ترین شکل مالکیت خصوصی می‌باشد*." توجه کنید، جهت آشکار شدن نتایج دیدار و گفت‌وگوی ما این مطالب را می‌نویسد. سپس ادامه می‌دهد: "*نکاح خواه توسط آخوند خوانده شود و یا کلیسا آن را تایید نماید، خواه از طرف مدیریت نهادهای لائیک امضا گردد، یک قرارداد حقوق بدهی‌ها است. بنیانش، شروع همزیستی نیست، بلکه احساس ضمانت همیشه باهم بودن را موجب می‌گردد. نکاح،*

---

[12] داستان رستاخیز یا داستان دوباره زیستن که به فارسی نیز ترجمه شده است، متن مصاحبه‌ی یالچین کوچوک روزنامه‌نگار ترک با رهبری می‌باشد که در ترکیه به نام "سخنانی از بوستان کُرد" به چاپ رسید و "کوچوک" را دچار گرفتاری‌هایی نمود.

ترس از استهلاک عشق است و حقیقتا هم استهلاک می‌باشد. زندگی مشترک یک سرگذشت است. جسارت کشف دوباره همدیگر در لحظه‌هاست. اگر هر لحظه نو باشد، با هم بودنی ابدی می‌باشد. عشق تنها با جسارت تحقق می‌پذیرد. عشق تنها حق کسی است که بتواند برای معشوقش آسمان‌ها را به‌دست بیاورد. به دست آوردن آسمان‌ها به معنی رهایی خلق خود از زنجیر اسارت یا رهایی زحمتکشان از زنجیر مالکیت خصوصی است. همچنین به‌دست‌آوردن آسمان‌ها به معنی اعتماد و باوری [خلق] را جلب نمودن است. کسی که غیر قابل اعتماد است، قدرت دوست‌داشتن را ندارد". در رابطه با نظام فروپاشیده شوروی می گوید: "*مطمن هستم که عبدالله اوجالان نسبت به جلوه دادن افراط جنسی سوسیالیسم بنیادگرا به‌صورت آزادی بی‌قید و بند، نفرت بزرگی دارد.*" "*رهبری معتقد است تا زمانی که خانواده تقدس‌گرای فئودالی تحلیل نشود، کردستان نیز آزاد نخواهد شد. خانواده تقدس‌گرا به معنای مناسبات اسرا و زن اسیر می‌باشد. این تحلیل، رساندن عمل به مرحله آزادی است. رهایی زن، پاسخ آپو در مقابل خانواده تقدس‌گرا می‌باشد. پیوستن زن به صفوف گریلا نیز، اندیشه‌ای برای انتقام گرفتن از فشار موجود بر زن می‌باشد و این عملی تسکین دهنده است.*"

در بخشی از مصاحبه به این گونه موارد اشاره می کند. یعنی از یک نظر، آموخته‌هایش را این‌چنین خلاصه نموده است. البته در این تحلیلات ماهیت آزادی را می‌توان دید. برای بحث در این مورد نیز باید جسارت داشت.

چیزی که من توانستم درک نمایم این بود، در منطقه‌ای که از آن آمده‌اید نه‌تنها یک سلسله بحث جسورانه وجود ندارد، بلکه گریز از آن هم به وضوح قابل رویت است. روابطی دارید که شما را به بحران سوق داده است. برای شناخت شما، چگونگی حیات خویش و چگونگی به نتیجه رسیدن آن را تشریح می کنم. یعنی از یک نظر برای این که همه بزرگترین سهم و به اقتضای آن بزرگترین جسارت را از آن کسب نمایند، آن را تعریف نمودم. البته کسان بسیاری اشتیاق، احساسات و بردگی‌شان را بیان نمی کنند؛ آن‌ها را پنهان کرده و به بحران می کشانند. من نیز این مرحله را سپری نمودم. اما جواب آن را با حرکت بزرگ آزادی زن دادم. در اصل می‌توانم خصوصیات ازدواج و روابطی را که موجب بردگی می‌شوند عمیق‌تر توضیح داده و تحلیل‌شان نمایم. بدین گونه می‌توانم تلاش برای آزادی را ادامه دهم.

من در این باره طرز برخورد ویژه‌ای دارم. مانند شما به بحران‌های روحی دچار نمی گردم. تحت نام "رابطه خصوصی" دست از همه چیز نشسته و مسبب رویدادی ناگوار نخواهم شد. تمام اشکال روابط را به نیرومند کردن سیاست و حتی فعالیت‌های نظامی اختصاص داده‌ام. جدای تحلیل آن‌چه بر شما گذشته است، باید ساختار سیاسی ـ نظامی نیز قدرت بگیرد. رفقای بسیار کمی به این مسئله توجه می کنند. معلوم

شد که رهایی و آزادی زن می‌تواند کمک بزرگی برای نیروی گریلا باشد. به سطح تشکیل ارتش رساندن آن، کاری است که در کمتر انقلاب دنیا به انجام رسیده است. من جسارت انجام آن را نشان داده و خاطرنشان کردم که: *"برای ایفای نقش زن در میان گریلا و یا جای گرفتن وی در میان ارتش باید جسارت نشان داد."* اما چگونه جسارت نشان دادم؟ این جسارت را با چه پیوند دادم؟ با آزادی و با تلاش برای رهایی زن، نیروی سالم زن را می‌آفرینیم.

اما اشخاص بسیاری این مسئله را درک نکرده، ارزش آن را ندانسته و نمی‌توانند برای آن راه‌حلی بیابند. این مسئله‌ای جداگانه است. ولی رهبری به صورتی محسوس آن را در شخصیت خویش تحلیل نموده است. در این باره به حزب و تمامی شما جسارت می‌بخشیم. این تا حدودی موجب آزادی شما می‌گردد. مکان زندگی رهبری و آموزش وی به دلیل کسب قدرت اعتماد، احساس آزادی بیشتری را می‌بخشد. فعالیت‌هایی که درمکان زندگی رهبری جریان دارند، پراکتیک آزادی را تاحدودی گسترش داده و زن و آزادی را تعریف نموده‌اند. این را عملا گسترش داده و از این جهت قابل اعتماد است. کسانی که در پی آزادی هستند، در این‌جا، به سبب داشتن اعتماد به تامل و تعمق بر روی مسائل روی می‌آورند.

با تکیه بر وجود این امکان، باید بیشتر در باب آزادی بیندیشید. در این مسئله راه آسان و بی‌هزینه وجود ندارد. باید ویژگیهای شخصیت‌تان را تعالی بخشید. از طرفی سیاسی و نظامی شده و از یک طرف نیز به تعالی احساس و آزادی در روابط برسید. مبارزه با پس‌مانده‌های کهنه‌تان را باید با موفقیت به انجام رسانده و به وضع بهتری برسید. در این مورد باید زیباتر شوید. این را همانند شکفتن انقلاب تفسیر کنید. خلاصه کلام اینکه یک فرد انقلابی بایست بر روی این جنبه‌های شخصیتی خود نیز کار کرده و خویش را تعالی بخشیده و به کمال برساند.

مهر مالکیت را از جنسیت می‌زداییم

کسی که ادعای *"مبارزه"* را داشته و در این مورد *"مصمم"* است، باید این بحث ما را -که با معنا و توسعه‌دهنده است- تحمل نماید. باید به نیرویی دست یابد که بتواند آن را اجرا نماید. وقتی پراکتیک بسیاری از شما را که به مثابه رفتاری سنتی است می‌نگرم، می‌بینم که در آخر کار دچار بحران‌هایی می‌شوید. اگر فرصتی به وجود آید، احساسات آزادیخواهانه زن و اشتیاقش در این مورد که در بسیاری از رفقا موجود است، به کانالهای غلطی خواهد افتاد. ممکن است به حاکمیت بینجامد. این حاکمیت ممکن است سلطه مرد باشد و یا احساسات زنی برده. یا شاید بسیار خصوصی باشد. مهمتر این که ممکن است با وظایف اساسی مرتبط نبوده و به شکل اغراق‌آمیزی مطرح گردد و یا اصلا جنبه زیبایی نداشته باشد. یا

وابط بی‌ارزش داشت. موضوع باید با ژرفایی که ما به آن دست یافته‌ایم بررسی گردد. باید ماهیت آن را رک نمود. به‌ویژه زنان باید مردان را به خوبی بشناسند. اگر وضع موجود به امید بسیاری از شما رها ود، روابطی که ایجاد خواهید کرد، حاوی اشتباهات بزرگی خواهد بود. زیرا هر کس را که ادعای بروی از PKK ای بودن دارد انسانی نیک می‌پندارید. وقتی هم که این‌گونه روابط را می‌پذیرید، ضعیف گشته و از بین می‌روید. آزمون من به خوبی نشان داد که وضع چنین نیست. آزمون و مبارزه‌ای زرگ در جریان است. شما احتیاج به تعمق، تفکر و درک همه‌جانبه آزادی دارید. باید قدم‌به‌قدم حزب ا وادار به اجرای این مسئله نمایید، البته باید این را هم استادانه انجام دهید.

آیا باید نسبت به غریزه جنسی کینه داشت؟ خیر! در این مورد غریزه جنسی را هم تا حدودی توضیح ادم. تا به حال میل وافری به زدودن مهر مالکیت ازجنسیت نشان داده‌ام. حتی در شخصیت دختری که دعای داشتن شخصیتی مستقل دارد، خصوصیت عرضه غریزه جنسی براساس مالکیت، تقریبا هر روز خویش را نشان می‌دهد و یا رفتاری مبنی برلذتی بدوی را نشان می‌دهند. به نظر من هر دو مکمل همدیگر هستند. یکی منجر به پدیده‌ای است که به آن فاحشگی می‌گویند و دیگری خویش را تکه‌تکه کردن و به شیوه‌های گوناگون عرضه کردن است. من هم درآزمون خویش تا حدودی این مسئله را درطرف مقابل دیدم. یعنی غریزه جنسی را ذره ذره فروختن. در واقع روی دیگر این مسئله، پدیده فحشا می‌باشد. این یک نمونه از چیزیست که به صورت گسترده در جامعه رواج دارد. یعنی آن را به چشم ملک بسیار ارزشمندی دیدن و فروختن. یکی از اشکال آشکار شده فروش، فحشا است و دیگری ازدواج. اگر ازدواج را به عنوان یک نهاد فحشا تفسیر کنم، به شیوه‌ای غلط درک گردیده، غیر قابل تحمل بوده و می‌تواند کار را دشوار نماید. ولی می‌توانیم بگوییم که ازدواج یک فحشای دونفره است. آن‌چه خارج از ازدواج است یک فحشای عمومی است.

دراصل باید هر دو نوع آن یعنی فحشای دو نفره و فحشای عمومی را توضیح داد. بر این اساس می‌توان به عشقی بزرگ رسید. این نیاز به یک نیروی فکری و یک پراکتیک بزرگ انقلابی دارد. تنها شخصیت‌های نیرومند می‌توانند به آن برسند. عشق می‌تواند با قدرت و یا اعتمادی عظیم مرتبط باشد. در این صورت، شاید بتوان از چیزهایی که برشمردم، گذار نمود. بهترین شخصیت‌ها وقتی وارد نهاد ازدواج می‌شوند، بعد از یکی دو سال راه را بر فحشا می‌گشایند. هم چشم مرد، هم چشم زن به خارج است. زن و مرد هر کدام هزار بار فریب داده می‌شوند. اگر این فحشای دونفره نیست پس چیست؟ هنوز هم تشریح فحشا در این مورد بزرگترین آرزوی من است. برای من دورویی هر دو طرف غیر قابل تحمل است. من به خود اطمینان دارم. هنوز در پی عظمت، عشق و نیرومند شدن هستم. ولی هنوز بسیاری از رفقا حتی در

جنبه‌های اجتماعی، ملی و میهن‌دوستی آن در مرحله دوم بماند. همچنان‌که تمامی آن‌ها تا حدودی این گونه هستند.

همه این‌ها را به نقد می کشیم. اجازه نمی‌دهیم در میان حزب به ویژه در میان ارتش به این روابط چندان جای داده شود. مشارکتتان در حزب باید صادقانه باشد تا آزاد شوید. وقتی آزادی تحقق یافت روابطی با معنی می توانند ایجاد شوند. اما روشن است که این چه اندازه مشکل است و احتیاج به چه کار دشواری دارد. می‌دانیم که در حال حاضر بسیاری از مبارزان ما این عرصه ارتباط آزاد را انکار نموده. بر آن سر پوش نهاده، به احساسات عالی فرصت نداده و برخی نیز آن را منحرف کرده‌اند. این‌ها تماما بی‌معنی می‌باشند. من به کار خویش ادامه خواهم داد. البته باید به زنی که اعتماد به نفس دارد فرصت داد. اگر می خواهید در خط‌مشی آزدی شخصیتی منسجم داشته باشید، باید به آزادی زن جای دهید. بگذارید به بستری آزادانه متکی بوده و به یک شیوه بیان آزاد و امکان ترجیحی آزاد برسند. از نظر من تحمیل ازدواج و احساسات بی‌بها چه از زن نشات بگیرد چه از مرد، بسیار خطرناک می‌باشند. مهم این است که با مهارت به این مسائل مجال نداد. این بیشتر از هر چیز شانس پیشرفت حرکت آزادی زن را به همراه دارد.

در این مورد باید بیشتر تفکر کنید. باید اعتمادتان به آزادی افزون‌تر گردد و قدرت اداره و شناسایی خویش را به‌دست آورید. البته این شما را به موضع گیری و موقعیتی نیرومند، هم در مقابل مردسالاری و هم در برابر فرومایگی زن خواهد رساند. روابطی که بر این متکی باشند می توانند معنا و اهمیت داشته باشند.

البته سعی شده این موارد در پیش‌نویس رمان، درحد مقدمه توضیح داده شوند. همچنین در رابطه با این موضوع، در سایر تحلیلات، مقدماتی وجود دارند. عدم استفاده رفقا از آن ناشی از بی‌مسئولیتی آن‌ها است. در این مورد فاقد هوشیاری و نیروی ارزیابی همه‌گیر رهبری می‌باشند.

د: رهبرم! نگرش آزادیخواهانه، در منطقه‌ای که ما از آنجا آمده‌ایم درک نگردیده است. ما هم درک نکرده بودیم. مثلا تحت عنوان آزادی و اراده آزاد، نسبت به جنس مخالف کینه ورزیده و آن را رد می کردیم. رفتارهایی این گونه وجود دارند......

رهبر: بله، برخی رد می کنند. فقط درلوای این ردکردن، اگر فرصتی بدست آورد، به تملک درآوردن خویش و نگرش "*موجود جنسی صرف و خواسته‌ای مبنی بر استفاده از آن*" هم وجود خواهد داشت. در لوایش یک دورویی پنهان است. باید در این مورد دقت شود. کسی که بیشتر از همه منکر است، هرلحظه می تواند خطرناک باشد. در اصل نباید اعتماد چندانی به روابطی سطحی و پذیرفتن شیوه

ر این که توسعه آزادی زن، به ترکیه جسارت داده است. چیزهای دیگری هم وجود دارند. بحث و گوی گسترده روشنفکران بر اساس این تحلیلات است. حرکت آزادی زن تاثیر بسیاری بر ترکیه نهاده ت. این مسئله در ارگان‌های مطبوعاتی هم منعکس می‌شود. اما این را با منحرف کردن و تهی کردن از یتش انجام می‌دهند. برای خدمت به ضد انقلاب و یا یک زندگی معمولی از آن استفاده می کنند. این له جداگانه‌ای است. اما آشکار است که بسیار موثر می‌باشد.

باید جسور بود. به طور حتم به اندازه یک ساختار و منطقی سالم، مشاهده حقیقت بنیادینی که جدای بارزه نیست، تشکیل حزب و رساندن آن به سطح تشکیلات با کاربست نیروی همه‌جانبه احساسات ی توسعه نیروی احساس و محبت بر بنیان میهن‌دوستی، تاریخ و خلق بدون تضاد با تکیه‌گاه‌های لابی، حائز اهمیت است. البته باید تحریف‌کنندگان را نیز تشخیص داد. در ابتدا زن تا حدودی جسور ته و رهایی می‌یابد. اما مردان و نگرش‌های مردسالارانه بسیار خواهان سوء استفاده از آن هستند. تجربگی و و عدم توسعه سیاسی‌تان دراین مورد سبب می‌شود که ضعیف مانده و اشتباهات بسیاری نام دهید.

باید با آموزش برخوردی هوشیارانه داشت. باید به پیشرفت و تحول شخصیت ارزش والایی بدهید. می‌توانید باید از زمینه و امکانات حزب استفاده نمایید. همیشه باید در تکاپو بوده و پس‌مانده‌های ذهنی دور بیندازید. باید خصوصیات نوگرایی را کسب کرده و دانست که این کار با انتظارات و حسرت‌های ربها توسعه نمی‌یابد. این‌ها می‌توانند باعث پیشرفت شما و شخصیت مبارز آزاد زن شوند و قدرت مایی‌بخشی حرکت زن را گسترش دهند. در کنار وظایف‌تان در توسعه پایبندی عمومی به انقلاب، ی‌توانم بگویم چنین وظیفه‌ای نیز دارید. یعنی کسی که معنی همه‌جانبه مبارزه برای آزادی را درک کرده است، فکر نمی‌کنم بتواند در پروسه تشکیل حزب و مبارزه سهمی داشته باشد. به نظرم دراین مورد راداتی به وجود خواهند آمد. اگر به خودتان اعتماد داشته باشید، می‌توانید عالی‌ترین چیزها را دیده، نیده و همزیستی را در یک زمینه واقع‌گرایانه تجربه نمایید. این امر را می‌توانید همراه با پایبندی به ادعا، ل مفرط، اشتیاق و انقلابی‌بودنتان انجام دهید. اما وقتی این را انجام نداده و دچار بحران‌های بی‌ارزش وید و موانعی را ایجاد نموده و بر آن پافشاری کنید، این نوعی تصفیه‌گری محسوب می‌گردد. اگر بر ن پافشاری بیشتری شود، "ایجاد مانع" محسوب گردیده و به کناری نهاده می‌شود. بدون افتادن به این ضعیت باید راه تعالی را ـ علی‌رغم دشواری آن ـ در پیش بگیرید.

رهبری PKK در این راستا است. مشارکت در پیشرفت با خواسته‌ای بزرگ و دارا بودن سیر دقیق و وشیارانه در رابطه با آزادی، مواردی است که انتظارش را داریم. خط‌مشی ما نیز بر همین اساس است.

حد اصطلاح هم ما را درک نمی‌کنند. کسان بسیاری چه مرد و چه زن حتی شناخت صحیحی با این مسئ ندارند. ولی باز هم انقلاب امید است و امید هم رو به سوی پیشرفت‌های بزرگ دارد. راه‌حل بی‌بها جای در این مبحث ندارد.

رفتار جنسی بدوی حقیقتا احترام را از بین می‌برد. من این را لایق خود نمی‌دانم. چه ازدواج، چ رابطه خصوصی و عاطفیِ این‌گونه را برای خود نمی‌پذیرم. دقت کنید، در واقع علاقه بسیاری به رهای زن نشان می‌دهم و می‌خواهم به تعالی‌اش برسانم. در این مورد برای این‌که زندگی متفاوتی را به وجو آورم تلاش کرده و ایمان دارم که در عرصه‌ی بین‌المللی هم اندکی فشار ایجاد کرده و آن را تحت تاثی قرار داده‌ام. هنوز آن را به صورت یک وظیفه جدی می‌بینم. این مشکل نه با انکار، نه با خشونت حاکمیت مرد و نه با نگرش بی‌ارزش *"نیاز اجتماعی"* حل می‌شود. اگر تا به‌حال در مقابل دولت ضربه‌ای نخورده‌ام ناشی از عدم ضربه خوردنم دربرابر زن و موفقیتم در این مورد است. تجمع این‌همه زن آزاد د اطرافم نشانگر آن است که مواردی برای ارائه به آنها دارم. اگر من می‌توانم جنبش زن را به اندازه‌ای ک در توان هیچ مردی نیست، پیش ببرم، ناشی از نیرویی است که به آن رسیده‌ام. در بنیان این تشکیلات هم انقلاب و آزادی وجود دارند. در غیر این صورت پس چرا من این‌گونه‌ام و دیگران نیستند؟ کسی را هم ب فشار، قدرت تشکیلات و یا نیروی اتوریته خویش به این‌جا نیاورده‌ام. بحث بر سر عمق بخشیدن و توسع دادن حرکت آزادی زن است. اگر احساس علاقه داشته باشید، سعی خواهید کرد که پیشرفت نمایید.

د: رهبرم! این حرکت، ترکیه را هم متاثر نموده است. حتی نخست وزیر شدن تانسو چیللر هم نتیجه متاثرشدن از ماست.

رهبر: البته! دولت در رده‌ای بالا با "تانسو چیللر"[۱۳] به حرکت عظیم آزادی زن که از طرف ما ایجاد شده بود، جوابی[برضد ما] داد. دولت هم با تانسو چیللر می‌خواهد زن را به عرصه رهبری ضد انقلاب بکشاند. هم‌چنانکه جلب بسیاری از زن‌ها، به حوزه آموزشی خویش‌در کردستان، با این مسئله در ارتباط است. تانسو چیللر با تاثیر مستقیم ما ظاهر شد. شکست مردان در کنگره **DYP**[۱۴] نیز نتیجه کار ماست.

---

[13] TANSU ÇILLERدبیر کل سابق حزب راه راست و نخست‌وزیر ترکیه در دوران پس از تورگوت اوزال که به عنوان جناح سیاسی رژیم جنگ ویژه سبب تخریبات و بی‌خانمانی و جنایتهای بسیاری در کردستان گردید. در انتخابات سال ۲۰۰۳ حزبش شکست سختی خورد و در پی آن از دبیرکلی استعفا کرده و آن را به "محمد آغار" سپرد. محمد آغار نیز از عوامل جنگ ویژه و رئیس دایره امنیتی پلیس در همان دوران بود. او نیز در انتخابات سال ۲۰۰۷ که در پی ایجاد تحولاتی در راستای مطرح کردن راهکار سیاسی بود نام خزب راه راست را به "حزب دمکرات" تغییر داده و در انتخابات شرکت کرد اما شکست خورد و او نیز استعفا کرد.

[14] DOĞRU YOL PARTİSİحزب راه راست ترکیه که از نیروهای رانت‌گرا تشکیل شده و در صدر جنگ ویژه بر علیه جنبش ملی-دمکراتیک کردها بود و در انتخابات سال ۲۰۰۳ شکست سختی خورد و با دومین شکست در انتخابات سال ۲۰۰۷ که با نام "حزب دمکرات" در آن شرکت کرده بود، از صحنه عقب رانده شد.

رهبری جنبش، سعی بر آن دارد که بر این اساس پیشروی را نیرومند کرده وآن را به تمام ساختار حزبی و رفته‌رفته به میان توده‌های خلق تسری دهد. از این نظر نمی‌توان از خواسته وی مبنی بر تقویت پویش آزادی چشم‌پوشی کرد.

بحث امروزمان ژرفای مطلب را اندکی بیشتر کرد. سعی می کنیم به صورتی محسوس‌تر گوش فرا داده و پیگیر باشیم. شخصیت خویش را دوباره مورد مؤاخذه قرار داده و پرسش‌های‌تان را مطرح نمایید. جواب‌ها نیز حتما باید نتیجه‌بخش و به‌ویژه دارای کیفیت خدمت به آموزش و پراکتیک شما باشد. در گذشته هرچه روی داده باشد، نباید عزم پیروزی‌تان را بشکند. گمان می‌کنم با این مساعدت‌ها می‌توانید سرآغازی را برای پیشروی رقم بزنید. این گونه می‌توان لایق **بریتان**[15] بود.

۲۳ اکتبر ۱۹۹۳

[15] بریتان BÊRITAN (گلناز کاراتاش GULNAZ KARATAŞ) فرمانده‌ی گریلا در منطقه‌ی خواکورک XWAKURKدر جنوب کردستان. متولد ۱۹۷۱،روستای "سولهانSOLHAN" شهر بینگول. اصلا از اهالی درسیم بودند. در سال ۱۹۹۰ به صفوف گریلا پیوست. روز ۲۵ اکتبر ۱۹۹۲ در حمله‌ای که از طرف پیشمرگ‌های حزب دمکرات کردستان عراق و ارتش ترکیه علیه رزمندگان گریلا به راه انداخته شده بود، تا آخرین گلوله‌ی خویش جنگید و در آخر جهت اسیر نشدن خویش را از صخره‌ای به زیر انداخت و شهید گشت. محل شهادت و دفن وی اکنون دره‌ی شهید بریتانDOLA ŞEHID BÊRÎTAN نام دارد. موضع وی به صورت یک خط‌مشی درآمد و اوجالان آن را "خط‌مشی بریتان" نامید در مقابل خط خیانت و تسلیمیت. این درس در سالروز شهادت وی و به یادبودش ارائه گردیده است. فیلمی بر اساس این حماسه بنام "بریتان" به کارگردانی "خلیل اویسال" و شرکت بازیگرانی از نیروی گریلا ساخته شده است.

بخش دوم

چگونه باید زیست؟

معمولا یکی از اساسی‌ترین مسائل مطرح در هر انقلابی، در باب چگونه زیستن است. از یک نظر خواسته‌ی رهایی از نوع حیات مرسوم که با سنت‌ها تا حد ممکن متعصب شده، مجالی به پیشرفت‌ها نداده و در مقابل زندگی مانع‌سازی می‌نماید جوابگویی به پرسش مذکور است و از منظری دیگر کسی که به جای آن شیوه‌ی زندگی نامقبول، زندگی و تشکلی نو را با این دغدغه و با علاقه‌مندی شروع می‌کند و سپس تلاش‌های تئوری و پراکتیک انقلابی آن را روا می‌دارد، جوابگوی این مسئله می‌شود.

انقلاب راه حلی است برای مسئله "*چگونه باید زیست؟*" انقلاب تنها برای ارائه‌ی قوانین و شیوه‌ی عملکردهای نظامی، سیاسی و تشکیلاتی نیست. همه این موارد جهت ایجاد زیرساخت و روساخت یک زندگی اجتماعی است. به جای اشکال مناسبات متکی بر فشار، دروغ، دورویی و هر نوع استعمار؛ تلاشی درجهت ایجاد یک اشتراک معین است که عاری از فشار و استعمار بوده و متکی بر دسترنج هرکس با اراده‌ای برابر و آزاد است. این مقولات ارزش‌هایی هستند که مقاطع انقلابی بیشتر از هر چیز به آن توجه کرده و خواهان برقراری آن می‌باشند. سیستماتیک‌شدن آزادی و روابط آزاد، هر انقلابی را به بستر گسترش و فراگیری می‌کشانند.

براساس اعتراض و واکنش به هر چیز به تئوری و پراکتیک انقلابی رسیدم

واقعیت کردستان چنان مهم است که نمی‌توان آن را با هیچ سرزمینی مقایسه کرد. این واقعیت به همان نسبت نیز راه حلی فوری می‌طلبد. سعی کردم که زندگی خویش را خلاصه‌وار بیان نمایم. همان‌طور که می‌دانید در "*داستان دوباره زیستن*"، زندگی خویش را از زمان کودکی به بعد توضیح داده‌ام. ببینید همان‌طور که در آن‌جا نیز توضیح داده می‌شود. تقریبا به همه چیز اعتراض کرده و واکنش نشان داده‌ام. هنوز دوران بلوغ فکری خود را طی نکرده بودم که خود را در مقابل نظامی که تقریبا همه چیز آن علیه

من بود، مشاهده کرده و در برابر آن ایستادم. در مقابل این دنیای خفقان آور، اولین کارم را با عصیان آغاز نمودم.

انقلابی‌شدن ما در دهه هفتاد مرحله‌ای بعد از آن بود. دوران تحصیلی و کودکی‌ام در اصل همچون دوران ناسازگاری با نظام بود. از طرفی تلاش در جذب شدن نظام، از طرف دیگر رهایی از آن. تضاد با قوانین نظام، بی‌اخلاقی‌ها، مخالفت با قوانین خانواده و اوضاع اقتصادی، سبب اعتراضی عظیم، فشار بر شخصیت و عصیان در من می‌شد. من چرا این همه عصیان را پیشه کردم؟ کسی که خواستار گشایش راه برای آزادی است، غیر از این چاره دیگری ندارد. در برخی خانواده‌ها، شاید یک زندگی کودکانه ارضاکننده راه‌حل باشد. یعنی بعضی از خانواده‌ها باتوسل به، امکانات، وعده‌ها و اوامر نظام حاکم و نیروی فشار خود، می‌توانند کودک را به این راه بکشانند. کودکان مطابق با دین، وضعیت اقتصادی، امکانات پیشرفت در داخل نظام و همچنین برطبق وضعیت حاکمیت خانواده، آموزش داده شده و به این راه کشانده می‌شوند. قوانین جا افتاده‌ای براین اساس وجود دارند. اگر اوضاع اندکی مناسب باشد و یا انسان بتواند با این فرصت‌ها خویش را پرورش دهد، پیشرفت در این مورد چندان دشوار نخواهد بود.

البته زنان تحت فشار و نظارت سخت‌تری بزرگ می‌شوند. قوانین جزم‌اندیشی بر آن‌ها تحمیل می‌شود. سعی می‌شود آن‌ها را وادار به قبول حیاتی کنند که مطیع بودن و اطاعت درآن اساس است.

بی‌گمان همان چیز برای من هم مصداق داشت: یعنی بیرحمی‌های خانواده، بی‌معنی‌بودن نظام روستا، شرایطی که شانس پیشرفت را می‌گرفتند، نرسیدن به هرآنچه که خوب، درست و زیبا می‌پنداری، ناامیدی و حتی کینی که ناشی از آن است و حیاتی که مغایر با خواست انسان‌ها است. تقریبا هر چیزی برای انسان غیر قابل دسترسی است. یعنی آن‌گونه که می‌خواهی، نمی‌توانی تفریح کنی، به زبان خود سخن بگویی و از فرهنگ هم به دور می‌باشی. محیط‌ها، بسیار وحشی، شکننده و راهشان به روی پیشرفت بسته است، خانواده‌ای از هم فروپاشیده نمونه‌ای برای این وضعیت می‌باشد. خانواده سنتی نیز به نوعی فروپاشیده و تضعیف شده است. ببینید تمام این موارد، هم دلایل، هم نتایج و هم اهداف انسان کُرد است.

زندگی من این‌گونه شروع شد. می دانید واکنشم چه بود؟ اگر کاری از دستم برنمی‌آمد از خانه فرار کرده و به کوهستان می‌رفتم، یعنی به نوعی مشغول بودم. وقتی آن روزها را به یاد می‌آورم، تحرک بسیار

زیاد خویش را درک می‌کنم. قطعا مشغولیتی برای خود می‌یافتم. کمتر زمانی بیکار می‌ماندم. بزرگ‌ترها و آن‌هایی که قوانین ویژه خود را داشتند همیشه برایم در حکم ناظری بودند. می‌گفتند: فلان‌جا را خط زد، دستش را به اینجا یا فلان جا زد، و مواردی از این گونه. آن‌ها می‌خواستند چیزی را که به زعم آن‌ها انضباط بود، تحمیل کنند. البته من هم بسیار پرجنب و جوش بودم. چیزی که انجام دادیم جنگ با سنت‌های جا افتاده بود. من به سیستمی که بسیاری به آن راضی بودند، راضی نمی‌شدم. در پی علاقه، رفتار، اشتیاق و هیجان‌های گوناگون بودم. این نوع زندگی، مطابق آرزوی من بود نه خواست نظام.

نظام چگونه باید باشد؟ البته مسئله "*چگونه باید زیست*" در این جا نیز بسیار مهم است. از سرنوشتم راضی نبودم. سرنوشتی را که دیگران برایم رقم زده بودند نمی‌پذیرفتم و سعی بر این داشتم که سرنوشت خود را با دستان خویش تعیین نمایم. به عبارت صحیح‌تر به زندگی تحمیلی جوابی این‌گونه دادم. غیرممکن و سخت بودن را قبول نداشتم. علی‌رغم این‌که هرکس با اخلاق موجود تا آخرین حد سازگار بود، من بتدریج از آن دورتر می‌گشتم. آن‌چه را که بسیاری در پی آن بوده و به آن نرسیده بودند، بنیاد کار خویش قرار دادم. سعی کردم دارای طرز تفکری باشم که بسیاری لزوم آن را دریافته ولی نتوانستند به آن برسند، کاری را انجام بدهم که کسانی خواستند ولی نتوانستند انجام بدهند. و یا به کارهایی فکر می‌کردم که دیگران انجام دادند ولی برای من مقبول نبودند. تمام این مراحل در اصل واکنشی نسبت به زندگی تحمیلی بر من بود.

در دوران تحصیل و با شناخت نظام، به قوانین بسیار توجه می‌کردم. در اصل این یکی از شیوه‌های برخورد من در زندگی بود. در ظاهر بسیار پایبند به قوانین و یا مشروعیت اجتماعی بودم، اما در درون هم نه از نقد دست برمی‌داشتم و نه اجازه دست‌برداشتن از آن را می‌دادم. علی‌رغم این در اوایل بسیار پایبند آنان بودم. اما با گذشت زمان آن‌ها را عمیقا به نقد می‌کشیدم. به همان شکل می‌خواستم سازگاری خود را با نظام نشان دهم، اما علی رغم آن واکنشی بسیار بنیادین در من توسعه می‌یافت. به معلمان و بزرگ‌ترها بسیار پایبند بودم، اما همیشه "*بزرگ‌تری*" ها را مورد بازخواست قرار می‌دادم. در اصل به نوعی وضع موجود را رعایت کرده و چندان در باب آن بحث نمی‌کردم اما آن را تماما هم نمی‌پذیرفتم. پنهانی آن را مورد نقد قرار بده و اگر گذری از آن لازم باشد، بگذر! از یک نظر همیشه این‌گونه به زندگی نگریستم.

شما با زندگی سازگاری نشان می‌دهید و تا آخر عمر نمی‌توانید از آن دور شوید. آن را نقد نمی‌کنید. و یا برعکس مشروعیت نظام را اصلا قبول ندارید. این نیز آنارشیسمی ابتدایی است.صرفا "*عدم پذیرفتن نظام*" عبارت از یک مخالفتی واکنشی است و این نیز سبب عدم موفقیت می‌شود. رفتارها آنارشیستی و تخریب‌کننده می‌شوند. در حالیکه این رفتارها در ذات خود در پی مطابقت با نظام هستند.

بدین‌گونه نقدی بنیادین و ریشه‌ای از نظام، به تدریج صورت می‌گرفت. در مواردی مانند خانواده، دین، حقوق، نظام سیاسی، فعالیت‌های اقتصادی، زندگی شهری و روستایی و تقریبا هیچ واقعه و پدیده و رابطه‌ای نماند که دیدی منتقدانه نسبت به آن نداشته باشم. البته تنها بعد از سال‌های ۱۹۷۰ بود که تئوریزه کردن این مقولات را آغاز نمودم. قبل از آن، رابطه و اعتراضی بود که شاید شما نیز آن را تجربه کرده باشید. یعنی صورت تئوری به خود نگرفته بود. این کار بعد از اندوخته علمی معینی صورت گرفت. یعنی بعد از اخذ بنیادهای معینی از معلومات، تمام این اعتراض و بازخواست‌ها را به یک تئوری انقلابی تبدیل نمودم. لزوم نام‌گذاری کردستان را با هویت یک کشور حس نموده و همچو یک فرد باهویت، با بازخواست سالیان متمادی، آن را تا مرحله نام‌گذاری پیش بردم. بتدریج آن را به تئوری، اصول حزبی و اولین تشکل گروهی رساندم.

این در همان حال جوابی است برای سئوال "چگونه؟ *باید زیست*" . در پیش‌نویس زمان هنگام شروع فعالیت یک گروه انقلابی، سعی کردم چگونگی این راه‌حل را توضیح دهم. بعد از سال‌های ۱۹۷۵ یک گروه انقلابی نیرومند می‌شود. این در اصل، جوابی به نظام موجود است. در میان گروه انقلابی، روابط آزاد ـ که در آن زن هم وجود دارد ـ و انسان‌هایی که از قشرها و مناطق مختلف کشور آمده‌اند، وجود دارند. این به نوعی ما را تسکین می‌داد و ارضا می‌کرد و سبب رسیدن به جواب می‌شد.

در این‌جا با چه‌چیزی روبرو می‌شویم؟ می‌دانید که روابط سازمانی ـ انقلابی بسیار ضعیف و به تار مویی بسته بودند. روابط سازمانی ـ انقلابی مابین رفقا ضعیف بود و در اصل هرکس همانند زمانی که در جامعه بود، زندگی می‌کرد. نماینده همان چیز بود که در خانواده‌اش بود. نماینده طبقه‌ای بود که به آن تعلق داشت. درواقع همان چیز بود که امید رسیدن به آن را داشت. انقلابی بودن، در سال‌های ۱۹۷۰ مرسوم شده بود. برخی از رفقای ما هم به اقتضای آن به انقلاب پیوسته بودند. بنابراین با تحولی درونی و

بنیادین آن را در دستور کار شخصی خویش قرار نداده بودند. نتیجه‌اش این شد که ما به سبب روابطی غیرسازمانی دچار زیان‌های متعددی گشتیم. گروه با دشواری بسیار توسعه یافت. کسی به تئوری‌های بنیادین و فعالیت‌های تشکیلاتی تمایل نشان نمی‌داد. ارزیابی‌های سطحی از مرحله کاری و جدایی‌های آسان از صفوف انقلاب مطرح شدند. نوع جدیدی از روابط رفاقت ایجاد می‌گشتند و در اصل اشتیاق به این روابط وجود داشت. انسان می‌خواست که این اشتیاق‌ها را به سطح پایبندی‌های استواری برساند. اما روابط داخل نظام آن‌چنان قوی بودند که مثلا مدرسه و خانواده بالاتر از هر چیزی محسوب می‌شدند. به این دلیل فرد نمی‌خواست به پراکتیک انقلابی نیرو بدهد. بنابراین گروه بسیار معلق می‌ماند و اعضا به اقتضای منافع می‌توانستند از آن بریده و یا آن را کنار نهند.

این‌ها معضلات ما در آن سالها بود: انقلابی‌بودن بی‌بها، اعترافات آسان، احتراز از پراکتیک و مواردی از این قبیل. من رفاقت، اندیشه و پایبندی‌های ملی و میهن‌دوستانه این مرحله را در حد یک رشته پنبه‌ای ضعیف تفسیر می‌نمایم.

شما نیز مراحلی شبیه به این را گذارانده‌اید. یعنی مرحله‌ای که به تار مویی بسته است. در اصل نیت انقلابی و خواسته‌ای مبنی بر ایجاد پایبندی و روابط نوین وجود داشتند. اما منافع و نظام به هیچ وجه به این موارد اجازه نمی‌دهند. از این نظر تمام هیجان و اشتیاق‌های آن‌دوران من همچون انعکاس صدا به صخره‌ها به انسان‌های سرسخت برخورده و بازمی‌گشتند و تبدیل به پایبندی‌های موثر نمی‌شدند.

ارتباط با زن هم در آن‌جا یک بعد قضیه بود. علی‌رغم تمام نیات صادقانه من، واقعیت طبقاتی بسیار بی‌امان بود. خانواده زن مقابل من برهرچیز تسلط داشت. انقلابی‌بودن وی تاحدود قابل توجهی ظاهری بود و ارتباط وی با دولت برای ما موانعی را ایجاد می‌کرد. بنابراین رابطه‌ای انقلابی چندان گسترش نمی‌یافت. علی‌رغم همه تلاش‌های ما، واقعیت قاطع بیشتر سنگینی نمود. وقتی شخصیت انقلابی توسعه یافت، هم‌چنان‌که دیده شد، جنبه‌های وابسته به نظام، دولت و اقشار مزدور در شخصیت وی[فاطمه] ظاهر شدند. هرچه که می‌رفت بر موضع‌گیری خویش اصرار می‌ورزید و قصد نداشت دست از حاکمیت خویش بردارد. در این مورد هر نوع دسیسه‌ای را می‌آزمود. با گذشت زمان با ظرافت بیشتری بر دورویی، بی‌احترامی و عدم پیشبرد سطح آگاهی‌اش اصرار می‌ورزید. از کاراکتر شخصیتی خویش راضی بود و از

آن دست برنمی‌داشت. کمترین علاقه‌ای به روابط انقلابی نشان نمی‌داد. این مسئله با آن مرحله از زندگی بسیار خطرناکی که از آن اطلاع دارید، به نتیجه رسید. این یک آزمون ارتباطی انقلابی بود. درواقع علی‌رغم برشمردن دلایل ایدئولوژیک، سیاسی و غیره و تذکر مقتضیات میهن‌دوستی و سوسیالیستی، ممکن بود که تمام این موارد در حد سخن باقی بمانند. گروه گسترش پیدا می‌کرد و در مقابل، او سعی داشت گروه را مطابق میل خویش تنظیم نماید. نه تنها تمایلی به تغییر و تحول نداشت بلکه بر آن بود تا هرچیز را با خود تطابق داده، به تدریج در خدمت منافع دولت و خانواده قرار دهد. اینگونه نیز از زنانگی خویش برپایه اصطلاحاتی که نظام از آن با عنوان" *پایبندی خصوصی*" و یا" *حوزه ارتباط خصوصی*" تعبیر می‌کرد، جهت گسترش وابستگی‌های خصوصی و در مرحله بعد تحت عنوان ازدواج استفاده می‌نمود. تمام این‌ها در اصل اصطلاحات فرمالیته هستند. یعنی در نظام حاکم همچون اصطلاح وجود دارد اما درعمل جنبه‌ای جدی ندارند. قوانین برزبان رانده می‌شوند و تنها دیکته می‌شوند. ما نیز آن را به حال خود وامی‌گذاریم.

این وضعی است که بسیاری از شما در آن بسر برده‌اید. وقتی که جوانی به سن بیست سالگی می‌رسد، حتما دل به کسی می‌بندد و لزوم دوست داشتن کسی را حس می‌کند. به نظر من این نوعی بندگی و وابستگی به نظام حاکم است.

در این‌جا اندکی شخصیت خویش را توضیح خواهم داد. در این سن هرکسی به مقولاتی معین می‌اندیشد اما من شیفته چنین برخوردی نبودم. رفتاری با وقار داشته و با مقولاتی همچون مورد فوق مخالفت ورزیدم. خواهان توسعه شیوه انقلابی بودم. اما همان‌طور که گفتم شیوه انقلابی هم [در وی] کاربردی موثر نداشت. زیرا ظاهرسازی و دروغگویی وجود داشت. خطر را احساس کرده بودم. یعنی می‌دانستم که شیوه محافظه‌کار شخصیت را نابود کرده و به همین دلیل به چنین وضعیتی دچار نمی‌گشتم.

شاید به خاطر این‌که توجه شما را جلب می‌کند، آن را نقد می‌کنید. حالت‌های احساسی هم که برخی از شما دچار آن شده‌اید وجود دارند. می‌توان پدیده‌ی عشق را کمی مورد ارزیابی قرار داد. آشکارا اعتراف می‌کنم که وجود دوست‌داشتن و یا دوست‌داشته‌شدن را باور نمی‌کردم. شما چگونه آزمودید؟ چگونه توانستید دوست بدارید و یا دوست داشته شوید؟ این مسئله دلیل من برای طرح چهل و

هشت سوال مطروحه[1] بود . اگر بخواهیم این سوالات را در یک سوال اساسی خلاصه کنیم، بدین‌صورت در می‌آید: آیا اکنون هنگام عشق است و یا محیطی مناسب برای عشق وجود دارد؟ یعنی در شرایط موجود و واقعیت اجتماعی‌مان، آیا از هر نظر امکان عشق وجود دارد؟ اما هرکس کم و بیش این موارد را می‌آزماید. این یک سنت است. نظام آن را چنان تنظیم کرده که چون *"هرکس انجام می‌دهد"* پس *"تو نیز انجام بده"*، *"هرکس ازدواج می‌کند تو نیز ازدواج کن"*، *"هردختر و یا پسری این‌برخورد را دارد، تو هم همانگونه رفتار کن."* در واقع من با اعتراض، به این مسئله جواب دادم. یعنی در نقد شخصیت خود این مشکل را تحلیل کرده و خواستم که نگرشی این گونه به خود نداشته باشم. وقتی قصد ازدواج هم داشتم، سعی کردم که به شیوه خویش و در همان حال با اراده و نیروی ذاتی خود، آن را انجام دهم.

در کردستان قدرت انسان با فعالیت انقلابی آغاز می گردد. فعالیت انقلابی، نیرو ایجاد کرده و این نیرو منجر به ایجاد اراده در انسان می‌گردد. اراده نیز سبب جرأت اقدام به ارتباطی این‌گونه می گردد. معتقد به لزوم چنین آغازی برای محبت هستم. محبت نباید مطابق نهادهای نظام و قدرتی باشد که آن‌ها ارائه می‌دهند، بلکه آغازش باید مطابق قدرت شخص در گسترش انقلاب باشد. البته همانطور که گفتم این به موفقیت نمی‌انجامد. زیرا که خود نظام مانع بزرگی است. همچو صخره‌ای به انسان برمی‌خورد و او را منفعل می‌نماید.

---

[1] چهل و هشت سوال در مورد زندگی، زن، مرد، رابطه بین آن‌ها و جنگ و حزب، ارائه شده از طرف اوجالان جهت بحث و تدارک اولین کنگره جنبش زن آزاد که در آن مقطع تحت نام YJWK اتحادیه زنان میهن‌دوست کردستان فعالیت می‌نمود در سال ۹۳ در منطقه‌ی " زله" در جنوب کردستان در حوالی شهر رانیه و نزدیک به مرز ایران برگزار شد ولی به دلیل این‌که تحت تاثیر گرایشات تصفیه‌گرانه و خارج از اراده زن برگزار گردید، اوجالان آن را تایید ننمود. بعدها اولین کنگره حرکت زن در سال ۱۹۹۵ برگزار و نام YAJK. "اتحادیه آزادی زن کرد بر آن اطلاق گردید. کنگره دوم در سال ۱۹۹۹ برگزار و نامP.J.K.K حزب زنان کارگر کردستان برای آن برگزیده شد. در کنگره سوم که بعد از تغییر استراتژیکی P.K.K. به صورت فوق‌العاده در سال ۲۰۰۰ برگزار شد نام P.J.A "حزب زن آزاد" انتخاب شد. چهارمین کنگره آن در سال ۲۰۰۲ برگزار شد. هر چهار کنگره در جنوب کردستان برگزار گردیدند. در پنجمین کنگره در سال ۲۰۰۴ بود که سازمان زنان تحت نام PAJK حزب آزادی زنان کردستان نوسازی شد. بعد از ارائه مدل نوین سازمانی از طرف اوجالان برای کل سازمان‌های ملی کردی در چارچوب کنگره خلق، سازمان زنان نیز در سه شاخه مجددا نوسازی شد. KOMA JINA BILIND کنفدرالسیم زن والا همچون نهاد چتری(مادر) دربرگیرنده کلیه سازمان‌های زنان، PA.JK حزب آزادی زنان کردستان همچون نهاد ایدئولوژیک زنان و YJA اتحادیه زن آزاد نهاد کنترل کننده فعالیت زنان در هر چهار بخش کردستان. به غیر از این در هر بخش کردستان یک سازمان چتری زنان تشکیل شده و در چارچوب آن در بخش‌هایی از کردستان دهها نهاد زنان ایجاد گردیدند. سازمان زنان در شرق کردستان تحت نام YJRK اتحادیه زنان شرق کردستان بنیانگذاری شد که شاخه‌ای از حزب حیات آزاد کردستان PJAK نیز می‌باشد.

محبتی که بعدها در مراحل انقلاب به وجود آمد، به صورت جوابی سخت در برابر فضای بی‌احترام، پر از سرکوب و تضاد موجود توانست گسترش یابد. ارتباط موجود، مناسبات خرید و فروش می‌باشند: دادن شیربها، دادن یک پسر یا دختر ثروتمند به کسی، دادن مقداری مادیات یا لباس و مواردی از این دست، در واقع تمام این‌ها مقولاتی هستند که بی‌احترامی را گسترش می‌دهند، فاقد اندیشه و قدرت بوده و غیر اجتماعی و غیر سیاسی است. سعی دارند با پول و مادیات و لباس‌های رنگین همدیگر را فریب دهند. به همین سبب نسبت به آن دلزده شدم. من آن را بی‌احترامی به حساب آوردم و بنابراین آن را به نقد کشیدم. قبول نمی‌کردم که چون "*هرکس زن و بچه دارد، من هم صاحب وضعی این‌چنین باشم*". من نیز همان شرایط را داشتم اما تسلیم نشدم. جنبه جالب قضیه هم همین است. وقتی ارزش‌های اساسی رویاروی همدیگر قرار گرفتند، هر اندازه در این مسئله احساس وجود داشته باشد -که یکی از بهترین جنبه‌های جنبش ماست- نباید اسیر آن شد. به نظر من پایبندی به حزب را بزرگتر از هر احساس دیگری دیدن، پدیده بزرگی است. من این قدرت را اگر چه به سختی ولی به هرحال عملا نشان دادم. موفق شده بودم که آن را در راستای مبارزه برای میهن هدفمند نمایم. چنین روابطی پر اهمیتند. این ارزیابی‌ای صحیح و با اصابت است. در برابر برخی موارد تنزل نکرده و همچون برخی نگفتم: "*بسیار دوستش دارم، به خاطر عشق دنیا را خراب می‌کنم و اسیرش می‌شوم*." سعی در جلب طرف مقابل خویش هم داشتم.

این راهی است که شاید برای اولین بار یک مرد در کردستان آن را آزمود. عاقل‌ترین مرد کُرد به‌خاطر خانواده یا یک تکه مزرعه، و یا به خاطر یک زن می‌تواند قاتل شود. حتی می‌تواند به‌خاطر یک مرغ دعوا به پا کند، می‌تواند به‌خاطر یک دشنام کوچک غوغایی به راه بیندازد. اما وقتی صحبت از یک پایبندی اساسی است، اگر از وی بخواهید: "*به خاطر میهن، آزادی و خلق‌مان*" کاری انجام دهیم، حاضر به انجام این کار نیست. دست برداشتن از خانواده و مال و ملکش نیز که به هیچ وجه امکان ندارد. نمی‌توان او را به این کار کشاند. آن‌هایی هم که ادعای چنین مواردی را دارند، شخصیت‌های سنتی فئودال، مزدور و آغا، نظیر شخص بارزانی هستند. گرایشی تجاری به این کار دارند. ملی‌گرایی کردی آنان همانند مناسبات خرید و فروش است. پس تفاوتی بین من و آن‌ها وجود دارد و این بسیارحائز اهمیت است. حتی می‌توانم بگویم تفاوتی قابل ستایش. انسان‌هایی که ارزش بسیاری برایشان قائل می‌شدیم، از خانواده و

نظام جدا نشده و با مشارکت بر نیروی ما نیفزودند، حتی می‌خواستند ضمن برخورداری از نگرش و منطق سودآور و منفعت‌طلبشان، در مقابل کارهایشان پاداشی بگیرند.

مبارزه آزادیخواهانه در مقابل کودتای فاشیستی ۱۲ سپتامبر را به واقعیت زندگی یک خلق مبدل نمودیم

در سال‌های اولیه‌ای که با مارش‌های(سرود)های نظامی کودتای ۱۲سپتامبر می‌گذشت، احزاب کردی نیز شعار یا همه چیز یا هیچ چیز را بر زبان داشتند. حقیقتا چگونه توانستیم سالهای پر از سرکوب و وحشت و تاریخی دهه‌ی ۸۰ را تحمل نماییم. چگونه به استقبال آن رفتیم؟ شاید اکنون راحت به نظر برسد. شاید نیرومندی و موفقیت آن دوران ما آسان به نظر بیاید. اما چندان هم راحت نبود. هیچ چیز در دست نداشتیم. تنها کادر داشتیم. چند مبارز موجود هم همچو باروتی حاضر برای انفجار بودند. امید و محیط فاقد چاره و کار و مقاومت انسان را بنگرید. انسان چگونه نیرومند می‌شود؟ باید این را به خوبی درک کرد. عزم و اراده دارید. اما چقدر قادر به یافتن راه حل مسائل هستید؟ فهمیدن کافی نیست. زندان و شکنجه هم که وضع را بدتر می‌کرد.

هنگامی که اولین بار به سوریه آمدم، رفیقی گرامی که به همراه من بود، خانه‌ای یک اتاقه برایمان یافت که تخته‌خوابی چوبی و تشکی اسفنجی داشت. به یاد دارم اولین روز توانستیم چند عدد زیتون و گوجه‌فرنگی برای خوردن بیابیم. ما دو نفر بودیم و این‌گونه گذران می کردیم. با نان و پیاز زندگی می کردیم. معلوم نبود چند هفته خواهیم توانست تاب بیاوریم. هیچ گونه ارتباط با خارج از کشور و سازمان‌های خاورمیانه نداشتیم. اما امروزه من این‌جایم و صدها هزار انسان نیز در حال مبارزه هستند. از مخارج روزانه‌مان آگاهی دارید. هنگام شروع کار، بدهکار بودیم. این حکایتی بیست ساله دارد. راه‌ها چگونه طی شدند؟ روزهای گرسنگی چگونه سپری گشتند؟ چگونه خویش را سازمان دادیم؟ باید به این مسائل همچو درس‌های انسانی و آموزنده نگریست. فکر نمی‌کنم نمونه‌ی اقدام به چنین کاری در تاریخ وجود داشته باشد. به‌خاطر عدم درک این مسئله، هرکس قادر به درک کارایی لازم و انجام وظایفی که بر عهده دارد، نیست.

کودتای ۱۲سپتامبر جریانی بود که از طرف فاشیست‌ترین نیروهای امپریالیستی دنیا پشتیبانی می‌شد. در داخل نیز پشتیبانی مطلق یک توده برای آن ایجاد و نقشه‌ی موفقیت صددرصد آن حاضر بود. هم‌چنان‌که کسی بعد از کودتا به پشت سرش هم نگاه نکرد. ما هدف اصلی این کودتا بودیم و نیرویمان چنان بود که به راحتی می‌توانستند نابودمان کنند. این به معجزه می‌ماند. هنوز در مورد آن بحث می‌شود. ولی ما واقعا مقاومت کردیم و در مقابل رژیم پیروز گشتیم. زمان بسیاری از آن سپری شده است. در این مدت نه تنها مقاومت و ضمانت توسعه‌ی سیاسی و نظامی از بین نرفته، بلکه به ابعاد غول‌آسایی هم رسیده‌اند. مهمترین مسئله این است که روح‌مان را مجددا به دست آوردیم. تجدید حیات آزاد شخصیت هم یک پیشرفت است. از یک نظر هر انقلاب با شخصیت‌های سنتی به وقوع می‌پیوندد. انجام انقلاب با این شخصیت‌ها، سبب پسروی و فلاکت‌هایی می‌شوند که بعدها بر سر انقلاب خواهند آمد. می‌توان گفت که برای اولین بار و به صورت همه‌جانبه، تحول شخصیت‌هایی صورت پذیرفت که احتمال پسرویشان وجود داشت. شخصیت در این‌جا تماما تحلیل گشته است. تمام موانع بازگشت به میهن [پس از عقب‌نشینی به لبنان] پشت سر گذاشته شدند. آن‌چه که در حزب بلشویک به انجام نرسید در P.K.K تحقق یافت. سعی شد تا با هر تدبیری در مقابل انقلاب کردستان مانع ایجاد گردد. رسیدن P.K.K. به قدرت امروزینش نیز یک دستاورد است. این کار در سرزمینی که اسم و رسم آن فراموش شده و در میان خلقی که مانع ابراز هویت وی میشدند، صورت گرفت. این موارد واقعیات آشکاری هستند.

تنها یک بُعد پدیده‌ی به‌وقوع پیوسته کافی نیست باید تمام ابعاد آن را درک نمود. این برای شخصیت و مبارزی با ادعا اهمیت فراوانی دارد. در صورت درک تمامی ابعاد آن اگر دنیا نیز به او حمله نماید به آسانی سرکوب نخواهد گشت. حتی برعکس موفقیت او تماما ضمانت شده است. خلاصه بر روی آن کار کرده و تا بدین‌جا ادامه دادیم.

این امر چگونه به وقوع پیوست؟ چگونه می‌توان دلایل این موارد و کسانی که سبب زیان آن شده و کسانی که برایش مفید واقع شده و سبب موفقیت آن گشته‌اند را تعریف نمود؟ بیندیش، فکر کن، بنویس، تمرین کن.... این حرکتی غنی است. پیشرفت بر چه پایه‌هایی ایجاد شد؟ من ادعای انقلاب دارم. آیا ممکن است که تناسب بین ادعا و پیشرفت ایجاد نشود؟ ما این را همچو مرحله‌ی نوینی از یک

پیشرفت معین ارزیابی می‌نماییم. راه را بر مجراهایی که به سوی اشتباه در جریانند بستیم. هر آن‌چه روبه پوسیدگی بود، دور انداخته شد. هر آن چه که نشانه‌های زندگی داشت، شکوفا گشته و به راه انداخته شد. علی‌رغم اینکه خطایی وجود نداشت و گذشته‌ای هم تکرار نگردید، اما اسباب خستگی‌هایی شد. اگر بتوان براساس یک خط ایدئولوژیک و سیاسی جهت‌دهنده، بدون گام پس نهادن راه‌ها را پیمود، دنیای موردآرزو به شکلی باشکوه تحقق می‌یابد.

در مقابل کودتای فاشیستی ۱۲سپتامبر چنین برخورد جوابگونه‌ای داشتیم. رژیم مطرح یک الیگارشی سطحی نیست: برای کُردها حرکتی نابود کننده و از نظر خلق ترک هم یک حرکت الیگارشیک ضعف‌آور است که بندگی مطلق ببار می‌آورد. جریانی است که از همه نوع پشتیبانی امپریالیسم بین‌المللی برخوردار بوده و ارتجاعش فراتر از هیتلر است. ما در مقابل این مسئله، پیشرفت‌های بزرگی به‌دست آوردیم. در آینده بیشتر بر روی آن کار خواهیم کرد. مبارزه آزادیخواهانه را به واقعیت زندگی تمام خلق مبدل نمودیم. این امر مهر خویش را بر زندگی همه‌ی شما زد. برخی حقایق و اصول زندگی اساسی وجود داشتند که سبب تحقق این مسئله شدند. ماهیت گوهرین این اصول نتیجه‌ای این‌گونه را در بر داشت. به سبب این‌که طیف رهبری این جنبش هم نماینده‌ی حقیقت بود و هم گام‌های عملی را بسیار به‌جا برداشت، این امر بدین صورت درآمد. در غیر این صورت، حتی رهایی یک انسان از دست ساختار الیگارشیک ممکن نبود. برخی از سران کودتای فاشیستی ۱۲ سپتامبر که در قید حیاتند، وقتی وضع را بدین گونه می‌بینند، بسیار بر می‌آشوبند.

چه کسی این وضعیت را رقم زد؟ سرعت و شیوه‌ی کار، صبر، عناد، اشتیاق، ایمان و آگاهی وی چگونه بود؟ تا چه حد نیرو بخشید؟ تا چه حد حوزه‌های متفاوت را توسعه داده و به صورت تاریخی درآورد؟ باید پرسید. این مراحل چه بودند؟ باید از این نظر درس‌های تاریخی آموخت و پایه‌ای جهت قدرتمند شدن راتشکیل داد. برخی از اعضای حزب، اوضاع وحشتناک این سال‌ها را ندیده‌اند. بسیاری نیز در این سال‌ها شهید شدند. فقط ما تا امروز شاهد پیشرفت این مرحله هستیم. یک خلق و ملتی را که رو به فرسودگی داشت و حتی از ابراز نظر و بیان هویت خویش عاجز بود، به سطحی از آگاهی ملی رساندیم که امروزه ادعای "پیروزی" دارد. از انسان‌های بی‌امید، هزاران رزمنده گریلا خلق نموده و آن‌ها را بر فراز

کوهستان‌های آزاد، به حیاتی که در آرزوی آن بودند رسانده و با این زندگی یکیشان گردانیدیم. باید این‌ها را درک نمود و ماهیت آن را آشکار کرد. این کار چگونه انجام شد؟ شاید ارزیابی تنگ و سطحی امروز جهت درک هر چیزی کافی نباشد. تفاسیر گوناگون، همه‌چیز را در ذهن حک نمی‌کنند. یک شخصیت انقلابی که با این حقیقت بزرگ مرتبط نباشد نمی‌تواند نماینده‌ی آن بوده و نقش خویش را بازی کند. زیان حاصل از این امر به ما می‌رسد. شخص مسبب زیان، حتی فراتر از آن اظهار "خستگی"[2] می نماید، در حالی که هیچ اثری از آن هم دیده نمی‌شود. انسان وقتی پیروز نمی‌شود وضع این گونه می گردد. من بیشتر از هر کس دچار سختی‌ها گردیدم. همیشه هدف نخستین آن‌ها بوده و تماما محاصره شده بودم. اما چگونه به این وضع رسیدم. ما چنان شیوه‌ای را طرح و کردیم و چنان حمله‌ای را رقم زدیم که نمی‌توان به آسانی آن را درک نمود. درحقیقت قبلا هم در مقابل الیگارشی تُرک و سنت اشغال و استیلا، عصیان صورت گرفته بود. از میان توده‌ی خلق ده‌ها هزار تن به پا خاسته بودند. اما در عرض دو هفته همه چیز را از دست دادند. نکته‌ای که سیستم را به حد جنون رسانده بود و کار را از کار گذشته می‌دانستند این بود که همه چیز را به یک فرد مرتبط می‌دانستند. سازمان میت تا سال‌های ۱۹۸۰ معتقد بود که شخصیتی آگاه است اما "*کاملا تحت نظارت*" است. گمان میکردند که "*افکاری مهم دارد*" اما "*تحت نظارت روزانه است، اگر بخواهیم در یک لحظه نفسش را می‌گیریم*". صحیح است، به هنگام ایجاد گروه وضع این گونه بود. تا سال‌های ۱۹۷۰ در تردید و گمان بودم که آیا مشکل کرد وجود دارد یا نه؟ برای قبولاندن این مسئله به خود سه ـ چهار سال دیگر زمان لازم بود. دوران بین سال‌های ۷۵ ـ ۱۹۷۰ جهت قبولاندن خود در یک گروه مجبوربه انجام هرکاری شدم. برای عملی کردن این موضوع بین سال‌های ۸۰ ـ ۱۹۷۵ یک کار تبلیغاتی بی‌نظیر انجام دادیم. جهت شروع حرکت و تصمیم گیری سال‌ها اندیشیدیم.

در تمام این دوران، دولت ما را همچو پشه‌ای به حساب می‌آورد. معتقد بودند که "*قادر به برخاستن از پشت میز هم نیستم*". کسی فکر نمی کرد که بتوانیم در این سطح پیشرفت کنیم. بعدها هنگامی که

---

[2] "*آن‌قدر مبارزه کردیم که خسته شدیم*" این سخن که بیانگر تئوری خستگی بود، شمدین ساکیک (با نام سازمانی پارماکسیز ذکی، عضو کمیته مرکزی حزب که در سال ۹۸ فرار کرد و به نیروهای بارزانی تسلیم شد. آنها نیز وی را به ترکیه تحویل دادند) در پی اشاعه آن بود. سبب اساسی آن عدم موفقیت در کار و پیروزی در جنگ بود.

کانون قدرت مقابل، این را بسیار خطرناک تشخیص داد، رژیم را تغییر داد و به این ترتیب خطای بزرگی را مرتکب شد، زیرا ما را از دست خویش فراری داد. به کنترل و نظارتمان بسنده نکردند. برای اولین بار توانستم ساختار شخصیت حزبی‌ام را از دست نظام رهایی بخشم. انسجام در انجام این امر و حساسیت متفاوت بودند. شخص خویش، روح و آگاهی‌مان را از حاکمیت هزار ساله رهاندیم. اگر در چنین سطحی به آن نگریسته شود، در واقع این مبارزه در راه ناموس و شرف است. ما مبارزه‌ی غیر قابل تصوری در راه شرف را به تنهایی انجام دادیم. حتی توانستیم به تدریج آن را به سطح تشکیل حزب برسانیم.

بعد از سال‌های ۱۹۸۰، همان سطح از پیشرفت هم شکلی از معجزه بود. نه تنها پس از سال‌های ۱۹۸۰ بلکه در سال‌های ۱۹۷۰ نیز فکر می‌کردیم که عُمر ما همین اندازه است و این هم تلاش و موفقیت بزرگی است. پنجه "MIT" در گلویمان بود. تحت تعقیب بودم و ممکن بود نابود گردم. وقتی دولت "حقی"[۳] را به قتل رساند، ما این مسئله را احساس کردیم. دولت می‌توانست به آسانی مداخله نماید. یعنی وضع آن‌گونه بود. در مرکز آنکارا و از یک نظر درآغوش میت حرکت را گسترش دادیم. به همین دلیل این جنبشی اصیل است. رژیم در خیال خود ما را همچون نوزادی تصور می‌نمود اما بعدها با وحشت دانست که چه "نوزادی" است. به عبارت دیگر داستان اسب تروا تکرار شد. بدون این‌ها ظهور جنبش کُردی ممکن نبود. ظهور گروه در وضعی این‌گونه غیر ممکن می‌نمود.

این هم یک مرحله بود. آغاز به کارمان از دیاربکر در سال ۱۹۷۹ و رساندن آن به سطح حزب و عمل، به تنهایی یک تاریخ است. همان‌طور که گفته شد، جسارت اقدام به مقاومت بعد از ۱۹۸۰ و ادامه‌ی آن موردی دور از انتظار بود. تمام این‌ها را انجام دادیم. در بالا هم اشاره کردم؛ تاریخ ۱۲سپتامبر ۱۹۹۳است. ژنرال‌ها و قاتلان در ارتش ترکیه دیگر نمی‌تواند به هر منطقه‌ای گام بگذارند. قیام کردی علی‌رغم تمام محاصرات تسلیم نشده و مقاومت می‌کند. واقعیت کردستان در سطح جهانی مطرح گشته است. راه برای کسب اقتدار رو به پیروزی است!

---

[3] HAKI KARAR حقی کارار از اعضای گروه ایدئولوژیکی که بعدها P.K.K. را بنیان‌گذاری کردند. در سال ۱۹۷۷ توسط سازمان ستاره‌ی سرخ به شهادت رسید. شهادت وی هشداری به گروه ایدئولوژیک آپوئیست بود. در جواب به شهادت وی حزب کارگران کردستان تاسیس و اعلام شد. اوجالان وی را "روح پنهان من" می‌نامید.

بیست و پنج سال اخیر زندگی ما بدین گونه گذشت. ملتی وجود نداشت. یک گروه جدی معتقد هم نداشتیم. پیشرفتهایمان همانند کندن چاه با سوزن بود. معلوم نبود سرزمینی وجود دارد یا نه؟ مستعمره است یا نه؟ ایمان به آن وجود دارد یا نه؟ برای شرکت در گروه آمادگی وجود دارد یا نه؟ بودجه‌ای نیز در اختیار نداشتیم. با تمام این مشکلات شروع به کار کردیم. این گونه مسئولیت‌ها را برعهده خواهی گرفت. اگر این را انجام ندهی، معلوم است که این حرکت را درک نکرده‌ای. کسانی که نمی‌فهمند قادر به ایفای نقش خویش نیستند. کسانی که نتوانند حق این واقعیات را ادا نمایند، نمی‌توانند پیشرفت‌های انقلابی را ایجاد کنند. انسان وقتی حقایق را از منظر مقاومت‌های انجام گرفته در زندان، مبارزات در کوهستان و یا شهیدان ارزیابی نماید، باید مطابق این حقایق، مجددا خودسازی کرده و امیدها و به ویژه اراده‌ی بزرگ آنان را درک نماید. بدین گونه می‌تواند جهت کارخویش بنیادهایی را تشکیل دهد. تا امروز بدین گونه پیشرفت نمودیم. وظیفه‌ی هر کادر حزبی و هر شخصیت فرمانده این است که این مسائل را ارزیابی نموده، به نتایجی دست یافته و آن‌ها را نیرومند سازد. باید این را درک نموده و گام‌های بزرگی برداشت.

تاریخ حزب، تاریخی به‌جاست و معنای بزرگی دارد. اگر بدین صورت درک گردد، سایر معضلات و تقریبا هر مطلبی در ذهن بهتر معنا خواهد یافت. لزوم بنیاد قرار دادن این نظریات در پیوستن به صفوف گریلا، انقلاب و آزادکردن زندگی اجتماعی، یعنی در هر موردی درک گردیده است. کسی که در این راستا حرکت می کند می‌تواند راه حل هایی را بر اساس آن برای مشکلات بیابد. امیدوارم پیشرفت‌تان در این چارچوب به تدریج ژرفتر گشته و به شیوه‌ای صحیح و واقع گرایانه‌تر شخصیت حزبی و نظامی کسب نمایید. آن‌چه بر این اساس موفق شد، P.K.K و شیوه‌ی مقاومت آن است و موفقیتش افزونتر نیز خواهد شد. همان‌طور که هیچ شکی در این نیست، می‌توان بر این اساس از آن زندگی که بر اساس بی‌باوری عظیم، انکارگرایی و تاحد امکان مطابق با شرایط استعمار در نظام تنظیم گشته، خویش را رهایی بخشید. زندگی مخصوص به ما و زندگی اراده‌مند، این گونه به وجود می‌آید. این حقیقت تولدی دوباره است، ایجاد زندگی آزاد با اراده‌ی خویش و عمل به اصول آن در شرایط امروزه میهن‌مان است. این بالاترین ارزشی است که یک انسان می‌تواند به‌دست بیاورد. متعالی‌ترین ارزش و گامی بزرگ در جهت آزادی

است. این امر کمترین حق انتخاب زندگی برای ما است و توانستیم که آن را ارائه دهیم. خونی که در راه آن ریخته شود به‌جا است، شکنجه و درد هم برای آن شایسته است. اگر ارزش آن دانسته شود، می‌توان از این‌ها به شکل زندگی مقبول و سرزمینی که دیگر از آن ماست، رسید. انسان واقعیتی این چنین است. آرزوی انسانی که "*در پی زندگی است و می‌خواهد سرنوشت خویش را خود تعیین نماید*" این گونه است. تحقق آن نیز این گونه صورت می‌پذیرد. چیزی که در حال انجام است نیز این می‌باشد.

اگر در سال ۱۹۹۳ با جوابی این گونه به کودتای فاشیستی ۱۲ سپتامبر، تا حدی وظیفه‌مان را ادا کرده باشیم، با توجه به این امر در ابتدا در مقابل شهیدان، زندانیانی که درد و شکنجه را تحمل کرده، مبارزان مقاوم در کوهستان‌ها و تمامی کسانی که این مبارزه به آنها نیز مربوط، بهترین کار انجام شده است. هر کس بر این اساس بهترین کار ممکن را انجام داده است. از این نظر در مقابل تاریخ برای اولین بار با رویی سفید و با امید به آینده بپا خاسته و راهی طی می‌شود. بدون شک نتیجه، پیروزی است.

به سهم خود سعی کردم کمترین خطایی از من سر نزند. پایبندیی را که تمام رفقا نشان داده و بیانش کردند آفریدیم، آن را گسترش داده و مقتضیات آن را نیز یافتم. ارزیابی زندگی ما هم بدون شک خطوط کلی این پیشرفت‌ها هستند. انسانی که مصمم و متعهد است باید از تمام حیله‌ها و بی‌رحمی‌های قدرت مقابل آگاه بوده و به آن جواب بدهد. اما باید به سطحی از زندگی برسد که به آسانی فرونمی‌پاشد، شکست‌ناپذیر است و ظهوری مخالف را بنیان کار خویش قرار می‌دهد. نباید تنها "*مقاومت تا حد ممکن اساس گرفته شود*" بلکه باید "*حتما زندگی کرد و به دیگران زندگی بخشید*"، چاره دیگری نیست. در این جا مرگ بی‌هنگام و بی‌نتیجه محلی از اعراب ندارد. زندگی حتما باید در جریان باشد. کسی نباید آن را از دست انسان بگیرد! ما این گونه زندگی را ارزشمند نمودیم. به اندازه‌ی برعهده گرفتن کاری بزرگ و داشتن قدرتی عظیم برای اندیشه، جهت ایجاد زندگی نیز باید اشتیاقی عظیم داشت. باید اشتیاق به زندگی ونمادهای آن را اینگونه به کار بست و هر چیز خارج از آن را دور انداخت. در مقابل این نباید به کوچکترین ایراد و کمبودی که از تو نشات بگیرد، فرصت دهی. طرز و شیوه من این گونه است. از این نظر اگر شخص نواقصی داشته باشد، نباید خود را ببخشد. جهت مشارکت هر کس در این مورد، لازم است که بر شیوه‌ی کار و طرز فعالیتی که تا به حال دیده نشده اصرار ورزید و اگر لازم باشد

همه‌ی نظام را در مقابل خود گرفت. هنگام لزوم بایست برای خلق یک انسان همه‌چیز را وارد میدان کرد و بدین‌گونه احترام در مقابل زندگی را اثبات نمود. بدین گونه می‌توان از موفقیت در این کار، انسانی معتقد به *"زندگی باشرف و ناموس"* آفرید. با این رفتار شخص نه تنها قادر می‌شود *"ابراز وجود و تعلق به سرزمین و خلقی"* نماید بلکه *"شخصیت"* خویش را نیز می‌یابد. امروزه پشتیبانی، دوست داشتن و احترام وافر خلق نسبت به من ناشی از همین امر است. شاید هم برای اولین بار در تاریخ، ما شانس تحقق آن‌چه را که در آرزوی هر کس بود و به وقوع نمی‌پیوست، به وجود آوردیم. علی‌رغم تمام سختی و شکنجه‌ها، مردم از آن احساس شعف و شادمانی بزرگی کرده و آن را جشن می‌گیرند.

چگونه می‌توان زیباترین، با ارزش‌ترین ودوست‌داشتنی‌ترین شخصیت زن را به وجود آورد

ارزشی که برای روابط قائل شدم، قدرت تحلیل مرا به سطح ملی رساند، این بزرگترین کاری بود که انجام دادم. به احتمال زیاد بسیاری از شما برده‌ی روابط هستید. به سبب نداشتن قدرت چاره‌جویی، در روابط نابود می‌شوید. البته این نیز راه را بر نزول سطح مبارزه، تشکیلات و شخصیت مبارز می‌گشاید. شخصیت‌هایی که قادر به ترک عادات و سنت‌شکنی و راهگشایی بر نوگرایی نیستند، نمی‌توانند انقلابی شوند. چنین شخصیت‌هایی نمی‌توانند به پدیده‌ی محبت دست‌یافته و زیبا گردند. سرچشمه‌ی محبت و زیبایی درواقع در این ارزیابی‌ها نهفته است. من از زمان کودکی تا امروز زن را هم جذاب و هم ترسناک دیده‌ام. در عین حال که زن را خطرناک می‌بینم، سعی بر کسب خصوصیات مثبت و زیبای وی نیز دارم. همیشه بین آنانی که پلید و زشت‌اند و آنانی که که زیبا و آزادند، تفاوت قائل شده‌ام. سعی کردم که فرصت رشد به اولی نداده و دیگری را مطرح گردانم. این خط مشی من است و امروزه دنیا را به دو دسته تقسیم نموده است: دنیای آزادی و دنیای بردگی. می‌بینید که این راه را بر تشکل و تحول بزرگی می‌گشاید. حال هیچ رابطه‌ای وجود ندارد که نتوانم گسترش دهم درحالی‌که هم در آن آزاد باشم و هم تاحدودی آزادی را توسعه دهم. وقتی شخصیت یک دختر جوان را تحلیل می‌کنم، اگر او نیز کمی آزادیخواه باشد، بر این باورم که راه را بر پیشرفت وی می‌گشایم. به همین دلیل هرجا که می‌روم هرکس

مورد احترام واقع می‌شوم و در آن‌جا تحرک ویژه‌ای گسترش می‌یابد. با این پیشرفت‌ها هر دختر جوانی نیرو می‌گیرد، سعی در کسب ماهیت خویش می‌کند. تغییر شکل می‌دهد و از لحاظ جسمی پیشرفت می‌کند. زبان و روحش پیشرفت می‌نماید و این نیز راه را بر محبت راستین می‌گشاید. شاید کسی چندان به آن نیندیشیده است ولی روابطی که انسان‌های ما را جذب می‌کند این‌گونه به‌وجود آمده‌اند. اگر در سطح آزمون هم باشد، کم و بیش خطوط "چگونگی روابط" ترسیم شده‌اند.

در این روند نوعی منطق و توانایی ارزیابی وجود دارد، در آن پیروی از احساسات و رفتار فرومایه دیده نمیشود. خصوصیات اخلاقی من قوی‌تر از یک انسان متدین است و بیشتر از دیگران آزادیخواه نیز هستم. یعنی با رفتارها و کسانی که نماینده آن‌ها هستند، آزادانه برخورد می‌نمایم. اگر زن باشد سعی می‌کنم حتما او را در دنیای آزادیها مشارکت دهم. این هم شیوه‌ی رفتاری است که شکل پذیرفته است. اما آیا شما هم این‌گونه هستید؟ ادعای داشتن احساساتی را دارید ولی احساساتتان چه نقشی در انقلاب دارند؟ به شیوه‌ای فئودالی، بندگی و یا خرده‌بورژوازی؟ آیا این احساسات بی‌امان، بی‌جا و بی‌محتوی هستند؟ اگر در تمام این موارد معیارهایی نداشته باشید، پس خطرناک هستید. من نمی‌توانم این شیوه را قبول نمایم. اگر شیوه شما برای پیشرفت نامناسب باشد، آن را نیز نمی‌پذیرم. اگر آن‌حد دُگماتیک و بی‌جرات هستی، چگونه می‌خواهی انقلابی شوی. من چگونه توانستم دل خلق خویش را به دست آورم؟ دل همه شما را نیز همان‌گونه به دست می‌آورم. آیا این ممکن است؟ بله، زیرا مجبور به دل دادن هستید. زیرا به نظر من بدون دل نمی‌توان انقلابی شد. کسی که " *دلش را در تاریخ و یا گوری دفن کرده و یا آن را به تار مویی آویخته* " نمی‌تواند انقلابی شود. انجام این کار حقارت نسبت به زندگی است.

افراد بی‌شخصیتی در میان صفوف انقلابی‌مان در هر فرصتی به فکر گریز می‌افتند. چگونه این فکر به مغز اشخاص خطور می‌کند؟ وقتی شخصی را به حال خود می‌گذاریم، تنها بعد از چند روز چنان رفتارهای ضعیفی نشان می‌دهد که با هیچ قانونی همخوانی ندارد و در ارزش‌های انقلابی و حتی سنتی نمی‌گنجند. دلیلشان این است که نتوانسته‌اند تاب بیاورند. این مسئله در میان ما دیده شد. این تعالی همدیگر نیست بلکه بازی با اشتیاق و غرایز همدیگر و بیرون ماندن از صحنه مبارزه است. قادر به توسعه مبارزه نیستند. وقتی قدرت تشکیلات و آموزش وجود نداشته باشد، همدیگر را یافته و یکدیگر را به

فرومایگی می‌کشانند. چنین کسانی دیده شده و مجازات نیز شدند. دلیل مجازات‌کردن آن‌ها در اصل نه ایجاد ارتباط با همدیگر بلکه خیانت به وظایف‌شان بود. این چه نوع برخورد جنسی است که همبستگی شما را از بین می‌برد؟ با ایجاد ارتباط از وظیفه می‌گریزی. آیا ارتباط زن و مرد و یا رفتارهای جنسی چنان کیفیت جاسوسی دارد که تو را به سوی خیانت سوق می‌دهند؟ آیا وقتی تو این [illegible] می‌دهی، هراسی به دل راه نمی‌دهی؟ اگر این را می‌دانی پس چرا روابطی سازگار، متعادل، نیرومند و صحیح ایجاد نکردی؟

البته شیوه و طرز آن است. ابراز عدم توانایی در کنترل خویش غیرقابل قبول است. بسان دختران فراری، "*مرد خویش را یافته و می‌گریزند*" هیچ می‌دانی این کار تا چه اندازه ویرانگر است! اگر فرار کردی دیگرچه باقی خواهد ماند؟ این را نمیتوان به مثابه زندگی پذیرفت. نه مرد و نه زنی این‌گونه مقبول نیستند. من نیزاز طرف دیگر شیوه‌ی برخورد خاصی با مشکل مزبور دارم. هر روز در این مورد تلاشی وافر به خرج می‌دهم.

چگونه می‌توان زیباترین، باارزش‌ترین و دوست‌داشتنی‌ترین شخصیت زن را به وجود آورد؟ این پرسش جالبی است. کسانی وجود دارند که حتی نزدیک شدن به زن را گناه می‌پندارند. از نظر آنان حتی "*نباید با زنان دست داد*". این چه معنایی دارد؟ تو برای زندگی مبارزه می‌کنی. زن هم بخشی جدانشدنی از زندگی است. آن‌ها نمی‌توانند به شکل دیگری بیندیشند. هر برخوردی را "*روابط از خودبیگانه*" (اصطلاحی که برای روابط مخالف قوانین به کار می‌رود. زیرا از جوهره خویش دور شده است.) نام نهاده‌اند. هر ارتباطی را ارتباط ازخودبیگانه نامیدن تا چه اندازه صحیح است؟ بله، روابط ازخودبیگانه وجود دارند که سبب دوری از مبارزه می‌شوند. به میزان خیانت هم، روابط خطرناک وجود دارد. اما به نظر من هر ارتباطی را ارتباط ازخودبیگانه نامیدن صحیح نیست. حال این مورد موضوع بحث تمامی اعضای P.K.K است. در آینده سعی خواهم کرد آن را توضیح دهم. چارچوب، محتوی و اهداف آن مشخص است. به احتمال زیاد، هر جنبه‌ای از آن ارزش‌ها را تقویت می‌نماید. روابط بر این پایه ایجاد می‌شوند. کدام جنبه‌ی این مسئله فساد است؟ عضویت در صفوف، محبت و حتی عشق تحقق

یافته‌اند. تمام این‌ها اصطلاحات نوین بوده و یا سعی می‌شود محتوای‌شان پربارتر شود. تلقی دست دادن به همدیگر و یا رفتاری شبیه آن به‌صورت "خطرناک و ازخودبیگانه" یک بیماری است!

نباید برداشت ناصحیحی انجام پذیرد، مقصودم روابط عقب‌مانده‌ی جنسی نیست. اما تماس‌های بدنی سطحی و از همدیگر خوشنود شدن و قدرت گرفتن را فورا فساد شمردن کمی خطرناک است. در میان صفوف ما نگرش به این موارد به شیوه‌ای ناصحیح ممکن است به فساد بینجامد. اما اگر به شیوه ما باشد، چنین نخواهد شد. اگر زنی بخواهد می‌تواند مردی را دوست داشته باشد. همچنین یک مرد در ابعاد مختلفی می‌تواند خواهان دوست‌داشتن یک زن باشد. اگر برای دوست‌داشتن و مشارکت خود موانعی را ایجاد نمایی، پس تا چه حد آزاد هستی؟ آیا فئودالیسم نیز خواهان این‌گونه برخوردها نبود؟ اما نباید به مورد دیگر هم فکر کرد. اگر زنی نتواند در مقابل مرد و یا زنی در برابر مرد تاب بیاورد و اختیار خویش را از دست بدهد، قابل پذیرش نیست. آیا این مسئله از منظر اراده‌ی آزاد قابل قبول است؟ آیا درست است که در روابط شخصی خود تا این حد دچار رفتارهای ناسالم شد؟ البته کسی هم نمی‌تواند جرات بررسی صحیح این مسائل را نشان دهد. یا بسیار محافظه‌کار و متعصب می‌مانند یا وقتی فرصتی بیابند همدیگر را فراری داده و یا به روابطی بسیار بی‌ارزش بسنده می‌کنند. این‌ها برخوردهای احترام آمیز با زندگی نیستند.

فرد کُرد هنگام میلاد مجدد خویش، تقریبا باید برخوزدی نو و صحیح در مورد هر اصطلاح داشته باشد. ما باید درون‌مایه را پربارتر کرده و در این مورد جسور باشیم. جانمان را در کف دسته نهاده و آن را بدون هیچ چشم‌داشتی تقدیم می‌کنیم. با هر مشکل زندگی با جسارت برخورد می‌نماییم. در این مورد رفتاری خودخواهانه نداریم. زیرا فدائیان خلق هستیم. انسان فدائی چرا باید خودخواه بوده و رفتاری فردیت‌محورداشته باشد؟ چنین انسانی به شیوه‌ای آزاد، اصیل و پاک رفتار می‌نماید. چرا نزدیک شدن به زن همیشه خطرناک پنداشته می‌شود؟ کسی که در مقابل تو است یک انسان است. چرا باید چنین تفکری وجود داشته باشد؟ این‌ها مرا به هراس می‌اندازند. گاه از خود می‌پرسم: "*آیا اشتباه می‌کنم، آیا درست است که این همه ارزش برای این دختران قائل می‌شوم؟*" یعنی تفکراتم همیشه به‌صورت دوگانه و متضاد پیشرفت می‌نمایند. چرا زن به سرچشمه‌ی یک زندگی فوق‌العاده تبدیل نشود؟ البته این در همان حال یک جنگ بزرگ طبقاتی است. حال هر روز در این مورد مشغول هستیم و مبارزه می‌نماییم. یعنی وضع بسیار

روشن است. ادعای آزادی دارید اما کدام یک از شما قادر به ایجاد ارتباطی قابل تحسین هستید؟ چند دختر جوان ما خویش را آزاد نگه داشته، به فرومایه‌شدن خویش اجازه نداده و در ارتباط خویش با مردان وهرگونه ارتباط دیگر، خویش را متعالی کرده اند؟

به مردها نیز چندان نمی‌توان اعتماد داشت. زیرا معیار و قانونی ندارند. چنین مردانی به چه کار می‌آیند؟ می‌بینید که این‌جا مبارزه‌ای جدی در جریان است و این با ما ارتباط تنگاتنگی دارد. تمام کاری که انجام دادم این بود که اندکی با جسارت بیشتری با مسئله برخورد نمودم. هم اطمینان و جسارت می‌دهم، هم با تحلیلات، مسئله را اندکی روشن می‌نمایم. البته شما کمی با جرأت بیشتر می‌توانید مشارکت نمائید. باید بدون منحرف کردن مسئله و دچار شدن به تعصب و لیبرالیسم ضعیف کننده‌ی بورژوازی، بتوانیم شیوه‌ی رفتاری خویش را شکل دهیم. این‌ها خصوصیاتی‌اند که باید وسیع‌تر در باب آن بحث نمود. اما مواردی که می‌خواهیم با جزئیات بیشتری بررسی‌شان کنیم نیز وجود دارند. من جهت تمام این موارد تنها برخوردهایی در حد مقدمه را ارائه کردم.

شیوه‌هایی که برای "چگونه باید زیست؟" یافته می‌شوند، باید وسیع باشند. در این مورد قدرت شخص وابسته به شیوه‌ی چاره‌جویی است که به آن می‌رسد. شخص دراین مورد باید از مؤمن‌ترین و محافظه‌کارترین شخص، با اخلاق‌تر باشد. همچنین باید آزادتر از هرکسی باشد. در این مورد آن موضع‌گیری که ما سالم‌ترین موضع‌گیری قلمداد می‌کنیم، باید خوب درک گردد.

مسئله‌ی دیگر این است که در دوران انقلاب هستیم. ارتباطی که حال ایجاد کرده‌ایم، روابط عادی موجود در نظام نیستند. روابط آغازین و روابط یک مقطع آزادی می‌باشند. روابطی که با شما داریم، نمی‌تواند روابط سطحی باشد. یعنی به‌ویژه رهبری نمی‌تواند روابط خصوصی و شخصی ایجاد نماید. بیشتر از روابط خصوصی و شخصی متمایل به میهن است و یا رفتاری در ارتباط با تمامی جنس زن دارد. سطح کلی شخصیت زن و خصوصیات کلی او چگونه باید باشند؟ دوست‌داشتنی‌ترین شکل روابط چگونه باید ایجاد شوند؟ اگر توجه نمایید، این روابط را چنان می‌بینید که انگار ارزشی را در یک لابراتوار ساخته‌اید. این به معنی ایجاد فوری روابط خصوصی و یا وابستگی نیست. موارد بسیاری باید مورد بحث قرار گرفته و ارزیابی گردند. سالم‌ترین چیزی که می‌ماند، همان است که باید خلق و ملت را به آن برسانیم و در سطح

پیشاهنگی جامعه آن را ارائه دهیم. باید ماهیت روابط سالم زن و مرد، روابط سالم رفاقت، روابط متکی به اراده آزاد، روابط پاک، باشرف و با اشتیاق را تعریف نماییم. این مقولات بسیار مهم و با اهمیتی هستند.

در کنار ارزیابی این موارد، وظایف‌مان را نیز فراموش نمی‌کنیم. وظایف تشکیلاتی، وظایف عملی و انواع وظایف آموزشی به اندازه‌ی جنگ دشوار می‌باشند. یعنی ایجاد روابط اجتماعی و عاطفی دشوار هستند. اشخاص ضعیف قطعا عواطف آنچنانی ندارند، این شخصیتی مبارز است که می‌تواند دارای عواطف برجسته باشد. اگر منشأ روابط از نظام باشند بدون شک پسرو هستند. برعکس اگر در پیوند با اشتیاق‌های بزرگ انقلابی باشند، بسیار باارزش هستند. همان‌طور که گفتم سنجیدن هر احساس و رابطه‌ای به عنوان "نشانه‌ی فساد" و به کنار نهادن آن خطرناک است.

ما به تدریج تحلیل و زندگی نو را در میان توده‌ی کُرد گسترش می‌دهیم. ایجاد محبت، تعیین سطح احترام انسان‌ها و تنظیم روابط زن ومرد مهمترین مقطع این کار است. هزاران نوع از رفتار موجود مردان به هیچ وجه قابل قبول نیستند. همچنین انبوهی از رفتارهای بندگی داریم که از دختران سرچشمه می‌گیرند. ما بدون تصحیح این‌ها چگونه می‌توانیم حزب را به وضع پیشاهنگ برسانیم؟ نمی‌توان از ساختار الیگارشیک و نهادهایش در کردستان انتظار راه‌حل داشت. مدل زن و مرد تُرک و مدل حاکم چه دستاوردی برای زنان داشته است؟ از طرف دیگر ما قادر به ارائه چه‌چیز هستیم؟ نظام امپریالیسم چه‌چیزی می‌تواند ارائه دهد؟ می‌بینیم که سنت‌های فئودال خانواده و میهن را دچار چه اوضاعی کرده‌اند، هرچیز را خود باید بسازیم. برای این کار چیزی که می‌توانید از من بخواهید فضایی آزاد و اندیشه، بحث و مشارکتی آزادانه‌تر است. این‌ها هم وجود دارند. در حال حاضر آن را این‌گونه گسترش می‌دهیم. ممکن است مفید باشند. باید دانست که پیشرفت‌ها معنادارند. جوان هستید. راه بسیاری را باید طی کنید. به عنوان زن شخصیت خویش را تعمیق بخشید. همه‌جانبه، با اراده، روشن و نیرومند شوید. باید هر جنبه و هر خصوصیت خویش را از نظر مادی و معنوی شکل دهید. یعنی باید بتوانید روابط مختص به خودتان را مطرح نمایید. این یافتن خویش و اثبات اصالت وجود خویش است. مثلی هست که می‌گوید "*اسم زن هست، خودش نیست*." تنها نباید به "*اسم*" بسنده کرد بلکه باید به واقعیت "خویش" نیز دست یافت. من تا

حد امکان به این امر علاقه نشان می‌دهم. یعنی ایجاد و آفرینش زنی که "وجودش" محسوس است، پدیده‌ی بسیار مهمی است.

در اذهان کردها زن بسیار زشت و خطرناک است. اما زنی هم که وجودش را اثبات نماید، پدیده‌ی بسیار با ارزشی است. نباید این را منحرف کرد و یا ارزشش را از بین بُرد. ایجاد موجودیت یک زن، ایجاد یک خلق است. آزادکردن حزب، رساندن زندگی به قدرتی عظیم است. اما همان‌طور که گفتم این کار به هیچ وجه با روش شما امکان ندارد. سال‌هاست که من با آن مشغولم اما تا به‌حال موفق نگشته‌ام. تابه‌حال هم به خود فشار می‌آورم. خانواده نهادی است که فرد را فرسوده می‌نماید. بدون گسترش همه‌جانبه‌ی پایبندی‌ها، من خویش را محصور در نظام خانواده نخواهم کرد. چرا خود را به دست کسی بسپارم که در خانواده و جامعه ـ آن‌هم تحت عنوان رابطه‌ی خصوصی ـ خواهان فروبلعیدن من است؟ مرگ را بر سالم نماندن ترجیح می‌دهم.

اکنون مسئله برای شما با اهمیت‌تر است. هرکس که در اولین برخورد با شما می‌تواند شما را به فرومایگی بکشاند. چه نوع شخصیت مرد را ایجاد نمودید؟ کدام مرد را توانستید به اراده‌ی آزاد و برابر برسانید؟ چقدر می‌توانید مورد اعتماد قرار بگیرید؟ به همین سبب باید خویش را به نقد بکشید. قبل از اشتیاق و احساس باید ماهیت ارتباطی که با آن روبرو هستید دریابید. **همه‌ی شما** کمابیش به نوعی فریب خورده‌اید و می‌دانم که این مورد در آینده مشکلاتی را برایم به وجود خواهد آورد.

البته انسان باید رفتاری احترام آمیز داشته و در سطح ملی بیندیشد. زنی واقعی، تماما باید این‌گونه باشد. یعنی باید یک طرف زندگی و قدرت چاره‌جویی آن باشد. کدام رفیق زن ما این را همچون مسئله و معضل خویش احساس کرده است؟ این اصلا معلوم نیست. بود و نبود وی معلوم نیست، معلوم نیست که آیا نظری دارد یا کاری انجام می‌دهد یا نه؟ فکر نمی‌کنم حتی افکارم را هم درک کرده باشند. در نبودم به نوعی برخورد می‌کنند و رو در رویم به نوعی. معنی دادن به این امر دشوار است. مانند شخصیتی که روابط فئودالی معاملاتی را تحمیل می‌کند، می‌خواهند مرا با یک ادای حقیر زنانه به خود وابسته کنند. برآنند با استفاده از قدرتم به یک‌باره و به شکلی منفور پیشرفت نمایند. از غریزه‌ی جنسی که باید آزاد و شرف انسانی باشد، استفاده سیاسی می‌کنند. باتوجه به ضعف وافر مرد کرد در برابر غریزه‌ی جنسی و

نگرش ناموسی وی به زن، در پی تسلط و یا عرضه‌ی اوست. کاربست اینگونه غریزه‌ی جنسی بزرگترین بی‌اخلاقی است. این مسئله چقدر با اخلاق و ناموس در ارتباط است؟ البته وقتی مخالفت مرا می‌بینند، اعتراض می‌کنند؛ *"چرا این مرد این گونه است؟"* در مقابل دعوتم به آزادی، عرضه غریزه جنسی را مطرح می‌کنند اما من هم اصرار دارم که تنها به صورت طبیعی می‌توان با غریزه‌ی جنسی برخورد نمود. اگر به صورتی طبیعی برخورد نکنی، فردی فریبکار خواهی شد.

نگرش‌هایی که محوری فردگرایانه داشته و مالکیت خصوصی در این مورد در چارچوب نگرش انقلابی من نمی‌گنجد. مبارزه‌ای شدید را تاحدودی بر این بنیان انجام می‌دهیم. این مطلبی است که شایسته‌ی تحقیق است. اراده‌ی آزاد به آسانی ایجاد نمی‌شود. لازم است که بر این موضوع بسیار ابرام و پافشاری کنم. اما شما چرا در آن سهیم نمی‌شوید و در مقابل آن مشکل تراشی می‌کنید؟ باید این را دریابید. درحالی که اثبات کرده‌ام برای آزادی شما ارزش بسیاری قائلم. اراده‌ی آزاد شما بیدار شده و آگاهی‌تان افزون گشته است. فرصت و امکانات مهمی به وجود آمده اند. نمیتوان منکر شد که این زندگی با ارزش‌تر از زندگی گذشته است. زندگی کنونی متعالی‌تر و قدرت تصمیم‌گیری شما بیشتر است. این نیز برپایه‌ی اِحترام به انسان است.

کاری که انجام می‌دهیم، مبارزه برای هستی در مقابل هر چیزی است که حیات را در معرض تهدید قرار می‌دهد

این مباحث بدین صورت مطرح می‌شوند. شما هم به‌صورت گسترده درآن مشارکت کنید. به نظرم می‌توان روشی برای *"چگونه زیستن"* یافت که بتواند از آن تمام ملت شده و فراتر از آن ارزش افزونی را برای تمام انسانیت به ارمغان بیاورد. می‌خواهم چارچوب بحث را این گونه گسترش دهم. قدرت رفتار شما در چه حد است؟ البته علائق و رفتارهای شما بیانگر ارزش معینی هستند. زیرا معلوم است که این یک‌طرفه نخواهد بود. باید مشارکت نمایید. صحیح‌ترین کار هم همین است. نمی‌دانم شاید هم دارای نقص باشد. شاید مواردی باشند که بخواهید بیشتر توضیح داده شوند. در ابتدا هم گفتم، در این‌جا امکان برخوردی راحت با هر مشکل و یا با هرچیزی که به شکلی تابو است، وجود دارد. چه خوشبختیم که

انسان‌مان را با دستان خود دوباره می‌سازیم. انسانیت این فرصت را به دست آورده است. وضع شما را نمی‌دانم اما وضعیت من کمی امکان بحث را می‌دهد. در مقابل شما همچو یک شخص، هم زمینه‌ی جسارت بخشیدن و هم قدرت چاره‌جویی را ارائه می‌دهم. باید به صورت صحیحی از این بهره ببرید. فکر می‌کنم که بسیار قدرت گرفته و در آن مشارکت خواهید کرد. همه‌ی شما قادر به ایجاد رفاقتی بسیار نیک هستید.

وقتی شما با وضع موجود وارد حیطه روابط می‌شوید، به احتمال زیاد جنبه‌هایی غیر سالم و فرسوده شما نیز وارد می‌شوند. یعنی چیزی که محافظت می‌گردد، درواقع ژن‌هایی است که شما را به نظام و واقعیت اجتماعی‌تان پیوند می‌دهد. یکی دیگر از تفاوت‌های من در این‌جاست. بیست سال به صورت فوق‌العاده‌ای بر روی روابط کار کردم. می‌توان گفت در میان شیوه‌های موجود، این قوی‌ترین شیوه‌ی مشارکت است. با تمام قدرت برای مبارزه حاضرم. با تمام جدیتم برای ایجاد تشکیلات حاضرم. بسیاری از اعضای تشکیلات همچون یک امر فانتزی و پر کردن اوقات فراغتشان به آن می‌نگرند. در مدرسه و خانواده نیز به‌صورتی همه‌جانبه این را ادامه می‌دهند. تفاوت در این‌جاست. شخصیت انقلابی را همچون امری فانتزی، مقوله‌ای تجملی و یک مد برای خویش مناسب می‌بینند. در این مواقع روابطی که انقلابی نامیده می‌شوند، در واقع ارزش‌هایی فریبنده، دور از ماهیت گوهرین و فاقد وسعتی هستند که به راحتی قابل سوءاستفاده، مساعد برای بازی و قابل دورانداختن می‌شوند. در این مورد به تدریج مقاومت ما بیشتر شد. مادامی که ارزش‌های انقلابی چنین ویژگی‌هایی دارند، پس انسان باید بتواند با تمام قدرت و توسط با ارزش‌ترین جنبه‌هایش در آن مشارکت نماید. می‌دانید که این امر به مبارزه‌ای با ارزش برای ایجاد تشکیلات تبدیل شده است. سعی کردیم که به صورت فوق‌العاده تشکیلات را در عمل اجرا کرده و آن را شکل‌دهی نماییم. قدرتی را که توانسته بودیم با رابطه‌ی خصوصی بدست آوریم، در سازمان‌دهی جسته و ایدئولوژی و سیاست داخلی تشکیلات را توسعه داده و همیشه بر عمل به آن تاکید نماییم. این در اصل جوابی کافی بجای چیزی است که در داخل نظام و رفاقت‌های آن نیافته بودیم.

رابطه‌ی اساسی خود در آن مقطع را در پیش‌نویس رمان مطرح می‌کنم. اگر دقت کرده باشید طرز بسیار جالبی است. از طرفی علاقه‌ها، رفتارها و قدرت جذابیت فوق‌العاده‌ام و از طرف دیگر تعصب،

سردی یخ‌گونه و کشندگی فوق‌العاده‌ی طرف مقابل با هم به مقابله می‌پردازند. در واقع وضعی است که معلوم نیست به کدام طرف کشیده خواهد شد. زنده و یا مرده بودن او اصلا معلوم نیست. همچون مار سرد و گزنده بود. اما باز هم کشمکش وجود داشت. من چرا از آن دست برنمی‌داشتم؟ چرا او از این روش دست نمی‌کشید؟ پیش‌نویس رمان اندکی هم این رابطه را دربرمی‌گیرد. دلیل بنیاد قرار دادن آن رابطه این است که هم می‌تواند ارتباط ایجاد کند، هم می‌تواند از آن دست بردارد. اما آن را پی‌گیری هم می‌نماید. خصوصیت دیگر هم این‌جاست. بدون اتمام یک رابطه، آن را رها نمی‌کنم و یا ماهیت آن را آشکار می‌نمایم؟ اگر نیک باشد که نیک، اگر بد باشد که بد. اگر بزید فرصت زیستن بده، اگر قابل دورانداختن باشد، دور بینداز! رها نکردن بدون مبارزه، بدون مؤاخذه و بدون تشکیلات و اما به هنگام لزوم پایان دادن به آن! یعنی یک شیوه‌ی ارتباط... ! نه همه‌چیز خود را فدای آن کن و نه در یک آن بسوز! سعی کن طرف مقابل را درک کنی و او را تحلیل نمایی. این در همان حال مجادله‌ای برای درک کلمه‌هاست. فکر می کنم مرحله‌ی خودانتقادی است. اگر دقت شود آن انتقاد از خود بسیار جالب است. رابطه‌ی یک گروه و حزب، رابطه با زن در داخل گروه و یک رابطه‌ی مبارزاتی با نظام اجتماعی با استادی و صبر و علاقه پیش برده می‌شود. درآن‌جا رفتاری مناسب با قوانین - در صورت وجود کوچکترین امکان پیشرفت - در جریان است. کار برای به‌دست‌آوردن آن و جسارت ده سال زیستن بی‌امان با این رابطه و کم‌کم ابعاد غیرقابل تحمل آن مطرح است. برخی از رفقای مبارز گرامی‌مان یک روز آن ابعاد را تحمل نکرده و یا می‌خواستند وی را با مرگ سزا دهند. البته ابعاد این مورد، از نقطه‌نظر دولت و تخریبات آن بر روی تشکیلات ما و از طرف دیگر پیشرفت‌های تشکیلاتی مرتبط با این، موضوع یک ارزیابی سیاسی جداگانه است. این کار ادبیات نیست. نتیجه‌اش چه بود؟ نتیجه‌ای به‌صورت یک انتقاد بزرگ از خانواده، تحلیل زن، و نتایج حاصل از آن تحلیل در بر داشت. یعنی *"ماهیت روابط مقبول"* تعریف شد.

روابط مابین افراد کُرد در چه سطحی است؟ گره‌کور روابط، روابط مرده و روابطی که به تارمویی بسته‌اند چه ارزشی دارند؟ روابطی که به ارزش‌های اساسی گره نخورده‌اند، خیانت به میهن و مردم، سیستم رابطه‌ای که تضعیف گشته و در مقابل دشمن زبون است و ارزشهایی را به او پیشکش می کند، چه ارزشی دارند؟ رابطه‌ی زن و مردی که بر این پایه باشد، بیانگر چیست؟ این‌ها روابطی هستند که فقط بر

محور یک غریزه‌ی جنسی ابتدایی ایجاد گشته‌اند. این را بسیار خوب توضیح دادیم: کُردها چه در زندگی روستایی و چه در زندگی شهری، چنان دور از منافع اساسی ملی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی می‌باشند و به تبع آن چنان از ارزش‌ها محرومند که تنها غرایز بسیار عقب‌مانده برای آن‌ها باقی مانده‌اند. غریزه‌ی گرسنگی و غریزه‌ی جنسی. وقتی این غرایز ارضا می‌گردند، از زندگی راضی می‌شوند. یک زندگی فقیرانه را پیشه ساخته و دنیای روابط عقب‌مانده را بنیاد عمل خویش قرار می‌دهند. کوچکترین تلاشی برای زیبایی و اجتماعی بودن وجود ندارد، چه رسد به رابطه‌ای که بر مبنای پایبندی سیاسی باشد، که قطعا دور از آن هستند. پس چه باقی می‌ماند؟ رضایت در مقابل به دست آوری یک زندگی فقیرانه! اگر زن و یا شوهری را بیابد، هستی و نیستی خویش را دروی خلاصه می‌کند! همچنانکه نتیجه هم بدین‌گونه است. وقتی حادثه‌ای برای یکی از آن‌ها پیش می‌آید، دیگری هستی خویش را برباد رفته می‌پندارد، خویش را نابود شده می‌انگارد. آیا دنیا همین است؟ پس جهان سیاست چه شد؟ آیا دنیایی نظامی نداری؟ دنیای فرهنگی و فلسفی‌ات کجاست؟

آیا اصلا آرزو و خیالات دیگری نداری؟ برای انسان کرد دنیایی وجود ندارد. زیرا همه‌چیز از دستش گرفته شده است. الیگارشی یک وضعیت خاص روحی به وجود آورده است. نهاد خانواده در اصل تبدیل به یک نهاد بزرگ تحریف و یا تضعیف شده است. رابطه‌ی زناشویی رابطه‌ای دشوار و غیرقابل‌تحمل است و زندگی حاصل از آن نیز به تلخی زهر. من با گریز از این رابطه، انقلابی گشتم. به محض درک رابطه و زندگی غیرقابل تحمل در خانواده، دچار وحشت می‌گشتم. به آنکارا، مدرسه و یا انقلاب پناه می‌بردم. خانواده‌ی کرد کمابیش چنین خانواده‌ای است. ممکن است برخی از خانواده‌های مزدور متفاوت باشند اما وضع عمومی این‌گونه است. فکر می‌کنم زندگی من از این نظر در پائین‌ترین سطح بود. این شیوه‌ی ارتباطی در فقیرترین، دشوارترین و بی‌ادعاترین اوضاع است. بنابراین به سرعت از این روابط خویش را رها می‌کنم. این روابط هیچ ارمغانی را برایم ندارند. پس باید شخصیت خویش را بسازم. یعنی خود باید فکر کرد و یافت. این نیز سبب راه‌گشایی من بر شیوه و ارزش انقلابی در حد معیارهای فوق‌العاده و یا تلاش برای رسیدن به آن می‌گردد. بیشتر از هرکسی احساس اجبار می‌کنم. این اجبار نیز سبب مشارکت من در کارها و گسترده‌تر کردن تلاش‌هایم می‌شود. موجب مشارکت در هر

وظیفه‌ی انقلابی می‌شود. مجبور به یافتن هر مقوله‌ی مورد احتیاج می‌گردم. اگر تئوری لازم باشد، تئوری، اگر اسلحه لازم باشد، اسلحه....

توانستیم در تمام این مراحل ارزیابی، جهت فقدان محبت نیز تعریفی ارائه دهیم. متوجه شدم واقعیتی که دچارش گشته‌ام واقعیتی است که یک ملت در آن گرفتار آمده است. هنگامی که این واقعیت پوسیده را دیدم که به زودی خواهد مرد و یا آن را خواهند کشت، آن وقت پیشبرد صحیح رستاخیز و سازماندهی خویش مطابق با آن را ضروری یافتم.

روی دیگر تلاش‌هایم، تلاش برای دوباره زیستن است. هنوز زود است که این اسم را بر آن بگذاریم. تلاش‌هایی است برای احیا کردن. تقریبا تمام چیزهایی که دیدم سرکوب‌شده، تاریک، بی‌ادعا، بی‌علاقه، بی‌روح و کمی هم دور از زندگی بودند. با تلاش من، زندگی تا حدودی قدرت یافت. این نیز وقوع پدیده‌ای بزرگ در کردستان است. من چگونه تبدیل به سرچشمه‌ی زندگی شدم؟ از طریق اندیشمندی. خود را به سطحی رساندم که احساس، اشتیاق، نیرو، اسلحه و خلاصه هرچیزی را دارا باشم. این به چه معنی است؟ این مبارزه برای هستی در مقابل همه‌ی چیزهایی است که زندگی را در معرض تهدید قرار می‌دهد. این مورد را چنان توسعه می‌دهم که به سطح ملی رسیده و حتی از آن بگذرد.

روابط من بر ائن اساس ایجاد شده و بیشتر بر علم متکی می‌شود. پایه‌ی اخلاقی و فلسفی آن نوین است. مهم‌تر این که با قدرت درارتباط است. یعنی رابطه به شیوه‌ی انقلابی. با مبارزه هم مقولاتی را می‌آفرینم و هم از هم فرو می‌پاشانم. به مشکل موجود در رابطه با زن برده‌ساز و پدیده‌ی مالکیت حمله‌ور شدم. به زودی اشخاص بسیاری آفریدم که شایسته‌ی آزادی هستند. قبلا فرسنگ‌ها از یک زن می‌گریختم. روزی نزد امام جماعت روستا رفته و پرسیدم که: *"زن‌ها در عروسی می‌رقصند، نگاه کردنم به آن‌ها گناه است یا ثواب؟"* او هم گفت: *"اگر چندصد متر دورتر نگاه کنی، چندان گناه محسوب نمی‌گردد"*. من آن وقت درگیر مواردی این‌گونه بودم. اما حال مشارکت فوق‌العاده‌ای در رابطه با این مسئله دارم. قبلا تا دختر و پسر جوانی به هم می‌رسیدند، چشمشان به هم افتاده ،یکدیگر را پسندیده و راه معمول و مرسومی را در پیش می‌گرفتند. حال می‌بینید، زنان پیشرفت بسیاری نموده و دخترانی که از بردگی جامعه فرار کرده و رهایی یافته‌اند در اطرافمان گرد آمده‌اند. مناسبات میان مبارزان توسعه یافته و

به سطح ارتش می‌رسد. هر کاری را انجام می‌دهند. در جستجوی وضعیت و روابط عالی هستند. همه‌ی شما تا حدی قدرت ایجاد روابطی همه‌گیر را به دست آورده اید. ارزیابی‌های تنگ‌نظرانه تقلیل یافته و دوستی و رفاقتی همه‌جانبه به وجود آمده است.

ما چگونه رفاقتی را که بیشتر شما نمی‌توانید حتی به آن نزدیک شده و قدرت انجام آن را ندارید، ایجاد می‌کنیم؟ در کودکی هم چنین اشتیاقی داشتم. معتقد بودم که زن هم باید در بازی‌ها و زندگی جای بگیرد. حال وسیع‌ترین کارها را در آن مورد انجام می‌دهیم. زنی که در جامعه طرد شده بود، حال با مبارزه کم‌کم در زندگی مشارکت می‌نماید. قبلا رابطه با زن یک رابطه‌ی جنسی بدوی بود. بهترین مرد و یا زن در این مورد با یک رابطه‌ی بسیار ابتدایی جنسی با هم‌دیگر رفتار می‌نمودند. ازدواج هم همین‌گونه بود. فکر نمی‌کنم یک مرد و یا یک زن کرد به دنبال قدرتمند کردن اندیشه بوده باشد. باور نمی‌کنم که در پی قدرت بحث و گفتگو بوده باشد. چنین چیزی ممکن هم نبود. علاقمند به دانستن ماهیت یکدیگر نبودند. با چند اشاره و از راه دور همدیگر را می‌پسندیدند. نمی‌توان این را رابطه ای احساسی نامید. رفتاری با احساسات نابودکننده حاکم است. آرزوی وصال به صورت یک احساس نابودکننده درآمده است. درواقع تمام این‌ها را متلاشی کرده و درهم شکستم. خیالات حسرت‌آمیز و احساسات سنتی در خود خطر را می‌پرورانند. موردی قابل زیستن را پیشه کن. صادقانه دوست بدار و دوست‌داشتن خود را مطرح کن. البته مطرح کردن دوست‌داشتن نیز قوانینی دارد.از این نظر شما را به وطن‌پرستی، آزادی و حزبی شدن و مبارزه دعوت می‌نمایم. اگر شجاعت، دوست‌داشتن و اشتیاق نیرومندی داری، این را در مبارزه اثبات کن. شجاعت در این عرصه‌ها باید دیده شود. زیرا بدون این موارد فرد فاقد معناست و دوست‌داشتن وی نیز فاقد ارزش خواهد بود.

این‌ها مقتضیات شجاعت واقعی بوده و دعوت‌هایی همراه با ادعایی بزرگ می‌باشند. روابط واقعی دختران و پسران جوان قابل تحسین است اما اگر موفق نشوند، اساسا از بین می‌روند. یا با اعطای زندگی خویش، دوست‌داشتن را به‌دست خواهند آورد. من حق دارم که این‌همه انسان را به تجمع در اطراف خود دعوت کنم، یعنی اصول آن را درک نموده‌ام. زندگی بر این مبنا ایجاد می‌گردد. بنابراین کسانی که دارای ماهیتی واقعی هستند در آن مشارکت می‌جویند. این یک شیوه‌ی رابطه‌ی نوین است. دختر جوانی

که مدعی شجاعت و با ادعابودن است، در کنار من خواهد بود. چاره‌ی دیگری ندارد. زیرا من کسی هستم که این مطلب را در این برهه بیشتر از هرکس گسترش داده، آن را مطرح نموده و او را وارد مشارکتی صحیح می‌نمایم. وقتی می‌گویم به رهبری پایبند باشیم، یعنی در این مرحله، رهبر نیروی اساسی تحلیل از نظر تاریخی و اجتماعی محسوب می‌گردد. سایر نیروها و یا روابط، چندان حیات‌بخش نیستند. رابطه‌ای که با تشکیلات، مرد، زن، خانواده و یا مدیر دارید، نمی‌تواند شما را ارضا نماید. وجه دیگر مسئله این است که دوستی و احترام چندانی به زندگی انسان نمی‌افزاید. چرا؟ زیرا کهنه است و موفقیتی با خود ندارد. اگر فرد به انقلاب ایمان هم داشته باشد، مشخص است که تا چه میزان خواهد توانست عمل کند. نه تنها یک انقلابی قوی نیست بلکه به سبب عدم قدرت نمی‌تواند انسان را نگه داشته و درک نماید. تو نیز قادر به فهمیدن و نگهداری نیستی. این واقعیت، چالشی است که هنوز حل نگشته است. کسی که می‌تواند مسائل را حل نماید، در روابط هم قوی است. کسی که مقولات را به صورت ریشه‌ای حل نموده، زن و یا روابط زن و مرد را درست بررسی نموده و به آن جهتی صحیح می‌دهد.

محبتی که در پیوند با وطن و طبقه‌ی اجتماعی نباشد بی‌مفهوم است

در سخنان ماه ژوئیه برخی از مبانی را توضیح دادیم. سال‌های قبل هم همان چیز را گفته بودیم. آن مورد درست بود و امروزه به صورت شعار درآمده است: "*محبتی که در پیوند با وطن و طبقه‌ی اجتماعی نباشد بی‌مفهوم است.*" جهت پیوند با آن تلاشی واقعی و درونی ضروری است. هر کس در حد سخن آن را می‌خواهد اما در عمل عکس آن را انجام می‌دهد. چنین مرد و یا زنی به چه کار می‌آید؟ روابط آن‌ها چقدر ارزش دارد؟ این نوع روابط نمی‌توانند به محبت بینجامند. کشنده و نابودکننده است. جواب نوین راهی برای "*چگونه باید زیست*" است. البته معضلات وجود دارند، محبت به اندازه‌ی جنگ دشوار است. آفرینش محبت و ساختن یک زندگی برپایه‌ی آن، به معنی پیروزی در جنگ است. آن هم برابر است با ایجاد ارتش و تشکیلات و با بجای آوردن موفقیت‌آمیز وظایف. تنها بعد از انجام این امر، شما حق ابراز محبت به همدیگر و توان ابراز احترام را خواهید داشت. همان‌گونه که گفتم مجال بسیاری برای دورویی و سطحی بودن در این مورد وجود ندارد. زندگی واقعی، بازگشت به خویشتن را مقتضی می‌گرداند. اگر

خویش را یافته و مبارزه کنی می‌توانی زندگی نمایی. زندگی هراندازه آزاد شود، دوست‌داشتنی‌تر می‌شود. یک انسان بدون این موارد نمی‌تواند انسان شود. شاید تعجب کنید که هنوز دراطراف این معضلات تفکر می کنم! پس چه کسانی حق زندگی دارند؟ چه کسانی طرفدار آزادی هستند؟ چه کسانی حق و معنای آن را ادا می کنند؟ چه کسانی در این باب متقلب هستند؟ شب و روز اینها موضوع تحلیلات من هستند. شما به عنوان کسانی که می‌خواهید آزاد شوید، از عرصه‌های مختلف و با مشکلات گوناگون آمده و به صفوف ما پیوسته‌اید. چندان نمی‌توانید نیروی حل مسائل را نشان دهید. می‌بینید که حال اوضاع کمی متفاوت است. درواقع اوضاع اجبارا کمی این‌گونه می‌باشد. قبل از هرچیز شرایط برابر و آزاد لازم است.

کار دیگری که انجام دادم، دادن فرصت اندیشه‌ی آزاد به انسان است. این بهترین ارزشی است که می‌توانم برای انسان قائل شوم. این فرصتی برای رفتار آزاد است. شرایط مطرح کردن اراده را بدون سرکوب و قبل از حاکم‌شدن می‌دهد. توجه کنید، چیزی که به همه‌ی خلق کرد دادیم، این است. چیزی که به زنان هم دادیم این است: ابراز اراده و مبارزه برای ایجاد آن. این به صورتی تمام‌عیار به جریان درآمد. زیرا کسی که اراده ندارد، بی‌تفاوت است و نمی‌تواند چندان عشق را ابراز دارد.

از کالبدهای مرده سخن راندیم. انسان با کالبدی مرده نمی‌تواند دوست داشته باشد یا دوست داشته شود. شاید برای برخی عجیب باشد اما توضیح این مطلب فایده دارد. کالبد بسیاری از زنان کُرد مرده است. گندیده شده، سرد و بسیار خشن است. جسم آن‌ها این‌گونه است. روحشان منجمد شده است. سطح فکری چندانی ندارند. هیچ حرفی در یک دختر روستایی یا خرده‌بورژوا تاثیر نمی‌کند. حتی به اندازه‌ی یک طوطی نمی‌توانند کلمات را تکرار نمایند. محتوای زندگی این چه خواهد بود؟ محبت نیاز به مشارکت در احساس، اندیشه و تشریک مساعی دارد. اما دخترکان ما همچو کوه یخی سردند. با ابراز چند حرف از همه‌چیز می‌برند. این وضع آنان است یعنی بر هرگونه بی‌احترامی پافشاری می‌کند. این زندگی چه معنایی دارد؟ زن به چنین مردی و یک مرد نسبت به چنین زنی تمایل می‌یابد و در مدت کوتاهی سبب نابودی زندگی همدیگر می‌شوند. چرا؟ زیرا روابط فاقد ارزش‌های اساسی هستند.

به صراحت می‌گویم که چنین ارتباطی را نمی‌پسندم و برازنده‌ی هیچ‌کس نمی‌دانم. شاید در رفتار شما بسیار دخالت می‌کنم اما آن را لازم می‌بینم. زیرا ظاهر، اسلوب، رفتار و هرچیزتان را باید اصلاح کرد. اکنون به عنوان یک انسان آزاد در کردستان، در درجه اول خود زندگی خود را تعیین می‌نمایم. این تا سطح تصمیمات برای ملت پیش می‌رود. یعنی علیرغم همه چیز می‌گویم که می‌خواهم با چگونه حیات بسر برم؟ از نظر مرد و زن، ملاک با ناموس‌ترین و بهترین شخص چگونه باید باشد؟ از نظر اخلاقی و سیاسی و فلسفی چگونه باید باشد؟ قشری که می‌خواهد دنیای نوینی را بسازد، باید از چه کسانی تشکیل گردد؟ یک زن چگونه باید باشد؟ چنین کسی خودبه‌خود به وجود خواهد آمد. اگر شیوه‌ی ما مبتنی بر ارزیابی مقرر برای به وجودآوردن آن نباشد، هریک از شما اکنون زنی خانه‌دار و برده‌ی یک مرد بودید. مداخلات موجود کم و بیش شما را به تفکر وامی‌دارد. درواقع سیاستی است که در داخل حزب اجرا می‌شود. اگر زن را آزاد بگذاری، خواهان بردگی خواهد شد. در مقابل این مانع بگذار، تا مدتی برروی پای خود بایستد، سخن بگوید، گفتگو کند و در دستش اسلحه هم بگیرد. ببینیم چکار می‌تواند کند؟ زن در میان کردها حتی نمی‌تواند سایه‌ی مرد هم باشد. شخصیتی چنین وابسته را چگونه می‌توان درآزادی سهیم گرداند؟ مرد نیز با مشاهده‌ی زنی چنین برده، چقدر می‌تواند احساسات آزادیخواهانه را در خویش توسعه دهد؟ وی برده‌ای همچو ملک دارد، هرگونه فشار، استعمار و شکنجه را بر وی روا می‌دارد. از این نظر، مرد هم از بین رفته و تبدیل به فردی بسیار خشن می‌شود. زن، چنین مردی را برازنده‌ی خویش دیده است. یعنی از یک نظر هر دو سر و ته یک کرباسند! هر یک تنها به دیگری اندیشیده و با شیوه‌ای ابتدایی رفتار می‌کنند. درست در این نقطه شخصیت ضعیف گشته و محبت و احترام زوال می‌یابد. زندگی در خانواده‌ی کُرد اینگونه است.

البته تمام این موارد، اوضاع صعبی هستند. شرایط موجود جامعه، کم و بیش شما را اینگونه بار آورده است. اما محیط ما متفاوت‌تر است. با اتکا بر خود سعی دارم کارهایی انجام دهم. خطابت، دعوت، تحلیلات و روابطی مخصوص به سطح فردی، گروهی، حزبی و ملی دارم. از یک نظر به سبب داشتن اشتیاقی عظیم به آزادی، هزاران زن را آفریده‌ام. احساس می‌کنم که هیچ مردی چنین قدرت وسیعی ندارد. رابطه‌ی یک مرد با زن محدود است. چه رسد به مرد کرد که در این عرصه، فاقد قدرت و وسعت

رفتاری است و معنای چندانی برای آن قایل نیست و در ضمن نیز خطرناک است. من کمی به آن معنا بخشیده و به شکلی وسیع بررسی نمودم. معلوم شد که نتیجه بخش است. اگر زنی به من وابسته می‌شد و یا من به صورتی فرومایه به وی وابسته می‌شدم، شاید خلقی از بین می‌رفت. اگر در ماجرای رابطه اولیه خود، خطای بزرگی مرتکب می‌شدم ـ که این خطر وجود داشت ـ شاید از صورت یک ملت خارج می‌شدیم.

زندگی شما کمابیش در چارچوب این نوع رفتارها است. فکرمی کنم در مقایسه با گذشته بیشتر به تفکر پرداخته و بینش معینی را در رابطه با زندگی کسب کرده‌اید. بیشتر از گذشته اعتماد به نفس به دست آورده‌اید. به لزوم "خود بودن" می‌اندیشید. از شخصیتی که در مقابل مرد تسلیم می‌شود، به وضعی رسیدید که توانایی انتخاب را دارید. یک مقوله چگونه دوست داشته می‌شود؟ چگونه روی می‌دهد؟ چگونه مورد قبول واقع می‌شود و چگونه رد می‌شود؟ چنانچه پیداست در این موارد کمابیش قدرت اراده به دست آمده است.

زنی که جرات دوست‌داشتن من را دارد باید به همان اندازه نیز به میهنش عشق بورزد. ناچارا باید تا این حد آگاه باشد. مجبور است تا این حد در جهت حل مشکلات تشکیلات موثر باشد. اگر این گونه عمل نکرد، جایی برای دوست داشتن نزد من نخواهد داشت. البته که قادر نیست به اجبار دوست داشتن خویش را به من تحمیل کند؟ آیا به اجبار مرا تصاحب خواهد کرد؟ من به سطح مهمی از زندگی دست یافته‌ام. یک زن به میزانی که در برابر این سطح زندگی احترام روا دارد، در مبارزه نیز مهارت کسب خواهد کرد. در این‌جا جنس‌ها را از هم جدا می‌کنم. زیرا من این مسئله را آزمودم. زنی که طرف مقابل من بود سعی می‌کرد ذره‌ذره خویش را عرضه دارد، اندکی تعلق به من، اندکی به دولت و اندکی به مزدوران. سعی من هم بر این بود که وی را به خدمت میهن درآورم. رابطه‌ی ناشی از آن را هم تحمل می‌کردم. این تبدیل به مبارزه بزرگی شد اما برخورد شما آنگونه نیست. در تصمیم‌گیری‌ها چه چیز را مد نظر قرار می‌دهید؟ شاید هم مرا همچو همه‌ی مردان کرد تلقی نمود. یعنی تصور کرد وقتی بازی را طراحی کرده و از غریزه جنسی استفاده نماید، می‌تواند مرا به صورت دربست در اختیار بگیرد. بسیاری از روابط این گونه‌اند. اما ثابت کردم که چنین مردی نمی‌شوم. فکر می‌کنم در مقابل این کار بسیار تعجب

کرد. زیرا فکر می‌کرد که مرا تحت تسلط در می‌آورد. البته در میان کردها بسیاری از روابط این‌گونه به تسلط درمی‌آیند و این مسئله بسیار رایج است.

وقتی طرف مقابل دید که آن‌گونه نیستم، پرووا‌کاسیون‌هایی به راه انداخت: *"این چه نوع مردی است؟ او به عنوان یک مرد چگونه خویش را ارضا می‌نماید؟ آیا با دختران دیگری رابطه دارد؟، آیا مردی متاهل اجازه دارد با زنان ارتباط راحتی برقرار نماید؟"* وقتی با چند زن رابطه‌ی سیاسی ایجاد شد، دست به خرابکاری زد. در واقع خواسته اش این بود: *"زن را بکش، به وی مجال زندگی نده، تنها من زن هستم، به غیر از من هیچ زنی وجود ندارد"*. رفتاری بسیار فئودال مسلک را در پیش گرفت: *"نباید به کمترین ارتباط با دیگر زنان اندیشید و حتی یکی‌شان را مطرح کرد"*. در این باره مثالهایی دهشتناک وجود دارند. این داستان وسیع‌تر است. در صورت توضیح بیشتر خواهید دید که چقدر جای تعجب است. به نظر من دولت هم در این کار دست داشت. این مورد وقتی عیان شد که دولت، زن و آریستوکراسی یکی شدند. من انسانی بودم که به صورت ملک درآمدم. یعنی پدیده‌ی بزرگی می‌باشم که در کردستان به وجود آمده است. به‌صورت عظیمی برروی آن مسئله کار می‌کردم و می‌خواستم به همان صورت از آن استفاده نمایم. در واقع طرف مقابل بازی بزرگی به راه انداخت. این رابطه، به چگونگی رابطه با دولت و آن هم به مناسبات مبارزاتی مبدل شد. دراصل هم تا حدودی من این کار را انجام دادم.

به نظر شما آیا نباید آن کار را می‌کردم؟ اگر آنگونه رفتار نمی‌کردم P.K.K به وجود نمی‌آمد. در هر حال این باید یک شیوه حرکت داهیانه در مقابل دشمن باشد. هرکس با ترس به این‌که کار سازمان MIT است، به آن می‌نگریست. اما من تماما به کنه مسئله وارد شدم. چگونه این امر تحقق یافت؟ از یک نظر آغاز انتحارگونه یک جنبش است. اما در این مورد با یک تاکتیک بسیار خوب، نقشی بازی کردم که در عین حال صادقانه است. مطمئن هستم که شما بیست و چهار ساعت تاب تحمل این وضعیت را نداشتید. اما من تحمل آن را دارم. این به هوشیاری و استادی بزرگ من در سیاست و حاکمیت فوق‌العاده‌ی من بر خویش منجر شد. اگر آن زن را فورا سزا می‌دادم، مشخص می‌گشت که مرد متفاوتی نیستم. نه او را کُشتم و نه ضعیف شدم. به اقتضای ناموس این‌گونه نشد. یک جنگ بسیار ظریف و استادانه را انجام دادم. همان‌طور که می‌بینید دولت تُرکیه درآن جنگ باخت.

در آینده این بهتر درک خواهد گردید. البته دولت هم بسیاری از رفقای ما را از میان برداشت. هنوز هم نیروی "کنتر گریلا"[4] مشغول کار است. این یک منطق بود، منطقی کشنده و خفقان آور. در ظاهر یک رابطه‌ی زن و مرد بود اما در واقع یک رابطه‌ی سیاسی و اجتماعی بی‌رحمانه و دردآور بود. در واقع بسیاری از روابط این گونه‌اند. چرا در روابط به آسانی شکست می‌خورید؟ چرا روابط سبب بالندگی شما نمی‌گردند؟ زیرا به آسانی تسلیم می‌شوید. اگر بهترین شما در عرض بیست‌وچهار ساعت تسلیم یک رابطه شود، آیا می‌تواند از آن فایده بگیرد؟ اگر آغاز روابط درست نباشد، آیا می‌تواند رهایی یابد؟ این روابط فاقد ساختار اندیشه‌ای سالم و محبت و احترامی صحیح است. فردیت و فرصت‌طلبی بر روابط حاکم شده‌اند. شخص ماهیت آن روابط را کسب می‌نماید. محتوای آن هر اندازه که کوچک باشد، شخص نیز به همان میزان کوچک می‌شود. خویش را فریب ندهید! وقتی به بسیاری از رفقای زن و مرد می‌نگرم، یا روابط‌شان محدود و حقیر است و یا هیچ رابطه‌ای ندارند. من بیست ـ سی سال است که بر روی تئوری این روابط کار می‌کنم و آموزش آن را تدارک می‌بینم. هر کدام از شما اگر کمی با من حرکت نماید، او را پیشرفت می‌دهم. این با یک تجربه‌ی بزرگ می‌تواند به وجود آید. اما اگر شما را با روابط تان به حال خود رها نمایم، شاید بسیار بسیار کوچک بمانید. وقتی به چنین انسانی می‌نگرم، بسیار متاسف می‌شوم.

همانگونه که گفتم برای روابط مانع‌سازی نمی‌کنم. اما باید چنان رابطه‌ای برقرار کرد که قابل تحسین باشد. شرطم را گفتم: چگونه می‌توان عاشق شد؟ اگر کسی مطابق معیارهایی که بیان کردم عشق را رقم زند، تحسینش خواهیم کرد، او را همچو ارزشی بزرگ معرفی کرده و متعالی‌اش خواهیم کرد. اما وقتی به بهترین رابطه می‌نگری از تشکیلات و مبارزه دور شده و مشکلات خانواده و زندگی را در آن به وجود می‌آورد. چنین عشقی به چه‌کار می‌آید؟ چه مشکلی را برطرف می‌کند؟ من نه به احساسات بیمارگونه بلکه به احساسات قهرمانانه نیاز دارم. برای من پایبندی‌های قهرمانانه لازم هستند. من برای چنین پای‌بندی‌هایی در راه رهایی میهن کوشش می‌کنم. من احتیاجی به مردان و زنانی با احساسات بیمارگونه ندارم. من تنها دوست زیبایی و تعالی هستم. نزد من اظهار عجز و لابه و خواسته کم کردن فشار بر روی

---

[4] کنترا گریلا، نیروی ضد گریلا، گروه ضربت، در کل نیروهای ویژه‌ی تشکیل شده جهت تقابل با نیروهای گریلا

شخصیت قابل قبول نیست. من با چنین زنی نخواهم زیست. آیا مرا به اجبار با خود شریک خواهید کرد؟ من در پی یک زیبایی با عظمت در زن و شجاعت و تعالی وی هستم. یعنی در پی صورت و محتوا هستم. برخی معتقدند که چنین زنی وجود ندارد! اگر نباشد، پس من هم خویش را به چرک و ناپاکی نخواهم آلود. شاید برخی از این امر بهراسند. شاید با خود بگویید: *"رهبر ما چه انسانی بوده و ما خبر نداشتیم"*. البته رهبری اگر وجود داشته باشد، این گونه رهبر است. اگر پیشوا است، باید این گونه باشد. در غیر این صورت به شیوه‌ی دیگری با اوصاف رهبری همخوان نمی‌گردد. اگر رهبر زیبایی و تعالی ندهد، اگر رهبر فریاد آن تعالی نباشد، به غیر از رهبر می‌توان او را به هر چیز دیگر تشبیه نمود. اگر شما را به این سو جهت‌دهی نکنم، رهبریت من زیر سوال می‌رود. اگر بین شما و میهن پیوند برقرار ننمایم، اگر شما را در راه و مبارزه‌ی شجاعانه مشارکت ندهم، رهبریتم چندان معنا نخواهد داشت.

ما در این چارچوب به آن می‌پردازیم. من جسارت نشان داده و با این همه زن مشغول شده‌ام. آن‌ها را اینگونه دورهم جمع کرده و نیرومندشان کردیم. به نظر من نمی‌توان آن را کوچک شمرد. این نیز در سایه‌ی چنین رفتاری به وجود آمد. اگر تحت تاثیر رفتار با مشکل زن مزبور بودم، حتی یک زن مبارز به‌وجود نمی‌آمد. فراموش نکنید، هیچ کدام از شما به صفوف ما نمی‌پیوستید. اگر در من نگرش فئودالی به زن حاکم می‌بود، آیا ماندن یک زن در میان صفوف ما امکان داشت؟ شما این را هم درک نمی‌کنید. شاید ارتباط آن با شما مفهوم نباشد، اما بدانید که آن رابطه تحلیل گشت و شما این گونه به وجود آمدید. به همین جهت باید در چگونگی این سرگذشت تأمل نمایید.

ما محصول چه‌چیز هستیم؟ من در شما، رفاقتی برابر و آزاد را ایجاد می‌نمایم. این مایه‌ی شرمساری نیست. به نظرمن عدم ایجاد تعالی و عظمت در مشارکت و دوست نداشتن مایه‌ی شرمساری است. ایجاد روابطی که با تمام ابعادش دوست داشته شود، ایجاد رابطه‌ای افتخارآمیز، روابطی که شخص را به وظایفش پایبند کند و زندگی با چنین زنی عیب نیست، بلکه به نظر من چیزی است که باید آن را ترجیح داد. وابستگی، عرضه کالاگونه، بردگی سنت‌ها و مال و ملک، حقارت نسبت به انسان است. بله، ممکن است پای‌بندی‌هایی از نوع متفاوت وجود داشته باشند، اما پای‌بندی‌های بزرگ همان‌گونه که گفتم ایجاد می‌شوند. البته این دشوار است. چیزی که خواهان گسترش آن هستم این عشق می‌باشد. عشق کرد است،

عشق بزرگ "بوتان" است. عشق بزرگ به تشکیلات و عمل است. اگر بخواهید، می‌توانید در این عشق سهیم شوید. اگر نپسندید نباید با سرنوشت‌تان قهر کرده و درخانه‌تان بمانید. نگویید: "*رفیقمان روراست نیست و حقایق را صادقانه نگفت*". **در دوست داشتن آزاد هستید اما دوست‌داشتن یک توفان توخالی غرایز نیست.** ضوابط و قواعد آن را قبول کرده و آن‌گونه آن را انجام خواهی داد. غیر از این دیوانگی است. در صورت گریز، فریب خویش و یا عرضه کالاگونه دیگر چیزی برای بحث باقی نمی‌ماند؟ اگر وی را به پلیدی کشیده و در واقع بخواهی در صورت ایجاد رابطه، زن و یا زنانی که با آنها میخواهی زندگی کنی از خودبیگانه، فریبکار و فرومایه بوده و توانایی انجام کاری را نداشته باشد، حرف نزنند، گفتگو نکنند و تصمیم نگیرند، به نظر شما چه معنایی در بر خواهد داشت؟! من این مبارزه را با تمام ابعادش برای زندگی انجام می‌دهم. نگرشی که معتقد به نقص زنان، کمبود جسارت آنان و لزوم دوی آنان از کارهاست، خودِ بردگی است. اگر چنین می‌شد و این مفهوم را قبول می‌کردیم، هیچ‌کدام از شما به‌وجود نمی‌آمدید.

دستیابی به روابطی با این عظمت دشوار است. من هم به همین دلیل می‌گویم که ایجاد رابطه‌ی آزاد به اندازه‌ی جنگ دشوار می‌باشد. در هر صورت این مورد در سرشت این مسئله وجود دارد. جایی برای رابطه‌ای بی‌بها نداریم. می‌گویند زیبایی به اجبار ایجاد نمی‌شود. من هم می‌گویم روابط بی‌بها جایی ندارند و زیبایی بدون بها و بدیل پدید نمی‌آید. قهر و یا در تنگنا قرار گرفتن شما چندان به من ارتباطی ندارد. این معضلات در ماهیتِ کار وجود دارند. اگر بخواهید در مقابل این کار همدیگر را فرومایه کنید، من نیز برخورد سختی با شما خواهم داشت. چگونه این مبارزه را به فرومایگی خواهی کشاند؟ بسیاری از شما متوجه این نیستید. اما این‌ها از یک نظر قوانین **"آپو"** هستند. من به ماهیت کار خویش واقفم. از قوانینی که به زنان هم تحمیل می‌کنم، آگاهم. قبول نمی‌کنم که اظهار بی‌اطلاعی کنید. اگر نیندیشیده‌ای، پس معلوم است که تنها ماجراجو هستی! من هم نگرشی مخصوص در رابطه با ناموس و عشق دارم. انسانی که سال‌ها صبر کرده و خویش را این‌همه منضبط نموده، به آسانی فریب نمی‌خورد و فریب هم نمی‌دهد. چرا هرجا که می‌رود، همه دچار هیجان گشته و ابراز احترام می‌نمایند؟ چرا در این لحظات از

---

[5] عشق بوتان، عشق موجود در منظومه‌ی "مم و زین" است که در بیگ‌نشین بوتان روی داده و مضمونی میهن‌دوستانه را در بر دارد.

زندگی سنتی بریده می‌شوند. خود شاهد این هستید. شما هم کمی این‌گونه باشید. وقتی جایی رفتید، باید هر سویی را روشن کرده، موجب الهام گشته و دل‌ها را زنده گردانید. اگر به هنگام رفتن به جایی، معضل تلقی گشته و به عنوان کانون غیبت شناخته شوید، پس باید خود را مؤاخذه نمایی. آیا ساختن بهترین و زیباترین شکل هر چیز، کار دشواری است؟ ببینید من هم خویش را ساختم. آیا فکر می‌کنید من خودبه‌خود ساخته شده‌ام؟ درواقع من هر روز خویش را همچون شکل دادن آهن با چکش و سندان شکل می‌دهم. قبولاندن خویش به جامعه، خلق و حزب، مبارزه بزرگی را می‌طلبد. حال مورد توجه همه‌کس از دوست و دشمن هستم. بدین‌گونه با شخصیت و روش خویش در یک تشکیلات و مبارزه نظامی متبلور می‌شوم. روح و دلی با ماهیت کُردی می‌آفرینم. آگاهی کُردی را ایجاد کرده و شخص را با آن وارد مبارزه می‌نمایم. اگر شخصیت خویش را به صورتی منظم ساماندهی نکنم، آیا با یک نگرش پوچ مردانه موفقیت ایجاد می‌شود؟

با ارزش‌ترین مردانگی در جامعه زورمداری است. کسی که به دارایی و چماق خود اطمینان دارد، بهترین مرد شمرده می‌شود. اما این‌ها مقولاتی بی‌مفهومند. اگر یک شخصیت مرد متفاوت را نمی‌آفریدم، ممکن نبود بتوانم چند نفر را در جایی گرد آورده و سازماندهی نمایم. اگر به آسانی فریب نخورده و تحت تاثیر سنت‌ها و نظام قرار می‌گرفتم، آیا ممکن بود که این حرکت را به چنین سطحی برسانم؟ معلوم است که موفقیت برپایه‌ی آفرینش چنین شخصیتی ایجاد می‌گردد. زنان نیز تا حدودی از این راه می‌توانند به خودآگاهی برسند. زیرا اشکال دیگر آن، چندان شما را نیرومند و باقدرت نمی‌گرداند. سایر محیط‌ها نیز چندان قدرتمندتان نمی‌سازد. شاید برخی بگویند، تو موقعیت رهبر حزب را داری اما من رهبری حزب را نیز از صفر شروع کرده‌ام. با مبارزه و جنگی بی‌امان آن را ساخته و تا به‌حال این‌گونه ادامه می‌دهم. مشغله روزانه و شیوه‌ی مدیریتم چنین است. اگر P.K.K نباشد، باز هم می‌توانم یک P.K.K ی دیگر بسازم. آن را به شیوه و شکل زندگی خاصی سوق داده‌ام. فکر می‌کنم که رهبری را درک کرده و قدرت درک صحیح و پیشرفت یکدیگر را به‌دست آورده باشید.

در مقابل زن کُرد بسیار هوشیارم. در این موضوع حقیقتا مبارز بوده و رفتار تئوریک تاریخی وچاره‌ساز دارم. شما نیز در نتیجه‌ی این مورد تا حدودی پیشرفت می‌کنید. قدرت من تا این حد است.

انسان چیزی فراتر از این را تنها در آزادی می‌تواند داشته باشد. نیرو و مشارکت شما می‌تواند مرا قوی نماید. این نیز می‌تواند راه‌گشای نیرومندی شما گردد. شما را باید کمی ظریف‌تر و جذاب‌تر کرد. اگر آنگونه نباشید، سرکوب و طردتان خواهند کرد و ارزشی نخواهید داشت. در آفرینش انسان نوین، باید به زن تمایل بسیاری نشان داد. باید این را با هم انجام دهیم. بگذارید تحمیلی یک‌طرفه نباشد، زیرا زن تا به‌حال یک طرفه شکل گرفته است. مرد فرموده! و زن اطاعت کرده است. در طرز رفتار من این وجود ندارد. اصلا از من انتظار چنین برخوردی نداشته باشید. زن موجود در برابرم چگونه باید باشد؟ با تفکری وسیع می‌توانید تا حدی به این جواب دهید. من هم هنوز نمی‌دانم که یک شخصیت کامل زن را چگونه باید ساخت؟ اما احساسات و فراست‌هایی دارم. به همین جهت می‌گویم که هر چیز باید در جای خود باشد. امکان دارد شک کنید که یک شاید انقلابی نتواند به این حد دست یابد. اما در واقع می‌تواند برسد و در هر انقلابی رسیده است. مجبور است زیباترین ارزش‌ها را بسازد و این مورد را در هرچیز نشان دهد. همچنین مجبور است مقبول‌ترین ارزش‌ها را به سطحی عملی برساند.

این به فکر هیچ‌یک از رفقای ما خطور نمی‌کند. با پس‌مانده‌های گذشته زندگی می‌کنند. تئوری و پراکتیک انقلابی آن‌ها در حد سخن می‌ماند. این دلیل اصلی سقوط قهقرایی و پسروی در هر انقلابی است.

در جایی که هر دست مداخله‌گری در آن است نمی‌توان آشیانه ساخت

وقتی چارچوبی کلی جهت پرسش "چگونه *باید زیست*؟" را ترسیم می‌کنیم، با برخی مثال‌ها می‌توان جواب‌های روشن کننده‌تری را توسعه داد. باز هم از خود شروع کنم. شخصی که حق زندگی در کردستان را دارد چگونه باید زندگی کند؟ من برای این جواب سال‌هاست که خود را آموزش داده، اندیشیده و تفکر می‌کنم. بزرگ‌ترین تلاش را برای خود انجام می‌دهم. برای درک و فهم علم، فلسفه و دین‌های کهن، با هر چیزی که چشمم می‌بیند، گوشم می‌شنود و روحم حس می‌کند در تلاشم و در پی تحلیل آن‌ها می‌باشم. در نتیجه شخصیت خود را بر اساس چنان معیارهای روحی، جسمی و عملی ساختم که با آن بتوانم خود را به تمام افراد جامعه‌مان بقبولانم، مورد خطابشان قرار داده و توجه‌شان را جلب

نمایم. توانستم خانواده، روستا و رفقای اطرافم را تحت تاثیر قرار دهم. اما این‌ها برای من کافی نیست. جهت ایجاد تاثیر بر خلق و تمامی انسانیت، باید چگونه باشم؟ باید به مرحله‌ای رسیده و نمادی باشم که هرکس خویش را در من ببیند. یعنی این مبنای عمیق انسانی، ملی و در همان حال علمی را اساس قرار داده و به صورت بی‌امانی برای آن تلاش کن و در نتیجه موثر باش!

تلاش برای موثر بودن، تا چه میزان به تعیین منافع انسان‌ها و تعیین سیاست اساسی ملت بستگی دارد؟ دیدن، شنیدن و فهمیدن کافی نیست. این با تلاش بسیار و کار روزانه صورت می‌گیرد. در نتیجه‌ی این موارد انسان تا حدودی می‌تواند خویش را بقبولاند. خود را به خلق، طبقات مختلف و زنان می‌قبولانم. نیاز اساسی زن چیست؟ زن تحت فشار است و به خارج از زندگی اجتماعی رانده شده است. از شخصیت واقعی خویش بی‌خبر است. پس چیزی که باید انجام دهم آن است که این احتیاج اساسی را برآورده و محیطی برای تامین آزادی وی آماده نمایم. فرد خبره هم به این می‌اندیشد و هم آن را انجام می‌دهد. با نگاهی به گذشته، می‌توان جهشی پروازگونه را دید. جلب زنان آسان نیست. شما زنان ترسویی هستید. در حقیقت قدرتی محسوس هم ندارید. شوهر دادن و بخ زنی گرفتن شما در دست دیگران است. زندگی شما به این چنگک معامله بسته است. نمی‌توانید با اراده‌ی آزاد، طلب چندانی داشته باشید. اگر هم خواسته‌ای داشته باشید، نمی‌توانید بدست آورید. کمتر کسانی به اراده‌ی آزاد دست یافته‌اند. اما اندیشه‌های من بزرگند. ما فضای سیاست مربوط به زن و یا نیاز اساسی وی را مهیا کرده و شما در آن زندگی می‌کنید. سایر جنبش‌ها نتوانستند حرکت زن را به وجود آورند. نتوانستند از نمادهای درون نظام رهایی یابند. اما در میان ما آزادی بیشتری به‌دست می‌آید و گام‌های پیشرفته‌تری برداشته می‌شوند. در این مورد سربلند شده‌اید. آزادی تعیین خواهد کرد که به کجا خواهید رسید. حرکتی این‌چنین دارید. می‌بینید که آرزوی عمیق انسانی در این مسئله با برعهده‌گرفتن نمایندگی آن میسر می‌شود. این دلیل اصلی اعتماد نسبت به رهبری است وگرنه به‌خاطر چشم و ابروی سیاه وی نیست. من به یکی از نیازهای اساسی شما جواب داده‌ام.

جوابگویی به یک نیاز اساسی به معنی ایجاد وبرقرار کردن بنیان‌های حرکت آزادی زن است. مهم‌تر ازآن قبول آرزو و توانایی انتخاب است. این در کدام شخصیت امکان ابراز وجود می‌یابد؟ در این مورد

رقابتی را شروع کرده‌ام. آن که بیشتر دوست داشته می‌شود چیست و کیست؟ و باید چگونه باشد؟ ما یک تئوری دوست‌داشتن را بنیاد نهادیم. دوست‌داشتن مقبول چگونه می‌تواند باشد؟ برای این که برخی قوانین دوست‌داشتن پربار باشند و مورد قبول واقع شوند، باید به برخی ارزش‌های اساسی پایبند بود. یعنی به جای *"دلدادگی و عشق ورزی"* ـ که مطابق قوانین ما دوست‌داشتن نیست بلکه خیانت است ـ باید به قوانین توجه نمود. شما زنان تا آخر با این حرکت و رهبری هستید. اما هنوز بین ما فاصله‌ای عظیم وجود دارد. خواسته‌تان *"زندگی بی‌بها با یک مرد"*است. مرد نیز می‌خواهد *"زندگی بی‌بها با یک زن"* داشته باشد و یا *"وی را به آسانی به دست بیاورد"*. به نظر من هنوز بسیار دشوار است. شاید علی رغم این دشواری بخواهید مطابق میل خود زندگی کنید و با استفاده از امکانات مادی و قدرت موجود این کار را انجام دهید. این کار قوانین خود را دارد و دشوار است. اگر در تعارض با قوانین آن باشی، آخر کار به عجز و لابه خوای افتاد. عجز و گریه و لابه نیز جای شرم دارد. گریه باید با عظمت باشد. من زندگی را بر بنیادهای علمی بنیان نهادم. خلق به کرات از من در مورد ماهیت زندگی اجتماعی و روابط خانواده و یا چگونگی روابط پدر و مادر و زناشویی پرسش مینمایند. معنای فرزند، دوست‌داشتن و عشق را از من میپرسند. در برابر تمامی این مباحث جوابی همه‌جانبه دارم.

از قوانین عشق و دوست‌داشتن بحث نمودیم. به دلیل دشواری، موافقت با آن صورت نمی‌گیرد. خصوصیات خرده‌بورژوایی دارید. به جای کارهای بزرگ با زندگی روزمره می‌سازید. اما من آن‌گونه نیستم. به دلیل داشتن خردمندی مخصوص به خود، زندگی آشکاری را ترتیب داده‌ام. در حقیقت عهد و پیمانی دارم. پدر و مادرم معتقد بودند که *"کسی به من دختر نخواهد داد"*. نه من دختری می‌گیرم و نه کسی به من می‌دهد. این برای من به حالت یک پرنسیب درآمد. چرا کسی به من دختر نمی‌دهد و یا چرا من نمی‌خواهم؟ فکر می‌کنم کمی به سبب واقع‌گرا بودنم. دختر دادن به من دیوانگی محسوب می‌شود. زیرا چنان زندگی خویش را تنظیم کرده بودم که اگر کسی برطبق قوانین جا افتاده به من دختر می‌داد، این به خسران وی می‌انجامید. چون تلاش‌ها و مشغولیت‌های من بزرگ می‌باشند. یعنی از نظر شخصیت های نظام، من سیستم را در دایره قمار قرار داده بودم. در آزمون من، خانواده‌ی طرف مقابل می‌خواستند به دولت وابسته‌مان گردانند. این در واقع یک ماجرای بزرگ سیاسی است. یک رابطه در چارچوب

مبارزه با دولت ـ توسط یک آزمون و در پیوند با آن ـ است. شاید هم یک رابطه‌ی تاکتیکی باشد. تمام این معانی را در برمی‌گیرد. خانواده‌ی وی هم آن زمان تعجب کرده بودند. بسیاری تا به حال هم می‌خواهند که رابطه‌ی آن زمان من را درک نمایند و از آن درحیرتند. این رابطه یک تاکتیک حقیقی، یک شیوه‌ی حرکت بسیار آنی و غیرقابل انتظار بود. دخترک بینوا هم از درک مطالبات من عاجز بود. من از خواسته‌ی خویش آگاه بودم. در پی انقلاب و زنی مطابق انقلاب بودم. اما اصولا سیاستی در کار وجود داشت. این مسئله درک نگردید و من هم آن طور که باید می‌فهماندم، نفهماندم. آن‌ها اصلا مرا درک نکردند و این تبدیل به مبارزه‌ای بزرگ گردید. بنابراین دختر دادن و دخترگرفتن دیگر منتفی شد.

شاید آن را آسان بپندارید. شیوه شما این است: *"زن گرفتم، زن دادیم، قبول کردم، حل شد ویا حل کردم"*! اما این معضل بزرگی است. آیا اینطور نیست؟ پس چرا مسئله دختر دادن به من به معضل دولت تبدیل شد؟ هم من و هم مادرم حق داشتیم. زیرا انسان عاقل کمی این‌گونه فکر می‌کند. او در پیوند با فئودالیزم و بورژوازی بود و من هم ریشه‌ای پرولتر و توده‌ای داشتم. من اصل و نسب خویش را انکار نکرده و او هم که به هیچ وجه نمی‌کرد. او مرا به طرف خویش می‌کِشَد و من هم او را. او می‌گوید وی را به دولت وابسته می‌گردانیم، من می‌گویم از دولت استفاده خواهم کرد و حقم را از حلقومش بیرون می‌کشم. این یک جنگ وحشتناک تحت نام رابطه و جنگی به روش **"آپو"** بود.

من این‌گونه هستم. شما نیز معلوم نیست با من در تقابل هستید یا سازش. در این مورد حق دارم. زیرا دوستی‌ها تقلبی‌اند، باشکوه نیستند. دوستی‌هایم، همچو داستانی بر سر زبان‌ها است. در این زمینه متکی به دوستی‌ها می‌مانم. بسیار حساسم. حتی یک حرکت بی‌جا انجام نمی‌دهم. قدرت تاثیرگذاری عظیمی دارم. با احترام و پایبند به اصول خویشم. از این نظر به من اعتماد می‌کنند. ببینید حال در این کشور (سوریه م.) هستم و چنان که می‌خواهم زندگی می‌کنم. کسی از رفت و آمد و کارهایم جویا نمی‌شود. حقشان است که هر ساعت مرا نظارت کنند. برخی از دوستانم به من اعتماد دارند و می‌دانند که از من زیان نخواهند دید. به همین سبب تا به حال آزادم. به این علت به هیچ وجه تسلیم نمی‌شوم. من آزادی را اساس می‌گیرم. موفق به ایجاد یک زندگی شدم که از شیوه‌ی رایج خود خارج گشته است. کاری که کمتر کُردی قادر به انجام آن است.

خواستیم یک رابطه خصوصی برقرار کنیم. نتیجه به یک ماجرای سیاسی عمومی تبدیل شد. طرف مقابل هم از این کار در حیرت بود. مسئله به این آسانی نیست که احساسات موجود را ارضا نماییم. داستان مرگ کُرد در این‌جا پنهان است. اگر من هم مانند شما برخورد می‌نمودم، اگر به آسانی وی را پسندیده، فریب می‌دادم و به زندگی راحت مشغول می‌شدم، حال کُردی وجود نمی‌داشت. اما شما به چنین زندگی و سهل‌انگاری از این نوع رضایت می‌دهید، پس بدانید که در همان ابتدا نابود می‌شوید. توانایی اعتراض نداشته و استعداد انتخاب ندارید و تحقیق نمی‌کنید و درواقع نمی‌دانید چه می‌خواهید!

جنبه‌ی ضعیف انسان، غرایز وی هستند. اگر همیشه در پی غرایز بوده، و به فکر تعالی ذهن و روح نباشید، زندگی شما در سطح یک زندگی حیوانی باقی خواهد ماند. مثلا استعدادهای نظامی نخواهید داشت. چیزی که می‌ماند خانواده و زن و مرد کُرد است. باید زن، مرد، بچه و پدر و مادر کرد را به خوبی تحلیل کرد. من نیز- اگر چه نه به تمامی- آن گونه بودم. سعی داشتم یک پسر کُرد شوم. وقتی پسر به سن پانزده -بیست سالگی می‌رسد هر کس نگران شده و فریاد برمی‌آورد "*خانه‌خراب شدم*". اسم دیگر ما نیز "*دارو دسته‌ی بی‌همه‌چیز*"[6] بود. بی‌جهت این را به ما نسبت نمی‌دادند. این را نیز جناح چپ برما اطلاق کرد. وقتی هفت ساله بودم هر کس می‌گفت: "*خدا چنین بچه‌ای را نصیب هیچ خانواده‌ای نکند، خدا نکند بچه کسی مثل بچه عُمر باشد*"[7] آوازه‌ی نامم در روستا پیچیده بود. ناامیدترین بچه بودم. چنان بودم که هرکس معتقد به لزوم دوری‌گزیدن از من بود. معتقد بودند که دیگر از بین رفته ام و کاری از من برنمی‌آید. با مفاهیم روستایی در تضاد بودم. از مادرم برایتان گفتم. وقتی بچه‌ای بزرگ می‌شود، مادرش می‌خواهد برای او تشکیل خانواده بدهد. وقتی مادرم می‌دید که چنین میلی ندارم، می‌گفت: "*از راه به در شده است، کسی به او دختر نخواهد داد، پسرم خانه‌خراب شد*." وقتی وارد سیاست هم شدم، هر کس معتقد بود که خانه‌خراب خواهد شد. همانطور که گفتم اسم "*دارودسته‌ی خانه‌خراب*" بر ما اطلاق شد.

---

[6] در متن ترکی YANDİM ALLAH ÇETESİ آمده به معنی دار و دسته‌ی بی چیز و فقیر. نامی که گروه‌های "چپ" ترکیه به گروه آپوئیست اتلاق می‌کردند. اگرچه "چپی"ها به عنوان تمسخر این نام را بر آن‌ها اتلاق کرده بودند ولی از نظر این‌که گروهی بودند که از صفر شروع کرده و خاستگاهی مستمند داشته و امکاناتی در اختیار نداشتند، تا حدودی صحیح بود

[7] نام پدر اوجالان

این که کسی دختر می‌دهد یا نمی‌دهد مهم نیست. دختر گرفتن من مهم است. بیشتر از دادن و گرفتن چه باید خواست؟ به نظر من قبل از آن هر کس باید نگرشی متعالی داشته باشد. پیشوا و رهبر در سطح ملی چیست و چگونه است؟ اگر رهبر نادان باشد و امور بزرگی نسازد، فریب کار می‌شود. رهبریت او همچون رهبریت بارزانی می‌شود. رهبریت بارزانی چگونه است؟ روستائیان در مقابلش به حالت سجده در دیوان می‌نشینند. زبان زنان بند می‌آید. به راحتی دختران پانزده ساله را به اشخاص هفتاد ساله می‌دهند. در این حالت تنها راه نجات دختر فرار وی است. کسی به هیچ وجه قادر نیست آرزویش را برزبان بیاورد. اما مرا هم می‌بینید، هر چیز در حق من انجام داده و دیگر چیزی نمانده که بر سرم نیاورده باشید. زیرا شیوه‌ی زندگی و اصول مخصوص به خود دارم. شما روزانه با آن بازی کرده و با آن در تعارض هستید. حال از گفتن این سخنان به شما ناراحت خواهید شد. زیرا خود را تا سرحد مرگ پایبند به رهبری می‌دانید. اما خود شاهد هستید که ماهیت آن پایبندی چگونه عیان شد! چنین زنانی بسیارند. ادعا داشتند که تا سرحد مرگ به تو پایبندیم اما هنوز چند روز نگذشته دخترک ما از صفوف مبارزه می‌گریزد. برای این که زن به ماهیت حقیقی خود برسد باید با قدرت باشد. من متهم نمی‌کنم. با اصول بزرگ رهبری زندگی می‌کنم. او چگونه به قدرت چنین زندگی برسد؟ اما از طرف دیگر ادعا دارد که عاشق جایگیری در نیروی گریلا بوده و در پی مسائلی بزرگ است. اگر در پی مسائل بزرگ هستی، به مقتضیات بزرگ هم بیندیش. از من با اصرار اسلحه می‌خواهند. من تابحال خود اسلحه در دست نگرفته‌ام. وقتی در مقابل اظهار بی‌صبریشان به آنها اسلحه می‌دهیم، چند روز بعد با سرشکستگی برمی‌گردند. چرا علی رغم قولی که داده اینگونه می‌شود. برای جلوگیری از تاثیر منفی بر روحیه‌شان، چندان فشار نمی آورم. بنابراین شخص باید خویش را فریب ندهد، جدی باشد. اگر اسلحه را برای زندگی می‌خواهد، باید زندگی حقیقی را رقم زند. اگر نمی‌تواند پس چرا لاف می‌زند و یا به آسانی می‌میرد؟

مهم‌ترین مسئله، چگونگی رفتار ما با همدیگر است. این برای من هنوز به صورت مشکل باقی مانده است. من چگونه با یک زن رفتار خواهم کرد. زن چگونه با من رفتار خواهد کرد؟ شاید بگویید: "هنوز هم در این مورد کاری انجام ندادی" ویا "آیا یک رهبر این گونه است؟" البته که رهبر این گونه است، یعنی مدام با آن مشغول می‌شود. شخصیت مردی مقبول چگونه باید باشد؟ زن چگونه باید باشد؟ به چه

چیز باید پایبند باشند؟ به این‌ها می‌اندیشم و در این باب بحث می‌کنم. شما در پانزده سالگی تصمیم گرفته‌اید اما من به چهل‌وپنج سالگی رسیده‌ام، ولی هنوز بحث می‌کنم. فکر نکنید که بدبخت شدید و در خانه ماندید. هیچ کس به اندازه‌ی من در خانه نمانده است! من بیشتر از هر کس در خانه ماندم. اما ادعاهایی دارم. این کار آسانی نیست. زن و شوهری رابطه‌ای پلید است. شوهرشدن بسیار پلید است. کلمات "دخترم" و یا "زنم" گوش خراشند. این نوع بزرگی برایم غیرقابل قبول است. قدرت خطاب به کسی با عناوین "دخترم" ویا "پسرم" را در خود نمی‌بینم. این به سبب بی‌قدرتی من نیست، اما این اصطلاحات به نظر من اصطلاحات بجایی نیستند. من حتی کودکان را "کودک" نمی‌نامم. با کودکان رابطه‌ای نظیر یک دوست صمیمی دارم. با یک دختر جوان هم همچون دوستی صمیمی رفتار می‌کنم. با یک زن هفتاد ساله هم همان برخورد را دارم. احساسات و زندگی را که او در طول عمرش ندیده و نشنیده به وی می‌فهمانم. این را به یک کودک هم نشان می‌دهم. این‌ها ضروریات انسانیت و احترام به خود است. چشم بسته خواسته‌هایی را مطرح می‌نمایید در حالی که توان آن را ندارید.

عواطف شما نیز جالب هستند. طالب ازدواج و عشق آزاد هستید، در این شکی نیست. اما آیا به چگونگی انجام آن اندیشیده‌اید؟ من کارهایی را برعهده‌ی شما می‌گذارم، اما وظایفی را هم برعهده می‌گیرم. قوانین عشق مختص به شما نیستند. من هم مجبور به رعایت‌شان هستم. شما هم مجبور به رعایت کردن آن می‌باشید. حداقل یک سرزمین برای عشق لازم است. مثلا کسانی که خارج از کشور هستند، اگر روزی منافع آن کشور به خطر افتاد و تورا تحت فشار قرار داده و زن تو را با خود ببرد، چه کاری از دستت برمی‌آید؟ چنین نمونه‌هایی را در تاریخ سراغ داریم. پس عشق در ابتدا باید در پیوند با میهن باشد. سرزمینی آزاد شده لازم است. این بدان معنی نیست که همه‌چیز باید مسکوت بماند. اما میهن تو تحت اشغال است. در خارج از کشور در وضعیتی هستی که هر روز ممکن است تحت فشار قرار بگیری. با این شرایط نمی‌توانی یک زندگی معمولی را تشکیل دهی. اگر من این‌جا یک زندگی معمولی تشکیل دهم به معنی خسران من است. شاید کسی بتواند همچو یک پادشاه در این‌جا زندگی کند اما من حتی نمی‌توانم راحت بخوابم. چرا؟ وقتی سهل‌انگاری کنم، حزب نابود شده محسوب می‌گردد. نتیجه شیوه زندگی رفقای‌مان در کردستان جنوبی که می‌خواستند چند روستا در *"هفتانین" و "خواکورک" بسازند، و اگر*

لازم شد این را به طرف "زله" توسعه دهند[8] لیبرالیسم و تصفیه‌ی گریلابود. در حالی که آن‌جا منطقه‌ی جنگی بود و وضع مناسبی برای این کار نداشتیم. اما راست‌گرایی آگاهانه راه را بر این مورد گشود. آن‌جا شرایط مناسبی برای ساختن روستاها وجود نداشت. حتی اگر به بزهای کوهی آن‌جا می‌نگریستید، می‌توانستید از آن درس بگیرید. بزکوهی قطعا جایی را مداوم به عنوان آخور خویش تلقی نکرده و در آنجا نمی‌ماند. با مشاهده این بزها می‌توانستید تئوری‌های بهتری بسازید. اما رفقای گریلای ما با نابودی روبرو شدند و در برابر خطر نابودی قرار گرفتند.

به سبب واقع‌گرایی، اولین تحقق‌بخش و راه‌گشای عشق و محبت می‌باشم. اما در جایی که شرایط آن وجود ندارد، آن را نمی‌جویم. به هیچ وجه این برخوردها در شما وجود ندارند. نگرش ما در مورد دوست داشتن این نیست. من واقع‌گرا هستم. به چهل و پنج سالگی رسیده‌ام. باید برطبق خط رهبری بیندیشید. نمی‌گویم همچون من باشید و این آسان هم نیست. اما برای معنا دادن به برخی از مسایل به این مسئله نیاز دارید. در بیست‌سالگی هم این‌گونه بودم. به سبب واقع‌گرا بودنم، نه کسی مرا در این شرایط قبول داشت و نه من کسی را. زنی از خود بیگانه چه فایده‌ای برایم خواهد داشت؟ انسانی همچون من برای او چه فایده‌ای دارد؟ حقیقت هم این‌گونه بود. وقتی خواستیم گرایش به یک رابطه‌ی رسمی را ایجاد کنیم، جدایی و مبارزه را مطرح نمودم. درواقع معلوم نیست که تا کنون در حال تقابل با شما هستم و یا خلاف آن را انجام می‌دهم. زمان، مقوله‌ی نیرومند در این باب را نشان خواهد داد. علیرغم آن بازهم واقع‌گرا هستم. مبارزه و محبت همزاد یکدیگرند. در کردستان علاقه‌ها و احساسات با بن‌بست رودررویند. اگر این‌گونه رفتار نمی‌کردم، نمی‌توانستم مسئله کرد را تحلیل نمایم.

---

[8] HEFTANÎN- XWAKURK- ZELÊ نام مناطقی باستانی و کوهستانی در جنوب کردستان که از ابتدای جنگ گریلایی مورد استفاده‌ی گریلاها قرار می‌گیرد و شاهد درگیری‌های بزرگی در جنگ ۱۵ ساله‌ی پارتیزانی شده است. از نظر تقسیم‌بندی ایالت‌های جنگی گاه جزو زاگرس و اخیرا همچون ایالت جنوب محسوب می‌گردند. در سال ۹۳ گروهی از گریلا سعی در ایجاد یک مکان زندگی در آنجا نمودند اما به سبب برداشت غلط و نگرش اشتباهی که داشتند منجر به میانه‌روی و دور شدن از صحنه مبارزه و توسعه‌ی موضع تسلیمیت‌خواه شد. پیشاهنگ این تصفیه‌گری عثمان اوجالان (با نام سازمانی فرهاد) عضو کمیته مرکزی حزب بود که علی‌رغم اینکه حزب وی را عفو نمود در سال ۲۰۰۳ بعد از سقوط رژیم صدام در پی اقدام مشابه و وسیع‌تری برآمد و این منجر به جدایی وی از حزب در سال ۲۰۰۴ گردید.

همه با دقت مشغول نظاره‌ی ما هستند. هزاران مرد و زن در درون صفوف مبارزه گرد هم آمده‌اند. با موانع موقت، تحریم روابط ایجاد شده است. ممکن است این از نظر برخی‌ها همچو دیوانگی باشد. مثلا تحریم برای کسی که قبلا نامزد داشته و یا ازدواج کرده است نیز وجود دارد. ممکن است این کار به نظر او همچون دیوانگی باشد. می‌خواهد احساساتی را ابراز نماید. برای این مورد هم تحریم وجود دارد. وقتی بحث ارتش و زندگی ارتشی باشد، این مسائل متوقف می‌شوند. تحریم مزبور کلی نیست، اجازه برخی رفتارها را دارید اما چگونه؟ باید میهن یا قطعه‌ای خاک آزاد شده به دست آورد. حتی یک گنجشک برای ساختن آشیانه، درابتدا یک مکان آزاد می‌یابد. در جایی که هر دست مداخله‌گری در آن است، نمی‌توان آشیانه ساخت. تو نمی‌توانی در جایی که دشمن آن را وجب به وجب اشغال کرده، آشیانه بسازی. باید به کسانی که خویش را "*خانه خراب*" تلقی میکنند، گفت مسئله خانه‌خرابی نیست بلکه مسئله اصلی واقع‌گرایی است.

درصفوف ما برخی قادر به خودداری نیستند، مسایل تراژیک پیش آورده و گاه متحمل مجازات‌هایی می‌شوند. در صورت ایجاد ارتباط بین زن و مرد و مسایل ناشی از آن، معلوم است که وظایف به کناری می‌مانند. خود در پی ارتباط افتاده و در نتیجه یک حوزه فعالیتی از هم پاشیده و تشکیلات آن را از هم می‌پراکنند. در مثالی دیده شد که برای پنهان‌کردن ارتباط خویش، حتی رفیق خود را به قتل رساندند. پیش آوردن مرگ تحت نام ارتباط. آیا عشق این‌گونه صورت می‌پذیرد؟ آیا این شیوه بهره‌مندی از غریزه‌ی جنسی است؟ این بنیانی بسیار پلید و پست‌کننده است. اما علیرغم این موارد، بازهم محبت لازم است. تو برای آن چه می کنی؟ این را در حوزه وظیفه با شیوه‌ای مهلک نابود می کنی. قبل از هرچیز پایبندی و عشق به میهن لازم است. جهت ایجاد عشق به میهن، به‌دست‌آوردن میهن لازم است. باید برای به‌دست‌آوردن میهن به نیروی گریلا، اسلحه، عملیات و طرز و تاکتیک آن اندیشید. اگر مدعی داشتن عشق هستی، جهت تحقق آن منطقه‌ای را آزاد کن و تشکیلات لازمه آن را ایجاد کن. اگر کسی به مسایل ناشی از آن نیندیشد پس خودفریب و دغل‌باز است. وقتی از این انتقاد می‌کنی، از شدت عصبانیت، انتحاروار به دشمن حمله‌ور می‌شود. البته که این صحیح نیست. تو نه برای مرگ بلکه برای رهایی می‌جنگی. می‌بینم آن‌گونه که می‌خواهد نمی‌تواند زندگی کند. در این وضع به یک شیوه‌ی

گریلایی دور از قانون و قاعده پناه می‌برد. همه‌ی شما بدین‌گونه هستید. عشق و مرگ شما هم بی‌حساب و بی‌قاعده است. این شخصیتی است که تحلیل نگشته و چنان خویش را از یاد برده که هر کس می‌تواند وی را به بازی بگیرد. من حتی در این سن در یک نظم معمولی نیستم. آیا در انقلاب شخص نظم مخصوص به خود را دارد؟ در انقلاب هرچیز غیرمعمولی و فوق‌العاده است. بزرگی نیز در آفریدن ارزش‌ها است.

دوست داشتن و زندگی بر اساس حقایق شایسته و پسندیده است

از ابتدای کار بر این باور بودیم که زنان هم باید در این کار مشارکت داشته باشند. زنان چگونه مشارکت خواهد کرد؟ من از زنان سوالی دارم؛ تو کیستی؟ چیستی و از کجا می‌آیی؟ حق شناختن زن را دارم و می‌خواهم او را با تمام جوانب بشناسم. چرا خود را وابسته کنم؟ می‌خواهم ملت کرد را توسعه دهم. ارتباط زن و مرد در میان کُردها، در واقع احساس ملی را نابود کرده است. آیا این کافی نیست و من نیز این خطا را مرتکب شده و آن را کلا از بین ببرم؟ آیا به این مورد فرصت خواهم داد؟ مادامی که مرا رهبر می‌نامند پس باید در این مورد کار کنم. این زن کیست؟ چیست؟ چگونه آن را ارزیابی می‌کنیم؟ زنان را با تمام جوانب‌شان ارزیابی می‌نماییم. همه‌ی شما به نوعی فریب‌کار هستید. اگر کوچک‌ترین فرصتی بدهم، بسیاری از مردان را فریب می‌دهید. برخورد مردان نیز با غریزه‌ی جنسی اساسا بسیار اشتباه است. عدم تعیین سیاستی درست در رابطه با غریزه‌ی جنسی، می‌تواند سبب نابودی ارتش شود. اگر فکر می‌کنید که تعیین سیاست در این مورد آسان است، پس بدانید که بر همه جنبه های آن اشراف ندارید. در ارتباط با غریزه‌ی جنسی رفتار سیاسی همه جانبه‌ای داریم. زیرا مرد و زن کرد در این شرایط با غریزه‌ی جنسی همدیگر را فرسوده می‌کنند. ازدواج در سنین دوازده ـ پانزده سالگی چه معنایی دارد ؟ زن هنوز بیست و پنج ساله نشده باید هفت‌ـ هشت کودک را بزرگ کند. مرد هم دیگر زیر بار مشکلات خمیده می‌شود. وقتی به بیست و پنج سالگی میرسند، اثری نه از زن می‌ماند و نه از مرد. مجادله برای بزرگ کردن ده فرزند وحشتناک است. بچه‌ها امکان تحصیل ندارند و زن هم از بین می‌رود. این زن و شوهری چه

ارزشی دارد؟ ماجرای وحشتناکی است که با دهشت با آن برخورد نمودم. به صراحت گفتم که من حاضر به انجام این کار نیستم.

علی‌رغم تمام این‌ها واقعیت زن را می‌بینم. چگونگی تحقق آزادی زن را بیان نموده و بتدریج آن را توسعه می‌دهم. حرکت آزادی زن را تا جسم وی گسترش می‌دهیم. در شیوه ایستادن، راه رفتن رفقا دخالت می‌کنم. شیوه‌ی راه‌رفتن برده‌ها را در وی نمی‌پذیرم. نگاهی که منجر به گریز شود و در رفاقت نگنجد را به وی تفهیم می‌کنم. پس‌مانده‌ی فئودالیسم در احساساتش را به وی نشان میدهم. دلبستگی‌هایی که منجر به گریز و خیانت می‌شوند را برایش بیان میکنم. دیگر جنبه‌ای نمانده که از آن انتقاد نکرده باشیم. زن ملی را می‌آفرینیم. عاقبت کار هنوز معلوم نیست. باید بسیار آگاه شد. روح تو باید هرچیز را همچون آینه به وضوح نشان دهد. جسم تو باید مانند هنرپیشه‌ها زیبا باشد، همچون یک مجسمه خوش تراش. من نمی‌توانم زنی را که هنوز بیست ساله نشده، فرسوده گشته را در ماجرای آزادیمان جای دهم. اگر کسی قبلا انجام داده باشد، من مسئول آن نیستم. اگر هم بخواهند در میان صفوف ما آن را توسعه دهند، اجازه اش را نمی‌دهم. شرایط اقتصادی و اجتماعی و وضعیت سیاسی ما نمی‌تواند داشتن ده فرزند را برتابد. این یک جنبه مسئله است. اصلا ماهیت اولین ارتباط آن‌ها هم نامعلوم است. در چارچوب مبانی آن تا می‌توانی دوست بدار و دوست داشته شو. در چارچوب مبانی آن آزاد هستی. کسی در این چارچوب حتی گامی برنمی‌دارد. شخصی که اولین گام را برندارد چگونه می‌تواند ازدواج نماید؟ حتی دست دادن و نگاه کردن‌ها نیز واقع‌گرایانه نیست. به نظر من نگاه‌ها باید پرقدرت باشند.

اگر دو تن را که با هم ارتباط دارند به حال و روز خود بگذاری، در اولین فرصت یا می‌گریزند یا به خیانت کشیده می‌شوند. چنین روابطی بین زن و مرد چه فایده‌ای در بر دارد؟ نه ارزشی در آن است و نه احترام، نه توازن دارد و نه معیار و ملاک. حتی قادر به بیان اولین کلمات محبت به همدیگر نیستند. اگر نتوانید به همدیگر بفهمانید که چرا "*همدیگر را دوست داریم، چرا دست در دست همدیگر می‌گذاریم*"، اگر در همان ابتدا منجر به رسوایی و پستی شود، پس این رابطه فاقد معنا خواهد بود. نبودن آن بهتر از بودنش است. اگر بهترین مرد و زن هم تحت نام دوست داشتن همدیگر رابطه ایجاد کنند، به معضل

حادی تبدیل می‌شوند. می‌دانید چگونه؟ زن خواسته‌هایش را مطرح خواهد کرد، تامین زندگی را خواهد خواست. چون مرد او را به این راه کشیده است، پس حق دارد چنین طلب‌هایی داشته باشد!

به سبب واقع‌گرایی، خویش را دچار این بازی‌ها نمی‌کنم. شما نیز خود را دچار نکنید. یک مرد شما را تصاحب کرده و در همان ابتدا نابودتان خواهد کرد و اینگونه بدبخت خواهید شد. از سرنوشت خویش شکایت خواهید کرد اما باید در ابتدا فکر کرد و مرد خود را شناخت. این کار با تفکر انجام می‌گیرد. من نمی‌گویم دوست داشتن نباید وجود داشته باشد. اما در صورت وجود باید چارچوب صحیحی داشته باشد. مطمئن هستم که در روابط خود به خصوصیاتی که ذکر کردم به هیچ وجه توجه نمی‌کنید. مدعی داشتن وجود احساسات بسیاری در خود هستید. من خویش را به خوبی سامان داده‌ام، می‌دانم که خویش را به دوست‌داشتنی‌ترین وضع درآورده‌ام اما کمتر کسی وجود دارد که بتواند مرا به صورت صحیحی دوست داشته باشد. من برای ایجاد شرایط ملی خویش را به صورت دوست داشتنی در می‌آورم. اگر تمام زنان کرد مرا دوست نداشته باشند، من نمی‌توانم رهبر شوم. حتی اگر چنین رفتار صحیحی در مقابل زنان را به‌دست نیاورم، نمی‌توانم رفیقی برای آنان شوم بلکه همانند دیگران می‌شوم. وقتی کسی رهبر نامیده می‌شود، مجبور است که به این اسم پایبند باشد. مجبور است که در صورت و محتوا، همه‌چیز را کاملا توسعه دهد. آیا سایرین این گونه‌اند؟" آغا"یی چون بارزانی زن را سرکوب کرده و تصاحبش می‌کند. با مادیات زنان را جلب می‌کنند، حرام‌سرا می‌سازند. از موضع قدرت حرف می زنند و هرچه بخواهند انجام می‌دهند.

شما هنوز با این دنیا آشنایی ندارید. اربابان سنتی در یک آن می‌توانند نفس‌تان را بگیرند. فریب نظام جدید را هم نخورید، زیرا آن هم نفرت‌آور است. زن در درون نظام فرومایه‌تر شده است. ناآرامی درون خانواده تمام جامعه را دربرگرفته است. این نظامی بدتر از نظام فئودالی است. سیستم منفور کاپیتالیسم نظامی بدتر از آن است. گزینه‌ای که می‌ماند نیز دشوار است. اگر می‌توانی براساس حقایق دوست بداری و زندگی کنی، دوست داشته باش و زندگی کن. اولا ما مبارزه و جنگی را در پیش رو داریم. وقتی با زنی جوان وارد ماجرای عشق می‌شوی،توانایی وی را در مبارزه مدنظر قرار بده. من در این مورد برخوردهای نیرومندی دارم. در مورد یک دختر روستایی هم، تلاش کرده و سعی می‌کنم جنبه‌های

مستعد وی جهت توسعه شخصیت را بیابم. مثلا می‌توانم برخی از خصوصیات را که در "ترکان شورای"[9] ـ که سعی می‌شود به عنوان یک شخصیت زن غیرقابل وصال جلوه داده شود ـ دیده نمی‌شود، در وی ببینم. اگر دختران روستایی جهت آزادی زندگی قبلی خود را ترک کرده باشند، می‌توانند به ابژه‌ای برای پدیده‌ی عشق تبدیل شوند. اگر زنان مشهوری که گفته می‌شود بسیار دوست داشته می‌شوند، با یک برخورد صحیح آزادی بررسی گردند، خواهیم دید که چنین نیست. مثلا چند روز پیش گفته می‌شد که "*مادونا*"[10] دیگر همچون قبل محبوب نیست. اکنون علاقه‌ای نسبت به این زن که مردان او را می‌پرستیدند، وجود ندارد. پدیده‌ی دوست‌داشتن خود به خود و تنها با احساسات وافر به وجود نمی‌آید. اما مردان و زنان بسیاری در این وضعیت می‌باشند. در اولین برخورد تصمیم به ایجاد رابطه می‌کنند. هیچ کاری چنین سهل نیست، چه رسد به عشق! اینان با یک رابطه‌ی حقیر همدیگر را به پستی می‌کشانند.

من در این موضوع هشیار هستم. بدون مفید واقع شدن بی‌حد و مرز در دنیای آزادی، خویش را وابسته نخواهم کرد؟ بزرگ‌ترین مبارزه من در مقابل کسانی بود که می‌خواستند مرا به خویش وابسته کنند. مادرم می‌خواست وابسته‌ام کند. به او گفتم "*تو مرا با اندیشه و طرح آینده‌ام به دنیا نیاوردی، پس چنین حقی نداری*"! رابطه‌ی ما این گونه بود. سخن جالبی است و تا به حال در ذهنم مانده است: "*همانند تو صاحب فرزند نخواهم شد*". پیداست که خوب فکر کرده بودم. وقتی احساس مسئولیت شود، کودکان این گونه به دنیا آورده نمی‌شوند. تو امکاناتی برای کودکان نخواهی داشت. مدرسه، بهداشت، میهن و آزادی وجود ندارد. هیچ‌چیز وجود ندارد. علی‌رغم این اگر کودک را به گود زندگی بیفکنی، کار صحیحی نیست. من این را یک زندگی حیوانی می‌نامم. چه خوشبختم که مرتکب چنین گناهی نشده‌ام! قبل از هر چیز برای کودکان، میهن، آزادی و امکان زندگی آزاد لازم است. بهتر است به جای این‌که صاحب مردی بد باشید، شانسی برای زندگی آزاد ایجاد کنید. زن هنوز به بیست سالگی نرسیده، مرد پلیدی وی را به وضعی فجیع درخواهد آورد. اگر برای امتحان یکی را شوهر دهیم، مدتی بعد نابودی وی به وضوح دیده خواهد شد. چون شرایط مناسب زندگی وجود ندارند و تاب تحمل این مورد را ندارید.

---

[9] هنرپیشه‌ی معروف سینمای ترک.

[10] زن خواننده زیبای آمریکائی،

عشق به این آسانی پیش نمی‌رود. من مسئول این وضعیت نیستم. من در پی علم هستم. سعی در اجرای فلسفه‌ی آزادی دارم و نتیجه‌اش این شد. مسائل زن، احساسات و عشق این گونه مطرح گشتند.

مردان را زود نپسندید، انتقاد کنید. حتی مرا نپسندید و انتقاد کنید. ممکن است جنبه‌های بسیاری داشته باشم که غیر قابل پسند باشند. انتقاد کنید و بگویید فلان خصوصیت تو را نمی‌پسندیم، اصلاح کن! این حق شماست. زیرا می‌توانید این گونه کسی را که رهبر شما محسوب می‌گردد به نقد بکشید. همانگونه که رهبر می‌خواهد به شما شکل ببخشد، شما هم می‌توانید به او شکل ببخشید. از نظر یک زن کُرد، یک مرد چگونه باید باشد؟ جواب این سوال را نزد من می‌توانید بیابید. زیرا کسی هستم که می‌خواهم در سطح یک رهبر باشم. اگر بتوانید خواسته‌ی زن کُرد را برآورده سازید، گامی غول‌آسا در جهت رهایی برداشته‌اید. شاید شما هم چنین طلبی نداشته باشید اما من خویش را مطابق با نیازهای زن کُرد واقعی تنظیم می‌کنم. باید طوری باشم که هر زن مرا بپسندد. سطح بدست آمده هنوز کافی نیست، باید هم خود و هم تمام جوانبم را بیشتر بقبولانم. این بسیار مهم است. زیرا من فریب‌کار نخواهم شد. شرایط ملی این همه پای‌بندی را به من تحمیل می‌کنند. من ناچار از جدیت هستم. همان‌گونه که شیوه مبارزه،آگاهی و سازماندهی را به این زنان تحمیل می‌نمایم، مجبورم که نماد ایده‌ئال آن‌ها نیز باشم. شما را هم برای الگویی مقبول آموزش می‌دهم.

چه نوع شخصیت مردی را مطرح کرده و آن را به چه شکلی مطرح خواهیم کرد؟ شاید بگویید، مقصود خویش را از مرد ایده ئال می‌دانیم. به نظر من اشتباه می‌کنید. شاید جنبه‌ها و شخصیت‌هایی وجود داشته باشند که پسندیده باشید. شاید هم از فرهنگ "*یشیل چام*"[11] یا فرهنگ فئودالی متاثر شده باشید. اما به نظر من کافی نیست. باید نگرش نوینی در مورد مردان کسب کنید. باید از اولین دست‌دادن تا هر رفتاری دیگر مطابق خواست شما باشد. این امر خجالت ندارد، طلبی این گونه حق شماست. کسی که به شیوه‌ای صحیح به شما دست ندهد و برخورد صحیحی ننماید چه فایده‌ای دارد؟ کسی که نسبت به شما

---

[11] YEŞİL ÇAM به معنی کاج سبز سینمای ترک، نام خیابانی در محله‌ی "بیگ‌اوغلو" ی استانبول که پاتوق سینماگران و هنرپیشه‌های معروف ترکیه است. در YEŞİL ÇAM با تولید فیلم‌هایی به سبک فیلم‌فارسی دوران شاهنشاهی در ایران سعی بر تزریق فرهنگ سرمایه‌داری و فرهنگ کودتای ۱۲ سپتامبر داشتند، تقلیدی ترکی از هالیوود آمریکائی!

محبت و احترامی نداشته باشد، چه فایده‌ای برایتان خواهد داشت؟ شخصی این گونه مبدل به معضلی گران می‌شود. در این وضع سایه‌ی مردان بر سر زنان همچون یک غول است. از نظرجسمی ضعیف هستید، اکثرا سرکوب می‌شوید. مسئله "*مرد مقبول*" برای شما هم بسیار مهم است. جستجوی مردی که جسم و احساسات شما را سرکوب نکند مهم است. لزومی ندارد در همان نگاه اول رابطه جنسی ابتدایی و بدوی به ذهن خطور نماید. روابط نه برای غریزه‌ی جنسی بلکه برای پیشرفت روحی و ذهنی، حتی برای تعالی غریزه‌ی جنسی هستند. این سبب زایش یک اشتراک نیرومند زن و مرد می‌شود. از هم فرو نمی‌پاشد، به فریب دادن نمی‌انجامد، به میهن خیانت نمی‌کند و با آزادی و روح فردی انسان به چالش نمی‌افتد. چنین روابطی راهگشای ایجاد بنیان یک حیات انسانی می‌شوند.

بدیهی است که این را با مبارزه خواهیم ساخت. من خود نیز موضوع ماهیت "*مردی مقبول*" هستم. سعی در یافتن "*زنی مقبول*" نیز دارم. با صبر و اصراری وافر این را ادامه می‌دهم. خویش را آماده کرده و توان پذیرش هر انتقادی را هم دارم. شما رفتار صحیح پیشه کنید. می‌توانیم با همدیگر به نتایج مهمی برسیم. اصلا خجلتی در این کار نیست. من به جای سرکوب دختری دوازده ساله با اتکا به قدرت و مقام و وادارکردنش به ازدواج، در او نیروی بی‌نهایت اراده را ایجاد می‌کنم. زیبایی، آرزوی پیشرفت و استعداد انتخاب را در او ایجاد می‌کنم. این شیوه‌ای است که آن را بیشتر ترجیح می‌دهم. این مهم‌ترین اقتضای احترام به خویش است. هیچ‌وقت درمقابل یک زن و یا دختر جوان سرکوب‌گر نخواهم بود. او را محتاج خود نخواهم گرداند و شخصیتی وابسته نخواهم کرد. زن باید با آزادی خویش حرکت کند. راه‌حل را این گونه می‌بینم و خود نیز این را می‌خواهم.

ملاک‌های زندگی‌ام همه‌گیر هستند. هیچ کس نباید برداشت اشتباهی از آن داشته باشد. زنی که ملاک‌های زندگی من را کسب نماید، می‌تواند همه‌ی ملت را مخاطب قرار دهد و در تمام وظایف وعده‌گر پیروزی باشد. اگر ازدواج کرده باشد نیز به هیچ وجه مهم نیست چون تبدیل به یک دوست انقلاب شده است. وقتی انسان دوست شد، می‌تواند ازدواج هم نماید. اما درابتدا حتما باید به حدود دوستی برسد. باید در این مورد بسیار با ادعا بوده و به میزان آن واقع‌گرا و عمل‌گرا نیز باشد.

می‌خواهم آخرین جملات را به صورت محسوس‌تر ادامه دهم. به نظر من به جای نزدیک شدن به مسائلی که همچو تابو دیده می‌شوند، باید از غریزه‌ی جنسی گرفته تا زیبایی، از روحیه گرفته تا آگاهی پیشرفته، هرچیز را برطبق مبارزه برای آزادی خویش به دست گرفت. و یا در اساس جهت پیشرفت باید به کار بست. باید بتوانیم گفتگوها را به صورت واقع‌گرایانه پیش بریم. باید رفاقت حقیقی را به همدیگر تحمیل کنیم. به هیچ وجه نباید از نظر دور بداریم که این کار به اندازه‌ی یک عملیات گریلایی با ارزش است. به هیچ وجه راهی برای فرومایگی وجود ندارد. لزومی برای از دست دادن شخصیت و زشت‌نمودن خویش وجود ندارد. احتیاجی به بی‌احترامی نیست. قوانین زندگی ما قوانین جنگ هستند. ما نظامی هستیم. مشغولیت فکری و عملی در این چارچوب است. زندگی که از فرق سر تا نوک پا در هر ذره‌اش نظامی بودن را از نظر دور نمی‌افتد و رقابت بزرگ آزادی و حیاتی که در حال جهش به سوی آن است. با شما در این‌چارچوب گفتگو می‌نماییم. در حال تفکر هستیم. ایمان دارم که نتایجش موفقیت‌آمیز خواهد بود و این برازنده‌ی رفقای جان بر کفی نظیر شما است.

محیط حوزه‌های فعالیتی که از آن آمده‌اید، شما را در تنگنا قرار داده است. اشتیاق شما به آزادی به شکلی صحیح شکل نگرفته، از بین رفته و در ارتباط با جنگ برای آزادی تلقی نشده است. به همین دلیل گاه در تنگنا قرار گرفته و دچار بحران می‌شوید. این وضعی طبیعی و قابل قبول نیست. علیرغم همه چیز در طلب آزادی باشید. اما با در نظرگرفتن پایبندی به مبارزه برای آزادی و زندگی آزاد، در صورت لزوم باید به نوگرایی و تحول دست زد. بدین گونه باید مشارکتی واقع‌گرایانه داشت. در اصل این چیزی است که می‌خواهیم تمام رفقایمان، در حد توان در زندگی بکار ببرند. با جان و دل مشارکت نمایید و به صورت صحیحی زندگی را برعهده بگیرید. کسی که موفق خواهد شد، شما خواهید بود. از این نظر درک و عمل به رهبری با تمام جوانبش سبب آفرینش زن و روابط آزاد خواهد شد.

۱۲ـ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۳

بخش سوم

دنیای مورد هدف

اصطلاحات را روشن‌تر کرده و زندگی سنتی را به نقد می‌کشیم. در پی پربار نمودن محتوای زندگی هستیم. سئوال حیاتی چگونه باید باشد را همواره تکرار می‌کنیم. شخصی که درصدد پیمودن راه انقلاب است سعی دارد از همه وابستگی‌های کهن و سنتی به جامعه گسسته و خود را از آنها منزه سازد؛ زنان هم برای آزادشدن باید راه پاره‌کردن زنجیرهای بردگی را بدانند. جهت انقلابی شدن، تنها پی بردن به سنت، اخلاق و موقعیتی که در چارچوب نظام از طرف خانواده و اطرافیان به زن تحمیل می‌شود،کافی نیست. زن با تشخیص زندگی نوین، دستیابی به آن و تلاشی که برای جای دادن آن در ذهن خویش انجام می‌دهد، به راه آزادی وارد می‌شود. اما تابوهای عظیمی دارید، حتی جسارت مخالفت با مقولات جا افتاده را ندارید. این تنها برای زنان مصداق ندارد، منظورم تنها جامعه هم نیست، بلکه برای رفقای حزبی هم مصداق دارد. این امر در ساختار شخصیتی مردان هم وجود دارد. در این اواخر در تحلیلاتی که انجام دادیم سعی کردیم که این مسئله را به خوبی توضیح دهیم. در این مورد باید خود را به دیسیپلین تشکیلاتی و نظامی وفق دهید. این بهترین کار است،کسی مجاز به تندروی در این خصوص نیست، چون این نیز به تنهایی یک راه‌حل نیست. حضور زنان در کوهستان با اسلحه‌هایشان در شرایط آزاد و برابر گامی پیشرو است. زندگی بدون احساس فشار مردان نیز یک ملاک برابری است. با این وجود هنوز زندگی باتوجه به موضوعات اساسی تحلیل نگشته است.

هر آن ممکن است دو طرف، همدیگر را به جهتی اشتباه سوق دهند، این مسئله بسیار تعجب‌برانگیز است. آن‌هایی که خاستگاهی روستایی دارند با یک اشاره چشم و ابرو به سرعت می‌توانند همدیگر را فریب داده و از صفوف مبارزه بگریزند. مجبور به ارزیابی واقع‌گرایانه هستیم. چگونه برخی از جنگجویان ما در اولین فرصت، همدیگر را فریب داده، گریخته و بزرگترین خیانت را مرتکب شدند. وقتی یک دختر در کنار مدیر یک حوزه اندکی ضعف نشان می‌دهد، به راحتی و با فردیتی عظیم، تمام وظایف و قوانین را به فراموشی می‌سپارد. با این‌که می‌داند احتمال خیانت در آن وجود دارد، می‌تواند به هر ارتباط نامتعادلی اقدام نماید. بدتر از آن، شیوه روابط رفاقت را در برابر همدیگر ایجاد نمی‌کنند. قادر نیستند به شکلی صحیح به یکدیگر یک "*خوش‌آمدگویی*" ابراز دارند. درباب دوست داشتن و عشق نمی‌توانند حتی یکی دو کلمه صحیح را بر زبان برانند. این وضعیتی همه‌گیر است. بسیاری از روابطی که تحت

عنوان دوست داشتن ایجاد می‌شوند، به راحتی به روابطی سطحی انجامیده و راه را بر خطرناک‌ترین تفاسیر باز می کند، بویژه گاه منجر به صدور فرمان قتل زن از طرف مردان می گردد؛ حتی مرد چنین می‌نمایاند که گویا فریب داده شده است! ممکن است به چنین ارزیابیِ ناحق و نابرابری دست زند. در ثانی سطحی بودن و یا سطحی نبودن رابطه چندان مشخص نیست.

پس رابطه‌ای که از خودبیگانه و نبوده و پاک است چه خواهد شد؟ هیچ کس به فکر این مورد نیست. در مقابل شیوه نوین زندگی خویش را گویا خویش را به زنجیر کشیده و محکوم می‌نمایند. وقتی موضوع را عمیق‌تر بررسی نموده و ریشه‌های آن را تا عرصه زندگی اجتماعی پیگیری می‌نمائیم ـ که چنین چیزی ضرورت دارد ـ می‌بینیم که زن با ملحق شدن به حزب نه بالفور به آزادی دست می‌یابد و نه از عادات کهن رهانیده می‌شود. حتی سوای رهایی زن از ساختار سنتی اخلاقی کهن، مسئله از پیچیدگی بیشتری برخوردار شده و عواقب آن فشارهای بیشتری را بر زن وارد می‌سازد.

ما در این یکی ـ دو سال اخیر تحلیلاتی را انجام دادیم. در مورد زندگی شخصیتی دهاتی که غریزه جنسی در آن محور اساسی است و کیفیت زندگی یک خرده‌بورژوا مطالعه و تحقیقاتی را انجام دادیم. در باب نگرش ناموسی که به آن متکی است و حتی مسئله تاثیرات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ناشی از آن با اهتمام بسیار کار کردیم. کسانی که در ظاهر با غریزه جنسی مخالفت بسیاری داشتند، در اصل رفتاری با محوریت غریزه جنسی ابتدایی دارند. این امر، هم در زنان و هم مردان وضعیت بسیار پلیدی را بوجود می‌آورد، غریزه جنسی را به صورت یک وسیله عامل ضعف به دست گرفته و نمی‌توانند خویش را از آن برهانند.

برخورد غلط با غریزه جنسی و بحران بزرگ اجتماعی

در سایر نظام‌های موجود در جهان می‌بینیم که امپریالیسم مطابق اهداف خویش این مسئله را به صورت مثبت و در جهتی پیشرفته‌تر تحلیل نموده اما در کشورهای وابسته و خلق‌های تحت‌ستم، غریزه جنسی تبدیل به یک پدیده‌ی تصعیف اجتماعی شده است. امکان ندارد که در جامعه توسعه نیافته‌ای نظیر ما، رفتار بسیار ابتدایی جنسی که جامعه دچار آن است را نادیده گرفت. این با ساختار الیگارشیک ارتباط دارد. چنان فشار و محرومیتی ایجاد شده که به غیر از تمرکز بر روی غریزه گرسنگی و جنسی فرصتی برای اجتماعی شدن باقی نگذاشته‌اند. چه رسد به دستیابی به سطحی سیاسی و یا ایدئولوژیک. در واقع نگرش ناموس، یک نگرش ایدئولوژیک است. برداشت کردها از آن این است که اگر کسی چشم به زن و یا نامزد شخصی بدوزد و شخص از آنها محافظت ننماید، آن‌وقت خود را بی‌ناموس می‌پندارد. محتوایی

به غیر از این ندارد. این بسیار ناکافی است. آشکار است که این شیوه نگرش نمی‌تواند موجب رهایی زن، دختر و نامزد گردد و خود در درون خود بی‌ناموس‌ترین نگرش است.

حال چنین تابویی‌شدن جنسیت، فرد را به کجا می‌کشاند؟ البته که شخص را به وضعیتی غیراجتماعی، فاقد امکانات اقتصادی و قدرت سیاسی دچار می‌سازد. چنین شخصی به غیر از غرایز چیز دیگری نمانده که با آن ابراز وجود نماید. این امر بسیار محسوس است. البته اگر غرایز گرسنگی و جنسی از یک مرز محدود پایین‌تر باشند، همدیگر را در جهت ضعف هرچه بیشتر یکدیگر تغذیه می‌کنند. با گسترش غریزه گرسنگی، غریزه جنسی گسترش می‌یابد. وقتی غریزه جنسی گسترش یافت، موجب گسترش دیگری را فراهم می‌کند. بنابراین هر دو همدیگر را در جهت منفی تغذیه می‌نمایند. این یک بحران وخیم اجتماعی است. حتی بدتر از آن به یک ذهنیت تبدیل شده است. این ذهنیت ابتدایی خانواده، ذهنیت "زنم-شوهرم"، و یا ذهنیت کودک‌پرستی است. مادری که فرزندش بر اثر تربیت غلط فلج گشته است، او را همچو با ارزشترین موجود دنیا می‌بینند. در حالی‌که بزرگترین بدی را در حق کودک مرتکب شده است. اما او چنین اعتقادی ندارد، واقعا تعجب‌آور است. در بخش بحث از زندگی خود نیز این را بیان کردم. هیچ‌چیز برای کودک وجود ندارد. اما علاقه مفرط اینان را نسبت به کودک چگونه می‌توان توجیه کرد؟ مادامی‌که دوست‌داشتن تو تا این حد صادقانه است، پس چرا کودک را با دردها و اضطراب‌ها رو در رو می‌گردانی؟ همه آن‌ها در این تضاد غرق می‌شوند. مرد، خانواده خود را به بازار عرضه می‌کند و به بدترین وضع، راه را بر تجارت انسان می‌گشاید. کودک یا دخترش را عرضه می‌کند و به نظر وی، این یک نگرش است. تحت فشار تضادی بزرگ نابود می‌شوند. مسایل دیگری از این قبیل نیز وجود دارند. تمام زندگی را مطابق ارضای غریزه تنظیم می‌کنند. ارضای غریزه گرسنگی و جنسی! چرا نوع دیگری از راه‌های ارضا را جستجو نمی‌کنند؟

به همین سبب، دلیل ضعف ارضای تشکیلاتی، سیاسی و نظامی را جویا می‌شوم. به نظر من باقی‌ماندن شما در مرز غریزه جنسی و گرسنگی ابتدایی نیز ناشی از این است. می‌توان گفت که این نیز تاثیر دارد. تعصب در این مورد می‌تواند تعصب در وضع تشکیلاتی و سیاسی باشد. وقتی تلاش برای زندگی‌نمودن در قالب ارضای غریزه گرسنگی و جنسی ارزیابی و خلاصه شود، سبب می‌شود به ارضای سیاسی و تشکیلاتی نیندیشید. اگر همیشه با این پدیده‌ها مشغول شوید، مقولات بسیاری را از دست خواهید داد. چنان چه پیداست بسیاری از کارهای ما این‌گونه‌اند. برداشت از عشق هم به احتمال زیاد اشتیاقی وافر به غریزه‌ی جنسی است. زن و مرد مجبورند که چنین بینشی را نسبت به هم پشت سر بگذارند. اگر کسی که این مورد را کنار نگذاشته است، به مجازات مرگ هم محکوم نمایی، خطایی تشکیلاتی و سیاسی را

مرتکب نخواهی شد. اینان ممکن است هر لحظه به وظایف خویش پشت کرده و خیانت پیشه کنند. دهها و صدها آزمون، این موضوع را اثبات کرده‌اند.

تعالی پدیده جنسیتی چگونه میسر می‌شود؟ باید جنس زن و مرد را همراه با اجتماعی شدن و به تدریج سیاسی‌شدن آنها به دست گرفت. این مورد لزوم قدرت ایدئولوژیک، سیاسی و کفایت عملی را موجب می‌شود. برای تحقق این موارد [در شخص آنها] نیز لازم است که عادت‌های زندگی بدوی به دور انداخته شده و ترک گردند. چگونه از این موارد گذار خواهی نمود؟ می‌دانیم ازدواج بردگی‌ساز راه چاره نیست. یک ازدواج ابتدایی در واقع باعث اتلاف انرژی انسان و بیرون ماندن وی از حیطه تشکیلات می‌شود. مشارکت دادن چنین شخصی در خط‌مشی گریلا و تشکیلات بسیار دشوار است. نتیجه ازدواجی که در ۱۵ سالگی روی داده است فروپاشی است. این را به خوبی می‌دانیم. باید این روند را واژگونه نموده و به تعالی دست یافت. ما در پی ایجاد محبت هستیم. اما نگرش و زمینه قدرت لازم برای این کجاست؟ همان‌طور که گفتیم ازدواج‌های زیر ۱۵ سال سبب فرسودگی می‌شوند. ازدواج‌های متفاوت با آن نیز که به شکل ابتدایی است پذیرفتنی نیست.

باید شکل متعالی آن را آزمود. دستیابی به این مورد، به حل ریشه‌ای برخی مشکلات بستگی دارد. باید هر دو طرف سیاسی، روشنفکر و اجتماعی باشند. در غیر این صورت زن و مرد نگرششان نسبت به همدیگر همچون یک موجود صرف جنسی خواهد بود. به هنگام برخورد با یک زن، اگر به عنوان کسی که دارای نیروی بیان است و همچون یک رفیق برخورد ننماید، رابطه‌ای عجیب به وجود می‌آید. این زندگی مشترک دو انسان نیست. از حد مرزهای انسانی می‌گذرد. یا به هیچ‌وجه کسی را که در مقابل اوست بعنوان جنس جداگانه‌ای نمی‌بیند و یا صرفا وی را همانند جنسی مخالف قلمداد می‌کند. این دو نوع نگرش دورتر از مرزهای عقب‌ماندگی است، انسانی نیست. نباید برخورد این‌گونه باشد. انسان موجودی اجتماعی و سیاسی و اندیش‌ورز است. وقتی که مقتضیات این مورد به جا آورده شوند، آن‌وقت تعالی آغاز می‌گردد. باید با اجتماعی شدن و رسیدن به سطح رفاقت آن را آغاز کرد، باید متفکر شد. رفاقت و دوستی در چارچوب معیارهای تشکیلاتی ما است و ابعادی سیاسی و تشکیلاتی دارد.

این رفتار با برخوردهای سنتی ناموس و جنسی رویارویی می‌کند. این درگیری را چگونه باید حل کرد؟ با انقلاب و یا ضد انقلاب. سیستم ضد انقلاب شیوه‌های ازدواج ابتدایی و جنسی زیر ۱۵ سال را تکیه‌گاه قرار داده، ما نیز برعکس آن با ازدواجی بر مبنای رفتار جنسی ابتدایی مخالف بوده و در پی متلاشی‌ساختن آن هستیم.

شخصیت غیراجتماعی نمی‌تواند برخورد صحیحی با حیات گریلایی داشته باشد

آیا به وجود آمدن این جنگ بزرگ مربوط به این مورد است؟ غرایز بسیار قوی هستند، آنها از عادات و تقالید بسیار قوی‌ترند. غرایز بخشی از طبیعت هستند. همانند غریزه گرسنگی و غریزه جنسی. اما نباید فراموش کرد که انسان با محدود کردن غرایز خود به مرز انسانیت رسید و یا با تبدیل غرایزش به سیاست، اجتماع و اندیشه، اولین مرحله را در انسانیت به وجود آورده است. خلق‌های آفریقا در مرز غریزه جنسی ابتدایی هستند. از سطح غرایز جنسی آن‌ها آگاهیم. بیماری "ایدز" نیز کمی با این مورد در ارتباط است. منازعه وضعیت غریزه جنسی که امپریالیسم در آن به سر می‌برد با سطح غریزه جنسی در آفریقای عقب‌مانده، سرچشمه این بیماری هستند. انفجار جمعیت یکی از نتایج این درگیری است. استاندارد کنونی زندگی امپریالیستی و خلق‌ها و وضع زندگی جنسی آن‌ها دلیل انفجار جمعیت است. این خود به تنهایی می‌تواند سبب تخریب طبیعت شده و جامعه را به وضع غیرقابل زیست درآورد. شاید کسانی بگویند لازم نیست اینچنین جهانی بیندیشیم. اما آنگونه نیست، ما سعی داریم معضلاتی را که به ساختار انسانی‌مان انتقال داده شده‌اند حل نماییم. نباید به کارهای بی‌بها و بی‌ارزش پناه برد. البته باید در ابتدا اجتماعی‌شدن را آزمود. اجتماعی‌شدن گردآمدن در یک مکان، به هم نزدیک شدن زن و مرد و ایجاد گفتگو با همدیگر است. در میان کُردها خطوط قرمزی وجود دارند. حتی گاه صحبت کردن ممنوع می‌شود. این راه‌حل نیست. با اینکه اجازه بحث کردن داده نمی‌شود اما همدیگر را زود فریب می‌دهند. این چه راه‌حلی است؟ راه‌حلی که ما مطرح کرده‌ایم چگونه است؟ بحث کردن و هرچه بیشتر با خصوصیات یکدیگر آشنایی پیدا کردن، آری؛ اما مسئله‌ای دیگر وجود دارد، نباید بلافاصله غریزه جنسی را مطرح نمود! زیرا این نیز شخص را به وضعیتی ابتدایی درخواهد آورد.

پس صحیح‌ترین کار چیست؟ ساختار انسانی جامعه کرد و ترک، چندان با هم متفاوت نیستند. یک عقب‌ماندگی عظیم اجتماعی و عقب‌ماندگی فوق‌العاده اقتصادی وجود دارد. این خود سبب عقب‌ماندگی و ضعف سیاسی می‌شود و با عدم دستیابی به سطح سازمان‌دهی و تشکیلات مرتبط است. ضعف شیوه کار نیز در عرصه نظامی تکرار می‌شود که ضعف را دوچندان می‌کند. این شخصیت نمی‌تواند برخورد صحیحی با حیات گریلایی داشته باشد. من هم در این مورد خود را آماده کرده‌ام. تأمل در آزمون خود را مفید می‌بینم. به نظر من یکی از بهترین جنبه‌ها باید این باشد.

برخورد من با معضل زن تبدیل به مبارزه هستی و نیستی با دولت شد

من به رفاقت معتقد هستم. رفاقت با دختران و بازی با آن‌ها زیبا است. اما وقتی به دوران ازدواج رسیدم، احساس کینه نمودم. از بلعیده شدن خود توسط این نهاد[خانواده] ترسیدم. با آن به صورت تردیدآمیزی برخورد نمودم. بعدها خواستم رابطه‌ام را با یک زن در سطحی پیشرفته‌تر تعمق بخشم. اما

درآن مرحله نیز خودم را گم نکردم. شاید احتمال آن وجود داشت که معیارهای خانواده سنتی را قبول نمایم اما در این مورد بسیار مدبرانه و ماهرانه برخورد نمودم. می‌دانید که این مهم، تبدیل به مبارزه‌ای بزرگ شد. به حد جنگ هستی و نیستی با دولت رسید. اگر من تسلیم سنت‌ها می‌شدم، دچار تعصب می‌گشتم و زنان را در یک طرف و مردان را در طرفی دیگر می‌دیدم، این مرا تا فئودالیسم می‌برد. اگر در پی ایجاد خانواده می‌بودم، این نیز منجر به همان نتیجه می‌شد. در رابطه‌ای که ایجاد شد، اگر دچار رفتاری خرده‌بورژوازی می‌شدم، آن هم مرا به تسلیم شدن در برابر دولت می‌کشاند. در آن صورت نه تنها یک فرد انقلابی نمی‌گشتم بلکه یک کارمند خرده‌بورژوا می‌شدم که چیزی از او نمانده و فرسوده گشته است. اما برعکس با احتیاط با این مسئله برخورد نمودم. عدم گردن نهادن من به سنت‌ها و مقولاتی که نظام تحمیل می‌کرد، در انقلابی‌شدن من نقش بسیار بزرگی ایفا نمود. اکنون بر روی معضل زن می‌اندیشم و سعی دارم به خصوصیات شخصیتی -روحی وی هرچه بیشتر پی ببرم. ما بهترین برخورد را در این مورد نشان دادیم. اما هنوز نمی‌توانیم ادعای "حل" مسئله را داشته باشیم. البته این برخورد تاحدودی سبب پیشرفتی شد که نمی‌توان منکر آن گشت.

درواقع ما از طرز برخورد کادر احتراز می‌ورزیم؛ حال کادرهای ما چگونه برخورد می‌کنند؟ گاه رسوایی ببار می‌آورند. در یک نگاه *"گرفتار احساسات بی‌ارزش" می‌شوند*. این رفتار در دومین روز به گریز از صفوف منجر می‌گردد. چرا زندگی در کنار هم سبب ناپاکی و راهگشای فرار می‌شود؟ حال آنکه باید بسیار بحث کرد. مشکلاتی هزارساله وجود دارند. می‌توان رفاقت و دوستی را برقرار ساخت، ما می‌خواهیم رفاقت مبارزاتی، تشکیلاتی و حتی سطحی پیشرفته‌تر از آن را گسترش دهیم. آیا چنین محبتی و لزوم اعتقاد به آن وجود دارد؟ به نابودی کشانده شدن محبت و دوست‌داشتن در میان کردها هم موضوع مهمی است.

سیستم ضد انقلاب نابود کننده محبت و روابط صحیح میان دوجنس است. نظام حاکم و سنت‌ها تماما نابودی روابط صحیح و محبت را موجب شده‌اند. این موارد یک سری *"داده"* هستند.

پس در مقابل به نابودی کشانده شدن محبت و دوست‌داشتن چگونه باید مبارزه رهایی را انجام داد؟ این دستاوردی علمی است. اگر نابودی وجود دارد پس باید در مقابل آن مقاومت وجود داشته باشد. در صورت چشم‌پوشی از این امر، نمی‌توان محبت و دوست‌داشتن را گسترش داد. مدتی پیش در سخنانی گفتم: *"انقلاب ما در عین حال یک انقلاب محبت است"*. این نیز عبارتی علمی است. تعریفی سمبلیک و ادبی نیست. در مقابل به نابودی کشانده شدن محبت حقیقی، باید بر انقلاب محبت اصرار ورزید.

بدون شک این شیوه رابطه می‌تواند بین دو جنس زن و مرد بیشتر توسعه یابد. این را احساس می‌نامیم. نه‌تنها بین جنس زن و مرد بلکه مجبوریم که مابین مردها و یا زن‌ها نیز آن را توسعه دهیم. آیا رفتار محترمی مردان نسبت به هم دارند؟ سیستم استعماری و فئودالیسم، آن را نیز نابود کرده است. آیا زن با دیده احترام به زن می‌نگرد؟ خیر، بلکه حسادت و دافعه آنان، گویی اینکه بسان کرمی است که روابط، صمیمیت، محبت و احترام را به تدریج می‌خورد. چگونه می‌توان مانع تمام این موارد شد؟ در ابتدا با شناخت. شما هنوز در مرحله شناخت هستید. باید شناخت را بر پایه‌های تاریخی انجام داد. به عنوان جنس از کجا آمده و به کجا می‌روی؟ کدام مشکلات را داری؟ شناخت، جواب این مشکلات است. حیوانات هم وقتی جنس مخالف خویش را می‌بینند، بلافاصله رفتاری غریزی نشان می‌دهند، پس این شناخت نیست. شناخت انسان بالاتر از این‌هاست. اگر در چارچوب سئوالاتی نظیر؛ در طول تاریخ چه بر سر ما آمده، وضعیت کنونی و تاریخی ما چیست و در مقابل این واقعیت‌ها، وظیفه ما چیست، بحث نمائید، بستر جهشی انقلابی را فراهم می‌کنید.

بدون ایجاد این شناخت چگونه می‌توان رابطه عاشقانه را ایجاد نمود؟ عشق را همچون رابطه دو انسان در هر سطحی نپندارید.

عشق، اصطلاحی بسیار متفاوت‌تر از این تعریف است: عشق اشتیاقی است که نسبت به آزاد شدن انسان حس می‌شود. احترامی است که نسبت به زیبایی انسان و تمامیت و نیروی رفتار انسان نشان داده می‌شود. منظور ما عشق خصوصی نیست، عشق در آن مورد بی‌مفهوم است. با طرح خواسته‌های متفاوت بدون پشت سر نهادن و گذر از تخریبات و قتل‌عام و نابودی محبت موجود نمی‌توان چیزی انجام داد. هم رابطه‌ای سطحی و بی‌ارزش و هم انکار آن هر دو اشتباه هستند. باید ابتدا رفیق و دوست شد. باید بر روی این مورد بحث نمود.

قبل از هر چیز بحث در مورد اینکه کیستیم؟ چیستیم؟ از کجا آمده‌ایم؟ حائز اهمیت است. در پی ایجاد جامعه نوینی هستیم. ابتدا باید در میان خود اقدام به ایجاد برابری، آزادی، احترام، محبت و جامعه‌ای نو نماییم. اگر قدرت پرسیدن سوال و ابراز احترام نداشته باشی و با این حال ادعای ایجاد "*جامعه نو و سوسیالیسم*" را داشته باشی، ادعایت هیچ ارزشی نخواهد داشت. این فریب همدیگر است. در صفوف مبارزاتی زنی تحت نام دوست داشتن با تملق برای مدیریت، خواهان پیشرفت می‌شود و آن را بهترین کار می‌پندارد. مدیر هم با قدرت و تحت حاکمیت گرفتن زن و کشاندن وی به وضعیت کنیزی، می‌خواهد همچو ارباب در کارها از او استفاده کند. این کار تو تبدیل به شیوه زندگی سنتی و معضل بزرگی برای جامعه می‌شود، پس کجا ماند برابری و آزادی!

اگر مبارزان صفوف ما را به حال خود رها کنیم، زن و شوهری سنتی را پیشه خواهند کرد. اما ما خواهان ایجاد جامعه نو هستیم. تقویت نظام سنتی خانواده، خیال، امید و اهداف ما را در ارتباط با جامعه‌ی نو، با نابودی روبرو می‌گرداند. این خطری بدیهی است که راهگشای نابودی می‌شود. شاید برخی این کارها را مواردی بیهوده تلقی نمایند. اما این گونه نیست. زنان و مردان چگونه باید همدیگر را بشناسند؟ شاید این سوالی بسیار بی‌ربط به نظر آید، اما به نظر من هنوز این مرحله پشت سر گذاشته نشده است. مهمتر از آن، آیا قدرت رفتار با همدیگر را دارید؟ در صورت داشتن آن بایستی تحسین گفت. شخصی که عشق را بر بنیادهای راستین گسترش دهد، قابل تحسین است. اگر عشق و احترامی بر بنیادهای راستین در جریان باشد غرورآمیز است. اما آیا وضعیتی این گونه وجود دارد؟ چگونه رسیدن دو نفر به هم و تصفیه تشکیلاتی را عشق، احساس و اشتیاق بنامیم!

هستی و نیستی شخص، تشکیلات است. اما با چنین رفتاری، تشکیلات را از بین می‌برد. مگر نگفتیم که طرز برخورد جداگانه‌ای می‌توانیم داشته باشیم. آیا خواسته خارج شدن از میدان جنگ و یا طرح گریز از آن، عشق است؟ آیا نیروی عشق به چنین چیزی اجازه می‌دهد؟ خیر، درست برعکس آن، بدون وجود منطقه‌ای آزاد در یک سرزمین، اصلا محیط لازم برای عشق وجود نخواهد داشت. برای عشق، سرزمین لازم است. من چندان موافق نیستم که "*در هر جایی می‌شود دوست داشت*". حتی گنجشک‌ها نیز تنها در نزدیکی آشیانه‌شان می‌توانند عشق‌ورزی کنند. آن‌ها هم نگرش آزادی مخصوص به خود دارند. نمی‌توانی دراروپا عشق بورزی. جوانان ما به اروپائیان حسرت می‌ورزند. کسانی که اروپائیان آن‌ها را مسخره می‌کنند و انسان به حساب نمی‌آورند، به "*یشیل چام*" علاقه نشان می‌دهند. از آمریکا تقلید می‌کنند. در "*یشیل چام*" فقط رذالت و پستی ایجاد می‌شود، نه عشق! چگونه با شیوه‌ای که شما می‌اندیشید سرزمین‌مان را نجات خواهیم داد؟ چگونه خلق را پایبند میهن کرده و وادار به مبارزه برای آن خواهیم نمود؟ فراتر از آن چگونه اقدام به ایجاد پایبندی‌های تشکیلاتی خواهیم کرد؟ اگر سال‌هاست که این موفقیت ایجاد نشده است، پس عشق اصلا نمی‌تواند با موفقیت ایجاد شود. پس این امر چگونه ایجاد خواهد گشت؟

می‌توانی بر وفق مراد خود در هر سطحی غریزه جنسی را در زندگی به کار بندی اما در آن صورت در سیاست موفق نخواهی شد. موفقیت تشکیلاتی نیز نخواهی داشت. اگر موفقیت تشکیلاتی نداشته باشی گرسنه خواهی ماند. اگر گرسنه ماندی، نه تو با طرف مقابل و نه او با تو می‌تواند زندگی نماید. در نتیجه هر دو طرف با همدیگر درگیر شده و سعی خواهند کرد که خویش را به جاهای متفاوتی عرضه کنند. درواقع این مشکل ابعاد زیادی دارد. در ظاهر انگار دوجوان "*دست همدیگر را گرفتند، عشق ورزیدند،*

پیش آمد و کار تمام شد". اما می‌بینیم که اصلا آن‌گونه نیست. مشکل احساس، به تنهایی مشکلی کوه پیکر است. من به سنی که رسیده‌ام، روابط عظیم تشکیلاتی برقرار می کنم. در صفوف تشکیلات نیز بر اساس معیارهای سازمان با شما زنان رابطه برقرار می‌سازم. اما هنوز هم نمی‌توانم این ادعا را داشته باشم که بگویم" شما تاچه اندازه از دوستی و عشق برخوردارید". حتی می‌توانم بگویم که هنوز هم با معیارهای زندگی سنتی با مسئله برخورد می کنید. واقع گرا هستم. من در سطح ملی و میهن به محبت می‌اندیشم. مرا رهبر می‌نامند. واضح است که رهبر مجبور است برای تمامی زنان و مردان محبت بیافریند. اگر آن‌گونه نباشد تماما یک فریب کار می‌شود. اما می گویید:" *یا از این کار دست برمی‌داریم، یا تا سطح روابط فردی آن را پیش خواهیم برد.*" آن‌گونه میسر نیست و چون میسر نیست، شما به تعریف درستی از عشق و رابطه نمی‌رسید و بحران شروع می‌شود. تشکیلات شکست می‌خورد، اما تو نیز از بین می‌روی.

در این مورد برای آشکار شدن حقایق و حل آنها شیوه مبارزاتی خاصی را داریم. توضیح بیشتر لازم نیست. حتما می توان با اجتماعی‌شدن، سیاسی‌شدن و تشکیلاتی‌شدن به راه‌حل رسید. مشکلات مانند هم نیستند اما به همدیگر وابسته هستند. این وابستگی در شرایط مبارزه و زندگی حزبی ما حتمی‌تر است. اگر در یکی گام پس نهاده شود، دیگری عقب رانده می‌شود. اگر منکر یکی شوی، دیگری ضعیف می‌شود. چگونه تعادل را نگه خواهی داشت؟ **به همین جهت است که "*انقلابی‌بودن از هر نظر*" را لازم می‌بینیم.** سطح روابط باید بسیار هنرمندانه باشند. تشکیلات را فراموش نخواهی کرد. جنگ نظامی هم که به صورت فعلی درحال انجام است. اشتیاق به سرزمین، بستر و بنیاد همه‌چیز است. با شخص مقابل خود با این معیارها باید رفتار نمود. اگر می‌خواهی با مرد یا زنی زیبا باشی، پس باید این اصطلاح اساسی را مبنا قرار دهی. زیبایی فقط با چنین مبنایی معنا می‌یابد. تعالی و یا کارایی روابط میان دو جنس، فقط بر این اساس می‌تواند به وجود آید. در غیر این صورت نتایجی باژگونه به بار خواهند آمد. اگر شخص خواهان " ایجاد زندگی مخصوص به خود با اشتیاق و ازدواج " است، پس باید تبعات آن را هم قبول نماید. همه می‌دانیم کسانی که در میان سازمان ما، زندگی‌ای مخصوص به خود داشتند به چه وضعیتی دچار گشتند. در این صورت چیزی نمی‌ماند. پیشاهنگی دشوار است. شما چرا بدون وسعت فکری می‌مانید. از این بُعد نمی‌توانید خود را تحلیل نمایید. این تحلیلی سخت‌تر است. کسانی که خود را از نظر تشکیلاتی تحلیل نکنند هرجا که باشند ضعیف شده یا دست به انتحار می‌زنند و یا فرار پیشه می کنند. عدم تحلیل خویش در این موضوع، سبب پشیمانی و یا انتحار می‌شود. فردگراییِ دو نفر بسیار خطرناک‌تر می‌باشد.

باید به میزان ایجاد محبت و دوست‌داشتن، مبارزه را توسعه داده و به میزان گسترش مبارزه، محبت و دوست‌داشتن را ایجاد کنی

تحلیلات ما در مورد خانواده با تحلیل فرد متداخل هستند اما وسیع‌ترند. انقلابی‌کردن نهاد خانواده و یا انقلابی‌کردن روابط زن و مرد دشوارتر از انقلابی‌کردن فرد است. باید ابتدا تعصب و عادات خود را در این عرصه شناخت. حتی در صورت امکان بایستی نابودکردن مقوله کهن را نیز در نظر داشت. در تمام مقولات متعلق به گذشته، محبت و احساس وجود ندارد. در واقع اگر هم وجود داشته باشد، حاوی خیانت و نابودی است. زن همچون یک شخص، هزار بار خود را انکار کرده و به وضعیتی بی‌ارزش و یا بی‌حیثیت درمی‌آورد. چنین محبت و رابطه‌ای چه معنایی دارد؟ آزمودن آن ممنوع نیست. در این مورد آزاد هستید. ولی هنوز یک هفته نگذشته خواهید دید که این ارتباط چه بر سرتان خواهد آورد. دلایل آن بسیارند. زن پا پس نگذاشته همچو یک چرخ مرد را تحت فشار قرار داده و یا او را همچو یک آسیاب می‌کوبد. اگر مرد در این وضع بتواند یک هفته تحمل کند، باید او را تحسین نمود. اگر زن از شرفش پا پس نگذارد، مرد روزانه از روابط جنسی گرفته تا خورد و خوراک و هر نوع رابطه‌ای، خواهان حاکمیت خواهد بود. شکل‌گیری مرد بر اساس حقارت نسبت به زن و هیچ انگاری و بی‌احترامی‌کردن نسبت به او می‌باشد. از این نظر یک *"ابر واپسگرا"* است. حیثیت زن نمی‌ماند، زنی علیل شده، از نظر فیزیکی، روحی و فکری نابود می‌شود. به یک زن روستایی بنگرید؛ فکر او نابود شده و جسمش مچاله گشته و به حالت کپه درآمده است. ممکن نیست در وجودش بتوان چیزی به نام روح یافت. چنین زنی برای مرد چه فایده‌ای دربردارد؟ مرد به او پشت پا زده و حقارت خواهد کرد. آیا رفتار موجود چنین نیست؟ واضح است که چنین زنی قادر به انجام کاری نبوده و ناتوان است.

آیا این ایجاد عشق و احترام است؟ هنوز به بیست سالگی نرسیده، زندگی شکلی از مرگ به خود می‌گیرد. من به زندگی ارج می‌نهم. به همین دلیل عهد بستم که زندگی را نجات بخشم. این سطح را در روابط میان زن و مرد نخواهم پذیرفت. این امر در شخصیت من تبدیل به مبارزه‌ای بزرگ شد. نه خویش را به صورت چنین شوهری و نه طرف مقابلم را به صورت چنین زنی درآوردم. همچنانکه دیده می‌شود، امروزه این جنگ همه‌گیر شده و به جنگ در راه آزادی یک جنس مبدل شده است.

چیزی که میان من و شما در حال جریان است یک مبارزه است. زندگی شما در درون حزب، غیر از مبارزه چیز دیگری نیست. درواقع از لحاظ جنسیتی در حال مبارزه هستید. این را تحت‌نام آزادی زن انجام می‌دهید. جایگزین آن، شکل زندگی سنتی است. اگر می‌خواهید می‌توانید بیازمایید. اما بلافاصله نباید شکوه و ناله کرده و تقاضای کمک از تشکیلات و رفتن به پشت جبهه و خارج شدن از میدان مبارزه نمایید. شیوه زندگی آنهایی که در اروپا از زیر بار مبارزه شانه خالی کردند، شیوه صحیح زندگی نیست. این ازدواج هم نیست. این‌ها اکنون بزرگترین خائنان هستند. اگر فرصت بیابند حزبمان را نابود خواهند

کرد. آنهایی که به جنوب [کردستان] فرار کردند نیز اگر فرصت بیابند حزب‌مان را نابود می‌کنند. زنی در صفوف ما بود که مشکلات بسیاری داشت. ده سال با تکیه بر ما زندگی کرد. در آخر با یکی از افراد کمیته مرکزی حزب فرار کرده و ارزش‌های مادی قابل توجهی را هم با خود برد، وظایف مهمی وجود داشت که به آن‌ها هم خیانت نمود. آیا بهترین کُنترا می‌تواند چنین ضربه‌ای را وارد آورد؟ خود می‌گفت: *"سال‌ها تاثیر ضربه‌ای که وارد کردم، باقی خواهد ماند"*. شجاعت را ببینید! دهها مثال از این نوع وجود دارند. زن شریر دیگری در میان صفوف گریلا وجود داشت، به مقامش تکیه می‌زد، بعدها نیز به آغوش نظام حاکم شتافت. هم‌اکنون یک *"روسپی"* در بخش معترفان زندان ترکیه است. درد بزرگی است اما حقیقت دارد. می‌خواستند تمام زنان را به چنین حال و روزی در بیاورند. *"به اصطلاح"* همدیگر را یافته و فرار می‌کنند. *"به اصطلاح"* حرکت رهایی را تنظیم کرده بودند.

توضیح مثال‌های درون حزب چندان لازم نیستند. آزمون‌ها و مبارزات خود را توضیح دادم.آزمون‌هایی استراتژیک و در عین حال خنده‌آور بودند. معضل دشواری است. *عشق چندان آسان نیست. کاری است که احتیاج به احترام وافری دارد. بنیادش نیز متکی بر سازماندهی و موفقیت‌هاست.* چرا من برای زنی که اهل موفقیت نیست، ارزش قائل شوم! چه مرد و چه زن، وقتی به ارزشی نرسند، محترم نمی‌شود. وقتی احترام نباشد، محبتی نمی‌تواند وجود داشته باشد و ارتباط نیرومند هم با این وضع ایجاد نمی‌گردد. این بزرگترین بی ناموسی است که وقتی تشکیلات شکست بخورد و میهن و خلق تماما از دست بروند، شخص هنوز معتقد باشد که با سامان دادن به زندگی شخصی در اروپا و پناه بردن به یک سازمان در آنجا، کار بزرگی انجام داده است! آیا همدیگر را به این شکل نجات‌دادن محافظت از ناموس است؟ اگر این افراد را به دست آورده و نابود هم کنی، باز هم ناحق نیستی. موضع‌گیری از این نظر صحیح است. از طرف دیگر در هیچ جایی این‌همه آزادی، برابری، احترام و محبت نسبت به روابط روا داشته نمی شود. هیچ شخصیت دیگری نیز این همه بر روی این موضوع تامل نکرده و به آن مشغول نمی‌شود.

مبارزه را پیش می‌بریم، هیچ کس نباید انتظار راه‌حلی بی‌بها را داشته باشد. در این مورد باید تلاش کنیم. مادام که به احساسات احترام می‌گذاریم، پس باید آن را با دسترنج پیوند دهیم. در این مورد نباید به آن بی‌احترامی روا داشت. یعنی نه بگذارید کسی از دسترنج شما سوءاستفاده نموده و نه شما از دسترنج کسی سوءاستفاده نمایید. به ابزار رفتار بی‌ارزش مردان مبدل نشوید. بدون متحمل‌شدن رنج و دشواری، خواهان رهایی و پیشرفت بی‌ارزش خود با تکیه بر مدیریت مردان نشوید. نه به صورتی بی‌ارزش دوست بدارید، و نه اجازه دهید آن‌گونه دوست داشته شوید. راه محبت را به شیوه‌ای صحیح در پیش گیرید.

محبت ضروری است. عدم برخورد صحیح با محبت و یا عدم وجود آن در میان مبارزان خطرناک است. شعار ما این است: *"به میزان ایجاد محبت و دوست‌داشتن، مبارزه را گسترش داده و به میزان گسترش مبارزه، محبت و دوست‌داشتن را ایجاد خواهی کرد"*. این فرمول صحیحی است. این، مبارزه من در هر عرصه و سطحی می‌باشد. من این مورد را از آزمون خویش استنباط نمودم. چرا این‌همه به معضل زن علاقه نشان می‌دهم؟ این در واقع رابطه مستقیمی به گسترش مبارزه دارد. من قبلا این گونه نبودم. شما چرا اکنون همراه با جزئیات و هوشیاری علاقه‌مند مسئله می‌شوید؟ آیا به سبب علاقه‌مندی شما به مبارزه است؟ و یا اینکه در نوع دوست‌داشتن و محبت زنی که خواهان پیوستن به صفوف گریلا است، دگرگونی حاصل می‌شود؟ تنها خواستن کافی نیست. اگر تشکیلات، شیوه و تاکتیک آن را ایجاد نمایید، با ارزش‌ترین پیوندهای محبت‌آمیز را بدست خواهید آورد و درست در این‌جاست که میهن نیز رهایی می‌یابد. پس شما نیز نیروی اساسی رهایی میهن و انسان شده و مورد احترام واقع شوید.

انسان استعدادی اتم گونه است

هدف از ارزیابی همه‌بعدی مسئله زن و بحث در مورد آن، این است که بن‌بست‌های موجود در میان کادرها و صفوف حزب را برطرف ساخته و معیارهای مبارزی‌بودن را بدون اینکه به موانع و تنگناهای زیادی برخورد نماید، بسوی مجاری پرنشاطی سوق دهیم. می‌دانیم که انسان یک منبع بزرگ انرژی است. انرژی هر اندازه ساکن بماند، فرسوده شده و به طبیعت برمی‌گردد و مطابق با قوانین چرخه طبیعت کارایی خواهد داشت. ما برآنیم انسان را از حالت پتانسیل درآورده و به انرژی تبدیل نماییم. بدین ترتیب او را همچون عرصه‌ی اساسی برای چاره‌یابی، به جنگ سیاسی و سپس نظامی وارد کنیم و به حالت یک عضو فعال درآوریم. به راستی انسان یک استعداد اتم گونه است. مسئله مهم شکافتن ذره‌های آن است.

اما این چه ربطی به مسئله زن دارد؟ انسانی که از غریزه جنسی بدوی رهایی نیافته از پتانسیلی برای انفجار برخوردارست. احتمال دارد همچو "چرنوبیل"[1] حادثه ببار آورد. تنها انسان‌ها را از بین می‌برد، فلج می‌کند و سرطان ایجاد می‌کند. می‌دانم مردان و زنانی هستند که اسیر گشته، علی‌رغم تمام استعدادهای خود، غرق شده و بدون اینکه بصورت واقعی زندگی کنند، مرده‌اند. باید این را از هم فروپاشاند. چرا سعی در فعال‌کردن پتانسیل شخصیت‌های منحرف داریم؟ این تماما تنظیم زن و روابط بر اساس منافع طبقه حاکم است. بدون جنگ در مقابل این مورد نمی‌توان در مقابل زندگی محترم بود. یک وظیفه حتمی انقلاب آن است که از طریق اصطلاحات نوین ضربه‌ای سنگین بر دنیای سنتی اطراف زن وارد

[1] رآکتور هسته‌ای روسیه که انفجارش تخریباتی بزرگ بر طبیعت به جا نهاد..

ساخته و همراه با رفع پلیدی‌ها، انرژی‌ای پاک و روشنگر را در زن ایجاد نماید. در این حالت زن اصالت حقیقی خویش را یافته و فعال می‌گردد.

به این امر اعتقاد کامل داشته و جهت فعال نمودن پتانسیل زن، تمام نیروی خویش را بکار خواهیم گرفت. فشار طبقاتی، سنت و اخلاق و همچنین نظارت سخت جامعه مردسالاری، زن را به حالتی خفقان دچار ساخته است. انقلاب ضمن رهایی هر گروه، خلق و جوامع از زیر فشار و سرکوب، پتانسیل ذاتی آنها را فعال نموده و کانالیزه می‌نماید. این امر در مورد زن ضروری‌تر است.

ابتدا باید حقایق را با اشتباهات و صحت‌های آن شناخت و سپس آن را تغییر داد. باید پس از تشخیص امور اشتباه و صحیح، زیبا و زشت آغاز به متحول نمودن آن‌ها کرد. این‌گونه می‌توان وظیفه از بین برداشتن اشتباه و زشت و جایگزین کردن صحیح و زیبا را بجا آورد. این را نیز، انقلاب انجام می‌دهد. مسئله، عینی است و وظیفه‌ای است که انقلاب نمی‌تواند از آن چشم‌پوشی نماید. این بزرگ‌ترین عامل ایجاد بن‌بست در صفوف ماست. چه درون حزب، چه خارج از آن، اشخاص به همدیگر نیرو نمی‌بخشند. هنوز در تردید هستند. از *"نظام برابر"* سخن به میان می‌آورند. برابری یعنی چه؟ ازدواج را بررسی کنیم. ازدواج را می‌توان اتحاد و یا زندگی مشترک برای تکامل نسل انسان نامید. اگر در این مورد هم‌سویی هدف و تصمیم وجود داشته باشد، این بدان معنی است که برابری ایجاد شده است. اما اگر این نهاد اتحاد یعنی نهاد خانواده به حالت یک ابزار پست کننده و در چالش با تکامل و مغایر با منافع آن جامعه و ملت درآمده باشد، آن‌وقت نمی‌توان از یک رابطه سالم خانوادگی و یا روابط آزاد بحث نمود. بنابراین مجبور هستیم اینگونه خانواده را به شدت به نقد کشیده و در مورد روابط آن پذیرای انتقاد باشیم.

پس روابط و زندگی مقبول چگونه است؟ در محیط حزبی و با تلاش‌های همه‌جانبه سعی در پیشبرد این مورد داریم. این امر جنبه‌ای غیر قابل درک و قبول ندارد. یک وظیفه است. زنان به دلیل فشار جامعه و وضع غیرقابل تحمل آن، به حزب می‌پیوندند. این اساسی‌ترین دلیل است. باید جواب این ملحق‌شدن را یافت. حزب به ایجاد برخورد و رفتار آزاد مکلف می‌باشد، زنان هم به عمل. خواسته‌ها نباید عکس این مورد باشد. به‌ویژه باید آن را با مبارزه برای نیل به آرزوها یکی گرداند. هم‌چنان‌که مبارزه حزبی از یک نظر مبارزه برای زنان است. باید پیوند نهان این معادله را به خوبی درک نمود.

هرروز مردن در راه مبارزه، از تسلیم شدن بهتر است

اقدام به مبارزه‌ای بزرگ جهت نیل به آزادی، هزار بار بجاتر از محکوم شدن به سنت‌ها و محوشدن ذره ذره انسان درآن است. هر روز هزاربار مردن در راه آزادی، بجاتر از یک‌بار گردن نهادن به شرایط تحمل‌ناپذیر است. آزادی مقدم‌تر از آب و نان است. تلقی خورد و خوراک به عنوان اساسی‌ترین نیاز در

تضاد با اساسی‌ترین ارزشهای زندگی بوده و اساسی‌ترین دلیل سیر قهقرایی زندگی انسان‌ها است. صحیح‌ترین موضع این است که به جای این مورد به آزادی و مبارزه برای آن گرایش نشان داد.

پیشرفت P.K.K را این گونه می‌توان تعریف نمود. هم‌چنانکه در اساس، این ویژگی P.K.K زنان را جذب نموده است. ما با استفاده از تحلیلات این مورد را روشن کرده و چگونگی بجای آوردن ضروریات آن را تعیین می‌نماییم. بدون شک نمی‌توانیم راه‌حلی نسخه‌وار و یا لحظه‌ای ارایه دهیم. همانند هر مسئله، در این مورد هم نیاز به سالیان متمادی مبارزه و خلاقیت و مهم‌تر از آن تشکیلات وجود دارند. تشکیلات نیز مساوی است با مبارزه!

مباحث ما در این مورد تاحدودی شخصی است. حزب نیز در این باب بحث کرده و بتدریج براساس آن حرکت می‌نماید. بنابراین شرکت در بحث، هم حق شماست و هم.وظیفه. باید بدون تضاد با یکپارچگی حزب، به ویژگی نیروبخش آن توجه نمایید. باید بدون توجه به تابوها، مسئله را به بحث کشانده و حل نمایید. احترامی که به زن و از این نظر به مرد نشان خواهیم داد، ایجاد نیروی دستیابی به آزادی دربرابر ضجه‌های ناشی از تبعات سنگین سنت‌ها است. این مورد واقع‌گرایانه‌ترین شیوه بیان احترام است. حتی می‌توانیم بگوییم که بزرگ‌ترین ویژگی انقلاب‌مان مطرح کردن ارزش انسان و لزوم ابراز احترام نسبت به حیثیت انسانی است. درنگاهی مشخص، معضل قابل درک است. روستائیان فرزندان خود را قبل از پانزده سالگی به ازدواج وادار ساخته و این‌گونه بنا به منظر خود معضل را حل می‌کنند. بورژوازی و نظام امپریالیستی با تبدیل زن به بدترین کالا آن را به راه‌حلی بدتر از روستائیان می‌کشانند. او را تبدیل به کالایی برهنه می‌نماید. راه‌حل سوسیالیستی و آزادانه نمی‌تواند این‌گونه باشد. نه پوشاندن زن با پیچیدن در هفت پارچه توسط فئودالیسم و نه همدست کردن زن برای مکانیسم‌های مصنوعی در بازار توسط کاپیتالیسم امپریالیستی، شیوه راه‌حلی معقول نیست. رفتار آزادانه، انسانی‌تر است و جهان‌بینی ما هم بر این اساس است. برای مصطلح‌کردن این مورد در ابتدا باید بحث نمود. برخوردهای تجاری با زن و استفاده از او در تبلیغات و بازار به تمام معنا بی‌احترامی است. حتی فراتر از بی‌احترامی، حقارت است، دشنام است، تهدید زندگی بوده و بدتر از مرگ است.

به همین جهت این مسئله جنبه حیاتی دارد. زنان به عضویت حزب درمی‌آیند و به همین علت از حزب انتقاداتی دارند و حق هم دارند انتقاداتی داشته باشند. برای مطالبات آزادیخواهانه خویش، راه‌حل صحیحی می‌طلبید. به همین سبب بدون هرگونه تردیدی خود را قهرمانانه فدا می‌کنید. صدها رفیق زن ما جهت پایبندی به آزادی، تسلیم‌نشده ،گردن ننهاده و خویش را فدا کردند. با یک نارنجک و یا گلوله‌ای،

این موضع‌گیری ارزشمند را نشان [illegible] انکار این مورد و یا دیدن و ادا نکردن حقش بی‌احترامی بزرگی است، عدم ادای حق ارزش‌های بزرگ و عدم پایبندی به یادبود آنان است.

بردگان نیز حق ازدواج را با مبارزه به دست آوردند

مادامی که این همه فداکاری وجود دارد پس باید ادراک زیادتر شود. باید درست و نادرست را جسورانه از هم جدا کرد. بسان هر رابطه‌ای، در این مورد خدمت به انقلاب وجود دارد. باید این موارد را تشخیص دهیم. اوضاعی نامقبول و اوضاعی قابل قبول وجود دارند. این حوزه، عرصه آزادی است. هم آن را تعیین نموده و هم از آن حفاظت و مواظبت کرده و هم آن را به موفقیت خواهیم رساند. این نیز دشمنانی دارد. وسیع‌ترین جنگ درون حزب در این عرصه جریان دارد. پیوستن یک زن به حزب به معنی آغاز پدیده‌ای است که باید بیشترین جنگ را برای آن انجام داد. این به معنی ایجاد امکان رفتار برابر و آزاد، برای روابط زن و مرد است. شما این حقیقت را به خوبی درک نکردید. رفتاری ساده، کودکانه، ضعیف و سطحی نسبت به روابط نشان دادید. چنین چیزی، بنا به سنت‌ها توجیهی برای سبک‌سری شما نیز می‌باشد. ما برخی از کارها را برای مبارزه‌ای بزرگ آغاز نمودیم. زن وقتی به عضویت حزب درآمد، بالفور رهایی نمی‌یابد، بلکه زمینه مبارزه‌ای بزرگ را به دست می‌آورد. یعنی یک زن تنها با ملحق شدن به حزب و گرفتن اسلحه در دستش، نمی‌تواند بگوید که قابلیت و لیاقت خویش را اثبات می‌نماید، بلکه تنها زمینه‌ای می‌یابد تا قابلیت و لیاقت خود را نشان دهد. البته کسانی که این را اشتباه تفسیر می‌کردند، کم نبودند. با شلیک یکی دو گلوله، خود را یک انقلابی بی‌عیب و نقص قلمداد می‌کنند. چند روز سرپا ماندن با تکیه بر قدرت دیگران در میان صفوف گریلا را، همچون اثبات قابلیت‌های خویش تفسیر کردن، رفتاری کودکانه و فردی است. این‌ها فقط گام‌های آغازین هستند. سایر جنبه‌هایش با مبارزه‌ای بزرگ تعیین خواهد شد. زمینه مبارزه را فراهم کرده‌اید، اما هنوز راهی طولانی جهت موفقیت در مبارزه در پیش رو دارید. برای موفقیت باید تلاش بیشتری انجام دهید. اصرار ما بر مبارزه در راه آزادی زن، یگانه راه بیدارکردن وی است. با هر چیزی که علیه آن است می‌جنگیم. به هر آن‌چه حق تو می‌باشد برس، اما این با مبارزه امکان موفقیت می‌یابد.

برده‌ها مدت طولانی حق ازدواج نداشتند. آنها نیز با مبارزه به حق ازدواج رسیدند. سرف‌ها (کشاورزان وابسته به فئودال) هم چندان حق ازدواج آزاد نداشتند و این حق را در نتیجه یک مبارزه طولانی به دست آوردند. پرولترها هم نتوانستند تماما آزادانه ازدواج نمایند. سوسیالیسم تا حدودی به این امکان بخشید. در تاریخ نیز توسعه یک خانواده با ملی شدن، تجمع در یک کشور و با تشکیل دولت

مرتبط است. چرا در میان کولی‌ها نهاد خانواده توسعه نیافته است؟ زیرا سرزمین، کشور و هویت معین ملی ندارند.

تمام این‌ها را جهت رفع برخی از پیش‌داوری‌ها و شناخت شما از حقائق می گویم. انسان‌هایی که این‌همه سطحی و ضعیف هستند چه‌کاز می‌توانند انجام دهند؟ نه تنها زن بلکه مرد هم همان‌گونه است. با این وضعیت چگونه می‌توانید قابلیت قبولاندن خویش را ایجاد نمایید و یا با چه رویی این را انجام خواهید داد؟ آیا اصلا به این نیندیشیده‌اید؟ لزومی به خجالت وجود ندارد، از یک نظر من هم سعی در قبولاندن خود دارم. چون از جهتی رهبر کسی است که خود را به ملت خویش عرضه می‌دارد. باید با وجود پذیرش از طرف خلق و یا زنان، باز هم پرسید آیا زنان مرا قبول خواهند کرد؟ باید چنان غنایی را بیافرینی که تو را بپذیرند. نمی‌توانی همچو یک ارباب رفتار کنی. نباید اربابی و یا پادشاهی پیشه کنی. نمی‌توانی رمقی را که در او باقی مانده نیز تو از او بگیری. نمی‌توانی او را در مقابل خویش به حالتی ضعیف درآوری. اما رفتارهای سنتی شما این‌گونه است. برخوردهای شما با شوهر، طبقه حاکم و مرد، بر این مبنا قرار دارند. سئوالاتی از قبیل خلق و میهن چیست؟ چه‌چیز در کجا قرار دارد؟ چه‌چیز از کجا آمده و به کجا رفت؟ من در کجای این پروسه قرار دارم؟ را از خود نمی‌پرسید و در پی جوابگویی به آنها برنمی‌آیید. گویی روال موجود را قبول دارید و معتقدید که همچنان اینگونه نیز خواهد ماند. اما انقلاب می‌خواهد این معضلات را حل نماید.

"آپوئیسم" یعنی از آغاز و انجام دشوارترین کارها احتراز نورزیدن

دیرزمانی است که انسان بی‌اعتنا را نمی‌پسندم. نسبت به این انسان و این شخصیت بی‌ادعا، سبک‌مغز، بی‌چاره و بی‌مصرف احساس کین نمودم و به سوی انقلاب گرایش یافتم. سعی کردم بدانم انسانی که مشکلات زیادی دارد، چگونه می‌تواند محتوای خویش را پربار نماید؟ از خود پرسیدم آیا در سطح ملی، اجتماعی، انسانی و در سطح جهانی به من گوش فرا داده و مرا خواهند فهمید؟ اما شما بیشتر در چارچوب یک خانواده برخورد می‌نمایید. نباید با مشکلات این‌همه تنگ‌نظرانه و عقب‌مانده برخورد نمود. باید سطحی نیرومند در شخصیت داشت تا با ارزش بود. واضح است که این با سلاح حزب و نیروی تشکیلات ایجاد می‌گردد. با استعداد سیاسی، قابلیت تحلیل و برتری رزمندگی خود را غنی می گردانی. در نتیجه، هم مادیات و هم معنویات را به دست می‌آوری. آن‌وقت قدرت و نیرو ازآن تو خواهد بود. چنین انسان‌هایی می‌توانند با هم حرکت نمایند. چرا در سطح بین‌المللی کسی مرا همچون یک رهبر قبول نمی‌نماید؟ زیرا ملت کرد بسیار محروم است. می‌دانم تا زمانی که او را به صورت یک قدرت استراتژیک و مؤثر در معادلات بین‌المللی در نیاورم، من هم ارزش چندانی نخواهم داشت. این مرا به سطح رهبری

استراتژیک می‌رساند. با یک مقایسه اگر ملت کرد را به جای زن بگذارید، بهتر می‌توانید او را درک نمایید. چرا کسی به شما زنان چندان توجه نمی‌کند؟ مردها چرا برخوردهای بی‌ارزشی در مقابل شما دارند. چرا برخورد صحیحی با انتظاراتی مانند محبت، سطح زندگی، بهداشت و آموزش روا داشته نمی‌شود؟ زیرا بیچاره و فاقد قدرت می‌باشید. اساسی‌ترین تفکر مردان "نحوه خریدن زن و قیمت آن" است. زیرا وزنه مهمی نیستند. ببینید یک دختر آلمانی در مقایسه با یک دختر تُرک بیانگر ارزش محسوسی است. او توان چیرگی بر مردی ترک را دارد. مرد تُرک برای چنین دخترانی "*خانمی*" می‌کند. اما همان مرد در مقابل یک دختر آناتولی همچون یک غول است. مجبوریم که این را بفهمیم. چرا وقتی به دختر ترک می‌رسد این گونه است؟ زیرا هیچ قدرتی ندارد و فاقد اندیشه هم می‌باشد. اصلا معلوم نیست جان در بدن دارد یا نه!

من از این وضعیت دچار وحشت شدم و مسئله آزادی را مورد بررسی قرار دادم. این‌ها شاید برای شما معنای چندانی نداشته باشند اما برای من به نوعی دلیل پیشرفت دادن است. دقیقا همانند نیروی موشک‌های دارای انرژی هیدروژنی. معضلاتی وجود دارند که نمی‌توان آن‌ها را قبول نمود. این راه را بر P.K.K می‌گشاید و آن نیز به معنی راه‌حل برای معضلات است. شما زنان فقط می‌توانید ناله کنید. تنها "شکایت" کرده و همچو سرنوشت مقدر به این مسئله می‌نگرید. خوبی و زیبایی من ناشی از آن است که نگرشی همچون سرنوشت مقدر به این مسئله ندارم، چیزی که کسی آن را نیازموده! بلافاصله برای از میان برداشتن این طرز نگرش دست به کار شو و شروع کن، البته که در راه چنین مبارزه‌ای هرچه پیش آید، خوش آید. آپوئیسم تاحدودی هم این است و البته که این صحیح می‌باشد.

این مسایل نه‌تنها برای زنان بلکه برای مردان نیز صدق می‌کنند. در سالهای جوانی من، وقتی بحث از رابطه زن و مرد می‌شد، نه کسی مرا خوشبخت می‌دید و نه من چنین چیزی را برازنده خویش می‌دیدم. گفتم اگر هرچیز را با اراده آزاد خویش نیافرینم، آنگاه از روح رادمنشی به دور هستم. تلاش کردم برخی از روابط نشات گرفته از نظام را تجربه نمایم. سعی کردم با دختری رابطه برقرار نمایم. این مسایل در سال‌های جوانی معمول است. بعدها نیک دریافتم که هر چه نظام ایجاد و حاضر کرده است، برای استفاده دلخواه انسان مساعد نیست. هرچیزی که نظام ارائه می‌نماید، برای منفعت خود است. در واقع موضع‌گیری علیه این امر، انقلاب بزرگی است.

باید با بسیاری از روابط و شخصیت‌هایی که از نظام سرچشمه می‌گیرند با شک و تردید برخورد نمود. رفتار پلیسی را توصیه نمی‌کنم. در یکی از جلسات درسی‌ام در مورد زن گفته بودم که ـ شاید مبالغه‌آمیز نیز به نظر برسد ـ جنسی است که بالفعل از بزرگ‌ترین ظرفیت جاسوسی برخوردارست. چرا

"*جاسوسی عینی*" است؟ زیرا در برابر اراده حاکم "*کاملا تسلیم*" شده است. شخصی که تا این اندازه تابع اراده حاکم، مردسالاری و طبقه‌سالاری می‌باشد یک "*جاسوس عینی*" است. این واقعیت، بردگی، تسلیم شدن و سازشکاری را بیشتر می‌کند. به همین سبب در باب برخورد آزادانه بسیار کار کردیم. بر این نیز تاکید کردیم که "*اگر زن را تماماآزاد کنی، راه را بر انقلابی بسیار رادیکال خواهی گشود*". این ارزیابی صحیحی است. زیرا یک خلق محروم، ارزشی استراتژیک ندارد. اسارت کامل، بستری را برای ایجاد قدرت می‌گشاید. اگر تا آن حد فرومایه شده باشیم که از بر زبان آوردن نام خویش احساس شرم نماییم، باید دانست که ارزش خود را بسیار از دست داده‌ایم. این امر در مورد خانواده، زن و مرد هم صدق می‌کند. اگر ارزشی حیاتی وجود نداشته باشد به این معنی است که کسانی تو را بسیار فرومایه کرده‌اند. آن‌وقت این را چه خواهی نامید؟ "*سرنوشت مقدر*" و یا "*روال عادی امور*"؟ این دلایل اجتماعی دارد و راه‌حل آن نیز اجتماعی است، زبان آن هم مبارزه.

شما را آشکارا دعوت به در پیش گرفتن اسلوب و روش مبارزه می‌نماییم. قبل از هرچیز مبارزه دارای تعریف و هدف مخصوص به خود است. و به تبع آن شخصیت‌ها و روابطی می‌طلبد که ارزش خود را به دست آورده‌اند. چیزهایی که گفتم، برای ما بسیار مناسب و ضروری هستند.

برخورد ملی با مسئله زن
به حل مسئله در سطح بین‌المللی نیز کمک خواهد کرد

کسانی که مسئله زن را به صورت تابو درمی‌آورند و در باب احساسات با احساس، در باب محرومیت با محرومیت و در باب غریزه جنسی با غریزه جنسی فشار می‌آورند چه کسانی هستند؟ آن‌ها دشمنان مسئله زن هستند. کسانی که به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم ارزش و ارجی برای زنان قائل نیستند، کسانی هستند که نمی‌دانند چگونه وی را دوست بدارند. کسی که این را برای خود قبول می‌نماید، زنی برده است. کسی که زندگی خود را به دست این موج‌ها می‌سپارد کیست و چیست؟ زنی که از معضلات خود آگاه نبوده، بردگی‌اش را درک نکرده و برای این مبارزه‌ای مناسب روا نمی‌دارد، چگونه زنی است؟ اگر مبارزه او اصیل، اصولی و مصمم نباشد، این بدان معنا است که تنها نام وی زن است. این مورد برای مردان هم مصداق دارد. در برخورد مردان با زنان اساس بر تسلیم گرفتن زن است. این مرد نمی‌داند چرا و چگونه نسبت به یک زن در داخل حزب علاقه نشان دهد. همچنین نمی‌تواند رفاقت و یا دوستی را ایجاد نماید. در همان اوان روابط را منحرف می‌کند. چنین مردی هر چیزی است

غیر از یک فرد انقلابی. مسئله زن در افشا کردن شخصیت وی، وظیفه‌ای همچون *"کاغذ تورنسل"*[1] را بجا می‌آورد.

مسئله از پیچیدگی بسیاری برخوردارست. کسی در این مورد اقدام به بحثی جدی با شما نمی‌کند. مسئله بسیار تئوریک است و حتی از نظر سیاسی و تشکیلاتی بسیار مهم می‌باشد. این شروعِ اندیشیدن صحیح شما است. رفته‌رفته سطح تفکر و اندیشه شما بروز می‌یابد و این پیشرفت خوبی است. مبارزه‌ای است در مقابل موضع و موقعیتی که بردگی را یک سرنوشت می‌پندارد. مبارزه در مقابل زندگی سنتی را نیز به خوبی آغاز کردیم. شرایطی آفریدیم که شما را به وضع زنی دارای فکر، قدرت بحث و شخصیتی مستقل در بیاورد. کسانی که به شما بسیار نزدیک هستند نیز با شما بحثی انجام نمی‌دهند. ممکن است بسیار دوست‌شان داشته باشید و یا معشوق شما باشند اما این‌ها فروتنی نشان نداده و با شما بحث و گفتگویی جدی انجام نمی‌دهند. همیشه شما را سرکوب کرده و فریب می‌دهند. این رفتار یک معشوق نیست چون فریب‌کارانه است. در مقابل این مورد، روابط آزاد، بحث و ارزیابی جدی را قرار دادیم و اندیشیدیم اشخاص ارزشمند، برخوردار از طرز تفکر آزاد و مستقل لایق آن خواهند بود. رد و انکار این امر و جایگزین کردن رفتارهایی که منشا فرومایگی و پست شدن هستند، غیر قابل قبول است. عاقبت هر دو مورد فوق قابل درک است. اگر خواهان احترام و توجه به خود در نهادهای اجتماعی می‌باشید، آن را بدین‌گونه می‌توانید به دست بیاورید.

مباحث درون حزب را در این سطح ادامه می‌دهم. در پرتو این بحث می‌توانید به هر سوالی که به ذهن خطور کند، جواب دهید. این برخورد با معضل جنسیتی است، قانون عشق است، قوانین محبت و یا همزیستی با یک انسان در زندگی است و روش طلب زیبایی، این راحت‌طلبی نیست بلکه رفتاری واقع‌گرایانه است. اما احساسات شما چیزی و اشتیاق شما چیز دیگری است. پافشاری شما بر موضع‌گیری خویش، محافظه‌کاری بوده و مقاومت در برابر حزب و تشکیلات است و گاه منجر به خیانت می‌شود. روابط راستین زن و مرد و مناسبات رفاقت، آسان نیستند. این رد روابط زن و مرد نیست بلکه ایجاد تغییر و تحول در آن است. روابط، سنت‌ها، دگم‌ها و ممنوعیت‌هایی که نظام آن را تعیین نموده، موارد صحیحی را برایمان به ارمغان نیاورده، برعکس ما را فریب می‌دهند. انقلاب شکل صحیح را ارائه می‌کند. اما این نیز نیاز به خلاقیت، اصالت و تعالی دارد.

برخی این توضیحات را مفید می‌دانند اما معتقدند که راه حل محسوسی در آن وجود ندارد. اما غیر از این، راه‌حل محسوس چگونه خواهد بود؟! شاید هم چیزی که راه‌حل می‌نامند رسیدن دو نفر به هم و

---

[1] کاغذی مخصوص در شیمی که باز، اسید و یا خنثی بودن یک ماده را می‌تواند تشخیص دهد.

گریز است. یعنی رابطه‌ای فرومایه! این عقب‌ماندگی، بی‌شخصیتی و یا انکار است. حل این مسئله در سطح ملی، با برخوردهای ما در پیوند است. بررسی خانواده‌ای با گرایش ملی، محبت، اخلاق، عشق، زن و مرد در سطحی ملی و حتی بررسی روابط هم در این چارچوب صحیح‌ترین کار است. این موضوعات به اندازه ملی‌بودن، انترناسیونالیستی نیز می‌باشند. حل مسئله زن در سطح ملی، به حل مسئله در سطح بین‌المللی نیز کمک خواهد کرد. این امر بسیار بدیهی است: این یک تاحدی نیز در چنین وضعیتی قرار دارد.

به عنوان یک طرف در معادله زندگی، سرنوشت خود را آزادانه تعیین نمایید

شما می‌توانید مباحثی را انجام دهید. می‌توانید مواردی را که لازم می‌دانید در یک بحث آزاد مطرح سازید. هیچ‌گونه فشار و سرکوبی در این محیط، برای مطرح نمودن آن وجود نخواهد داشت. اما شما هم باید برخورد صحیحی در مقابل دیسیپلین تشکیلاتی، تحمیلات و نگرش‌های اشتباه افراد به سازمان در این مورد داشته باشید. مهم‌ترین چیز این است که باید یک طرف انتخاب‌کننده و مبارز در یک زندگی مطلوب باشید. باید هوشیار باشید، ذهن‌تان باید بکار بیفتد و قلب‌تان به طپش درآید. باید در این مورد خلاق و قوی شوید. شما یک طرف زندگی هستید. به نظر من باید بروفق مراد مرد تنظیم داده نشوید. بلکه باید مطابق خود سامان یابید. هر چیز که جهت سلامتی، آزادی و به عنوان جنس جهت تعیین سرنوشت شما لازم باشد، آن را انجام دهید.

رفتار آزادانه اینگونه است. مشکلات شخصی در این چارچوب قابل حل هستند. شاید در گذشته با برخی از روابط سطحی درگیر شده‌اید. نه آن‌ها را برای خود به صورت یک مسئله درآورید و نه در آرزوی آن‌ها باشید. دنیایی ندارید که از دست‌تان برود. اما دنیای مورد هدف دیگری برای به‌دست‌آوردن وجود دارد. اگر این گونه باشد بدون این‌که تحت تاثیر گذشته قرار بگیرید، با احساس کین نسبت به آن، راهی باشکوه به سوی آینده را می‌توانید آغاز کنید. تئوری آزادی خلق ما نیز این‌گونه ایجاد شد. پراکتیک آزادی شخصی ما هم از این شاخص‌ها نیرو گرفت. شیوه رابطه‌ای را انتخاب کنید که تمام این موارد را مبنا قرار دهد. هر عنوانی که داشته باشد، معقول و ارزشمند است. اما شیوه‌ای که این چارچوب را قبول نمی‌کند و طرد می‌نماید هر عنوانی که داشته باشد غیر معقول بوده و فاقد ارزش است.

آیا می‌توانید این‌گونه حرکت کنید؟ من در این مورد در تلاشم. آیا می‌توانید آن را درک کرده و مطابق آن پشرفت نمایید؟ در مباحث به خطای متد دچار نشوید. مشغول شدن با گذشته و یا رابطه‌تان با یک مرد، پایین‌آوردن سطح مباحث است. ممکن است که عاشق شده باشید و نامزد داشته و یا ازدواج کرده باشید. اما علی رغم آن مشکلات آزادی باز هم برای شما مصداق دارند. شاید بحث از معضل زنان

آسان پنداشته شود، اما درست برعکس، معضلی بسیار جدی است. نباید با نام بردن از همه روابط بعنوان روابطی سطحی و منحرف به آنها پشت پا بزنیم. می‌توانید روابط بسیار با ارزشی ایجاد کنید، به شرط توجه به اصول و چارچوب‌ها. بر ناچیز بودن واقعیت غیراجتماعی، غیر سیاسی و غیر تشکیلاتی بودن خویش سرپوش نگذارید. روابط شما با مردها و در کل با کلیه انسان‌ها ضروری است، درک صحیح و پذیرفتن این اصل و چارچوب، می‌تواند شما را بسیار نیرومند نماید. این یک وظیفه است. یعنی تنها ضرورت یک بحث تئوریک نیست، بلکه یک وظیفه تشکیلاتی جدی است. بنابراین باید مردها را آموزش دهید.

در خصوص این موضوع بسیار بیندیشید. مشکل شما در این‌جا برخوردی فردی نیست. فردیت تشکیلاتی را مورد بحث قرار دادیم و دیدیم کسانی به سبب فردیت دچار چه‌چیزی شدند. شما نیز دچار فردیتی احساسی نشوید. با "خواسته‌ها، عشق و احساسات شخصی" تشکیلات را برهم نزنید. باید احساسات و محبت شما ابعاد متفاوت به خود بگیرد. شیوه پسندیدن شما نباید شخص را به بت مبدل نماید. اگر این‌گونه رفتار ننمایید، هیچ‌وقت نمی‌توانید به شیوه‌های ما برسید. از معضل ملی بحث می‌نمایم. تا زمانی که نگرشی صحیح نسبت به مسائل ملی، چه‌بودن زیبایی، درک دوستی و محبت، نوع پسندیدن، درک معیارهای رد و چه‌بودن زشتی‌ها توسعه نیابد، از لحاظ فردی نیز نمی‌توانید که رابطه‌ای صحیح را انتخاب نمائید. رفتارهایتان بسیار فردی هستند. اگر با اشتیاق به کسی پایبند شده باشید، تا سرحد مرگ هم نمی‌توانید دست از او بردارید. حتی اگر خائن باشد هم با او همراه می‌شوید. اگر خود نیز همراه او نباشید، قلب و عواطف شما با اوست. این را نه برای متهم کردن شما، بلکه جهت دیدن حقایق حیاتی و به دست‌آوردن حلقه‌های اساسی معضلات بیان می‌کنم.

با تحلیل اشخاص، معضلات ملی و اجتماعی را تحلیل می‌نماییم

در این مورد با مباحثه، موضوع را عمیق‌تر نماییم. رفیق «ج» شما چه می‌گویید؟

جـ: در سرزمینی همچون کردستان طرح چنین پرسشی در این سطح چندان آسان نیست. فکر می‌کنم طرح آن از هم اکنون، جهت انقلابی که رو به توسعه است و برای خنثی‌کردن کمین‌های احتمالی ضد انقلاب، اهمیت دارد.

رهبری: یعنی می‌گویید که این امر جهت شناخت و گذار از کمین‌های گذاشته شده برای انقلاب در همان ابتدای کار، حائز اهمیت است......

جـ: بله. به نظر من، این فقط در مقابل پسروی زنان نیست. درعین حال مبارزه‌ای در برابر پسروی مردان نیز می‌باشد. از این نظر هم مهم است. فقط نکته‌ای که رفقای زن باید به خوبی آن را درک کنند،

رفتار اشتباهی همچو پنداشتن دستیابی به این سطح مبارزه با تلاش خویش می‌باشد. به همین سبب چندان ارزش آن را نمی‌دانند. حال آنکه با تلاش‌های رهبری چنین محیطی را به دست آورده‌اند، باید به خوبی از این استفاده کرده و با تکیه بر آن با موفقیت، به آزادی برسند. فقط با این شیوه می‌توانند این را به خود قبولانده و درک نمایند. شیوه دیگری غیر از آن دشوار است. در این مورد باید تلاش بزرگی را انجام دهند. تنها با تلاش‌های حزب قادر به درک و پذیرش آن نیستند.

به نظر من حزب مسئله را به صورت بسیار واضح توضیح می‌دهد. به راستی سخن‌راندن از عشقی فردی، در شرایطی که میهنی ندارند، صحیح نیست. هم‌چنان‌که تحقق این عشق نیز امکان ندارد. کسانی که میهن ندارند، آزادی هم ندارند. در این وضع علی‌رغم داشتن ادعای آزادی در هر سطحی، نمی‌تواند حقیقت داشته باشد. چه برسد به "*ازدواج‌های انقلابی*" که در احزاب چپ ترکیه انجام می‌شوند و هیچ ربطی به ازدواج انقلابی ندارند. بدون آزادی، روابط آزاد نمی‌توانند ایجاد گردند.

رهبری: یعنی خطرناک‌تر از ازدواج‌های سنتی است.

ج: بله. خطر اصلی در انجام دادن آن تحت نام انقلابی است. هرکس به تناسب آزادی سرزمینش می‌تواند آزاد شود. آن‌وقت می‌توان روابط آزاد را نیز ایجاد نمود. از این نظر بدیهی است هر نوع رابطه‌ای که ایجاد شود، آزاد نخواهد بود.

رهبری: رفیق "ج" از نظر اصولی برخورد صحیحی دارد. ولی ما با این مخالف نیستیم. شخص می‌تواند به شرط مبنا قرار دادن این اصل، محبت و علائقات خویش را مطرح نماید. البته که اصل و هدف را به هیچ وجه نباید از نظر دور داشت. اگر "*هدف فراموش شده و دل به کسی داده شود*" و حزب و میهن به باد فراموشی سپرده شوند، در این میان تنها گریز باقی می‌ماند. هم‌چنان‌که تحت نام طلب آزادی، انحرافات بسیاری ایجاد شدند. اگر هدف و روند رابطه‌ای را که بنیان می‌نهید، برطبق این اصول شدیدا کنترل ننمایید، ممکن است ـ علی رغم نیتی پاک ـ بسیار احمقانه به شکست بیانجامد. باید به رابطه اصل و عمل بسیار دقت نمایید. زیرا برخوردها در این موضوع بیش از حد، تحت نام اصول به انکارگرایی و تحت نام عمل، به پستی می‌انجامند. اتحاد تئوری و عمل هم‌چنان‌که در هر مسئله‌ای هست، در این‌جا هم بسیار به هم مربوط می‌باشند. برقراری اصل آزادی، تماما کار یک مبارزه است. به ویژه باید واقعیت رهبری را درک کنید که مسائل را طرح کرده و در عمل آن را ایجاد می‌نماید.

در واقع با پرورش شخصیت شما تنها راه‌حلی شخصی را توسعه نمی‌دهیم. گروهی هستید که به عضویت حزب درآمده‌اید، اما جهت تحلیل وضع ملی و جامعه، شما را مورد بررسی قرار داده و بر روی معضلات شما کار می‌کنم. خودفریبی نکنید. اگر خویش را "*موفق*" بپندارید باید مسئله ملی را حل کرده

باشید. اما خودتان هم می‌دانید که در این مورد تا چه حد تنگ‌نظر هستید. تنگ‌نظری تشکیلاتی تا مغز استخوان هرکس نفوذ کرده است. گویی شخص با حل مشکل خویش، خود را می‌رهاند. حل معضل زن، صرفاً بنیان نهادن خانواده و ایجاد رابطه زناشویی و رفاقتی معمولی نیست، بلکه به دست آوردن آزادی در سطح ملی و پیروزی در مبارزه است. این پاسخی جهت "*ماهیت معضل زن و راه‌حل آن*" می‌باشد.

احزاب چپ ترکیه معتقد به "*ازدواج‌های انقلابی هستند*". اما این به هرچیز شبیه است به غیر از ازدواج انقلابی. به نظرم ازدواج کولی‌ها بسیار معنادارتر از آن است. آنها از این سخن من بسیار ناراضی و ناراحت شدند. آن را خطرناک‌تر از روابط قبیله‌ای تلقی می‌نمایم. نمی‌خواهم در مورد آن سازمان‌ها سخن بگویم. بعدها معلوم شد که این‌ها شیوه روابط کنتراها است. رفتار این‌چنینی که در میان احزاب چپ ترکیه وجود دارد، در پی سلب روح آزادی است. در این مورد P.K.K به راستی حقایق را ایجاد نموده و آنها را به مرحله مهمی سوق داده است. روابط بهترین فرد سوسیالیست در ترکیه، روابط غیرقابل تغییر خرده‌بورژوازی است. زن را به نفرت‌آورترین وضعیت درآورده است. شاید درخانواده "*ساکب سابانجی*" [2] زیبایی وجود داشته باشد اما در خانواده این چپ‌های متقلب به هیچ وجه نمی‌توان زیبایی را دید، حتی فرومایگی بیشتری وجود دارد. حماقت و خودفریبی خرده‌بورژوازی وجود دارد. آنها وضعیتی بدتر از سرمایه‌داران دارند. به "*کاپیتالیسم شوروی*" شباهت دارد. سرمایه‌داری این‌همه ارزش ندارد. رفتار سرمایه‌دار خرده‌بورژوای کُرد، در مقایسه با رفتار سرمایه‌داران بزرگ ترک بی‌ارزش است. البته برخوردهای انقلابی هم وجود دارند که سعی می‌کنند نمادی قدرتمند برای آن باشند. فکر می‌کنم کمی درک می‌کنید. رفیق "ز"! به عنوان کسی که با این مسئله بسیار مشغول می‌شوید در این مورد چه می‌گویید؟

ز: در واقع در این مورد مشکل حزبی‌شدن فرد وجود دارد. به سبب مشکلات موجود برای کسب شخصیتی که به سطح آن می‌رسد، حزبی‌شدن تحقق نمی‌پذیرد. در مسئله آزادی زن هم همانگونه است. در واقع هدفی را که می‌خواهیم به آن برسیم، روشن است. هدف سوسیالیسم و دنیای زیبایی است، می‌خواهیم به آن دست یابیم. اما وقتی به مسئله آزادی خویش می‌رسیم، مبارزه اصلی آغاز می‌شود. همچنین بین اهداف و واقعیت موجود تضادی در جریان است. درواقع هیچ‌وقت گسستن از هدف پیش نمی‌آید. یعنی هدفی که می‌خواهیم به آن برسیم برای ما بسیار واضح است. می‌خواهم به سخنان رفیق "ج" اشاره کنم. در واقع تضادها به آینده موکول نمی‌شوند. جهت تعیین راه‌حل و هدف مسئله، براساس ایجاد

---

[2] SAKİP SABANCİ سرمایه‌دار و ملیونر معروف ترک. صاحب صنایع عظیم و کارخانجات متعدد. که در سال ۲۰۰۵ با بجای گذاشتن ثروتی هنگفت از دنیا رفت.

یک جامعه‌ی آزاد، همانند قراردادن صحیح قطب‌نما می‌باشد. اما جهت تضادهای موجود امروزین، رفتار مبارزاتی و جسورانه چندانی روا داشته نمی‌شود. به راستی تضادها در مسیر خود پیش می‌روند. برگرداندن و موکول کردن آن‌ها به آینده صحیح نیست. باید با این تضاد مبارزه کرد و جنگید. اگر هدف آینده درست تعیین شده و شیوه‌های مبارزه هم به صورت صحیحی درک شده باشند، معضلی که می‌ماند، مبارزه صحیح با تضادها و عدم شکسست در این مورد است. من معتقدم که نباید تحقق یک مورد صحیح را به آینده موکول کرد. بلکه باید از همین امروز برای آن جنگید. در مورد زن، این جنگ بازگشت به خویش و یافتن خویش است. اگر شخصیت زن در سطح از بین بردن خود و یا محبت باشد، این تشخیص صحیح به معنی مبارزه برای یافتن خویش از طرف زن از راه ایجاد محبت است. این تلاش نیز مبارزه‌ای برای یافتن خویش است. در عین حال مبارزه برای اتحاد آزاد با جنس مخالف و برای یافتن وی نیز می‌باشد. باید این‌ها را به موازات هم پیش برد. زیرا وقتی از هم جدا می‌شوند ضعف در مبارزه پیش می‌آید و مبارزه به صورت همه‌جانبه درک نمی‌گردد.

رهبری: کارهایی را که انجام دادم چگونه می‌بینی؟ موکول کردن مشکل به آینده است یا رفتاری جسورانه در بحبوحه مبارزه؟

ز : به نظر من برخوردی نیرومند است. در این مورد از نظر شخص من نکاتی وجود دارند که سعی در فراگیری آن دارم قبل از هرچیز مبارزه‌ای که در سطح رهبری انجام می‌شود......

رهبری: اما نباید با گفتن رهبری آن را به صورت خدا درآورد. درعین حال موضوع بر سر سطح حزب و سطح مبارزه نیز می‌باشد.

ز: حزب پدیده‌ای بسیار متفاوت است. در سطح رهبری براساس یک تحلیل بسیار نیرومند تاریخی تحقق پذیرفته است. هم سطح تحلیل رفقای زن و هم رفقای مرد بسیار ضعیف است. وقتی از نظر واقعیت خود آن را بررسی می‌کنیم، حتی وقتی به داخل مبارزه درحال تحقق کشانده می‌شویم، درواقع متوجه نیستیم که به چه نوع مبارزه‌ای وارد شده‌ایم. گیج می‌شویم، به راست و یا چپ می‌گراییم. مشکل اساسی در آن جاست. یعنی فکر می‌کنم که باید تضاد بزرگ موجود در اینجا را دید.

رهبری: یعنی با معضلی رودررو هستیم که در پدیده تشکیلاتی دچار آن گشتید. کسی که همچون یک فرد به صورت صحیحی سازماندهی را رعایت نمی‌کند، در این حوزه روابط نیز، مورد صحیح و قوانین حزب را رعایت نمی‌کند. با پنهان کردن آن به اشکال متفاوت و مطابق میل خود، در موقعیت مانع سازی و محافظه‌کاری پیش می‌روند.

ز : می‌خواهم به این نکته نیز اشاره نمایم، قدرت حل تضادها در سطح رهبری بسیار عظیم است. در حالی که ما هنوز تضادها را درک ننموده‌ایم. اصرار بر حل مسائل در چنان سطحی است که انسان‌هایی که هنوز بر چالش‌های خویش وقوف نیافته‌اند، تحت فشار آن مچاله شده و قادر به درک آن نیستند.

رهبری: آن‌وقت در مبارزه هم مچاله می‌شوند.

ز : قبلا هم گفته بودم. به نظر من به‌ویژه مبارزه‌ای که در سطح رهبری انجام می‌شود، ریسک‌های زیادی را در خود دارد. مثلا من آن نکته را چندان درک نمی‌کنم. در درک آن دچار سختی می‌شوم. زیرا آن ریسک‌ها ممکن است همراه با خود، رفقای مستعد برای پیشرفت را زیر بار سنگین خرد کرده و یا سبب تحریفاتی شوند.

رهبری: فکر نمی‌کنم. در واقع این سخن بدین معنی است که" *یک رفتار حزبی مطابق میل خود دارم، رفتاری تشکیلاتی مخصوص به خود، می‌خواهم به دلخواه خویش در زندگی آزاد باشم*".

ز : خیر، منظورم آن نیست.

رهبری: چرا! بسیار مشابه است. می‌خواهید تنها به صورت زن زندگی کنید. می‌خواهم به طلب شما مبنی بر حیاتی زنانه صرف، حمله نمایم. شاید رفیق" جمعه" [3] متوجه این نکته است. آیا معنی این را می‌دانید؟ نگرش نادرست نامزدی از منظر مرد را از هم متلاشی می‌سازم. زنان هم یک نگرش زنانه مطابق خود دارند. این برایم تمسخرآمیز است. تمام این موارد برای شما از یک رفتار خشن جسمی بدتر است. گاه با سخنان شما مخالفت می‌ورزم. گاه هشدار می‌دهم؛" *تو حق دوست‌داشتن نداری، حتی حق نزدیک شدن به این موضوع را نداری*". این‌ها به ویژه در سطح رهبری بسیار لازم هستند. این رفتاری است که باید جهت پرورش انسان کُرد و بازگرداندن زن کرد به ماهیت خود، در سطح پیشاهنگی انجام داده شوند. درحالی که شما اقدام در مورد این موضوع را همچو یک شخص معمولی مبنا قرار می‌دهید. با نگرشی همانند برداشت خرده‌بورژواها از برابری، مواجه گشته‌ایم. اما نگرش رهبری در سطح ملی است.

عدم خواسته شما برای درک این مقوله برایم نامفهوم است. در موضوع تشکیلاتی هم این‌گونه هستید. فکر می‌کنم که سطح درک بسیاری از رفقایمان نگرش برابری خرده‌بورژوایی است. احترام را هم از بین می‌برید. حال خطر اصلی این است که با ندیدن سطح ملی، مرا به صورت فردی تفسیر و زن را هم به مثابه یک فرد تفسیر نمایید. ما تمام این زنان را کم و بیش بیدار می‌نماییم. بسیاری از رفقایی که من تا

---

[3] جمیل بایک CEMIL BAYIK از اعضای گروه ایدئولوژیک جنبش آپوئیست. رفیق و دوست نزدیک اوجالان. عضو کمیته مرکزی و شورای رهبری P.K.K. سابق و عضو سابق کمیته مدیریت و شورای رهبریKADEK و عضو کنونی هیئت مدیریت کنفدرالیسم دمکراتیک جامعه کردستان KCK. گویا وی نیز در این درس شرکت داشته که به آن اشاره می‌رود.

به‌حال توانسته‌ام ببینم- چه زن وچه مرد - تابوهایی دارند. مثلا اگر نسبت به زنی احساس علاقه کرده باشد، در پی تصرف وی برمی‌آید. در رفتار یک زن هم وضعی مشابه این وجود دارد این به نظر برخی‌ها حمله است. حمله به ارزش‌ها و آرزوهای مقدس آنان. درواقع آن‌گونه نیست. درست برعکس، تحریک او برای ورود به درون تضاد است. راندن به درون یک مبارزه است. شاید هم این بهترین نیکی است که می‌توانم روا دارم. این‌جا روبروی یک بازی شبه سینمایی هستید که قطعا لازم است. آیا اگر به شیوه دیگری شرایط ازدواج و یا نامزدی دختر و پسری را مهیا کنی، پس از مدتی اثری از آن انسان‌ها می‌ماند؟ اگر به اشتیاق‌های واپسگرا وابسته باشی، آیا عشق میهن و یا امکان ایجاد رابطه آزاد در تو باقی می‌ماند؟

بدون ریسک، پیروزی حاصل نمی‌شود

می‌توان این ارزیابیهای شما را همچون برداشت اشتباه شما از مسئله توضیح داد. باید به سرعت این مورد را پشت سر بگذارید. دنیایی بزرگ وجود دارد که باید فتح شود. از تابوها دور شوید. نمی‌گویم که رابطه‌ای بدون معیار و پرنسیپ را برقرار سازید. از رابطه‌ای آن چنانی تنفر دارم. به سطح روابط توجه بسیاری دارم. به نظر من حرکت با زن همیشه باید در سطحی هنرمندانه باشد. باید در حوزه این روابط زیباترین صحبت‌ها، روابط و حرف‌ها بر زبان رانده شوند. این برخوردی مهم است. بسیاری این کار را به صورت پنهانی انجام می‌دهند. آن را "*عرصه روابط خصوصی*" می‌نامند. من معتقدم که برعکس آن است. در صورت هنرمندانه بودنش تا می‌توانید آن را آشکارتر انجام دهید. همان‌طور که گفتم تمام ملت را به این نقطه بکشانید. زیبایی و محبت برای تمام خلق لازم است. سعی کنید آن‌ها را زیبا نمایید. رفتارهایی مشابه آن مواردی است که شما آن را روابط خطرناک می‌پندارید. روشن است که در این مورد جسارت ندارید. ما هم به سبب خطاب قراردادن سطحی ملی، کمی جسور خواهیم بود. بدون ریسک پیروزی حاصل نمی‌شود. آزمون‌های متعدد عشق و یا برقراری و قطع روابط متعدد را توصیه نمی‌نمایم. منظورم اینست که سعی کنید به اندازه اصولی‌بودن، در پی عمل غنی و مفید باشید. خویش را آموزش دهید. رفقایتان را آموزش دهید. آیا کس دیگری برای شما پدیده حقیقی عشق را تنظیم می‌کند؟ باید پاسخ‌های همه‌جانبه‌ای داشته باشید. از رفتارهای بی‌ارزش دوری گزینید. پاسخ‌های معناداری جهت این امر وجود دارند. شما مرا دوست دارید. خلق نیز مرا دوست دارد. مگر این‌گونه نیست؟ من نیز وظایف بسیار بزرگی پیش روی شما قرار می‌دهم. می‌گویم که پاسخ دوست‌داشتن، مبارزه است. این را به خوبی درک نمایید. همه خلق را به تفکر وامی‌دارم. صدها زن را وادار به تفکر می‌کنم و زن آزاد این‌گونه به‌وجود خواهد آمد.

اعضای بسیاری سطح روابط ما را درک نمی‌کنند. کنترگریلاها هم درباره من کتاب نوشته‌اند. پی‌درپی مثال می‌زنم. فاطمه (کسیره یلدرم) زنانگیِ از صافی گذشته‌اش را همچو تجارت مرکانتالیستی (یک شیوه تولید اقتصادی) با یک نگرش بسیار پیشرفته‌ی تجاری و رباخوارانه به کار می‌برد. این را با شیوه‌ای بسیار فریب‌کارانه انجام می‌داد. در مقابل، هدف ما سهیم شدن وی در مبارزه بود، اما او می‌خواست اجرت آن را بگیرد. وقتی از او خواستیم غریزه جنسی، زن‌بودن، قدرت، اجتماعی‌بودن و حتی سیاسی بودن خویش را در راه حزب ما بکار گیرد و یا وقتی تلاش می‌کرد که با من سهیم شود، عیان شد که درواقع "*شتر را بار کرده و می‌برد*"[4]. با تکیه بر من می‌خواست تمام حزب را تحت تسلط درآورده و مرا به صورت مردی وفادار به خویش درآورد. چگونه متوجه این مورد گشتم؟ وقتی که اصرار وی بر این رفتار را دیدم، از اینکه بسان بسیاری از مردان ما که با ضربه‌ای زن را از بین می‌برند، احتراز ورزیدم. شیوه مثمرثمر مخصوص به خود داشتم و مطابق با آن ویژگیهای شخصیتی‌اش را مورد تحلیل قرار دادم. باید این برای من مبدل به یک ماجرای بزرگ در مبارزه می‌شد و آن‌گونه اقدام نمودم.

در آن رابطه چه دیدیم؟ به اشکال مختلفی می‌توان به رابطه‌ای ناشی از نظام پاسخ داد. می‌توان از این بهره گرفت. اما شاید او تمام قدرت تو را ببلعد. ممکن بود آن زن تحت نام قدرت‌دادن به حزب، آن را تصفیه نماید. می‌خواست خود را از نظر شخصی نیرومند گرداند. اگر موضع‌گیری تو صحیح نباشد، نابود می‌گردی. البته که با انکارگرایی برخورد نمی‌نماییم. از طبقات مرفه جامعه هم، انقلابیون با ارزشی می‌توانند به وجود بیایند، اما این استثنا است. باید از این آزمونی که به وقوع پیوست، نتایجی را به دست آورد. هزار و یک نوع اندیشه برای مبنا قرار دادن آزادی در روابط، به ذهنم خطور کرد. وقتی شخصی با شخص دیگری رابطه برقرار نماید آداب و معاشرت وی باید چگونه باشد؟ رفتار برابر و آزاد چگونه باید باشد؟ اگر این آزمون بزرگ را با موفقیت پشت سر نمی‌گذاشتیم، امکان نداشت که امروزه یک چارچوب سالم برای مسئله ارائه دهیم.

لزوم گذار صحیح از روابط سنتی کمابیش برای هرکسی مصداق دارد. اما مطمئن هستم اگر هرکس دیگری به جای من بود، یا در اولین فرصت با یک دعوا و مرافعه به مسئله خاتمه می‌داد و یا تابع آن می‌گشت. درواقع این رابطه‌ای است که باید در سطح ملی عمومیت یابد. زیرا هرکس کمابیش مشکلاتی شبیه این را دارد. از این آزمون نتایجی را کسب کردم؛ غریزه جنسی چیست؟ دسیسه موجود در آن حوزه چگونه است؟ تعلق به طبقات متفاوت چیست؟ و چگونه این تعلق در معرض معامله قرار داده می‌شود؟ رابطه نیرو دادن و نیرو گرفتن چگونه است؟ همچنین نتیجه‌ای مبنی بر لزوم ایجاد رفاقت گرفتیم. جهت

---

[4] مثلی ترکی به معنی این‌که در حال هدایت همه چیز مطابق میل خود است.م

یافتن رفاقت حقیقی اندیشیدیم. ارزیابی‌های بسیاری در مورد رفاقت انجام دادیم. بسیاری از ارزیابی‌های تئوریک را از زندگی به دست آوردم. به شیوه‌ای بی‌امان در درون تشکیلات مبارزه می‌کردم. در حوزه تشکیلات، نیروی گریلا و مبارزه را گسترش دادم. بر زبان آوردن آن آسان است. من زندگی متفاوتی نداشتم. در طول دوران زندگی‌ام تماما مبارزه را به درون سازمان عمومیت بخشیدم. تمام زنان را در آن سهیم نمودم. وقتی آن زن سعی داشت که حرکت زن آزاد را از بین ببرد، من برآن بودم که تمام زنان سرپا بایستند. این بود راه‌حل.

احساسی ناچیز و بسیط نیز می‌تواند امید خلق را بر باد دهد

جبهه ضد انقلاب چه جوابی به راه‌حلی که در این سطح به آن دست یافتیم، داد؟ برآن بودند که در مسئله پرووا کاسیون "شنر" در زندان، به دست رفیق زنی که بیشترین مقاومت را نشان داد، با یک عشق قلابی بزرگ‌ترین ضربه را وارد آورند. واضح است که این نیز حمله‌ای به P.K.K با نقاب عشق بود که از طرف دولت سعی برآن می‌شد. اگر تجربه قبلی من نمی‌بود، حتی این داستان عشق کافی بود تا P.K.K را از بین ببرد. این داستان چنان تنظیم شده بود که در ظاهر احساسات بزرگی را نشان می‌داد. در نامه‌ها شعرهای پراز مدح و علاقه‌هایی که به عقل و ذهن خطور نمی‌کنند، نوشته شده بودند. همیشه امضا و گفته‌هایی نظیر؛ "*تو بسیار بزرگتر از روزا لوکزامبورگ*[5] *هستی، تو نمادی بزرگ برای زنان جهان هستی*"، در آن نامه‌ها وجود داشت، رفیق ما بسیار وابسته شده است. برای بر هم زدن بازی دولت، آن را بسیار عمیق بررسی کرده و بسیار علمی برخورد نمودم. گذر از نتایج آن به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم بسیار مهم بود. به همین سبب بر روی مسئله مطالعه و تحقیق نمودم. این شیوه رابطه‌ای بود که در تمام زندان‌ها در مورد هزاران رفیق روا داشته می‌شد.

در اعتصاب غذای بزرگ[6] چیزی که از رفقایمان به جا ماند، یک پوست و استخوان بود. نه چیزی خوردند و نه نوشیدند. قهرمانی‌های بزرگ و مقاومتی را که در تاریخ مشابه آن به ندرت دیده می‌شود، نشان دادند. از طرف دیگر دیدیم که "حقوق بشر!" یعنی حقوق خوردن و نوشیدن! سر داده می‌شود. مقاومت بیش از حدی در زندان‌ها ایجاد شد. رفقا برای حیثیت حزب، تا حد رسیدن به پوست و استخوان

---

[5] زن مبارز سمبل ۸ مارس

[6] اعتصاب غذای سال ۱۹۸۲ که اعضای کمیته‌ی مرکزی و کادرهای حزب کارگران کردستان تا شصت روز ادامه داده و در آن شهید شدند.

از خود مقاومت نشان دادند. جسد "*کمال پیر*"[7] را دیدیم. تماما خشک شده بود. تو هم برای کمی غذای بیشتر، برای کمی مثلا "حقوق بشر" می‌خواهی تمام حزب را به خدمت خود درآوری.

پرووا‌کاسیون‌های دیگری نیز به وجود آمدند که آزادی نامحدود در زندگی را تحمیل می‌کردند. آیا چنین چیزی ممکن است؟ آیا دشمن می‌تواند این حق را بدهد؟ اگر هم بدهد آیا فریب‌کاری نیست؟ آیا می‌شود در زندان عاشق شد؟ مگر اسیر نیستی؟ شاید من هم تمایل به این کار داشته باشم. اما این پستی است. آیا صحیح‌تر این نیست که در مورد سرنوشت ملت، رستاخیز و مبارزه بیندیشیم؟ آیا صحیح‌ترین کار این نیست که تو نیز مبارزه‌ای علیه کسی انجام دهی که منشا تمامی این گرفتاری‌هااست؟ اگر مسئله به صورت برعکس روی دهد، یک انحراف بزرگ آن هم تحت نام عشق به وجود می‌آید. نامه‌های مشتاقانه نوشته‌اند. سخنانی حاوی "دوست داشتن و پرستش" بر زبان رانده می‌شوند. بسیار خوب، دوست بدار و پرستش کن، اما کمی هم به راه‌های واقع‌گرایانه‌ی آن بیندیش. این کار چگونه امکان می‌یابد؟

سعی کردیم این را برایشان یادآوری نماییم. دیدیم که غفلتا در مقابل ما مقاومت‌های بزرگی انجام می‌دهند. تا به‌حال نیز کسانی به همین سبب دست از مبارزه برداشته‌اند. در مناطق تحت سلطه نظام و یا در اروپا ساکن شده و فکر می‌کنند که عاشقانه خواهند زیست. مرده باد عشق و احساسی که حس ملی را نابود می‌کند!

منظور از این موارد چیست؟ در ظاهر شاید یک احساس ساده‌ی خصوصی است. اما در لوای آن رابطه‌ای وجود دارد که امید یک خلق را برباد می‌دهد. پس رابطه، مسئله‌ای چندان آسان نیست. در مقابل این داستان‌های عشق و احساسات جنگیدم. بر دشمنان ما نیز افزوده می‌شوند اما پاسداری از سرزمین و حزب مقدم‌تر از هر چیز است. رهانیدن انسان نیز تنها براین اساس امکان می‌یابد.

می‌توان تحلیلاتی ازاین دست در سطح ملی بسیار انجام داد. شاید این" به بازی گرفتن نهاد ازدواج " تلقی گردد یا"منحرف کردن زنان". برخی نیز می‌گویند: "*زنان را منحرف کرده است*" . این سخنان بسیار گفته شده و گفته خواهند شد. منظور از منحرف کردن زنان چیست؟ راهی که شما زنان را به آن وارد کرده‌اید، راه چه کسی است؟ این راه زنان را به کجا سوق می‌دهد؟ زن وابسته، راهگشای چه‌چیز می‌شود؟ کودکانی که به دنیا آورده و فرزندانی که بزرگ کرده است، چگونه به دشمن خدمت می‌کنند؟ مجبوریم درباره‌ی این موارد بحث نمائیم. عشق‌های پیش پا افتاده سبب چه فلاکتی می‌شوند؟ و یا چگونه موجب نابودی شخص می‌گردند؟ مجبور به بحث هستیم. من سایر موضوعات را نیز همچو تابو نمی‌بینم.

---

[7] KEMAL PIR عضو گروه ایدئولوژی آپوئیستی که در زندان دیاربکر با اعتصاب غذای بزرگ همراه با علی چیچک، عاکف یلماز و محمد خیری دورموش به شهادت رسیدند

غریزه‌ی جنسی پدیده‌ای نیست که باید مورد استهلاک واقع شود، بلکه واقعیتی است که باید متعالی گردد!

پایبندی استوار به اهداف، موفقیت حتمی را به همراه می‌آورد

شناخت کادرهای سازمان نسبت به تحلیلاتی که انجام دادیم، بسیار کم می‌باشد. به ویژه برداشتن گام‌های عملی آن، آسان نیست. تمام مشکلات حزب این‌گونه هستند. اگر در مبارزه در قبال سختی‌ها و دشواریها به مبارزه نپرداخته و سهل‌پیشگی کنی، این همان اپورتونیستی می‌باشد. اساس گرفتن شیوه ما ریسکی بزرگ را داراست اما نتیجه‌بخش است. البته که گردآمدن این‌همه زن در کوهستان‌ها و نگه‌داشتن آن‌ها با مردها در کنار هم، همیشه ریسک دارد. اما صحیح‌ترین کار، رسیدگی به معضلات قرن‌ها در محیطی مخاطره‌آمیز می‌باشد. این کار ریسک دربر دارد اما تسویه حساب را فقط در چنین محیط‌هایی می‌توان انجام داد. اگر به شیوه‌ای نادرست آن را به کار بگیری، ارتش خود را از دست خواهی داد. آن وقت هم با از دست دادن جانت سزای آن را متقبل می‌شوی. این پاسخی دیگر برای ریسک است. اگر در مورد زن نظری داری، باید او را آزاد کنی. اگر وابسته‌اش کردی-که شیوه‌های تفکر ضد من آن‌گونه عمل می‌نمایند- تقابلش را با دادن سر خود جبران خواهی کرد. اگر هم خود را به پستی دچار کنی، نابود می‌گردی. راه دیگری وجود ندارد. تو در پی احیای روح خلق هستی پس باید تمام زنان و مردان را در این کار رقابت مانند شرکت دهی. چگونه از فرومایگی بزرگ موجود گذار خواهیم کرد؟ اگر قدرت انقلاب و عشق، تو را در این رقابت نیرومند کند، آن را ادامه بده، درغیر این صورت چه در صفوف بمانی و یا از ماندن در این جا منصرف شوی، چیزی که انجام می‌دهی، واپسگراترین حرکت بوده و قابل قبول هم نیست.

مباحث و تحلیلات درونی P.K.K بر این اساس است. فکر می‌کنم وظایف بسیاری بر دوش شما خواهد بود. شما هم در گذشته مسئله را بررسی کردید اما می‌بینید که تحلیلات ما عمیق‌تر است و لزوم رفتار متفاوت‌تری را با وظایف نشان می‌دهد.

ز: صحیح است رهبرم! تحلیلات در سطحی بسیار پیشرفته‌اند، اما در عمل به آن‌ها با دشواری‌های بسیاری مواجه می‌گردیم. تحلیلات در سطحی بسیار بالا هستند. وضعیت جامعه ما هم معلوم است. زن فرومایه‌تر شده است. به همین دلیل رسیدن زود هنگام وی به آزادی، طبیعتا غیرممکن است. می‌خواهم تشابه سخنان رهبری را با سایر موارد تاریخی نشان دهم. مثلا شیوه کار بعضی از رهبران به‌ویژه از منظر هدفی که زن باید به آن برسد، سبب برداشتن گام‌های بسیار موفقی شده‌اند. مثلا ظهور اسلام در دوران

حضرت محمد، همچنین سایر جنبش‌ها. در کردستان نیز این‌گونه است. می‌توان این را در شخصیت رهبرمان دید. اما به نظر من دشوار است، یعنی چیزی که باید به آن رسید، بسیار صعب است.

رهبری: می‌توان گفت که از یک نظر، مسئله را به ضرر [موقعیت قبلی] قشر مرد، تحلیل نموده و راه‌حل آن را ارائه می‌دهیم. البته بسیار دشوار است. تمام مردان در این مورد خودخواه هستند.

ز: مردسالاری تاثیرات غیرقابل تحملی دارد.

رهبری: یکی از آن‌ها گفته بود: *"آیا من احمق هستم که حاکمیت خود را با دست خود از میان بردارم"* ! این سخن حقیقت دارد ما در جهت منافع زن به حرکت ادامه می‌دهیم. برای من غیرقابل تحمل‌ترین شکل رابطه، شکلی است که درآن یک زن و یک مرد همدیگر را بدون معیار قبول می‌کنند. به نظر من روابط باید سطحی فوق‌العاده داشته باشند، مانند یک شعر و یا همچون یک اثر هنری. اگر این‌گونه نباشد باید برضد آن مبارزه کرد. شما به شیوه‌ای بسیار بی‌ارزش برخورد می‌کنید. در مورد آن مشاجره نموده، در مورد آن غیبت کرده و به خاطر آن مرافعه به راه می‌اندازید. به نظر من جامعه در این‌جا شکست بزرگی می‌خورد. یکی از مواردی که به عنوان خصوصیت خویش بررسی می‌نمایم، موقر بودنم در این مورد است. در موضوع زن روابط مستحکمی دارم. اصول، موضع‌گیری و رفتارهای مخصوصی را به اجرا می‌گذارم. شرف، اصول، تلاش و غیره، همه در آن وجود دارند. مقاومت در برابر واپسگرایی زن دشوارتر از مقاومت در برابر ساختار الیگارشیک است. در کودکی در برابر پدر و مادرم مقاومت نشان دادم. تا به حال نیز با برادران و خواهرانم در حال دعوا هستم. این باید برای شما معنای بزرگی دربر داشته باشد، زیرا امری نیست که بتوان به آسانی از آن گذشت. در موضوع زن هم مبارزه‌ای بزرگ در جریان است.

اگر دیر فهمیده باشید و یا در درک آن دچار سختی شده باشید، ناشی از رفتار تنگ‌نظرانه شما است. این درحالی است که در کل در PKK بالندگی وجود دارد. فکر می‌کنم که در زنان و مردان PKK تعالی محسوسی وجود دارد. حتی معتقدم که شجاعت در این موضوع سبب اصلی پیشرفت PKK است. حداقل این‌که اولین حلقه محبت به دست آمده است. البته این به تنهایی کافی نیست. وارد شدن به تشکیلاتی نظیر PKK ، نشان دادن قدرت مبارزه و فعالیت به شیوه‌ای صحیح در تشکیلاتی نظیر PKK می‌تواند آغاز محبت باشد. اما به این بسنده‌کردن و به بازی گرفتن این مورد بزرگ‌ترین فرومایگی است. رفتار نادرست در این مورد منجر به فلاکت می‌شود.

درواقع رهبری در تمام این موارد می‌اندیشد و آن را به مثابه طرزنگرش و مفهومی در ساختار حزب بازتاب می‌دهد. در داخل حزب از یک سیاست جنسی گرفته تا سیاست عشق، هر نوع سیاستی وجود

دارد. عدم درک این مطلب ناشی از توسعه‌نیافتگی است. از پایبندی تشکیلاتی زن گرفته تا پایبندی عاطفی، از پایبندی زن به گریلا گرفته تا مشارکت در اجتماعی شدن، رفتار و سیاست‌هایی از این نوع وجود دارند. عدم درک آن از طرف شما، ناشی از عقب‌ماندگی است.

زنان، بسیار شعر می‌نویسند، ترانه می‌سرایند و عاطفی هستند. ما هم در شیوه‌ی روابط خود یک شیوه‌ی ترانه‌سرایی و شعرخوانی داریم. ما شعر و ترانه را نه برای آسودگی خاطر، بلکه برای جای‌دادن سطح ملی شخصیت در قلب‌ها، خواندیم و سرودیم. نمی‌توان از رهبریت چیز دیگری خواست. دشواری رهبریت در این‌جاست. کادر هم باید این را درک نماید، اجرا کند و این انضباط را از خود نشان دهد. فکر نمی‌کنم در گذشته این‌همه درک کرده باشید.

ز : در داخل حزب پیشرفت مهمی وجود دارد. این قبولاندن به جامعه است، قبولاندن به تمام ساختار اجتماع است، گام مهمی است. اما...

رهبر: علیرغم آن شاید تعجب نمایید، نگرانم دچاردشواری فراوانی شوید.

ز : در آن مورد دچار مشکل شده‌ایم.

رهبر: زنان حزبی حمله‌ای جهت کسب شخصیتی فرشته‌ای را آغاز کرده‌اند. کسب شخصیت فرشته‌ای چیست؟ آگاهید که این بسیار دشوار است. شما با مرگ به مقابله می‌پردازید. لایق اهداف و آرمانهای خود نیز می‌باشید. این تماما درک نگردیده است. طبیعتا اگر همه‌چیز تماما درک می‌گردید، احتیاجی به رهبران باقی نمی‌ماند. راهی معین را ترسیم می‌کنیم. این حاوی یک تعالی بوده و دشمنان و دوستان زیادی هم دارد. آشکار است که کار سهلی نخواهد بود. من هم روزانه به بالندگی شخصیت رفقای عضو در صفوف گریلا مشغول شده و می‌خواهم یک پیشاهنگ نیرومند را بیافرینم. زنان نیز موج‌موج می‌آیند. سعی در بازکردن راه شما نیز دارم. زنانی که به صفوف پیوستند، همچو ویرانه‌ای بودند و شکل معینی نداشتند. بدتر از آن تصور می‌کنند که این پیشرفت خود به خود ایجاد شده است. آن‌گونه نیست. تلاش بسیار عظیمی لازم است. عدم درک شما از این مسئله، بدشانسی بزرگی بوده و بیانگر عدم برخورداری دانش کافی شما در خصوص این مسئله می‌باشد. فکر می‌کنم که یک خطای اساسی هم در این مورد انجام داده می‌شود. می‌توانید به ادای برخوردی مشابه انقلاب‌های بزرگ دنیا در این مورد بیندیشید. حتی در انقلاب‌هایی که بسیار علمی هم تلقی می‌گردند، نصف هر کاری پروژه و خیال است. این هم برای ما و هم برای اسلام آن‌گونه است. حضرت محمد اسلام را آخرین دین می‌نامد. کاپیتالیسم از برادری و صلح بی‌پایان بحث می‌کند. سوسیالیسم می‌گوید که کمونیسم آخرین مرحله است. این‌ها

پروژه هستند. در مورد زن هم از برابری و آزادی بحث می‌نماییم. این یک پروژه است اما تحقق محدود آن هم بسیار با ارزش است و گامی است بسیار بزرگ رو به جلو.

اکنون انقلاب در موضوع زن این گونه پیش می‌رود. همان مقولات برای مرد هم مصداق دارند. معضل یک طرفه نیست بلکه مرتبط و درهم تنیده است. باید روراست باشیم، برای پیوست حلقه‌های آزادی به اندازه چشم‌پوشی از شیوه زندگی سابق‌مان، با ادعا باشیم. نباید در مقابل زندگی و مبارزه تشکیلاتی مانع‌سازی کرد. اگر وضع این گونه باشد باید قاطعانه در مقابل آن ایستاد. بایست یک شیوه‌ی نیروبخش زندگی را در هر جا و در هر زمانی ایجاد نماییم. باید جهت این مورد به خود اعتماد داشته باشیم. نیکی، راستی و زیبایی‌هایی را که از دست داده‌ایم، مجددا به دست بیاوریم. در راه صحیحی گام برمی‌داریم. اگر با پایبندی شدید به اهداف، زندگی کنیم، اگر ابزار مبارزه را در شرایط مشخص به شیوه‌ای مناسب در دست بگیریم و در جای خود از آن استفاده کنیم، قطعا پیروز خواهیم شد.

۲۴ سپتامبر ۱۹۹۳

بخش چهارم

انقلاب کردستان،
انقلاب آزادی زن و انقلابی اجتماعی است

در مرحله بسیار مهمی از تاریخ بسر می‌بریم؛ لذا بایستی از توان و قابلیت‌های خود جهت موفقیت در این مرحله استفاده نمائیم. هرچند این امر احتیاجی به گفتن ندارد اما متاسفانه در جای خود درک نمی‌گردد. دقیقا عکس آن، برخوردهایی ناشایست[از سوی برخی‌ها] که منجر به تاخیر و به تعویق انداختن، به تباهی کشاندن و ناکامی در امور شده، مباحثی را به راه انداختند که جان انسان را به لب می‌رساند. مباحثی که به ضد انقلاب جسارت می‌دهند. حتی در سخت‌ترین شرایط نه کلمه‌ای حاوی ناامیدی بر زبان راندم و نه کوچک‌ترین رفتار ناامید کننده از خود بروز دادم. اما این مقوله درک نمی‌گردد. همواره جوانب ساده‌لوحانه و پلیدگونه و گرایشات گروه‌گرایی خود را بروز می‌دهند.

یک کادر حقیقی PKK در روابط خود حتی برای یک لحظه هم که شده از جوانب جذاب، آزادیخواهی و روشنگری خویش چشم‌پوشی نخواهد کرد. همگام با آن پرواضح است که واکنش کین‌جویانه، تسلیمیت‌پذیری، تخریب، خفقان، بن‌بست و فراری دادن را بعنوان شیوه زندگی بردگی‌گونه نپذیرفته و رد می کند. در این مورد در حال مبارزه‌ای بزرگ هستیم که باید درک گردد. از این حیث کسی حق ندارد گفته‌هایی نظیر؛ چگونه روابط را به بن‌بست برسانم، چگونه [فلانی] را به اسارت خویش درآورم، چگونه طرد نمایم، چگونه سرکوب نمایم، چگونه منفعل و منحرف سازم، چگونه روابط را به نومیدی سوق دهم، را بر زبان بیاورد. همه این موارد در خدمت دشمن هستند. رابطه باید رابطه‌ای امیدبخش و حاوی امکان موفقیت و پیروزی باشد. به خاطر آن باید برخوردی صادقانه و خوش‌بینانه نشان داد. همیشه باید فرصت روشنگری و تحلیل را داد تا روابط و زندگی پیشرفت نمایند.

در حین مبارزه و جنگ نیز بایستی به ویژگیهای زیبایی آشنایی داشت و لازم است این مورد به ویژگیهای همه مبارزان مبدل گردد. اگر فرمانده جنگی همه‌جانبه و حائز اهمیت، دارای شخصیت جالبی نباشد، قادر نخواهد بود آن جنگ را اداره نماید. اگر من تا حدودی این ویژگی را ایجاد نکنم، کسی به من گوش فرا نخواهد داد. در غیر این صورت کادرهایی چون شما، که در سختی و فشار به سر می‌برند، گریخته و از سازمان جدا خواهند شد. باید تمام مهارت‌های خود را به کار ببندم تا این مبارزه، به حالت زیباترین مبارزه درآید. یعنی رویدادها و رفتارهای برخی از شما، مرا با دشواری مواجه ساخته و پراکتیک روزانه را مرتبا به پلیدی کشانده و به حالت تحمل‌ناپذیری درمی‌آورد. من با تشخیص تمام این مقولات شیوه مبارزه و زندگی خود را زیبا و جذاب می کنم. یعنی خود به خود به چنین حالتی درنمی‌آیند. نیرومندسازی خویش، دست‌یابی به نیروی اداره مبارزه‌ای بسیار دشوار و فراهم آوردن شرایط کافی برای آن، مسئولیتی خطیر و بسیار عظیم می‌طلبد. بدون اینها، مبارزه ممکن نیست. اما کار بسیاری از فرماندهان

زشت‌نمودن مبارزه، زندگی و روابط است. این یک چالش بزرگ است. متاسفانه در صفوف ما هنوز فرماندهانی که از اسلوب و خطابت گرفته تا شیوه تفسیر، از آماده نمودن بستری مناسب جهت ترقی کادرها گرفته تا امید دادن به آنها، از چگونگی ایجاد زمینه موفقیت در کارها گرفته تا رسیدن به طرز و شیوه‌ای صحیح در مبارزه دچار بحران شده‌اند، وجود دارند. در تلاش هستند که اندک امکاناتی را هم که در دست دارند، به نابودی بکشانند. فرماندهان و مبارزان بسیاری این گونه هستند.

اگر من به این وضع دچار شوم، تلاش و مبارزه‌ای در میان نخواهد ماند. برای دستیابی به هدفی بزرگ مبارزه می کنیم. با بهره گیری از تمام توان خویش به قوانین "یک رهبر حقیقی" پایبند می‌مانیم. زیرا بسیارند رفتارهایی که محیط ما را آلوده می‌نمایند. تقریبا رفتاری ناپاک با هرچیزی وجود دارد؛ این موضوع در روابط زن و مرد بسیار شگفت‌برانگیز است. باید در این باب تحقیق و مطالعه بیشتری انجام شود. برخورد استادانه و زیبا و هنرمندانه با روابط، ویژگی غیرقابل چشم‌پوشی یک فرمانده است. از طریق پرورش شخصیت فرمانده‌ای حقیقی و درس گرفتن از زندگی، باید به این مورد دست یافت.

غریزه جنسی صرف، سبب نابودی می گردد

در خصوص غریزه جنسی نیز باید اراده وجود داشته باشد. در اینجا یادآوری مختصری به [جلسات گذشته]، شاید این موضوع را قابل فهم‌تر نماید؛ چرا من از اراده‌ای قوی برخوردار هستم؟ در میان کردها، زن و مرد در خصوص غریزه جنسی و رابطه زناشویی فلسفه‌ای مربوط به خویش دارند به گونه‌ای که حتی روابط جنسی موجود در سطح دنیا را همچون ارتباط جنسی حقیر تصور می کنند. در اصل "*وصال*" یا رسیدن به مراد و مقصود نیز یک نوع غریزه جنسی است. این هم در حیوانات و هم در انسان‌ها وجود دارد. در عین حال یک وضعیت طبیعی است. وجود غریزه، جرم نیست. این امری طبیعی است. اما نتیجه سیاسی که رفقای ما از آن گرفته‌اند، مسئله مهمی است.

مرد در خصوص استفاده از غریزه جنسی به دنبال یک حاکمیت تام و کامل است. اگر در آن موفقیت به دست نیاورد، خود را مرد به حساب نیاورده و ممکن است تا خودکشی پیش برود. چرا بدین گونه است؟ باید در این مورد نتایج لازم را فرا گرفت. وقتی مرد در غریزه جنسی موفقیتی به دست نیاورد، دیگر توان زندگی را در خود نمی‌بیند. این وضع در زن هم خویش را به صورت متفاوتی نشان می‌دهد. از غریزه جنسی همچون بزرگ‌ترین اسلحه برای کنترل مرد و تسلط بر وی استفاده می کند. این یک نگرش ویژه است. هنگامی که مرد در غریزه جنسی موفقیت به دست می‌آورد خود را همچو یک مرد تکامل‌یافته و یا یک دیکتاتور می‌بیند. زن نیز برای رفع ناتوانی و ضعف خویش، خود را دقیقا همچون یک" *موجود ماده*" عرضه می کند. با در نظر گرفتن ضعف مرد در این مورد، به زندگی با وی تن

در می‌دهد. غریزه جنسی در این مورد راهگشای نگرشی خطرناک می‌شود. این نتیجه بسیار خطرناک دیدگاهی است که می‌گوید" من از لحاظ جنسی ملک فلان مرد هستم" و نیز سرانجام ذهنیت ناموسی است ـ که این اصل اساسی اخلاق در میان کردهاست ـ که به پیروی از آن ایجاد می‌شود.

میهن به اشغال درمی‌آید. هزار بار به آن تجاوز می‌شود. به شدیدترین نوع به هر واقعیت اجتماعی و سیاسی انسان تجاوز می‌شود، اما به خاطر آن کوچک‌ترین واکنشی از خود نشان نمی‌دهد. حتی احساسی به نام ناموس و شرف در وی دیده نمی‌شود. در این مورد می‌توان نگرش و رفتار بومی‌های آفریقا را همچو یک رفتار اخلاقی با ارزش دید. آنها به هیچ‌وجه غریزه جنسی را به مثابه یک ابزار تلقی نمی‌کنند و آن را با ناموس نیز یکی نمی‌دانند.

چرا در میان کردها مسئله بدین صورت درآمده است؟ البته لازم است این را از زاویه تاریخی، اجتماعی، دینی و زوایای متعدد دیگری توضیح داد. باید در مورد جامعه خود مطالعه و تحقیق نموده و بیاندیشیم. در عین حال بدیهی است که شیوه زندگی مزبور متعلق به شخصیتی بسوی نابودی سوق داده شده است که به حالتی خطرناک، متعصب و مغایر با احساس ملی و هرگونه توسعه آزادیخواهانه درآمده است.

اگر به شکل محسوس‌تر بیان نماییم، می‌توان گفت باعث از بین رفتن اراده می‌گردد. پیوند جنسی برای بسیاری از شماها جهت صرفاً ارضای نفس به شکلی تباه‌کننده می‌باشد که همان حس "بزرگ‌شدن" و یا " به مراد خویش رسیدن " و برآورد آرزوهای پوشالی است؛ و یا بسیاری از نتایج دیگری بر این منوال. طبیعی است یکی از اهداف پیوندهای جنسی همان ارضای نفسانی باشد. این پدیده‌ای معمولی و در واقع طبیعی است. اما عدم کفایت به این مورد بسیار اهمیت دارد. دنیا، نگرش و تضادهایی که در آن ایجاد کرده‌ایم بسیار مهم هستند. گویی "به مراد خویش رسیدن" هر معضل و چالشی را حل می‌کند. وقتی کسی زن می‌گیرد یا شوهر می‌کند و یک زندگی معمولی داشته باشد، زندگی را بدون عیب و نقص پنداشته و هزار بار بر این نکته تأکید می‌کنند. هم زن و هم مرد، یک فلسفه زندگی مطابق میل خود دارند. شکل گیری جامعه ما تماما این‌گونه است. غریزه جنسی صرف و بیش از حد طبیعی موجود در میان کردها فرسایشی بیش نیست. به نظام و رویدادهای اساسی و اجتماعی اهمیت نمی‌دهند. برای آنها وجود حیاتی زیباتر و پر محتواتر از این معنایی ندارد، بود و نبودشان غریزه جنسی صرف است و بس.

جامعه، مرد و زن محروم هستند. غریزه جنسی به عنوان تنها لذت به ذهن آنها خطور می‌کند. برای سایر ارزش‌های دیگر زندگی نظیر؛ فلسفه و سیاست اشتیاقی دیده نمی‌شود. حتی این موارد را خطرناک

نیز می‌یابند. به نظرشان چیزی که باید سازماندهی شود وجود ندارد. حقیرترین لذت، لـذت جنسی است. این هم نوعی غریزه طبیعی است که خطر را پیچیده‌تر می‌کند.

من در این مورد تدابیری اتخاذ کرده وخواسته‌ام مواردی را عملاً انجام دهـم. بـدان علـت کـه نـوع برخورد جنسی موجود در جامعه از همان اوان خردسالی باعث ایجاد رفتارهـای واکـنشی در برخوردهـای من گردید، در این مورد من به مسئله با دیدی بسیار خام برخورد نمودم. هـم‌چنانکـه در خـانواده و پـدر و مادرم این را دیدم. آن زمان چندان آگاه نبودم، اما معتقدم که در مورد غریزه جنسی با مـشکلات بزرگـی مواجه بودند. فکر می‌کنم که ناسازگاریشان تا حدودی بر این اساس بود و زندگی را با این مسئله به شکل تحمل‌ناپذیری درآورده بودند. یک ازدواج نامتعادل. روابطی بسیار نامتعادل، بیگانـه و نتیجـه‌اش وضـعیت وخیمی که خانواده کُرد دچار آن گشته است. بسیار زود متوجه شدم که زن و مرد کرد تا چه حد خویش را به سوی فرسودگی کشانده‌اند. تشخیص دادم که تمام مردان روستا در جستجوی غریزه جنسی نـاچیزی هستند. به همین سبب به خاطر یک زن دعوا و مرافعه راه می‌اندازند. در هرجایی تلاشی این چنین برای بـه دست آوردن یک دختر وجود دارد. حتی پدر در حین مراسم عروسـی پـسرش، بـه خـود مـی‌اندیـشد. در محیط روستا چنین مسایلی هم وجود داشتند. وضعیت چشم دوختن به دختری که با پسر وی ازدواج کرده است، رواج دارد. این یک وضعیت روانی است. در جامعه ما هم علی‌رغم این که این مسئله چندان عملی نمی‌شود اما باز هم وضعیت روانی- اجتماعی این گونه‌ای وجود دارد. تنها نتیجه‌گیری زن نیز این است کـه خویش را فاقد همه‌چیز و در وضعیت یک زن ابتدایی دانسته وآن را همچو ناموس به مرد تحمیل کـرده و می‌خواهدَ در تمام عمر این گونه زندگی کند. در این وضع دیگر ممکن نیست که زن ذهن خود را به کـار انداخته و روحش را نیرومند نماید. یعنی از ۱۵ سالگی به بعد می‌میرد. آیا ممکن است کـه زنـدگی زیبـای دیگری وجود داشته باشد؟ آیا امکان آزادی دیگری وجـود دارد؟ او دیگـر بـه ایـن نمـی‌اندیـشد. از نظـر جسمانی به پستی دچار گشته و از نظر روحی مرده است. از نظر فکری هـم موجودیـت وی بـه هـیچ وجـه محسوس نیست. طبیعتا غریزه جنسی در این‌جا نقش خطرناکی ایفا می‌کند. حال آنکه باید نقشی بـرخلاف این را ایفا نموده که متاسفانه در میان کردها با به انحراف کشانده‌شدن راه را بر بی‌ارادگی می‌گشاید.

چرا منتقدانه با این مسئله رفتار نموده و نخواستم به آسانی تحت تاثیر آن قـرار گیـرم؟ چـرا نخواسـتم اراده‌ام را از دست دهم؟ این ویژگی بسیار مهمی است. فکر می‌کنم خصوصیتی است که در هیچ کدام از شما به آسانی ایجاد نشده و دیده نمی‌شود. فاطمه(کسیره یلدرم) متوجه این نکته بـود؛ خـصوصیتی کـه در هیچ کدام از مردهای کُرد دیده نمی‌شود. مرد کلاسیک کرد با یک تـاثیر کوچـک جنـسی بـه انحـراف کشانده شده و آن گونه که لازم است جهت دهی می‌شود. [فاطمه] چون بـه خـوبی از ایـن موضـوع آگـاه

بود، معتقد بود اگر "از زنانگی‌ات به طور موثر استفاده کنی، می‌توانی تمام مردان درون حزب را تحت تاثیر قرار بدهی". ضعف مرد کرد در این موضوع تا این حد عمیق است. این بسیار جالب و در خور تفکر است. باید نتایج مهمی از آن به دست آورد. ویژگی من در این‌جا بسیار جالب و آموزنده است. سایر رفقا اینگونه نیستند، مثلا رفیق کمال پیر، بلافاصله سر به عصیان برداشت و آن را قبول نمی‌نمود. من اگرچه بسیار عصبانی بوده و معترض به وضعیت موجود بودم اما به روش‌هایی مانند زدن، کشتن، به کناری نهادن، طلاق دادن و یا گریز پناه نبردم. برخورد من در این مورد هم جالب است. هیچ مردی قطعا از خانه‌اش نمی‌گریزد اما من فرار کردم و ۱۵ روز به جایی که آن زن بود، نرفتم. آن‌هم در زمانی که کارهای بسیاری داشتم. معمولا مرد زن را از خانه بیرون می‌اندازد، روال این گونه است اما در حالی که بسیار تسلط هم داشتم، از خانه گریختم.

این هم روشی است که خطراتی را نیز بدنبال دارد. می‌خواستیم سرانجام مسئله را درک نمائیم. البته ناگفته نماند که طرف مقابل را کنترل می‌نمودم. برای اینکه کسی آن را بعنوان برخوردهای مردی کلاسیک ارزیابی ننماید، ده سال در مقابل وضعیتی که ده ساعت آن نیز تحمل‌ناپذیر است، تحمل نشان دادم. مسئله فراتر از "رابطه جنسی و اراده"، لزوم درک مسئله بود.

خاستگاه زن مزبور، خانواده‌ای مزدور بود؛ ادعا می‌کرد که کرد و سوسیالیست است و برخوردار از ویژگیهای شخصیت واقعی زن. اکنون همه این موارد چه می‌توانند باشند؟ آیا یک شخصیت سوسیالیست، یک کرد و یا یک روشنفکر می‌تواند این گونه باشد؟ جنبه دیگر، جنبه‌هایی هستند که موجب شک و گمان می‌شوند. زنانگی خود را می‌خواست چگونه به کار گیرد؟ تحت نقاب سوسیالیست در پی چه کاری بود؟ شخصیت فئودال-کمپرادور[1] می‌خواست تحت نام کرد بودن ما را به کجا سوق دهد؟

شخصیت سنتی مرد و زن کرد در برابر همدیگر مغلوب هستند

بنابراین روابطم با فاطمه یک ماجرای همه‌جانبه است، فراتر از ماجرا یک درگیری است. به نظر من در واقع مبارزه‌ای بزرگ است. به سبب این که از آن درس نمی‌گیرید، سطح تحلیل اجتماعی و ایجاد رابطه شما بسیار عقب‌مانده است. زمانیکه به سرآغازهای جالب و جذاب اشاره می‌نمودم، بر این مورد تاکید می‌ورزیدم. به طور قطع من در این موارد بینهایت صادقم. در واقع برای پذیرش هر نوع واقعیتی آماده‌ام. اما در برابر طرف مقابل هم بر اراده خویش مسلط هستم. به جای من مرد دیگری را در نظر

---

[1] کمپرادور: وابسته. وابستگی می‌تواند در ابعاد سیاسی-اجتماعی و در صورت‌بندی‌های مختلف باشد

بگیرید. یا تماما تحت امر زن درمی‌آید، یا زن را طلاق داده و یا او را می‌کُشد. راه میانی دیگری وجود ندارد. این نتیجه‌ای است که در مدتی کوتاه با آن روبرو خواهد شد.

خانواده‌ای مطرح بود که به دولت وابسته بود. مفاهیم خطرناکِ تصرف و غصب گروه، موضوع بحث است. اکنون من یا کار گروه و مسئله کُرد را رها می‌کردم و همچون یک کارمند ساده توبه کرده و انقلاب را رها می‌کردم یا سعی می‌کردم که به این کار پایان دهم. به احتمال بسیار همه شما در روابط و شیوه رفتارتان وضعیتی متفاوتی با این، دارید. فضای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و روحیِ رابطه را مدنظر قرار نمی‌دهید. یا با گفتن " پیوند جنسی زیبا و نشاط‌آورست " مسبب شکست اراده خود می‌شوید، یا اینکه غریزه جنسی را تجربه نکرده، آن را احساس نکرده و ندیده‌اید که این مسئله نیز تأثیرات بزرگی درپی دارد. فکر می‌کنم این مورد حداقل به اندازه دیگری نتایج خطرناکی دربردارد.

تمرکز اشتیاق و احساس در موضوع غریزه جنسی باید در جامعه ما، در یک چارچوب تاریخی تعریف شوند. روابط برای یک سوسیالیست بسیار مهم هستند. اگر برخوردی سطحی با آن داشته باشد، در همان ابتدا شکست می‌خورد. زن در طول تاریخ، در خصوص غریزه جنسی دچار فرسودگی و نابودی بزرگی شده است. این مسئله هیچ پیوندی با آزادی ندارد. مرد هم اساسا قربانی اشتباهات بزرگ گشته است. روابط شما در کل این گونه است. در آن صورت آیا از سوسیالیسم، مقاومت و آزادی اراده می‌توان بحث نمود؟ در این مسئله، اراده همیشه شکست خورده است. به همان سبب در سوق‌دادن شما به سوی آزادی و اراده‌ای پولادین، دچارسختی می‌شویم. در حال حاضر این بزرگ‌ترین معضل من است.

در این مورد چگونه راه‌حلی برای حل مسئله غریزه جنسی می‌یابم؟ در واقع می‌توانستید این نتیجه را زودتر درک کرده و آن را فرموله نمایید. بدیهی است که دشمن از صدها سال به این سو از این رابطه به بدترین صورت استفاده کرده است؛ از مفاهیم ناموس گرفته تا مفاهیم اشتیاق را به انحراف بزرگی کشانده است. این را می‌توان درک کرد اما تدابیر چه خواهد بود؟ آزمون‌هایی را در مورد خود اجرا نمودم. من هم به آسانی می‌توانستم زنی بیابم. سنت روستا بسیار زود می‌توانست مرا به سوی ازدواج بکشاند. حتی فکر می‌کنم که در خانواده ما چنین تمایلی وجود داشت. اما حتی جسارت پیشنهاد آن را به من نکردند. به یاد دارم که معتقد بودند: *"تو با این وضعیت نمی‌توانی ازدواج کنی و زنی بیابی"*. من نیز به هیچ وجه چنین نیتی نداشتم و این در حالی بود که بسیار محافظه‌کار بودم. به یاد دارم برای نگاه کردن به زنانی که در یک عروسی می‌رقصیدند از روحانی روستا اجازه خواستم و تنها وقتی آن روحانی اجازه داد و گفت که گناه نیست، من با جسارت به تماشای آن مراسم رفتم. پایبندی به فتوا در سنین کودکیم این گونه است. درواقع با تربیت و با ادب بودم. در آن زمان به قوانین دین پایبند بودم. اگر روحانی اجازه نمی‌داد، من هم

نزدیک نمی‌شدم. بعدها مطابق با ملاک‌های و معیارهای سوسیالیستی‌ام، نگرشم متحول شد. در [دانشگاه] در رشته علوم سیاسی درس می خواندم. فرزندان مأموران رده بالایی با ما همکلاس بودند. علی‌رغم اینکه شاگرد ممتاز بوده و بر دیگران تأثیر داشتم، حتی از یک کلمه که نشانگر عشق باشد، استفاده نمی‌کردم. نه‌تنها در جستجوی مقوله‌ای جنسی نبودم بلکه، عشق آن زمان من هم به نوعی محافظه‌کاری من بود.

آن زمان یک رفتار سوسیالیستی مطابق با خود داشتم. با معضل ملی مشغول بودم. غیر از آن حتی نمی‌توانستم یک "سلام" بدهم. شاید هم مرا جذاب می‌دیدند. زیرا بخاطر دارم وقتی واژه کُرد را بر زبان راندم، مورد تحسین فراوان واقع شدم. نیمی از آن‌هایی که کف می‌زدند هم فرزندان بورژواها بودند. به شکلی فوق‌العاده از من پشتیبانی می‌کردند. اما علی‌رغم تمام این‌ها، تنها یک بار نیز از احوال آن‌ها جویا نشدم و علی‌رغم این باز هم به من علاقه نشان می‌دادند. در مدرسه راهنمایی هم با بچه‌ها و دختران بورژوا و خرده بورژوا درس می‌خواندم. جذاب و خوش‌قیافه هم قلمداد می‌شدم. اما به هیچ‌وجه یک "سلام" بی‌بها ندادم. یک بار از احوالات دختران بورژوا جویا نشدم و با آن‌ها رابطه‌ای برقرار نکردم.

یعنی مسئله، مسئله برخورد با ارزش‌های کنونی است. تمامی شما، زیبایی، پول و امکانات بیگانه را همچو غارتگران می‌ربایید. در حالی‌که من تا آخرین حد در برابر آن خودداری می‌کردم و این به خاطر موضع‌گیری متکی به خاستگاه طبقه و ملت است.

محافظه‌کار بودم، اما این نوع رویدادها، ادامه جستجوی یک آزادی در درون من را نشان می‌دهد. به دختران روستا می‌نگرم و می‌بینم مردی مسن و پیر او را گرفته است. مثالی را به خاطر دارم و برایتان بازگو می‌کنم. دختری تمایل داشت به عضویت حزب درآید. شخصی با تمام سعی و کوشش مانع شده و دخترک را می‌خواست به همسری خود برگزیند و می‌گفت اگر برای من نباشد، برای پسرم می‌خواهم. دختران بسیاری را هم به یاد دارم که می‌خواستند از من چیزهایی یاد بگیرند. البته من آن‌وقت قدرت درک مسئله زن و دادن معلومات به آنان را نداشتم.

به نظر من برخورد این مردها باعث پایمال‌شدن حقوق می‌شود. یعنی چرا در باب سرنوشت دختری زیبا، خارج از اراده وی تصمیم‌گیری می‌شود؟ خواهری داشتم که یک روز "آغا"ها از روستایی، آمدند و خواهرم را خواستگاری کردند. آنها را نمی‌شناختم. به خوبی به خاطر دارم این مسئله برایم قابل قبول نبود. این داماد چه کسی است؟ دادن پول‌و اشیا به خواهرم را اصلا مطلوب نمی‌دیدم و به نظرم وحشیانه بود و تا به حال نیز وحشیانه می‌بینم. این رابطه، مناسبات بردگان است. در نتیجه مواجه‌شدن با سرانجام تلخ هزاران رویداد از این دست نوعی نگرش آزادیخواهانه در من شکل گرفت.

اینها همان نتایج زشتی‌های ناشی از جنسیت‌گرایی است که چنین معضلاتی را در روابط ازدواج ایجاد ساخته و باعث می‌شود که نوجوانان و دختران در محیط روستا از همان سنین خردسالی به آن گرفتار شوند.جوانانی که بیکار و بدون پشتوانه هستند همه ثمره عمر خویش را برای تأمین شیربها و یا جهیزیه قربانی می‌کنند.

عدم مبارزه برای ایجاد رابطه‌ای آزاد، خیانت به آزادی است

اینها موضوعاتی بودند که به در پیش گرفتن برخوردی احتیاط‌آمیز می‌انجامید. این امر ما را به اندیشه سهل نبودن کار و روبرویی‌مان با معضلاتی بزرگ وامی‌داشت. در نهایت براین اساس به آزمودن رابطه‌ای جداگانه روی آوردم.

آیا به نظر شما، شکستن زودهنگام اراده و یا قبول آسان رابطه زناشویی معمول در این مسئله وجود دارد؟ من و خود را مقایسه کنید: نقطه آغاز من و هدفی که به آن دست می‌یابم کجاست؟ در شخصیت زن بتدریج یک زیبایی را ایجاد می‌نماییم. به تازگی در باب زیبایی و امکان دوست‌داشتن موجود در شخصیت زن و مرد ـ هم از نظر علمی و هم از نظر هنری ـ به صورتی هنرمندانه کار می‌کنیم. در این مورد کمی پیشرفت ایجاد نموده‌ایم. در کودکی هم معتقد بودم که باید در روابط با زنان زیبایی وجود داشته باشد و حتی با اشتیاق زیاد در پی یافتن زیبایی بودم. از همان دوران کودکی به این سو اشخاص را این‌گونه ارزیابی می‌نمایم. معیارهای زیبایی متنوع‌اند. از تکاپو و تحرک گرفته تا حالت جسمانی، از یک ویژگی قوی اسلوب و خطابت گرفته تا موجودیتی با منطق و نظیر اینها، ویژگی‌های زیبایی هستند. هنوز در جستجو هستم که چگونه می‌توان معیارهای زیبایی را ایجاد نمود. آیا شما در پی چنین خصوصیاتی هستید و جهت کسب آن تلاش و مبارزه انجام می‌دهید؟ به نظر من ارزیابی زیبایی و حتی اندیشه زیبایی، این‌گونه گسترش می‌یابد. سوق دادن یک دختر جوان به سوی بردگی و در معرض معامله قرار دادن وی سبب ایجاد معضل بزرگی می‌شود. دادن یک دختر زیبا به مردی بدطینت تنها به خاطر ثروت وی غیرقابل‌قبول است.

این منجر به چه‌چیزی می‌شود؟ آیا رفتاری مبنی بر آزادی زن را ایجاد می‌نماید؟ چرا باید شخصیتی بسیار زشت، با تکیه به پول، ثروت و قدرتش، بتواند زن زیبایی را ازآن خود نماید؟ در محیط روستا روابط متعددی از این دست وجود دارند. برخی با قدرت، بعضی با آوازه خانوادگی و دسته‌ای نیز با ثروت خویش از این مسئله سوء استفاده می‌کنند. فئودال و یا یک کمپرادور دختران نوجوان را خرید و

فروش می کند. چگونه از "سرحد"[2] دختران زیادی توسط تاجران "قیصریه"[3] به غرب فراری داده شدند! همه این مسائل انسان را به تفکر وامی‌دارند.

این وضع جامعه یک زخم بزرگ اجتماعی است. اگر در تمام این مقولات به صورت گسترده‌ای تأمل نکنی، چگونه صاحب یک نگرش آزاد و زیبا خواهی شد؟ و چگونه به شخصیتی انقلابی خواهی رسید؟ آیا این گونه اندیشیدید؟ به نظر من در این وضع، مبارزه یک بخش جداناپذیر میهن‌دوستی است. زیرا در معرض معامله قرار دادن زیبایی زنان و دختران ما بدین صورت در حد خیانت به وطن خطرناک است. تاجران قیصریه می آیند و دختران زیبا و مستعد ما را "خریده" و می‌برند. کسی که ثروت دارد، در هر جایی دختران زیبا را خریده و می‌برد. این رویدادی است که به اندازه خیانت به وطن خطرناک است. بدیهی است کسی که نگرشش به ارزش‌های انسانی وی اینگونه باشد، برای میهن خود نیز اهمیتی قائل نخواهد بود. از تاریخ، زیبایی طبیعت و زیبایی روابط چندان چیزی درک نمی کند. چنین شخصیتی خیانت کرده است. می توان یک ارزیابی اینگونه انجام داد. در موضوع زن، کسی- چه زن و چه مرد- که کراهت و زشتی اینچنینی را برازنده خود می‌بیند، مرتکب خیانتی بزرگ به میهن و آزادی شده است.

در مسئله‌ای که توضیح دادم، ناحقی، جرم و پلیدیهایی وجود دارند. تو مرتکب این جرم شده‌ای، پس چگونه میهن‌دوست و آزادیخواه خواهی شد!

مبارزه‌ای که به خاطر زن و یا مرد انجام دادید، چگونه است؟ مفاهیم " فراری دادن و تصاحب " دقیقا مفاهیمی است که نظام بر آن پافشاری می کند. مبارز نیستید و به همین سبب زشت می گردید. زشتی‌های بزرگ و اوضاعی غیرقابل قبول وجود دارند که شما حتی خواهان تشخیص آن‌ها هم نبودید. حال هم در مورد امکان مبارزه‌ای که برای ایجاد تمام زیبایی‌ها انجام می‌دهم سوال خواهید کرد. من در حال انجام چنین مبارزه‌ای هستم. این تنها مبارزه برای ایجاد زیبایی در زن نیست، بلکه در عین حال مبارزه برای نجات دادن زیبایی‌های طبیعت و تاریخ است. بدون وجود این موارد چگونه میهن‌دوست خواهید گشت؟ چگونه رغبت‌هایی نسبت به آزادی ایجاد خواهید نمود؟ در درون شما چه چیز وجود دارد و چگونه ایجاد می‌شود؟ گریز زودهنگام و آسان از عرصه مبارزه، معنی ندادن به ارزش‌های تاریخی است. و در آن تلقی زن همچون یک ابزار جنسی و تمایل به تصاحب و استفاده از او وجود دارد. کسی که قلب و روحش

---

[2] نام منطقه‌ای از کردستان شمالی شامل ارزروم، قارص، ایغدیر، آگری، موش، ملازگرد، بتلیس و مناطقی دیگر...

[3] نام شهری در منطقه آناتولی مرکزی ترکیه که به سبب گذرگاه بودن آن تجارت در آن توسعه یافته و در میان مردم عامی خساست آن ورد زبانهاست.

این گونه باشد، قادر نخواهد بود انقلابی شود. در او زیبایی وجود نخواهد داشت. نمی‌تواند شخصیتی مبارز و سازمان دهنده باشد.

به احتمال زیاد شخصیت‌های ما تا حدودی فاقد قدرت چاره‌یابی هستند. بدیهی است که این امر را صرفا برای جوابگویی به این سئوال ارزیابی نمی‌کنم بلکه برای پاسخ‌دادن به سوالات بسیار دیگری نظیر این بر آن تاکید می‌نمایم. مواردی مانند عدم توجه به حق و دسترنج در روابط و تحمل وضعیتی وخیم و مواردی از این دست، نشانگر عدم موفقیت شما می‌باشند. با این حال مشخص است که نمی‌توانید صاحب خصوصیات یک میهن‌دوست و مبارز بزرگ جنبش آزادیخواه باشید. پیوند این مسئله با غریزه جنسی همین است. چگونه می‌خواستند ما را با غریزه جنسی ضعیف گردانند؟ در مقابل آن چگونه ایستادگی کردم؟ جامعه در موضوع زن چگونه به فرومایگی سقوط کرده و مبارزه من در این مورد چگونه پیش می‌رود؟

این موارد در ارتباط با مردان نیز صدق می‌کند. مردان نیز اندکی این گونه‌اند؛ رفتارها و برخوردهای مخصوص به مردان را تعریف نموده‌ام. سال‌هاست می‌اندیشم که با این موارد نمی‌توان به یک مرد سالم مبدل شد. به تعبیری دیگر رفتارهای مردان و شخصیت آنان را نیز به راحتی نمی‌پسندم. علیرغم این همه تلاش و تمرکز بر روی مسئله بایستی بگویم که معیارهای مردی شایسته را نیافته‌ام. بخش اعظمی از آن را زشت می‌دانم. من نیز خود را چندان نمی‌پسندم اما در تلاشم تا به شکلی مطلوب دست یابم. شاید برخی از شما مرا بدون نقص می‌بینید اما من هر روز با شخصیت خود در حال مبارزه هستم. خود را به آسانی نمی‌پسندم. اما شما، تمام زشتی‌هایتان را پسندیده و انتقاد را نپذیرفته و خواهان درک خود از طرف دیگران هستید.

چه‌چیز تو قابل پسند است؟ چه‌چیز تو سبب زیبایی می‌شود؟ چه‌چیز تو قابل تحسین است؟ آیا می‌توانی در مقابل این حقایق خود را "مرد" بنامی؟ نه از نظر جنسی، بلکه از لحاظ غرور و احساس مردانگی تا چه حد مرد هستی؟ شاید هم زنی بدتر از یک زن شده‌ای. اگر مردانگی وجود داشت آیا ما در این اوضاع می‌بودیم؟ البته من سال‌هاست که این پرسش را از خود می‌پرسم. در میان کردها این‌همه اشخاص لوطی‌منش وجود دارند اما همان اشخاص در برابر ارزش‌های بنیادین از زن بدتر هستند. این زورمداری آنان چه ارزشی دارد؟

می‌بینید که نمی‌توان به آسانی با مسائل برخورد نمود. اگر من غریزه جنسی را مانند شما تفسیر کرده و به کار می‌گرفتم، دیرزمانی بود که نابود می‌شدم. اما مبارز راهِ آفریدن زیبایی‌ای بزرگ هستم.

تلاش‌های عظیمی را برای رهایی زن و آفرینش زیبایی انجام می‌دهم. من تضادهایی را که شما دارید، برازنده خود نمی‌بینم. به نظر من انقلابی‌بودن چنین جنبه‌هایی را نیز داراست.

آیا می‌توانید نیک دریابید که مبارزه ما، یک انقلاب زیبایی است، انقلابی است که جنگ در برابر کراهت‌ها و زشتی‌ها را اساس می‌گیرد. آیا می‌توانید بفهمید که حتی بررسی غریزه جنسی یک ارزش بزرگ انقلابی است؟ در واقع از یک نظر چالش جنسیتی را آشکار می‌نمایم. در این موضوع رفقایی را که دچار بحران می‌نمایند، تشویق به چاره‌یابی می‌نمایم. این‌همه زن و مرد جوان در میان صفوف ما هستند. این‌ها تقریبا هر لحظه ممکن است که مطابق نگرش سنتی، بر همدیگر تاثیر گذاشته، یکدیگر را فریب داده و یا با احساسات سطحی و بدون ارزش با همدیگر پیمان بسته یا ازدواج نمایند. هوشیاری در این مورد برای هرکس لازم است. من خودم را این‌گونه فریب نمی‌دهم. ۴۵ ساله هستم. در حالی‌که بسیاری از شما هنوز در ۲۰ سالگی هستید.

قانون مخصوصی داریم که اجرا می‌کنیم. گرد هم‌آیید، اما روابط میان جنس‌ها همانند تصور شما نبوده و همچون روابطی که قبلا ایجاد نموده بودید، نیستند. پس روابط مطلوب چگونه ایجاد خواهند شد؟ بسیاری از شما جوانی خود را از دست رفته می‌پندارید. همچنین در صفوف ما هستند کسانی که می‌پرسند آیا نمی‌شود این جوانان از هم‌اکنون ازدواج کرده و به مراد و مقصود(وصال) خود برسند. و یا می‌پرسند آیا اجازه ندارند عشق بزرگی را رقم بزنند؟ در مورد امکان و یا عدم امکان آن بحث نمایید. حتی در مورد این‌که روابط میان دوجنس چگونه می‌تواند ایجاد شود بحث نمایید. اگر با روابطی که ایجاد کرده‌اید، به مبارزه‌مان خیانت نکرده و بر نیروی آن بیفزایید، راه‌حل صحیح آن را یافته‌اید و شما را تحسین خواهم کرد. تنها یک شرط دارم، روابط نباید ما را از مبارزه بازدارد. در مورد عشق بحث نمایید. عاشقان بزرگی شوید. فقط این موارد نباید ما را از مبارزه دور نماید و یا سبب وضعی شوند که دشمن بر ما اعلام پیروزی کند. آن‌وقت عشق و رابطه شما قابل تحسین خواهند بود.

افراد اپورتونیست در صفوف ما و یا کسانی که به صورت بسیار خطرناک با مسئله برخورد می‌کنند، اصرار می‌کنند که علی‌رغم این همه چیز باز هم باید عشق وجود داشته باشد. تاریخ عمیق عشق را بیان نمودم. برخی‌ها زن را بلای سر خود قلمداد کرده و خواسته‌اند تدابیر موقتی و یا پایدار اتخاذ کرده و اینگونه مسئله را حل نمایند. این‌ها همیشه هنگام بروز مسائل دشوار بوجود آمده‌اند. به نظرشان به قوانین عشق رسیده‌اند و باید به آنها در حزب میدان بدهیم. اما تنها یکی از این‌ها برای نابودی حزب کافی بوده و در واقع بدون کنترل و اراده است. اگر ایجاد روابط را برای افراد در سلسله‌مراتب مختلف آزاد بگذارم، وضعشان از حیات کولی‌ها بدتر می‌شود و یا در همان چند روز اول به تسلیمیت کشانده می‌شوند. اراده

مبارزه در آن‌ها باقی نمی‌ماند. غریزه جنسی و عشق به شیوه‌ای که این افراد درک نموده‌اند، خطرناک است. تنها برای تهیه خوراک آنها به کار گرفتن چند گردان لازم است. برای ایجاد امنیت آن‌ها هم به نیرویی قابل‌توجه نیاز داریم. عشق در سایه امنیت بوجود می‌آید. جهت عشق نیاز به ثروت وجود دارد. موارد دیگری نیز مورد نیاز است. برای تمام این موارد باید چند گردان گریلا را وارد کار نماییم.

بسیاری از مدیران[نظامی و غیرنظامی] دچار چنین اوضاعی گشته‌اند. اگر اندکی قدرت نظارت ما نباشد، برخی از ستادها را به چنین وضعی درخواهند آورد. در واقع کمی هم با آن دچار ساخته‌اند. باید در مورد این بحث و گفتگوی بسیاری انجام دهیم. خواستیم تا حدودی در سطح مدیریت، زن هم وجود داشته باشد ولی به جای پیشرفت مدیریت زن و مرد، روابط را به سوی نابودی کشاندند. در چنین وضعیتی مدیریت ناکارا می‌گردد. در این مورد تحقیق نمودیم. کسی که مسئول درجه اول آموزش بوده، سه ماه با کسانی که در آموزش بودند حتی دیداری نداشته و گفتگو نکرده است، در حالی که در تمامی این مدت ارتباطات وی تنها محصور به یک زن بوده است. کسانی هستند که ماه‌ها خود را با موضوعات ناچیز مشغول می‌کنند. بعدها دیدیم که این رواج یافت.

عشق در صفوف ما، یک اتحاد بزرگ سیاسی است

هنوزهم تمام این موارد به صورتی مشکل‌ساز تداوم می‌یابند. به نظر من علی‌رغم این، زنان باید در جرگه فعالیت‌ها باشند. به جای کنارنهادن زن و وابسته‌سازی وی، باید حقیقتش را آشکار نمود و چالش میان جنس‌ها را حل کنیم. همچنین به جای ارضای بی‌بهای جنسی و یا ارضای روابط زن و شوهری، باید شیوه صحیح رابطه را یافت. باید قدرت غریزه جنسی و قدرت زن را تحلیل نمائیم. زیرا ایجاد پیوند جنسی منوط به آزادی می‌باشد. نمی‌توانیم در این مورد سرکوب‌گر باشیم. مادامی که مبدأ رفتاری آنها این‌گونه است، باید ببینیم که تا چه اندازه با این کار به آزادی نائل می‌شوند. همچنان که گفتیم فلسفه زندگی نو بر بنیان روابط برابر و آزاد است.

چگونه می‌توانم عشقی را تایید نمایم که در همان اوان خویش مشکلاتی را برای کمپ و یا ستادی از حزب ایجاد می‌کند؟ چگونه می‌توانم این احساس و رابطه را معمولی ببینم؟ چه رسد به این‌که دولت از همان ابتدا با جاسوسی در کار دست داشته باشد، که موضع ما در مقابل چنان مسئله‌ای کاملا آشکار است.

در این وضعیت چه‌کسی در عمل شخصیت خود را اثبات خواهد کرد و یا مهم‌تر از آن چگونه به مبارزه خدمت خواهد نمود؟ بدون زن انقلاب ایجاد نمی‌شود. بدون زن، مرد نمی‌تواند وجود داشته باشد. اما رابطه زن ـ مردی که برای رهایی خدمت می‌نماید، چگونه ایجاد می‌شود؟ حداقل در این مورد بحث نماییم. عجله نکنیم و وضع را بهتر بشناسیم. باید شیوه تشریک مساعی در موضوعات محبت، عشق،

خوردن، نوشیدن و سخن گفتن با همدیگر را بدانیم. شاید کسانی در پی فهم آن از راه یک غریزه جنسی ابتدایی بر آیند اما باید دانست کسی که خویش را انسان می‌پندارد، اینچنین برخورد نمی‌نماید. ما درصدد ایجاد جامعه‌ای انسانی هستیم؛ آنهم آزادترین حالت آن.

اگر هنوز به آگاهی دست نیافته و اسیر احساسات خویش شوید، نه‌تنها قادر به ایجاد جامعه‌ای سوسیالیستی در کوتاه‌مدت نخواهیم شد بلکه توان ایجاد جامعه‌ای همانند قبیله‌های اولیه را نیز نخواهیم داشت. نمی‌توانی از اندیشیدن به این موارد دوری بجویی. یک انقلابی ناچار از اندیشیدن به این موارد است. جامعه جدیدی بر مبنای آزادی خواهیم ساخت. در صورت تسلط عواطف و سرکشی غرایز در شخصیت و عدم توجه به منطق، انقلاب دچار آشوب می‌شود. اگر صرفا بگویی که "من عاشقی دلباخته‌ام ـ به هر قیمتی ـ" آن هنگام عشق تو به عامل تباهی، تخریب و اسارت در چنگال دشمنان خواهد انجامید. اگر بگویی: "بر اعصابم تسلط ندارم و قادر به مقاومت نیستم" پس معلوم است که تو نه برای ایجاد انقلاب آمده‌ای بلکه هدف تو مانع‌سازی است. مواضع به صورت عینی، این گونه هستند. عشق امری دشوار است، پدیده‌ای است که ظرافت و اشتیاقی بزرگ در آن نهفته است. عشق، هنر است. عشق، تشکیلات است. عشق، آموزش است. عشق، پیوند است. قدرت ایجاد پیوند و اراده است و عشق صمیمیت است. اگر در جستجوی آن هم باشی، در میان کردها نمی‌یابی. اگر با ذره‌بین هم در پی آن باشی، نمی‌یابی. دیدیم کسانی که به این سخنان گوش فرا نداده، در پی درک این عشق نبوده و عشق مختص به خود را داشتند، عامل ایجاد چه وضعیتی گشتند.

قبلا گفته بودم که چرا ماجرای "*مم و زین*" چنان تراژدیک بود. در آن‌جا یک آزمون عشق وجود دارد که قوانین فئودالی را تحت فشار قرار می‌دهد. در واقع این آرزوی انقلاب ملی‌ـ دمکراتیک است. شاید هم اصلا ماجرای آن‌چنانی در "*بیگ‌نشین جزیره*"[4] روی نداده باشد. اما "*احمد خانی*" در پی اتحاد است. عدم وجود اتحاد بین فئودال-آریستوکرات‌ها، به حکمرانان عجم، عرب و بیزانس امکان استیلا می‌دهد. کردها در سال‌های ۱۶۰۰ تشکیل دولت داده و سرآغاز یک تکوین ملی نو را داشتند. به احتمال بسیار فئودال-آریستوکرات‌ها و بیگ‌ها در مقابل این امر مانع‌سازی می‌کردند. وی سعی می‌کند که راه‌حل این را در ادبیات "*مم و زین*" نشان دهد. وگرنه پسر یک بیگ و دختر بیگی دیگر به راحتی می‌توانستند عاشق همدیگر شده و ازدواج نمایند. این کار دشواری نبود. ازدواج بین بیگ‌نشین‌ها هم در آن سده‌ها این گونه بود. تمام ازدواج طبقه فرادست، ازدواج بین فرزندان بیگ‌هاست و در این موضوع مانعی هم

---

[4] بیگ نشینی که در قرن شانزدهم همزمان با سایر بیگ نشین ها در کردستان ایجاد گردید. محل وقوع منظومه "مم و زین" نوشته حماسه‌سرای کرد "احمد خانی"

وجود ندارد. وصلت بین این خانواده‌ها هنوز هم برای نیرومند نمودن همدیگر انجام داده می‌شوند. مورد غیرمعمول در این [منظومه]، وجود خواسته‌ای مبنی بر فشار آوردن بر بیگ‌ها جهت ایجاد یک اتحاد در سطح قشر فوقانی جامعه و مطابق آن دوره می‌باشد. این در واقع ایجاد یک دولت -که می‌توان ایجاد یک پادشاهی هم نامید- است. آن بیگ‌نشین‌ها در مقابل این مسئله همچون مانع تلقی می‌گردیدند. می‌خواهد با داستان "*مم و زین*" این را به صورت محسوسی نشان دهد.

چرا این عشق دشوار است؟ زیرا ایجاد اتحاد و تشکیل دولت بسیار سخت و دشوارست. جهت تحقق این مسئله، آن عشق باید بیگ‌نشین‌های مذکور را ویران کند و موانع فئودالی را بر هم زند. در صورت خواندن کتاب می‌بینیم که درواقع آرزوی ایجاد یک اتحاد مطرح است. نابودی بسیاری از قوانین کهن و از میان برداشتن فتنه و فسادهای بی‌شماری موضوع مورد نظر آن است. تا حدودی نیز ایجاد آزادی است. این امور به معنی تحقق انقلاب ملی-دمکراتیک است. در "*مم و زین*" می‌بینیم که به سبب عدم وجود انقلاب ملی-دمکراتیک نمی‌توانند همزیستی موفقی را ایجاد نمایند. یعنی از یک نظر به معنی عدم دست‌یابی کردها به اتحادی موفق و یا یکی‌نشدن آنهاست.

ما نیز وظیفه داریم تا یک پدیده بزرگ سیاسی را متحقق سازیم. اتحاد سیاسی، کاری بزرگ است و ما می‌توانیم آن را عشقی بزرگ نیز بنامیم. برای معنایافتن تمامی عشق‌های کوچک، تحقق این اتحاد ضروری است. خودتان را به جای مم و زین بگذارید. جهت موفقیت در عشق، نیاز به اتحادی سیاسی وجود دارد. احتیاج به آزادکردن یک منطقه کوچک دارید. از خطر دور بمانید در غیر اینصورت جستجوی ارضای راه‌های غریزه جنسی خیانت است. زیرا این به بی‌ارادگی می‌انجامد و افتادن به ورطه بی‌ارادگی نیز سبب عدم انجام کارها و وظایف می‌گردد. ناتوانی در اداره یک بخش می‌تواند موجب ضربه‌ای بزرگ باشد. اگر به این دلیل ضربه‌ای وارد آید، این یک جرم و خیانت محسوب می‌گردد. فکر می‌کنم کسانی نیز وجود دارند که چنین برخورد می‌کنند. برخی از آن‌ها آن‌گونه که حق‌شان بود، مجازات گشتند. به گفته خودش اراده‌اش شکسته شده و نتوانسته مقاومت نماید! البته که نمی‌تواند تحمل نماید. عشق برای او بسیار دشوار است. به نظر برخی، وقتی به آن دچار شد باید تا آخر آن را طی نمود. وقتی چشم‌شان به چشم همدیگر افتاد، مطابق دلخواه خویش عاشق می‌شوند! آیا تو می‌توانی در مقابل عشق خود را فریب بدهی و آن را عشق بنامی؟ این غفلت است. البته که من مسبب این مسئله نیستم. این عشقی است که تحت تسلط دشمن بوجود می‌آید. مثلا زنی در منطقه "*بوتان*" *چندین* عملیات مهم انجام داده بود، او را رزمنده نیرومند و زیبا می‌نامیدم. در همان منطقه مردی خراب‌کار و فرومایه هم بود. آن دو در یک وضع بسیار دشوار فرصت را غنیمت شمرده و گریختند. هردو بعد از تسلیم شدن به دشمن به

زندان دیاربکر افتادند. دختر را همچو یک "روسپی" به کار می‌برند و مرد را هم به عنوان یک معترف. ببینید وضعی را که دختر زیبا به آن دچار شده است. به اصطلاح او هم یک رزمنده بود.

تمام این‌ها نتایج عجیبی را سبب شدند. برخی نیز مجازات شدند. قربانیان عشق بی‌بها! برخی از آن‌ها رفته و معترف شدند. برخی نیز با جانشان آن را اعاده نمودند. من زمانی طولانی است که کار را در سطح وسیع عشق آغاز نموده‌ام. من به خدا نیز عشق داشتم. برایتان گفتم جستجوی خدا در من بسیار زیاد بود. بعد از آن رغبتی سیاسی داشتم. من یک جاه‌طلب سیاسی نیستم. همه وقت خود را صرف سیاست‌پردازی ننموده‌ام. اما می‌بینید که مبارزه سیاسی وسیعی را انجام دادم. اتحادی بزرگ و یک جنگ سیاسی عظیم لازم است. از آن جهت، خود را پایبند یک وظیفه عظیم سیاسی حس می‌کنم و آن را انجام خواهم داد.

آزادی با مبارزه آفریده می‌شود

برخوردهای بسیار وحشتناکی نسبت به جنگ وجود دارند. در اینجا نیز مبارزه و تلاش را پایه‌ریزی نمودیم. زیرا هرچیز با آن چاره‌یابی می‌گردد. مبارزه درست مانند یک رب‌النوع است. آن گونه که خدا را عبادت می‌کنید بایستی عابد مبارزه نیز باشید. حتی بایستی مانند خداوند جنگ و الهه جنگ باشید. اینک بزرگترین خداوندان و الهه‌گان ما الهه‌های مبارزه هستید. اما اینان چه کسانی هستند. شخصیت‌ها و رهبرانی که مبارزه را به پیروزی رهنمون می‌سازند. الهبودن مبارزه به چه معنی است. اگر به همه اینها نیندیشید چگونه در زندگی موفق خواهید شد. دشمن هر روز با هواپیماهای جنگی بر روی بمب می‌باراند. اگر رشادت‌های لازم برای مبارزه را نداشته باشید، چگونه عشق خود را به مقصد رهنمون خواهید کرد؟ به تاریخ بنگرید. پادشاهان و ملکه‌های غافل چگونه نابود شده‌اند! نه تنها نمی‌توانید پادشاه و یا ملکه شوید بلکه حتی قادر نیستید یک سرباز معمولی نیز شوید.

آیا به خاطر این‌که من این‌ها را روشن کرده‌ام، ناراحت خواهید شد و یا به غرورتان برخواهد خورد؟ حقیقت تلخ این‌گونه است. برای الهه‌شدن باید مبارزه بزرگی را انجام دهید. برای اینکه به الهه‌ای مکار و دغل‌باز فئودال تبدیل نشوید، بایستی مبارزه پیشه کنید. زن طرف مقابل من، تا حدودی هم این‌گونه بود. تصور می‌نمود که من پادشاهم و یا پادشاه خواهم شد و تنها ملکه‌اش کم است. یعنی خود را در موقعیت ملکه خالق پادشاه می‌پنداشت.حال آنکه برخوردش به تمامی بازتاب این موضوع نیز نبود. در فرانسه نیز داستانی وجود دارد، شاهی و آفریننده شاه.....! به یک‌باره متوجه شدم که در پشت سرم نقش آفریننده من را بازی می‌کند! در حالی که نه‌تنها نمی‌توانست شاه را بسازد بلکه حتی نمی‌توانست دست بر سیاه و سفید بزند. مرا به جای یک روستایی که بسیار کار می‌کند و دسترنج بزرگی دارد بگذارید. گویا "آغا"یی

بود که مرا تحت کنترل داشت! یک رفتار زنانه بدتر از این. با تمام مردان ما بر این اساس رفتار می‌نمود. مهارتش در چه بود؟ استعدادش در باهوشی، حیله‌بازی و زن بودن وی بود! البته این رفتاری است که در جامعه بسیار موثر بوده است. حاکمان، اشخاص بسیاری را این‌گونه تحت سلطه خویش درآورده‌اند. "آغا"ها، روستائیان را این‌گونه به حاکمیت خویش درآورده‌اند. دسیسه‌بازی زن، مرد را به چنین راهی کشانده است و تصور می‌نمود با بکارگیری تمام این مهارت‌ها مرا نیز شکست خواهد داد! بعدها بایستی به این امر پی می‌برد که واقعیت مسئله چیست.

می‌بینید که جنبه‌های متعددی دارد. فقط سرگذشت مهم زندگی‌ام را بر زبان می‌رانم. اگر خواهان آزادی و زیبایی هستید، این حقایق در طبیعت این کار وجود دارند. برخی نگران می‌شوند. برخی به بن‌بست می‌رسند. زنان و مردان ما هر روز خواسته‌هایشان را مطرح می‌نمایند. این تاسف‌بار است. این رویداد علی‌رغم آن است که تا حدمعینی راه و رسم آن را نیز مشخص کرده‌ایم. باید به خاطر این وضعیت بد خویش بگریید.

آیا خداوندان جنگ این‌گونه هستند؟ آیا فرماندهان بزرگ واقعا این‌گونه هستند؟ آیا مبارزان این‌گونه هستند؟ حتی من با توجه به این وضع از خود می‌پرسم که آیا توانستم مسئله را حل نمایم یا نه؟ آیا با رفقای زن رفاقت می‌کنم یا نه؟ شیوه سازماندهی خود را مستمرا از نظر می‌گذرانم. زندگی در رابطه با یک زن و یا زندگی همراه با زیبایی، مبارزه، تاریخ و موارد دیگر چگونه می‌تواند باشد؟ در غیر اینصورت شاید خود را از یاد ببرم. اگر خود را از یاد برده و کوچکترین سهل‌انگاری نمایم، تشکیلات و خلق زیان می‌بینند. ضرر در آن حوزه نمود می‌یابد. یعنی اگر به آن مشغول نشوم مشکلی به وجود می‌آید و اگر دست از آن بردارم مشکلی دیگر. اگر همچو یک "آغا" رفتار کنم مشکل به نوعی است و اگر همچو یک فرد با روحیه روستایی برخورد کنم به نوعی دیگر. این‌ها معضلات بزرگی هستند. من شخص موثری هستم. شیوه رفتار و برخورد من بسیار آزادانه بوده و ایستاری مملو از ادعا هستم.

هرروز از فرماندهان ما خبر می‌آید. گزارش از پی گزارش به دست ما می‌رسند که فرماندهی، زنان را کنیزوار به کار واداشته و تحت سلطه خویش درمی‌آورد. یا تسلیم غرایزش شده و روابطی سطحی و بی‌ارزش را برقرار می‌سازد. صحت و یا عدم صحت آن مسئله دیگری است. اما بدیهی است که به وضعیت کلاسیک(قبل از ملحق‌شدن به صفوف گریلا) درافتاده است. وضع من کمی متفاوت‌تر است. به نظر من اگر می‌خواهی کاری در رابطه با زن انجام بدهی، باید با آزادی در پیوند باشد. چه فایده‌ای جهت مبارزه آزادیخواهانه این اشخاص داری؟ از آن‌ها چه می‌خواهی؟ آیا نگه داشتن یک زن برده در کنار خود همچو ملک شرم‌آور نیست؟ آیا عدم سازماندهی و آگاه ننمودن یک زن حزبی و استفاده ابزاری از

او شرم‌آور نیست؟ باید این سوال را از فرماندهان ما بپرسم. اگر او را همچو برده در کنار خود نگه داری، انسان بی‌شرمی هستی. زیرا ما او را همچو یک مبارز راه آزادی به صفوف خود فرا خواندیم. این هم برای دختران و هم برای زنان مصداق دارد. بخاطر اینکه رزمنده‌ای در راه آزادی شود، به عضویت ما درآمد. یعنی با هدف گام‌برداشتن در راه آزادی و نیروگرفتن از حزب آمد. در این صورت بایستی برای این مورد خود را آموزش دهد و سازماندهی نماید. باید به طور قطع یک مبارز راه آزادی شود تا دوست داشته شده و متعالی گردد.

آیا این‌ها خصوصیاتی نیست که ما قول داده بودیم؟ معرفت قابل تحسینی وجود ندارد. معلوم نیست چگونه با مبارزه و سازماندهی برخورد می‌نماید. کانون معضلاتی است که اگر هر لحظه بخواهد با غریزه جنسی و زنانگی تاثیرگذار باشد، مجرم محسوب می‌گردد. اگر زنانگی و یا غریزه جنسی خود را این‌گونه بکار ببندد، بسیار خطرناک بوده و در حکم جاسوسی خواهد بود. مردان خطرناک‌ترند. او نیز هر لحظه ممکن است دچار این تاثیر شود و بر خویش مسلط نبوده و زن را آنچنان بکار ببرد. مردانی که زن را این‌گونه به کار گرفته‌اند، فرومایه گشته‌اند. در نتیجه این مورد، نیروی نظامی ما، دسته دسته و گروه گروه به سوی نابودی فرستاده شده‌اند. یعنی اگر این تلفات ناشی از برخورد یک زن باشند، این به معنی احیای عقب‌مانده‌ترین جنبه‌های تاریخ ماست.

قبلا بخاطر یک زن یک انسان کشته می‌شد اما اینان گروهی را به کشتن می‌دهند. دهها مثال از این دست وجود دارند. تا به حال نیز، برخی این کار را مخفیانه انجام می‌دهند. اعمال بسیاری وجود دارند که هنوز فاش نشده‌اند. من تنها به یک شرط، رفاقت با زن و مرد را قبول می‌کنم؛ به شرط انفجار سیاسی در آگاهی و رابطه، به صورت مطلق. یعنی اگر در سازماندهی و عمل پیشرفت وجود داشته باشد و این به صورت روزانه ثابت شود، آنگاه می‌توان موافق بود. زن می‌تواند هرگونه وظیفه‌ای را بدون اینکه در مورد وی تبعیض جنسیتی اعمال نمود، بر دوش بگیرد. برابری این‌گونه ایجاد می‌گردد. می‌تواند هرگونه مسئولیتی برعهده بگیرد، اما معیارهای مخصوص به این نیز وجود دارند. باید با معیارهای ارتش و حزب همخوانی داشته باشد. بعد از نشان‌دادن همخوانی با این معیارها، باید منطق، جسارت و قابلیت مدیریت را نیز اثبات نماید. در این وضع می‌تواند فرمانده شود. یعنی چیزی مانع آن نمی‌گردد؟ چرا همیشه مرد باید اداره نماید و زن همیشه اداره شود؟ وضعیتی برعکس آن، استعمار کهن و یا تکرار فشار و سرکوب دوران گذشته است. اگر در میان ما نیمی از مدیران هم زن نباشند، حداقل باید مطابق قدرت و استعدادشان به مدیریت دست یابند. اگر به مدیران زن به هیچ وجه راه ندهیم، آنگاه معلوم است که اینان به صورت برده و یا جنس چندان آزاد نخواهند شد که این یکی از خصوصیات جامعه سنتی است.

نبود بحثی گسترده در میان شما و فراتر از آن عدم پیاده‌سازی[معیارهای انقلابی] در میان خود، این امر را که تاچه اندازه در انجام وظایف خود از نارسائی‌هایی برخوردارید، نشان می‌دهد. گذشته از آن در انجام کارها، شرافت نیز مسئله مهمی است. در وظایف موفق نخواهی بود. آموزش، سازماندهی و مبارزه را چندان توسعه نخواهی داد اما تن به این مورد خواهی داد. این قابل قبول نیست.کسی که این شیوه را قبول ندارد، می‌تواند کناره‌گیری نماید. خواسته‌هایی همانند مطرح کردن احساسات خویش، طلب دست‌یابی به عشق خویش، و یا خواسته برخورداری از والدین و فرزندان و یا زن و شوهر حقیقتا به نظر من سخنانی فاقد شرف می‌باشند. انقلابیون می‌دانند که این سخنان چندان نشانگر حقیقت نیستند. این سخنان فاقد محتوی و مفهوم هستند. شمشیر سخنگوی میدان است، دشمن در پی نابودی توست. در چنین اوضاعی چه جای عشق و احساسات توست؟! اولین کار، رساندن این مورد به نتیجه است.

شما می‌توانستید به این موارد اندیشیده و ادراک صحیحی از آن به دست آورید. یعنی شرافت انسان تاب تحمل این مواضع را ندارد. اگر زن و یا مرد در کنار من به وظایف خود پای‌بند نباشد و وظایف خود را با جان و دل انجام ندهد، من چرا احساس علاقه نمایم؟ آیا حقیقتا آن‌وقت غرور و شرفتان خدشه‌دار نمی‌شود؟ اگر در صورت فرصت، در پی تعمیق روابط سطحی باشی به آن معنی است که انسان پستی بوده و بتدریج به خیانت نیز دچار خواهی گشت. من بعضی از اصول را در مورد خود به اجرا گذاشته‌ام. اگر حتی یک روز کارها به صورت صحیح پیش نروند، بجای آنکه اطرافیانم را فریب دهم، خویش را مورد مؤاخذه قرار می‌دهم. برای آنکه با یکی از رفقای [سازمان] رابطه برقرار نمایم، در ابتدا لازم می‌بینم که شخصیت خود را بخوبی تحلیل نمایم. در ابتدا زمینه موفقیت را آماده خواهم نمود تا متعالی گردم.

این یک آزمون است و باید خویش را این گونه بیازمایید. موضوع زن هم این گونه است. در وظایف خود را بیازما و ثابت کن که قدرت مبارزه تو در چه سطحی است. آن‌وقت می‌توانی براساس احترام، با زنان صحبت کنی. زن نیز تنها از طریق اثبات توانایی خویش می‌تواند صاحب یک موضع ارزشمند باشد. این موضوع شرافت و نگرش ناموسی ما است.

بدون این‌ها نمی‌توان به یکدیگر متمایل شد و با هم زیست. با تحمیل سرکشی غرایز، ضعف‌ها و اشتیاقات و مسائلی نظیر این، قطعا نمی‌توان رابطه ایجاد کرد. صحیح‌ترین کار این است که شما در اینجا (صفوف حزب) باشید. البته زنان نیز بایستی در صفوف ما باشند، عشق و محبت نیز قطعا باید در کار وجود داشته باشند اما قوانین، قواعد و بستر آن در صفوف ما نیز شفاف می‌باشد. باید این را درک نمایید و انجام دهید. انقلابیون قطعا مسئول این مورد هستند. ممکن است ایجاد شخصیت کردی آنچنانی دشوار تلقی

گردد و یا یافتن چنان شخصیتی در صفوف ما دشوار پنداشته شود. اما ارزش شخصیت دیگر کُرد نیز مشخص است! همه‌چیز او از بین رفته و فاقد توانایی است.

مرد باید رفیقی برای آزادی زن باشد

اکنون اندکی بهتر درک کرده و می‌فهمید که به چه دلیل برقراری روابط، ارضای غریزه جنسی و عشقی پیش پا افتاده نمی‌باشد. روشن نمودیم که این‌ها آسان نیستند. بدون افتادن به ورطه خطر خیانت در زندگی، توانستیم کمی حقایق را بدین‌گونه نشان دهیم. توانستیم امکان مبارزه برای آن را به دست آوریم. حال بهترین کاری که می‌توانیم در حق همدیگر انجام دهیم این است که امکان مبارزه را برای همدیگر بیافرینیم. برای ایجاد شرایط مبارزه برای یک زن تا آخرین حد مبارزه کنید. وی را دعوت به یک مبارزه و سازماندهی منسجم کنید. روابطی براساس تصفیه تشکیلات و مبارزه پذیرفتنی نیست. اما متاسفانه تا به‌حال همه این روابط بر پایه تصفیه ایجاد شده‌اند. من با این وضع خود، علی‌رغم این‌که در روابط مهارت داشته و در موضوع اراده آزاد قدرت کافی دارم، هنوز از عاقبت کار نگرانم.

قبلا توضیح دادم که این روابط چگونه به این وضع افتادند. ماهیت رابطه را درک نمی‌کنید. تنها کاری که باید انجام دهید این است که خود را از نظر فکری تقویت نمایید. تفکر نمایید و در صورت امکان الهه شوید. به شیوه‌ای دیگر نمی‌توان بار معضل کُرد را به دوش بکشید. البته اگر استعداد و توان عاشق شدن، مبارزه کردن و الهه گشتن را داشته باشید، آنگاه می‌توانید موفق شوید.

درک شما از رهبریت چگونه است؟ چرا در حالی که حتی یک دوست معمولی تا حدودی ما را به شیوه‌ای صحیح درک می‌کند، شما این‌همه عقب‌مانده و تنگ‌نظرانه ما را درک نموده‌اید؟ مگر نه اینکه شما رفقای مبارز ما هستید؟ آیا رفقای مبارز این‌گونه با همدیگر برخورد می‌نمایند؟ وقتی من به نزد انسان‌های معمولی می‌روم همه آنها به وجد آمده و در میان آنها جنب‌وجوش ایجاد می‌شود. من هم سعی می‌کنم این رابطه را درک نمایم. باید از نگرش تنگ‌نظرانه رهایی یابید و قدرت تحول بزرگی به حقایق ببخشید. در واقع، لزوم وسیع نمودن چارچوب آن را احساس می‌کنم. ما خواستیم این کار را اندکی به نویسندگان واگذار نماییم. اما می‌بینیم که جنبه ادبی کار را نیز ما می‌توانیم به بهترین وجه انجام دهیم و یا باید انجام دهیم.

درواقع زن سرچشمه نیرو می‌باشد. نباید آن را کوچک انگاشت. از او سلب قدرت شده است، اما اگر وارد عمل شود، می‌تواند سرچشمه‌ای برای نیرومند شدن باشد. اما در حال حاضر به وضعیت وخیمی گرفتار آمده است. اگر تو نیز دچار همان وضعیت شوی، نابود می‌گردی. باید بیازمایید و ببینید که آیا

می‌تواند سرچشمه‌ای روشنگر، غنی و مهم برای نیرو باشد. باید کانون علاقه برای یک مبارزه همه‌جانبه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ادبی گردید. اگر امکان وجود داشته باشد، خودتان را پرورش دهید. اگر مردها در این مورد مدعی باشند، می‌توانند برخی از زنان را پرورش دهند. به جای انکار و فشار وارد آوردن بر آن، حقیقت آن را روشن نماییم. سعی کنید با چنین روشی رفقای بسیاری را پرورش دهید. اندکی در این کار مشارکت نمایید. زیرا زنان در شرایط دشواری هستند. یعنی آن‌ها مشکلات بسیاری از نظر جسمی، جنسی، روحی و اجتماعی دارند. یک رفیق مرد برخوردار از ویژگیهای مبارزی، ضعف‌های آن‌ها را به صورت نامطلوبی به کار نمی‌گیرد، بلکه باید برای گذارشان از این ضعف‌ها، به آنان کمک نماید. باید مردانگی خود را این گونه نشان دهید. در کل نباید براساس حاکمیت جنسیتی، بلکه همچو یک رفیق راستین برابری و آزادی بتوانید این را نشان دهید. مبارز کسی است که می‌تواند صاحب موضع گیری اینچنینی باشد.

زنی با اتکاء بر نیروی من درصدد بود میهن را دودستی به دولت تقدیم نموده، همه زنان را از آزادی دور نگه داشته و آنان را برده رابطه‌ای سطحی و حقیر گرداند. در راستای این هدف به شکل شگفت‌آوری می‌جنگید. این خطر بسیار محسوس است. هزاران تن از کادرهای ما امروزه رابطه‌ای از این نوع دارند. از این روست که اگر من خود را رهبر نامیده و شما آن را قبول نموده‌اید، همچنین اگر رهبری من در سطح ملی نیز پذیرفته شده، مجبورم که شخصیتی خارق‌العاده باشم. حتی مبارزهای ما نیز مجبورند آن گونه باشند. نباید هرگونه رابطه‌ای را قبول نمایید. آشکار است که در محتوای روابط باید در مورد همه‌چیز تحقیق نمایید. همان‌طور که گفتم باید در پی مهارت باشید. من نیز در پی آن برای خود، حزب و خلق می‌باشم. تمام آگاهی، قدرت رفتار، جسارت، فداکاری، استادی و کفایت، بنیان‌هایی برای ایجاد حزب، سازماندهی کادر و آفرینش زن آزاد است. البته که درگیر خواهم شد و به خاطر آن مبارزه خواهم کرد. حالتی برعکس آن، فریب همدیگر است. اگر حزب را فریب دهیم، خلق را فریب داده‌ایم.

به گفته خودتان "به آسانی تسلیم روابط" گشتید. برخوردتان، هم با خود و هم با حزب همیشه این‌چنین است. واکنش‌ها و احساسات بی‌بها، پذیرفتن و یا رد کردن آنی همدیگر. شما اشتیاق، عشق، تفکر و برخورد با وظایف مبارزان را نابود کردید. اما خواسته من از شما چیز دیگری است. کارها آن گونه که فکر می‌کنید نیستند. برخوردهای شما صحیح نیستند. برخورد و رفتاری که ما در حال حاضر انجام می‌دهیم، اندکی پیشرفت ایجاد می‌نماید. اگر صفوف مبارزه را برای کسانی که به آسانی مواردی را می‌پسندند، واکنش نشان می‌دهند و بالفور تسلیم احساسات می‌شوند باز بگذارم، آیا می‌توانیم حتی یک روز زنده بمانیم؟ اگر راه را برای غریزه جنسی صرف و بی‌بها باز بگذارم، آیا چیزی به نام اراده برجای

می‌ماند؟ چیزی به نام خودسازی و آموزش خود باقی می‌ماند؟ بنابراین گویا چیزی که من توسعه می‌دهم، تنها راه چاره ایده‌آل می‌باشد.

با عشق به PKK زندگی کنید

عشق شما باید عشقی نوین باشد. اما آیا جهت مبارزه‌ای بزرگ در راه آن حاضر هستید؟ مبارزه بسیار دشواری است اما چاره دیگری نداریم. نمی‌گویم همه‌تان این‌گونه رفتار نمایید اما قطعا باید این را مدنظر قرار دهید که عشق به PKK این‌گونه است. مبارزه در حال انجام، مبارزه‌ای این‌گونه است. نمی‌گویم نسبت به همدیگر واکنش‌های غلط داشته باشید. نتیجه‌ای که از تمام موارد فوق می‌توان گرفت این است که؛ چنین واکنش‌های ساده و بی‌معنی زن و یا تحمیل‌های مرد نمی‌تواند که صفوف تشکیلات و ارتش را متحول سازد. تا آخرین حد به همدیگر نیاز دارید. اما تا آخرین حد معضلاتی را هم دارید که باید تحلیل شوند. یقیناً به همدیگر محتاج هستیم اما وظایفی آموزشی، تشکیلاتی و عملی داریم که حتما باید آن‌ها را انجام دهیم. بدون انجام این وظایف مرد و زن نمی‌توانند رابطه‌ای را با همدیگر ایجاد نمایند. معتقدم که تمام این‌ها فرمول صحیحی هستند که به شکل موازی با سطح پیشرفت مبارزه می‌باشند. سمپاتی و علاقه شما تا چه میزان باید در پیوند با مبارزه باشد و تا چه حد در خدمت توسعه آن است؟ تا چه حد به زندگی میدان می‌دهد؟ بر این اساس باید خود را به آن بقبولانید و آن را بپذیرید.

این در تمام معیارهایم وجود دارد. زنی که می‌خواهد مرا دوست بدارد، رویکردش به سوی میهنش کردستان و مبارزه است. هزاران زن مبارز و صدها شهید زن وجود دارند. من حقیقتا این را با معنی می‌بینم. اما روابط بسیاری از رفقای رزمنده ما نابودکننده است. هرکسی که برای ایجاد رابطه با من همراه باشد، در ابتدا به هدف و مبارزه‌ام ایمان می‌آورد. این بسیار آشکار است. اما بسیاری برای تضعیف به زن و یا مرد نزدیک می‌شوند. البته که در این موضوع هوشیار خواهیم بود. ما به رابطه‌ای که باعث فرومایگی است اجازه نمی‌دهیم. زن و مرد کُرد بر اساس این رابطه فرسوده و نابود شده‌اند. همزیستی آنان سبب فرسودگی است. ما چگونه می‌توانیم آن شیوه را اجرا کنیم؟ تلاش‌های رواداشته شده در این مورد، تلاش‌های بسیار دشواری بوده‌اند. اما این تلاش‌ها تحلیلی در مورد کُرد، سطح ملی و آفرینش آزادی زن است. این مورد قطعا معضل آسانی نیست. شما هم می‌گویید که مبارز راه آزادی هستید. اما من نیز مبارزه برای آزادی را توسعه می‌بخشم. آیا قدرت انجام مبارزه برای خود را نشان می‌دهید؟ آیا می‌توانید از امکانات مبارزه‌ای که به شما داده می‌شود استفاده کنید؟ از طرف دیگر چگونه می‌توانید در PKK و کردستان پیشرفت نمایید؟ حقایقی در میان هستند. اگر راه دیگری وجود دارد به من نشان دهید تا به آن معتقد شده و

پایبندش شوم. فضای هرگونه بحث آزادانه را ایجاد می‌کنم. بعنوان نمونه زنان اگر می‌توانند مرا به خط‌مشی صحیح مبارزاتی خویش پایبند سازند. من هم برای این حاضرم و کوچک‌ترین مرزی برای آن نگذاشته‌ام. من تعقیب‌کننده خط‌مشی مبارزاتی خود هستم. شما هم با دانستن تمام جنبه‌های این مبارزه به ما بپیوندید. کسی حق ندارد بعدا اظهار نفهمیدن و نشنیدن بکند.

مردها نیز باید این را درک نموده و بی‌امانی روابط موجود را ببینید. بحث از مردانگی کلاسیک را به کناری نهید. لعنت بر مردانگی سنتی! مردانگی سنتی بسیار بدتر از زنانگی است. با این مردانگی چه‌کار خواهی کرد؟ این مردانگی چه ارزشی دارد؟ مردانگی‌ای که توانایی انجام کاری را داشته باشد آن است که بتواند معضلات را دیده و ارزیابی نماید. درحالی‌که آن مردانگی هم احتیاج به تحلیل دارد. تنها به تحلیل زن احتیاج نداریم، بلکه احتیاج بیشتری به تحلیل مرد وجود دارد. سعی داریم این را با موفقیت انجام دهیم. آیا تحلیلات را انجام نداده و نیمه‌کاره باقی بگذاریم؟ آیا آن‌وقت چیزی در دست می‌ماند؟

قطعا احتیاج به تحلیلات وجود دارد. این در همان حال نظارت است. نظارت‌ها، ملاک‌های حزب و رهبریت هستند. تمام این‌ها را همچو ملاک توضیح می‌دهم. نظارت به معنی گسیل دادن زنان به میان ارتش، تکوین ارتش زنان، قبول وظیفه- براساس برابری و آزادی- و رسیدن آنان به سطوح فرماندهی است. نظارت به معنی برعهده‌گیری صحیح وظایف از طرف مرد- متناسب با حقایق حزب- و برداشت و نگرش صحیح در مورد عشق، احساس و محبت است. بعد از وجود تمام این‌ها آیا پیشرفتی وجود خواهد داشت؟ اگر برخی آگاهانه خراب‌کاری کرده و تشکیلات را به بازی بگیرند، شکست خورده و از بین می‌روند. اگر بی‌نظمی و عدم شفافیت را به تشکیلاتی که بزرگ‌ترین تلاش‌ها و روشنگری را روا می‌دارد تحمیل کنی، شکست خواهی خورد. نظارت در این زمینه توسعه یافته و گسترش خواهد یافت. باید این را درک کنید که از این به بعد کادر بودن PKK چندان آسان هم نخواهد بود. آیا این لازم نیست؟ خواهید دید که شما مبارزه را با [رعایت] این موارد به موفقیت خواهید رساند. در غیر این صورت حتی جایی برای دفن مرده‌های خود نخواهید یافت. اجساد پوسیده شده و متعفن خواهند گشت.

حل مسئله زن، به دست آوردن پیروزی است

همان‌طور که گفتم مسئله زن مهم و جدی است. چاره‌یابی مسئله زن از منظر ما به معنی به دست آوردن پیروزی در انقلاب ملی- دمکراتیک است. اینکه این معضل در سطح دنیا چاره‌یابی نگشته بدان معنا نیست که نمی‌توان پیشرفتی در حل این مسئله حاصل نمود. مسئله زن در میان هیچ ملتی به اندازه ملت ما بغرنج نگشته است. سایر ملل به سطح دولت رسیده و از جنبه اجتماعی پیشرفت‌های چشمگیری انجام داده‌اند. مسئله مهم و ضروری برای ما ایجاد راه‌حلی مطابق شرایط کنونی ما می‌باشد. آشکار است که این

در سطح دنیا نیز تاثیرگذار خواهد بود. گفتیم که جامعه ما به وضعیت زنی حقیر دچار گشته است. یعنی انکاری فراتر از فشار شدیدی که بر زن آمده است، بر ما تحمیل می‌شود. رهایی ما، از این نظر تماما رهایی زن است. این تماما یک انقلاب زن است.

انقلاب کردستان می‌تواند برای اولین بار، یک انقلاب زن در سطح بین‌المللی باشد. اگر به این تحلیلات توجه گردد، انقلاب کردستان تماما یک انقلاب آزادی زن و انقلاب اجتماعی زن است. هم تئوری و هم پراکتیک مختص به خود را دارد. کسانی که آگاهی دارند این مسئله را بدین شکل تلقی کرده و در پی حل آن برمی‌آیند. حل مسئله پیشرفتی است که تاثیر بسیاری بر رهایی زن در جهان خواهد داشت. البته به شرطی که به خوبی بر روی آن کار شده و به آن اندیشده شود. اگر شیوه رفتاری را که توضیح دادیم در میان حزب پیاده کنیم، راه‌حل بسیار مطلوبی را برای خلق‌مان ایجاد خواهیم کرد. هر کس بسیار آگاه گشته و در وضعی خواهد بود که می‌تواند سرنوشت خویش را تعیین نماید. کوچک‌ترین واپسگرایی زن و مرد وجود نخواهد داشت. اصرار بر موارد غلط و فرومایگی وی در میان نخواهد بود. زن و مرد می‌توانند کاملا شفاف شوند. یک امکان برابری و آزادی ایده‌ئال می‌تواند ایجاد گردد. اما این تنها یک هدف است.

من این‌ها را هر روز برای حل مسئله انجام می‌دهم. ما می‌توانیم این را در PKK توسعه دهیم. اگر قدرت ما کفایت کند، بیشتر آن را توسعه خواهیم داد. به تناسبی که خود را به راه‌حلی برسانیم خواهیم توانست انسانیت را نیز به آن برسانیم. انقلاب موفق در کردستان، یک انقلاب نیک انسانیت محسوب می‌گردد. نباید نتایج آن را کوچک شمرد. البته که نباید تصور کنیم که انقلاب ایجاد شد و مسئله حل گشت. هم‌اکنون نیز راه‌حل وجود دارد، بعد از انقلاب نیز ادامه خواهد یافت. اما این تداوم در شرایط جداگانه و اشکال متفاوت خواهد بود. در واقع مسئله را حل کرده‌ایم. من قدرت حل را در خویش بسیار قوی می‌بینم. شیوه ما در حل مسئله، برای کل انسانیت نیز به مثابه یک راه‌حل مصداق دارد. ما همیشه این گونه به انقلاب‌ها می‌نگریم. شاید انسان هزار سال بعد به آن برسد. زمان رسیدن به آن چندان مهم نیست. مسئله ما این نیست که هر انسان را در مدت کوتاهی به کومینال برسانیم. ده هزار سال قبل هم مبارزه‌ای که در آن شکلی از کومینال باشد وجود داشت، حال هم وجود دارد، ده هزار سال بعد نیز وجود خواهد داشت. ده هزار سال قبل هم راه‌حل‌های بسیار قوی وجود داشت، حال هم وجود دارد، بعدها نیز وجود خواهد داشت. معضل آن زمان هم وجود داشت، حال نیز وجود دارد، بعدها هم وجود خواهد داشت. مسئله مهم این است که همیشه برخوردی صحیح در پیش گرفت، مسئله را به صورت صحیح

مطرح کرد و بر حل آن اصرار و پافشاری نمود. البته که این را در PKK ایجاد می کنیم. موج‌موج در میان خلق آن را توسعه می‌دهیم. مسئله مهم نیز این است.

انقلاب‌مان انقلابی انسانی است. بزرگ‌ترین انقلاب در موضوع زن است. هم در عرصه تئوری و هم در عرصه عمل بخوبی توسعه می‌یابد. لازم است تاحدود قابل توجهی چاره‌یابی را در آن ببینیم. به غیر از آن بویژه نگرانی از اینکه "در صورت انجام انقلاب آیا به [سرنوشتی]همانند سایر کشورها دچار نخواهیم شد؟"، برخورد صحیحی نمی‌باشد. البته اینکه سایر انقلاب‌ها نیز معضلات را چگونه و به چه میزان حل کردند؟، جای بحث دارد. این مسئله در انقلاب فرانسه، اسلام و روسیه در ابعاد متفاوتی وجود داشته است. به همین خاطر مسئله در آن‌جا تماما حل نشد. نباید هم گفت که آن را به آینده موکول کردند. در اصل قدرت چاره‌یابی آن‌ها تا این حد بود. البته این نیز به معنی کوچک‌انگاشتن این [انقلاب‌ها] نمی‌باشد.

خلاصه باید در این موضوع تعمق کرده و درک نمایید. شخصیت خود را چنان پرورش دهید که جوابگوی ماهیت چگونگی زندگی مطلوب باشد. اگر این را تازه فهمیده باشید، باید شما را کودکان به درد نخور و یا کودکان ۳۵ ساله بنامم! کاری می کنید که از شما سوء استفاده شود. آیا می‌توان این را شیوه پیشاهنگی نامید؟ تعجب می کنم چگونه جرات انجام این را در خود می‌بینید. اگر هر حرکت، گام، سخن و عمل خود را مبدل به سرچشمه‌ای برای زندگی ننمایید، نه تنها نمی‌توانید خود را پیشاهنگ بنامید بلکه حتی مبارز نیز نخواهید بود. مبارز واقعی شخصی است که تمام اندیشه و عمل خود را برای به دست‌آوردن یک مکان، تحول سختی به آسانی، شکست به پیروزی، نبود امکانات به امکان، عدم آگاهی به آگاهی، نبود تشکیلات به تشکیلات، نبود عمل به عمل به کار می‌بندد. فرمانده این گونه است. آیا به تازگی متوجه این می‌شوید؟ شما به نسبت زیادی به جای طرز و شیوه رهبری، شیوه‌هایی نظیر؛ سرکوب، غوطه‌ورشدن در دنیای شخصی خویش، فریبکاری، درگیرشدن با همدیگر، به صورت بی‌بها از دسترنج همدیگر استفاده کردن، ارزش قائل نشدن برای همدیگر و معنا نبخشیدن به دسترنج خود را اجرا می‌نمایید. چندان متوجه نیستید که نتایج اشتباه‌آمیز آن، راه را بر فرومایگی در روح و اخلال در رفتار می گشاید. مقولات مقبول چگونه ایجاد می‌شوند؟ چگونه به دست می‌آیند و چگونه می‌توان نماینده آن‌ها شد؟ به جواب این سوالات نمی‌اندیشید. چنین می‌پندارید که زندگی می‌نمایید. اما این زندگی‌ای غفلت‌گونه است و در میان ما، شیوه زندگی یک مجرم محسوب می گردد.

جرم، سزا، غفلت و خیانت را دیدید. کاری که انجام دادم رهایی خود از افتادن به وضعیت یک شخص غافل است. این مورد با شخصی که می‌تواند مبارزه نماید و تا حدودی می‌تواند برای اندیشه و پراکتیک این مسئله امکان به دست بیاورد، امکان می‌یابد. شکل زندگی دیگری که بتواند ما را از جرم و

غفلت برهاند وجود ندارد. یک زندگی غفلت‌گونه و خیانت‌بار را برازنده خویش نخواهیم دید. این خیانت و بردگی جرم است و برای رهایی از آن باید، میهن‌دوست و آزادی‌خواه بزرگ شد. به همین سبب باید اندکی مانند من کار کنید. من برای سازماندهی این‌همه به قدرت بیان ارزش می‌دهم. بدون ایجاد سازماندهی، بستر مبارزه ایجاد نمی‌شود و نمی‌توان انسان‌ها را متحد کرد. اگر متحد نشوند، نمی‌توان آن‌ها را به سوی مبارزه سوق داد. اگر مبارزه را توسعه ندهی نمی‌توانی حتی از هویت خود دفاع نمایی. در این صورت بگذریم از اینکه سرچشمه زندگی شوی، آلت دست دیگران خواهی بود که به آسانی به کار گرفته خواهی شد. این بزرگ‌ترین بی‌احترامی نسبت به زندگی است. تمام این موارد را به آسانی درک نکرده و یا به آسانی تشخیص ندادم بلکه هرلحظه در اندیشه و عمل آن را ارزیابی نموده، بازخواست کرده و توسعه می‌دهم. انقلاب در میان کردها را همانند یک پدیده شیمیایی فرض کنیم. می‌خواهم با آن خلق‌مان را از وضعی همچون یک حلبی زنگ‌زده درآورده و به فلز درخشنده طلا مانند تبدیل کنم. انقلاب از یک نظر هم این است. برای اشخاص هم بدین‌گونه می‌باشد. این‌گونه می‌توان از یک شخصیتی که زنگ زده و پلید شده، به شخصیتی درخشنده رسید. ببینید عمل، آهنی است که زنگ نمی‌زند[5]. خود را همانند شکل‌پذیری آهن بین سندان و چکش شکل می‌بخشیم. شخصیت خویش را همچون پولاد مستحکم می‌گردانیم. خود را به درخشش درآورده و به اهداف‌مان می‌رسانیم.

باید به مبارزه و مناسبات زندگی صحیح دست یابید

وقتی اولین گام‌ها را برداشتید، تمام این‌ها را خواهید فهمید. بدیهی است که برخوردی بسیار اشتباه‌آمیز نسبت به انقلاب دارید. با هزار و یک اشتباه به صفوف حزب آمده‌اید. وقتی انقلاب را با "دو *کلمه*"[6] شروع نمودم، برخورد من با [انقلاب] هرچه بود، حال نیز همان است. بنا به شیوه و طرز مختص به خویش همواره می‌توانم نتایج را حدس بزنم. لحظه به لحظه متوجه هرچیز هستم. از فرصت‌ها به خوبی استفاده نمودم، نتیجه گرفتم و به این‌جا رسیده‌ام.

اگر هر رفیق مبارزمان، این را مبنا قرار می‌داد و می‌توانست این‌گونه زندگی نماید، در این کشور امکان حیات ساختار استعماری و سیستم‌هایی از این قبیل باقی نمی‌ماندند. اما همواره درصدد بوده‌اند زندگی سنتی را در اشکال گوناگون به ما تحمیل نموده و گوئی اینکه در جهت به هدر دادن دسترنج ما

---

[5] مثلی در ترکی: آهنی که کار می‌کند، زنگ نمی‌زند.

[6] منظور از دو کلمه "کردستان مستعمره" است، می‌باشد که تئوری آپوئیسم بر اساس آن شکل گرفت

نقش‌هایی منفی را برعهده گرفته‌اند. چرا باید به دعایی که مستجاب نمی‌شود، آمین گفت؟ باید در راه زندگی صحیح گام بردارید. باید برخوردی صحیح با مبارزه، برای یک زندگی سالم و روابط و هرگونه تئوری و بنیان‌های عملی آن داشته باشید. نباید بدون ادعا و اراده آن را بررسی کنید. باید کار کنید و چاره آن را بیابید. نباید نگرش بدون دقت و هوشیاری داشته باشید. باید بزرگ‌ترین ارزش را برای انسان قائل شوید. علاقه، روابط و اراده شما باید در عالی‌ترین سطح باشد. باید بسیار کوشش کرده و از اندیشیدن به مسائل فاصله نگیرید. اشتیاق و نشاط شما برای زندگی باید درحد عشق باشد. شیوه کار شما باید تا آخرین حد موفقیت‌آمیز و بجا باشد. همچنین باید دارای مهم‌ترین قدرت حفاظتی باشید که در جای خود مانع زیان‌ها شده و مطابق با آن تدابیر و دقت زیادی داشته باشید.

این نوع زندگی شما حیاتی قابل قبول خواهد بود. اگر به چنین شیوه‌ای از حیات برسید، در مبارزه و در میان بزرگ‌ترین سختی‌ها نیز می‌توانید همچون ما قدرت تحمل و صبری عظیم و حتی قدرت تقابل با آن را نشان دهید. می‌بینید که علی‌رغم این‌همه سختی حقیقتا می‌توانم به صورت عالی زندگی نمایم. منظورم از زندگی عالی تحقق متعالی‌ترین، بااصالت‌ترین و آزادترین زندگی برای خود می‌باشد. اموری را که طرح می‌کنم و چیزهایی که روزانه با تمام قدرتم و به صورت همه‌جانبه بر روی آن کار می‌کنم، به اندازه‌ای که مرا از گزند ساختار استعماری حفاظت می‌کند به همان اندازه نیز مرا به حیاتی نوین رسانده که در آن خلق را سازمان داده و به سوی پیروزی رهنمون می‌سازم.

اگر من با گذار از دورانی بسیار حساس و محرومیت [مادی] به این مرحله رسیده‌ام، آنگاه اینکه شما با وجود همه این امکانات نمی‌توانید به سطح حیاتی آزاد دست یابید، بدشانسی و عقب‌ماندگی راستینی برای شما می‌باشد. به نظرم بستر زندگی آزاد برایتان فراهم شده است. موردی که در این میان، شما باید انجام دهید آن است که توسط اسلحه تشکیلات و هرنوع تاکتیک آن و آموزش آن، به موفقیت در زندگی دست یابید. از همان ابتدا این امر آنگونه بود و تا آخرین لحظه نیز همانگونه خواهد بود. باید بدانید که به غیر از این امکان زندگی وجود ندارد. در حقیقت، تنها فهمیدن کافی نیست بلکه باید این را تنها راه زندگی مقبول دیده و به غیر از آن اجازه فراهم شدن بستر بروز شیوه دیگری [از زندگی] را ندهید. باید چنان سرسخت باشید که راه کوچک‌ترین کار و هدفی بی‌معنا و رفتار نامناسب را مسدود سازید.

باید از زندگی آگاه بوده و در برابر آن احساس مسئولیت داشته باشید. من تاکنون کمی آن‌گونه زندگی کردم. این صحیح نیست که از طرفی با رهبری در پیوند بوده و از از طرف دیگر اینچنین با شیوه زندگی او در چالش بوده و هزاران فرسخ با آن فاصله داشته باشد. در حق خود بدی بسیار روا داشته‌اید و

این مایه تأسف است. رهبران واقعی می‌دانند چگونه زندگی کنند. اما کسانی که از رهبران و یا رفقای این‌گونه دور هستند، در زندگی شکست می‌خورند. بیایید این فاصله را از میان برداریم. برای تحقق این امر، شما هر آنچه را که شایسته و درخور ایجاد شخصیتی مبارز بوده و منجر به ایفای نقش شما شود، انجام دهید. امید داشته باشید. اما تلاش‌هایتان هم به اندازه‌ای که بتوانند آن را تحقق بخشند، هر لحظه باید مجهز به آگاهی و گرایش به تشکیلات باشد. ما همیشه این‌گونه بودیم. این موضع‌گیری سبب موفقیت می‌شود. بر این باورم که اگر هر کس شیوه و طرز برخورد مرا اجرا نماید و به یک قدرت اجرایی معمولی برسد، در میان PKK موفقیت را به دست می‌آورد. بعد از این‌همه پیشرفت، کسانی که خود را منفعل می‌نمایند، تنها می‌توانند از شکست بحث نمایند. کسانی که براساس صداقت و حقایق مبارزه می‌کنند، تا زمانی که خود را به پستی دچار نکرده و برای خود مانع ایجاد نکنند، دیگران نمی‌توانند برای آن‌ها مانع‌سازی کنند، به پستی گرایش دهند و از موفقیت دور نمایند. زندگی ما این را به اثبات رسانده است. شما می‌توانید بیشتر آن را تحقق بخشیده و موفقیت بیشتری به‌دست آورید.

ژانویه ۱۹۹۴

بخش پنجم

باید در راه زندگی مبارزه کرده
و با مبارزه نیز، زندگی را بیافرینیم

اگر کسی بخواهد واقعیت اجتماعی ما را به صورت جوهری درک نماید، می‌بینند که درواقع [این جامعه] به بن بست رسیده و فراتر از آن، از هم فروپاشیده و از خود بیگانه شده است. این امر از سویی نشانگر یک سطح بسیار عقب‌مانده و ازدیگر سو وضعیتی پذیرفته شده از سوی جامعه را بیان می‌دارد. پروسه راندن جامعه کرد به درون ساختار ملی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگیِ بسیار عقب‌مانده تُرک، به سختی پیشرفت می کند. این روند، سبب عقب‌ماندگی جامعه کرد می‌شود. بحران عظیم اجتماعی و عدم چاره‌یابی بر این اساس تعمیق می‌یابد. خانواده و عضو سرکوب شده آن یعنی زن، به عقب‌مانده‌ترین وضعیت محکوم می‌شوند. این، زندگی را به حالت یک زندان عمومی درمی‌آورد. ممکن نیست فردی سالم در چنین محیطی پرورش یابد و روابطی صحیح ایجاد گردند. از یک حیث قتل‌عام انجام شده توسط سیستم استعماری منجر به تخریبات و نابودی روابط داخلی خانواده نیز می گردد. در نتیجه، شخصیت‌های تسلیمیت‌پذیر و برخوردار از ضعف‌های روحی در حال بحران و تباهی و هرگونه روابط عقب‌مانده حاصله از این امر در محیط خانواده نمایان می‌شوند. طبیعتاً این موارد وضعیت وخیمی را موجب می‌شوند.

وقتی ما جنبش PKK را آغاز کردیم، سعی نمودیم که پیوند این بافت بسیار عقب‌مانده اجتماعی و خانوادگی را با انقلاب به شکل شگفت‌انگیزی توضیح دهیم. روابط عقب‌مانده و نامقبول خانواده و زندگی دشوار آن، ما را بسیار زود به تفکر و تعمق واداشت. برای رهایی از این وضعیت، کارمند ساده دولت شدن و یا کارگری روزمزد به صورت عمله و یا حمال، تنها راه‌های ممکن به نظر می‌رسیدند. البته در این موارد یافتن کار و کارمند شدن، به سختیِ یافتن نان در دهان شیر بود. تمام این اوضاع دشوار ما را به سوی راه‌حل انقلابی سوق می‌دادند. همان‌گونه که می‌دانید ما جهت پاسخگویی به اوضاع مذکور و

متعاقباً با مشاهده هرچه بهتر حقایق به شکلی همه‌جانبه و در سطحی ملی راه‌حلی انقلابی را تعمیق بخشیده و بعنوان نیروی چاره‌یابی، به بنیان‌گذاری جنبش PKK اقدام نموده و سوسیالیسم را همچون راهنمای تئوریکی مبنای کار خود قرار دادیم. این ما را از حالت یک گروه ناچیز خارج کرده و به سطح یک حرکت سوق داد.

فراموش کردن اهداف و پرستش متعصبانه ابزار فلاکت‌بار است

جنبش حزبی در واقع حرکت چاره‌یابی اجتماعی است. تمام این مبارزه در حال انجام، جهت پایان دادن به جریانی بسیار عقب‌مانده، امحاء شده ـ که در سطح قابل توجهی درمیان جامعه مورد قبول واقع شده ـ و به بیانی دیگر پایان دادن به وضعیتی که انسان را به بدترین و تحمل‌ناپذیرترین وضع زندگی درآورده و حتی اگر امکان آن حاصل شود جهت قراردادن آن بر مسیر توسعه جامعه‌ای آزاد است. اگر توجه شود هم سیاست و هم شیوه حرکت نظامی جهت این کار در پیش گرفته می‌شوند. فعالیت‌های ایدئولوژیک، سیاسی و عملی را جهت ایجاد شانس رهایی برای زندگی اجتماعی فرسوده و برده‌گونه غیرقابل قبول انجام می‌دهیم. هنگامی که زندگی شما را با این تعریف مقایسه می‌کنیم مشاهده می‌شود که برخی از شما سیاست و ایدئولوژی و برخی از شما نیز عمل و پراکتیک را به حالت تابو درآورده‌اید. یعنی در واقع فراموش می‌کنید که هرکدام از این‌ها در حکم یک ابزار هستند. متعصبانه و همچون یک کارمند و کسی که ماهیت و اهداف را فراموش کرده، ابزار را می‌پرستید. همچو شخص متعصبی که یا نظامی‌گری یا سیاست و یا حزب را به صورت محض درک می‌کند و اکثرا رابطه آن‌ها را با زندگی اجتماعی ایجاد نمی‌کند، اقدام به انجام کارها می‌کنید. همانگونه که گفتم تمام این موارد سبب عدم تشخیص این مطلب می‌شوند که هم عمل و هم تکوین حزبی در واقع در حکم ابزاری برای ایجاد یک زندگی اجتماعی آزاد هستند. در این وضع تشکیلات به قالبی بسیار بروکراتیک و ارتش به قالبی بسیار ملیتاریست وارد می‌شوند و به اهرم فشاری در برابر بافت اجتماعی مبدل می‌گردند. بدین ترتیب زندگی اجتماعی از طرف نیروی پیشاهنگ جامعه نیز تحت فشار قرار گرفته و وضعیت بحران و فروپاشی نظیر سوسیالیسم بنیادگرا [در شوروی] ایجاد می‌شود.

تجربه‌ی سوسیالیسم رئال به خوبی نشان می‌دهد خطاهایی که در این موضوعات صورت گرفته‌اند، چگونه راه را بر پیامدهای منفی بزرگی می‌گشایند اما خطای شما فراتر از آن است. وضعیتی که ما در PKK مشاهده کردیم کمی متفاوت‌تر است. شما حتی به قدرت اجرای چنین سوسیالیسم رئال نیز دست نیافته‌اید. صحیح‌تر این‌که حتی توان اجرای مثال‌هایی که به وقوع پیوسته‌اند را نیز ندارید و یا چنین توانی در شما ایجاد نشده است. زندگی شما عبارت است از یک زندگی بسیار توسعه‌نیافته و غیرقابل قبول

اجتماعی همراه با یک زندگی سیاسی و تشکیلاتی ناتمام که در واقع هدف آن قابل درک نیست و ناروشن می‌باشد. در این زندگی هیچ‌چیز را از هم تفکیک نمی‌کنید. جواب‌های مشخصی برای ماهیت کارایی سیاست، تشکیلات و حتی نظامی‌گری ندارید. شما در مواردی نظیر نیاز به چه نوع زندگی اجتماعی وجود دارد؟ و زندگی اجتماعی در حال جریان چیست؟ چندان به شفافیت دست نیافته‌اید. طرف نه می‌داند که زندگی درحال جریان چیست و نه می‌تواند حیات مقبول ایده‌ئال را تعریف نماید. چیزی که شما به عنوان زندگی دارید حقیقتا هم یک وضع بغرنج است. درحالی‌که انقلابی‌گری، به اندازه درک چگونگی زندگی اجتماعی در حال جریان، دانستن راه برون‌رفت از آن و عزم این کار را در خود ایجاد نمودن است، همچنین تشخیص این مقوله است که با کدام ابزار و چه نوع عملی تشکیلات ایجاد می‌شود و توسعه داده می‌شود. فعالیتی همه‌جانبه در این راستاست.

آشکار است که هر سطح از روابط اجتماعی شما اعم از روابط درون و یا بیرون از محیط خانواده، رابطه زن با مرد، مرد با مرد، زن با زن، رابطه کوچک‌ترها و بزرگترها، مادر و پدر و فرزند، رابطه پیر و جوان و هرگونه روابط توده و جماعت، و رابطه این موارد با زیربنا و روبنای جامعه، از یک تعریف سالم به دور مانده‌اند. در این مورد عقب‌مانده‌تر از چیزی است که یک انقلابی باید به آن دست یابد. بنابراین بدیهی است که نمی‌تواند در جای خود جوابگوی مشکلات باشد. هم‌چنان‌که نمی‌تواند جوابگوی ماهیت کارایی تشکیلات و عمل و ماهیت حیات سازمانی باشد، توانایی پاسخی مثبت به مسائل موجود در زندگی اجتماعی را نیز ندارد. بدین ترتیب گامهای موفقیت‌آمیزی چندانی هم برنمی‌دارد. فراتر از آن ما ثابت کردیم که اعمال حاکمان صرفاً ساختار استعماری را در ساختار اجتماعی موجود توسعه نداده‌اند. ساختار استعماری ترک از شاخصه‌های مختص به خود برخوردارست. به‌خاطر سطح بسیار توسعه‌نیافته خود، وقتی ساختاری را تحت حاکمیت می‌گیرد، یا آن را تا مرز یک زندگی حیوانی پیش می‌برد و یا به مرزهای نابودی رسانده و متوقف می‌نماید. سخن گفتن از این مقوله مایه خجلت نیست، روابط بسیاری از شما این خصوصیات را بازتاب می‌دهد.

فلسفه و ویژگی اساسی کاری را که می‌خواهم از نظر تئوریک و نظر پراکتیک در کردستان انجام دهم این است؛ شما در سطح بسیار قابل توجهی زندگی مورد نظر حاکمان را قبول کرده و اندکی هم از انسانیت دور گشته‌اید. این اتهام سنگین است اما حقیقت دارد. ما می‌خواهیم مشخص‌ترین حمله را از این نقطه آغاز کنیم. اگر این تعریف صحیح باشد، آنگاه انقلاب این گونه خواهد بود؛ یعنی مبارزه برای حمله به دو مورد غیرقابل قبول: مبارزه با زندگی پذیرفته شده که با هیچ توجیهی نمی‌توان از آن دفاع نمود و مبارزه با سطح حیوان‌آسایی و توسعه‌نیافتگی موازی با آن. حال یا به این معتقد خواهید شد و یا در آن

غرق شده و از بین خواهید رفت، راه دیگری وجود ندارد. کاری که انجام می‌دهید چه در داخل صفوف PKK و چه در سایر مکان‌ها تماما خرابکاری است. اگرچه در حال حاضر در کل کردستان تمام موارد مطابق خواسته حاکمان نباشد نیز اما سطح پیشاهنگی [شما] در حزب نیز ایده‌ئال نیست و این نیز خطرناک‌ترین مسئله است.

ما این را چندان به مسئله بزرگ و غیرقابل حل تبدیل ننمائیم اما علی‌رغم این برای ما تعریف صحیح لازم است. در بنیان انقلابی‌بودن ما حقیقتا تعریفی صحیح وجود دارد. در انقلابی‌بودن من این امر وجود دارد. آنچه که معرف قدرت عمل و شیوه فعالیتی من باشد نیز این است. من بی‌جهت به تحلیل خانواده نپرداختم. درواقع تک‌تک شما را باید مورد مؤاخذه قرار داد. شما تاچه حد توانستید این تحلیلاتی که انجام داده‌ام را درشخصیت‌های ضعیف خود پیاده سازید و تاچه حد از طریق آن خود را نیرومند سازید؟ شکست شما ناشی از این مورد می‌باشد. اگرچه همچون نیروی انقلاب و مبارز پیشاهنگ تاحدی از سطح آگاهی برخوردار باشید اما چون نمی‌توانید این را در روال زندگی عملی نموده و در شخصیت خود پیاده سازید، می‌توان جواب این سئوالات؛ چرا تشکیلات شکل نمی‌گیرد؟ چرا پراکتیسین مفید به وجود نمی‌آید؟ و چرا شخصیت فرمانده قدرتمند ایجاد نمی‌شود؟ را روشن و شفاف ساخت.

جنبش ما همان مفهوم و طرز نگرش انقلابی اجتماعی است

سالهاست که در برخورد با مسائل شیوه عمل و طرزی مختص و مشخص به خود داریم. وجوه مختلف این را توضیح دادیم. هم در سطح مفاهیم و طرز نگرش و هم از نظر اجرای آن کارهای عظیمی انجام دادیم. چیزی که سبب پیشرفت من می‌گردد، کار در راستای این طرز نگرش است. هم به صحت طرز نگرشم ایمان دارم و هم شدیدا در راستای تحقق آن کار می‌کنم. بدین‌گونه امر غیر قابل تصور به تحقق می‌پیوندد. پس چرا در مورد شما اینگونه نیست؟ منظورم تنها عرصه سیاسی، تشکیلاتی و نظامی نیست، بلکه توسعه زندگی اجتماعی نیز در آن قرار دارد. برخورد من در خصوص روابط اجتماعی و حیات چگونه می‌باشد؟ در واقع کارهای لازم برای این را نیز انجام می‌دهم. چرا در این سن نیز خود را در این وضعیت نگه می‌دارم؟ این یکی از بزرگ‌ترین کارهاست. می‌توان گفت از منظر روابط اجتماعی در بطنِ شفافیت فکری، مصمم‌بودن، تمرکز فکری و جذابیت شخصیت من، نگرش انقلاب بزرگ اجتماعی نهفته است. انقلاب بنیادین اساساً اجتماعی است. یعنی فعالیت حزب و فعالیت نظامی هرکدام یک ابزار هستند. هدف نیز به دست آوردن رمز زندگی برای رسیدن به یک زندگی اجتماعی قابل قبول است.

چرا به صراحت مسائل را بر زبان می‌آورم؟ زیرا گوئی اینکه زبان انسان‌های ما تکه‌تکه گشته و از هم گسیخته است، لکنت زبان گرفته و قادر به سخن‌گفتن نیستند. چگونه توانستم خویش را به صورت جالب

توجه و جدی شکل دهم؟ ما بدان علت که تسلیمیت در برابر ساختار رسمی و بنیان ملی و سیاسی ـ که از معیارهای ملتی معاصر بدور بوده و هیچ خلقی نه در تاریخ و نه امروزه برای آن احترام قائل نشده و بزرگ‌ترین معضل روزگار ما است ـ را قبول نکرده و مقاومت نمودیم، توانستیم از جنبه اجتماعی‌بودن تاحد قابل توجهی وضعیت قابل قبولی را به دست آوریم؛ در میان خلق و دوستان نیز کانون علاقه بوده و حتی سران دولت نیز را وادار به برخوردی احترام‌آمیز نمودیم. در دوران زندگی در روستا قادر نبودم یک روستایی را وادار به گوش‌سپردن به سخنانم نمایم. جدای از خواسته و آرزویم، قادر نبودم والدین، یک روستایی و یا دوستان مدرسه‌ای خود را وادار به گوش‌فرا دادن به نظریاتم کنم. این را برای شما بیان کرده بودم. در آن مقطع از یک مرحله بسیار شگفت‌برانگیز مبارزه گذشتم. در اینجا از زاویه زندگی اجتماعی نیز برخی موارد اساسی را مشخص نماییم: توضیح دادم که روابط خانواده در چنین محیط روستایی چگونه مانع راه پیشرفت بوده و چگونه این را به عنوان خطر احساس نمودم. این به معنای خواسته توسعه اجتماعی است. اختلافات مشهور کُردان همچون مانعی در مقابل توسعه اجتماعی قرار دارد. اختلافات خونی، اختلافات همسایگان، اختلاف بر سر سگ، الاغ، و یا اختلاف بر سر یک وجب خاک و مواردی از این قبیل! خطرناک بودن این موارد را باید دید. این نیز واکنش نسبت به سطح بسیار عقب‌مانده و ابتدایی اجتماعی است و سبب اصلی ناراحتی من بود. راه‌حلی که برای آن دیدم، دستیابی به شرایطی بر ضد این بود. این نیز به معنای ایجاد ساختاری اجتماعی در برابر ساختار اجتماعی مرسوم ـ ساختاری که در برابر اجتماعی شدن محافظه‌کار است ـ در روستا بود. حتی در آن دوران در صورت لزوم از ایجاد روابط پنهانی با همسالان خود دریغ نمی‌ورزیدم. در اوان نوجوانی اولین روابط **مخفی** خود را در روستا این‌گونه ایجاد نمودم. به خوبی به یاد دارم، به دور از چشم بزرگان خانواده، با فرزندان خانواده‌ای که دشمن ما محسوب می‌گشتند، رابطه برقرار نمودم. یک سازماندهی مخفی! من سعی در ایجاد رفاقت با کسانی داشتم که خانواده‌ام آنها را دشمن می‌پنداشتند. یعنی هدفی برخلاف هدف مرسوم. مبارزه ما با نپذیرفتن اصطلاح دشمنی آنان آغاز گشت. این، ایجاد تحول در یک چالش اجتماعی و جستجوی راه‌حل آن است، آن هم در سنین کودکی.

از یک چالش در محیط خانواده بحث نمودیم. خانواده بنیادی‌ترین نهاد اجتماعی است. فشار خانواده بر روی ما بسیار محسوس بود. خانواده از درون دچار یک بحران شده بود. والدین در زیر فشار قرار داشته و با سخت‌ترین بحران گریبانگیر بودند. این وضعیت بر ما نیز بازتاب می‌یافت. در کل کردستان چنین وضعیتی در جریان بود. وقتی مهر کاپیتالیسم بر این منطقه زده شد، یعنی در حدود سال‌های ۱۹۵۰ نظم کهن از هم فرو پاشید. نظم کهن برای دفاع در مقابل نظم نوین، دستاویز و تدبیری نداشت. این

بدترین نتایج را بر کودکان خانواده باقی می‌گذارد. برخی کودکانشان را تحت تعلیم دینی قرار می‌دادند. برخی به مدرسه فرستاده، بعضی در مزارع به کار وامی‌داشتند. دسته‌ای نیز آنان را به "چوکوراوا" و یا یک شهر می‌فرستادند تا کارگر ساختمانی شوند. خانواده، برای کودکانی که به سنین نوجوانی می‌رسیدند چنین راه‌حل‌هایی را می‌یافت. او مجبور بود تا یکی از آن‌ها را بپذیرد. اگر در مزرعه به کار مشغول می‌شد، یک روستایی بی‌سواد از آب درمی‌آمد. اگر در آن شرایط به فراگیری دین می‌پرداخت، یک مذهبی مرتجع می‌شد. اگر در مدارس نظام به کارمندی ساده مشغول می‌گشت، ضعیف‌ترین و انکارگراترین شخص می‌گشت و اگر کارگر ساختمانی و یا عمله می‌شد، در میان عرق و خون غرق شده و ناکارا شده و در آن صورت نیز لمپن و خیابانی می‌شد. گزینه دیگری هم در کار نبود.

ما همه این موارد را به تدریج حس می‌کردیم. اینان همچو موج‌های بلند دریایی بودند که بر سرمان فرود می‌آمدند و می‌خواستند ما را در خود فرو بلعند. تاثیر این ادراک در محیط خانواده بازتاب یافت. وقتی خانواده خواست ما را به سوی چنین وضعی بکشاند، اعتراض نمودیم. این نیز یک نزاع اجتماعی بود. به تدریج واکنشها و عصیان‌هایی در برابر خواسته خانواده مبنی بر وارد نمودن ما به کانالهای سنتی و یا کانالهای نوین استعماری، توسعه یافت. مسئله مهم در این‌جا، به‌ویژه در تجربه من، این است که بجای قبول موارد تحمیلی[ازسوی خانواده]، اندکی قدرت ذاتی خود را بیازمایی. همچنین هر کاری را بیازمایی اما هیچ کدام از آنها را نپذیری؛ اینها به معنی رد احساسات و برخوردهای مرسوم با پسر بزرگتر خانواده است. با چنین موضع‌گیری‌هایی خود را به وضعیت "*فرزند بی‌ثمر*" [از منظر روستائی‌ها] درآوردم. این، یعنی دچار شدن به یک چالش و افتادن به ورطه اختلاف با خانواده. وقتی دچار اختلاف با خانواده گشتی، مبارزه ضرورت می‌یابد. البته که مبارزه نیز توانایی می‌طلبد. برای اینکه صاحب توانایی شوی باید به هر دری بزنی و به میزان قدرت ذاتی خویش پی ببری. در غیر اینصورت به یک ولگرد مبدل گشته و از بین می‌روی. ما نیز تلاش کردیم که از خانواده بگریزیم. داستان آن را بازگو کردم. پناه بردن به خویشاوندان، عملگی، گردآوری چیزهایی از طبیعت، کار در باغ‌های اغنیا و یا ...، اولین کارهایی است که می‌تواند به ذهن کسی خطور کند که می‌خواهد خود را مستقل نماید. چیزی که در این‌جا مهم است، رفتار اعتراض‌آمیز در برابر ساختار بسیار عقب‌مانده اجتماعی و خانوادگی می‌باشد که انسان را با خطر اختناق رو در رو می‌سازد. نتایج این مبارزه ما نیز بر همه عیان است.

مهم‌ترین نتیجه حاصله این است: اگر شما با چنین زندگی اجتماعی و خانوادگی مخالفت نورزیده باشید، این بدان معنی است که به احتمال بسیار همگام با پذیرفتن آن، تحت‌تاثیر سنت‌ها و به‌ویژه سنت خانواده قرار گرفته‌اید. این نیز شخصیت شما را به نسبت فراوانی تحریف کرده است. عدم مبارزه، شما را

به این وضعیت درمی‌آورد. یعنی مبارزه کردن نیز به تنهایی قابلیت و استعدادی خاص می‌طلبد. اگر این قابلیت را بروز ندادید، به صفوف لمپن و ولگردها می‌پیوندید. هر کس می‌تواند واقعیت خود را در این تعریف بیابد، یا به پذیرفتن خصوصیاتی که ازآن نظام حاکم و استبدادی است، رضایت داده‌اید. یا با سنت‌های خانواده بزرگ شده‌اید. و یا اکثرا لُمپن، ولگرد، بدون کار، ضعیف و گیج و مبهوت مانده‌اید. این امر واقعیت شما را به نسبت زیادی نشان می‌دهد. اما این‌ها رفتار صحیح انسانی و یا راه‌حل معقول انسانی نیستند. درست در این‌جاست که راه‌حل انقلابی مطرح گشته و کارا می‌گردد، آنهم به شکلی بی‌امان.

نهاد خانواده و رابطه اجتماعی چگونه باید باشند؟

می‌خواهم در این نقطه، در مورد تضاد والدین در خانواده و یا تضاد در خانواده‌ای که شما با ازدواج تشکیل داده‌اید، چگونگی برخورد خود را با آن بیان کنم. این ذهن شما را برآشفته است. تعریف خانواده در واقع نشان می‌دهد که کودکان به چه نوع حیاتی دچار خواهند شد. خانواده یک نهاد اجتماعی است که از مدتها پیش نرم‌ها، قوانین و هنجارهایش تعیین شده است. خانواده نهادی است که به آشفتگی، هرج و مرج و بحران دچار گشته، اما علی‌رغم آن با توسل به سنت‌ها تداوم می‌یابد. با این حال هراندازه تلاش کنید، چیزی که شما ایجاد خواهید کرد، نهادی شبیه این خواهد بود که تنها می‌تواند اندکی متفاوت‌تر از آن باشد. رابطه اجتماعی و چیزی که بسیاری از شما آن را آزموده‌اید - یا به عبارتی رابطه زن و مرد - اینگونه است.

حال باید رابطه این موضوع را با سایر موارد اندکی توضیح داد. باید استعمار موجود در رابطه اجتماعی و بازتاب آن در خانواده را دید. این موارد در تحلیلات قبلی بسیارند، آن‌ها را تکرار نخواهیم کرد. چیزی که باید علاوه نمود این است که ساختار استعماری امکان یک زندگی اجتماعی مطابق با ماهیت، فرهنگ و هویت حقیقی به شما نمی‌دهد. تو نیز نباید به زبان و فرهنگ ساختار استعماری چندان توجه کنی، حتی از آن دوری خواهی گزید. حال که به فرهنگ و زبان خویش روی آورده‌ای، حداقل به اندازه سطح دانش بورژوازی متوسط بایستی سطح آگاهی خود را ارتقاء بخشی. بورژوازی متوسط‌بودن نیز از میان هزار نفر نصیب چند کسی می‌شود. در این‌جا نیز معضلات عظیمی وجود دارند. زندگی اجتماعی، زبان و فرهنگ تو در شرف نابودی است. نظام تو را از آن دور می‌سازد. نمی‌توانی به وضعیت نظام هم دست یابی. زیرا یک طبقه بورژوازی که تو را قبول نماید هم وجود ندارد و یا از میان ده‌ها هزار نفر نصیب یکی می‌شود. در این حالت توده‌های دیگر نیز با واقعیت اجتماعی‌ای که در چنگال ساختار استعماری قرار دارد، زندگی خواهد کرد. و یا همیشه با خیال رسیدن به آن تسلی خواهد یافت. تاثیرات

سینما، تئاتر و تلویزیون را هم به این اضافه نماییم. زندگی و تحریفی که نظام به آن بخشیده، آن را تعریف کرده و از آن تمجید می‌نماید، وجود دارد. زندگی هر روز تحت بمباران تبلیغاتی آن ادامه پیدا می‌کند. در نقطه اوجی که به آن رسیده شود، فرد کرد نمی‌تواند سرپا بایستد. به وضعیتی می‌افتد که بود و نبودش محسوس نیست[1].

اگر تمام این موارد صحیح باشند، عیان خواهد شد که زندگی موجود تنها عبارت از فریب‌کاری است. درست در این نقطه، فردیت نمایان می‌شود. هنگامی که اجتماعی‌شدن و ساختار اجتماعی و نظم جامعه این‌همه غیر قابل تحمل باشد، فرد به شیوه‌ای بسیار زیاد عاشق زندگی دلخواه خود می‌گردد. یعنی فرد با توجه به اینکه جامعه، زندگی چندانی به وی نبخشیده و فرسودگی و فروپاشی اجتماعی توسعه یافته است، به فردیت پناه می‌برد. یا می‌خواهد تنها گلیم خود را از آب بیرون بکشد و یا یک‌شبه ره صدساله را بپیماید. اگر کارمندی ساده باشد، خود را سعادتمند می‌پندارد. در صورتی که شغلی را بیابد، کسی را برتر از خود نمی‌داند. علی‌رغم اینکه تنها یک زحمتکش است، اما نگرش وی این است. با جسارتی کورکورانه به فردیت، نان، روابط خانوادگی و رفاقت و همشهری‌گرایی پناه می‌برد. زیرا تنها از این طریق می‌تواند خود را سر پا نگه دارد. با وجود چنین اشخاصی شانس پیشرفت برای جامعه وجود نخواهد داشت.

حال از این زاویه نگاهی به طرز برخورد با این مسئله در درون تشکیلات بیاندازیم. اگر کوچک‌ترین مقامی به چنین فردی بدهی، با جسارتی کورکورانه به آن می‌چسبد. چنین شخصیتی فراموش می‌کند که حزب و تشکیلات چه هدفی دارند. مسئله مهم برای وی اینست که چنین چیزی را کسب نماید. همانگونه که گفتم این تیپ شخصیتی بدان علت که فاقد پایگاهی اجتماعی بوده و مبارزه در راه ملی‌شدن را انجام نداده است، هرچه را که در داخل حزب به دست می‌آورد، از آن خود می‌پندارد. یعنی با دیده فردگرایی به هر امری - فردیت در مقام، فردیت در فرماندهی - می‌نگرد. این از کجا تاثیر پذیرفته است؟ از شخصیت‌های اجتماعی‌ای که از هم فروپاشیده‌اند و برای هرگونه خطری به حال خود رها گشته‌اند! اینان در هرجا که باشند، حزب را به وضعیت غیرقابل زیست درخواهند آورد. بنیان مادی آن این‌چنین است.

---

[1] در متن ترکی به صورت YAŞAR NE YAŞAR NE YAŞAMAZ آمده به معنی "هستی و نیستی یاشار معلوم نیست" که ضرب‌المثلی است در ترکی با همان مضمون ترجمه شده. این اصطلاح نام کتابی از طنز نویس ترک، عزیز نسین است. شخصیت کتاب "یاشار" نام دارد که در ترکی به معنی زنده و یا در حال زندگی است. وی در اسناد رسمی هویتی ندارد. به هر اداره که مراجعه می‌کند اثری از او نیست. در طول داستان سعی دارد که زنده بودن و هستی خود را اثبات نماید. این به صورت اصطلاحی در زبان ترکی درآمده است و در مورد کسانی به کار می‌رود که بود و نبودشان چندان محسوس نیست.

به غیر از آن، باید مسئله دیگری را نیز روشن نمود. می‌دانیم که غریزه گرسنگی معمولا انسان را دچار جسارتی کورکورانه می‌نماید. وقتی جامعه‌ای بسیار فقیر و گرسنه باشد، درواقع نمی‌تواند چندان بیاندیشد. لزوم مشارکت سیاسی را حس نمی‌کند. سعی می‌کند با تمام اگوئیسم و فردیت خویش، غریزه‌اش را ارضا نماید و زندگی مادی خویش را سامان دهد. کل جامعه ما به شکلی سرکوب‌شده در این وضعیت به سر می‌برد. حال فرض کنیم که برای تأمین معاش نزاع لازم است. این را تحقیر نمی‌کنیم، اما اگر شرایط تأمین معاش بسیار دشوار گشته و اگر ساختار استعماری این منازعه را حقیقتا به وضعیتی بی‌معنا درآورده و فعالیت و نظم اقتصادی و اجتماعی وجود نداشته باشد، تو برای چه‌چیز منازعه خواهی کرد؟ صحیح‌تر این که نمی‌تواند رابطه نزاع برای تأمین معاش را با انقلاب ایجاد نماید. هرچند که برای تأمین معاش همچون زنبوری بسیار تلاش می‌کند، اما نمی‌تواند به تمامی احتیاجات مادی خود را تامین نماید. چالش موجود در این‌جا چیست؟ در دوران گذشته برده‌ها کار می‌کردند و اربابان آن‌ها را سیر می‌نمودند. در آن دوران ارباب یکی بود و یا ارباب و برده همدیگر را می‌شناختند. ارباب نان، امنیت و سایر احتیاجات برده‌اش را قطعا تامین می‌نمود. اما حال بردگی چنان عمومیت یافته که ارباب کیست، دولت است، جهانست و یا کسی و چیزی دیگر! ساختار استعماری، سیستم امپریالیست و میلیون‌ها برده..... ! یعنی برده‌های یک دولت و یا یک سیستم که شمارشان بیش از حد و اندازه است. این در همان حال منجر به وضعیتی بدتر از رفتار یک ارباب با برده‌هایش می‌گردد. یعنی این وضع مشابه با بردگی قرون اولیه، قابل تحمل نیست. زیرا این بردگی انسان‌ها را سیر نمی‌نماید. در بردگی قرون اولیه برده‌ها لااقل سیر بودند. اما حال هرکس در مقابل یک اجرت، خویش را عرضه می‌کند، اما عرصه عرضه هم وجود ندارد. بزرگ‌ترین تخریب کاپیتالیسم هم در این نقطه است. کاپیتالیسم سیستمی نیست که بتواند انسان‌ها را سیر نماید. چنین سیستمی نیمی از جمعیت را در وضعیت بیکار رها می‌نماید. بنابراین کاپیتالیسم منازعه جهت تأمین معاش را بی‌معنی کرده و به‌جای آن گزینه دیگری هم وجود ندارد. اما به سبب این که گزینه انقلابی به ذهن کسی نمی‌آید، یک نزاع کورکورانه جهت تأمین معاش در داخل سیستم سرمایه‌داری وجود دارد. جوامعی که مانند ما هستند به جنون کشانده شده‌اند. انسان‌ها از تمام امکانات تولید کشورشان جدا شده و به سوی درهای کاپیتالیسم فرار می‌نمایند. سبب آن چیست؟ چنین می‌اندیشند که معاشی خواهند یافت! درواقع معلوم نیست که این معاش تا چه حد تأمین خواهد شد، اگر آن را تأمین کنند نیز براین واقف نیستند که چه معنایی دارد.

در این وضعیت در میان کردها یک نزاع بسیار غلط برای تأمین معاش و یا عدم موفقیت در نزاع برای تأمین معاش وجود دارد. این یک مبارزه اجتماعی نیست، شاید یک مبارزه اقتصادی باشد. حتی آن

نیز شانس موفقیت و راه‌حل صحیحی ندارد. به سخنی دیگر این یکی از حقایقی است که در ایجاد خانواده ایفای نقش می‌نماید. یعنی نزاع برای تأمین معاش اساسی‌ترین معضل خانواده‌هاست. معضل دیگر تداوم نسل و رابطه متقابل جنس‌هاست. این نیز در سطحی بسیار عقب‌مانده است. وقتی تجمع‌های انسانی تازه ایجاد می‌شدند، شاید در این مسئله در سطحی طبیعی‌تر و بامعنی‌تری از سطح موجود بودند. باید این تحلیل را ارائه داد که ساختارهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و یا سطح روابط امروزی که در دنیا بسیار توسعه یافته‌اند، از یک نظر از روابط انسان‌های ابتدایی بسیار بی‌معنی‌تر است. زیرا این حقیقتا هم یک تضاد جنون‌آمیز است. اگر یک غریزه جنسی بسیار ابتدایی وجود داشته باشد و تداوم نسل اگر به شکل روابط قبیله‌های بدوی هم باشد- که در میان کُردها گاه و بیگاه به این سطح نزدیک می‌شود- ممکن بوده و با معنی است. زیرا در دوران قبیله‌های ابتدایی، تداوم زندگی قبیله را با شکار تامین می‌کردند. بخش‌های بزرگی از دنیا عاری از جمعیت بود. شکار بی‌حد و بی‌مرز بود و سکونت نیز بدون مانع. مرزی وجود نداشت. به همین سبب روابط درون خانواده و رابطه زن و مرد در چارچوب قبیله معضل چندانی را ایجاد نمی‌نمود. در یک نگاه به دنیای امروزمان می‌بینیم که کاپیتالیسم امپریالیست سیستمی را بر جهان حاکم نموده که دارای یک کنفرمیسم معین، قالب‌های مصرف، ساختار فرهنگی و ساختار خانوادگی دارای یک زن، یک مرد و چند فرزند است. حتی این سیستم را نیز به دشواری ادامه می‌دهد. ما امکان رسیدن به این را نیز نداریم. درواقع در شرایط قبیله، یک وضعیت اجتماعی وجود دارد که برای ادامه آن هم به زمین‌های بایر و شکار و جمع‌آوری نباتات نیاز وجود دارد. اما در میان ما آن‌هم وجود ندارد و این در واقع اساسی‌ترین دلیل مادی چالش بین جنس‌هاست. از طرفی مقلد سیستم است اما از طرف دیگر خود در سطح قبیله است. نه شانس زندگی در شرایط مناسب در سطح قبیله وجود دارد، نه شانس زندگی در شرایط سیستم. نتیجه آن چیست؟ دیوانگی!

ناگزیریم سرگذشت‌مان را به صورت صحیح درک نماییم

دیگر باید برخی پدیده‌ها را فهمیده و بعضی موارد را درک نمایید. چرا در این موضوع نیاز فراوانی به انقلاب وجود دارد؟ درواقع من به آن مطلب خواهم پرداخت. به همین سبب می‌خواهم تلخیِ برخی از واقعیت‌ها را با شما به بحث بگذارم؛ البته این مسئله را نیز منحرف نسازیم. فکر می‌کنم که ما را از نسل انسان قلمداد می‌کنند! اگر این گونه باشد و از نسل انسان‌ها باشیم، مجبوریم که سرگذشت‌مان را به صورت صحیح درک نماییم. این نیز یکی از ضروریات انسان‌بودن است. به هیچ وجه نیاز به تحریف وجود ندارد، ناچار از درک صحیح واقعیت خود هستیم. از این نظر رویکرد به انقلاب تنها از روی ماجراجویی نیست. رویکرد به انقلاب به سبب نبود امکان حیات بوده و رویکرد به مبارزه نظامی نیز به این

سبب است که یک ابزار ناگزیر انقلاب است. در این مورد انقلاب به اندازه خورد و خوراک ضروری است. اگر این‌ها ضرورت باشند، پس زندگی انقلابی‌مان را به بازی نگیرید. شما چند لحظه می‌توانید بی‌تنفس در حیات بمانید؟ آیا می‌توانید سه- چهار روز بدون آب زندگی کنید؟ بنابراین بدون انقلاب و بدون فعالیت انقلابی هم نمی‌توانید زندگی کنید.

اگر انسان‌ها مانند موردی که چند لحظه پیش به آن اشاره کردم -به سبب جنونِ مزبور - دچار سختی شده‌اند، باید آن‌چه را که بر سرشان می‌آید بفهمند. حقیقتا مشکلاتی هست که شما را به سوی درک ماهوی‌بودن آنها هدایت کرده و برای برآوردن ضروریات آن به شما فشار می‌آورد. چیزی که فرد را مجبور به رویکرد به انقلاب می‌کند سطح بحران است، بحران اجتماعی و فقدان امکانات. بسیار بدیهی است که قادر به تشکیل خانواده و تداوم آن نیستی! هر اندازه تلاش کرده، خود را به ساختار استعماری، امپریالیسم و خائنان نیز عرضه کنی، کسی متقاضی آن نیست. این‌جاست که گزینه انقلاب مطرح می‌گردد. اگر این را قبول داشته و علی‌رغم آن قادر به انجام کار انقلابی و سازماندهی نباشی، یک فرومایه، بی‌شرف و چپاول‌گر ارزش‌های انقلابی هستی. اگر مجنون نباشی، اینگونه سخن نخواهی گفت.

اشخاصی که زنده‌بودن و نبودشان محسوس نیست، عامل توقف زندگی هستند

حال باید این معادله را کمی بیشتر توضیح داد. در توضیح آن به کجا رسیدیم؟ به معضل گرسنگی و تداوم نسل انسان. آری، از نسل انسان هستیم. براین اساس، هم باید راه‌حلی صحیح جهت تأمین معاش پیدا کرده و هم راه‌حلی صحیح جهت تداوم نسل. امکان استفاده از راه‌های قبلی وجود ندارد؛ یعنی نه همچو قبیله‌ها - شاید کسی بخواهد بسان قبایل گذشته در کوهستان‌ها زندگی کند اما هر طرف محاصره شده است و کسی نیست که راه را باز کند - باقی می‌مانیم و نه امکان بازگشت به سوی قرون کلاسیک و وسطی وجود دارد. اگر بخواهد در عصر کنونی زندگی کند، به اروپا و چهار سوی جهان می‌گریزد که راه آنجاها نیز بسته شده‌اند. درست در این نقطه شیوه انقلابی مطرح می‌شود. حال اگر واضح‌تر سخن بگوییم، برخی -که می‌توان آن‌ها را فرزندان خوب خانواده نامید - برآنند که احتیاجات مادی والدین خود را با حقوق کارمندی و یا کارگری برآورده سازند. شاید کسانی قادر به چنین کاری باشند، اما اکثر آنها از پس آن برنخواهند آمد. زیرا باتوجه به خصایص نظام امپریالیستی و ساختار استعماری، برآورده‌ساختن احتیاجات مادی خانواده از طریق تسلیمیتی [به شکل فوق] نیز امکان‌پذیر نیست. نظام حاکم ترکیه، نصف شهروندان را به وضعیت بیکاری دچار ساخته است. هر روز ده‌ها هزار شخص به ارتش بیکاران می‌پیوندند. برای تو نیز کاری وجود نخواهد داشت. مهم‌ترین مشکل در داخل سیستم امپریالیست هم بیکاری است. از نظر مادی رفع بیکاری امکان ندارد.

اگر انسان از بینشی علمی برخوردار باشد، با مشاهده این واقعیت‌ها و موانع موجود جهت گذار از آنها مبارزه نموده و آموزش و خودسازی را اساس می‌گیرد. نمی‌توانی جهت تأمین معاش نزاع کنی، اما از طرف دیگر هم از نظر تداوم نسل، تولیدی بسیار سریعتر از امپریالیسم و نظام داری! این برخوردی صحیح نیست. اگر توانایی برآورده‌ساختن احتیاجات مادی شخص خود را نداری، چگونه هنوز به سن بیست و یا سی‌سالگی نرسیده، می‌خواهی احتیاجات خانواده‌ای ده فرزندی را برآورده سازی؟ زندگی اینگونه متوقف می‌شود.

فرد کرد برای تأمین چنین خانواده‌ای به هر وضعیتی تن داده و آن را تقبل نموده است اما علی‌رغم این باز هم موفق نمی‌شود. کم‌کم به معضلی برای فرزندان خود مبدل می‌شود. زن و مرد برای همدیگر مشکل‌ساز می‌شوند. در حال حاضر خانواده‌ها، کانون دعوا و مرافعه هستند. من نیز وقتی به انقلاب گرایش پیدا کردم، برای گریختن از چنین خانواده‌ای، انقلابی‌شدن را ترجیح دادم. وضع من بسیار محسوس است. هرچه شرایط آن خانواده را به شکلی صحیح درک می‌نمودم، بیشتر به سوی انقلاب گرایش می‌یافتم. معتقد بودم که چیز دیگری به غیر از انقلاب نمی‌تواند این وضع را متحول نماید و این امری صحیح است.

حال به شکلی ملموس‌تر، نگاهی به روابط زن و مرد بیندازیم. لزومی هم برای خجالت ندارد. هم چنان‌که گفتم جهت تداوم نسل، رابطه زن و مرد همچون خورد و خوراک ضروری است. غریزه گرسنگی نیز یک نیاز طبیعی است. اما اگر نظام تو را همچون نسل انسان و یک عضو باهویت انسانی قبول نکرده و بخواهد تو را در ساختار خود ذوب نماید، آنگاه هرچیز رنگ متفاوتی به خود می‌گیرد. نظام موفق به ازمیان برداشتن و ذوب کامل تو نمی‌شود، زیرا توانایی آن را ندارد. در دوران کهن یک عشیره با نابودکردن عشیره‌ی دیگری، آن را از میان برمی‌داشت. در واقع امحای فیزیکی هم یک راه‌حل است و در دوران کهن چنین راه‌حل‌هایی وجود داشتند. حال در سطح دنیا با قتل‌عام هم نمی‌توان چنین کاری کرد، زیرا در شرایط کنونی، نابودی کامل فیزیکی امکان ندارد. هم‌چنان‌که گفتم برای زندگی اقتصادی و اجتماعی آزاد هیچ گزینه‌ای باقی نمانده است. نتیجه‌ای که از این به دست می‌آید، بازهم جنون است. یعنی شرایط مادی، شما را به دیوانگی کشانده، از حالت طبیعی بیرون آورده و از حیات اجتماعی دور ساخته است. حال اگر علی‌رغم این، برای تداوم نسل رابطه برقرار کن! چگونه آن را ادامه خواهید داد؟ آیا مرگ را برگزینیم یا تسلیمیت؟ در تسلیمیت نیز شانس رهایی وجود ندارد. همانگونه که گفتم ساختار استعماری با وضع موجود خود حتی اینگونه تسلیمیت را نیز نمی‌پذیرد. برخی خودکشی می‌نمایند. باید از این جنبه تمایل به خودکشی را به خوبی درک کرد. در اصل در میان ما نیز برخی از رفقا، عملاً خودکشی کرده‌اند. درواقع زندگی در سطحِ توسعه‌نیافته اجتماعی، خودکشی است. مواردی از این قبیل بسیارند. بر

این اساس می‌توانیم خود را "*تجمع زنده‌های مرده‌مانند*" بنامیم؛ همان تئوری "یاشار نه زنده است نه مرده"! درست، زندگی بی‌روحی همانند این، زنده بودن و یا نبودن وی معلوم نیست.

در این جا انقلاب همچو یک گزینه چگونه مطرح می‌گردد؟ این وضعیت را نپذیرفتم. من می‌خواهم آزادانه زندگی نمایم، برای این کار به چه چیزهایی نیاز دارم؟ به جامعه، حزب، قدرت و مبارزه. چرا این‌ها را برایتان یادآوری می‌نمایم؟ انسان با خودفریبی و با به استهزاء گرفتن زندگی خویش نمی‌تواند خود را به سخره گیرد. زیرا لزوم پرسیدن سوال" *چگونه باید زیست*" برایم چنان شفاف است که به اندازه عدم درک شما از لزوم مبارزه در راه آن، رفتارتان برایم تعجب‌برانگیز است. به همین سبب این وضع را فقط با تئوری جنون و یا صداقت قبایل ابتدایی و یا با یک وضعیت فرومایه بدتر از سطح حیوان‌شدگی می‌توان بیان نمود. وقتی نظام از جبهه مقابل حمله می‌کند، در واقع امری واضح است. وضعیت تعجب‌آوری نیست. در هیچ جایی به اندازه‌ی جامعه کرد، فرد به معضل و مانعی در مسیر پیشرفت و ترقی خود مبدل نمی‌گردد. حقیقتا هم این وضعیتی است که بیشترین تفکر مرا به خود اختصاص داده است. برای گریز از روستائیانی که فاقد راه‌چاره بودند به انقلاب روی آوردم. به چنان وضعی دچار گشته‌اند که در مقابل هر واکنشی به گریه افتاده و به حد انفجار رسیده‌اند. می‌دانم که این وضعیتی طبیعی نیست و برای رهایی از این معضل، به انقلاب همچون یک اسلحه متوسل شدیم. این‌ها مواردی بسیار واضح هستند.

علی‌رغم این‌همه مسئله، ایجاد آشفتگی در درون صفوف ما و رفتار مجنون‌وار و پست و برخورد احمقانه برخی‌ها، از ضروریات کدام عقل است؟ اهتمام ندادن به خودسازی و آموزش خویش و یا معنا ندادن به مسئولیتی که برعهده گرفته می‌شود را می‌توان با چه چیز در ارتباط دانست؟ از نزاع جهت تأمین معاش گرفته تا کوچک‌ترین آگاهی در مورد تداوم نسل انسان، مجبوریم که واقع‌گرا باشیم. کسی که در درون PKK به درک این حقیقت نرسیده باشد، همانگونه که گفتم یا پست است یا احمقی به صورت مطلق! دزد، اپورتونیست و یا کنتراست و در وضعیت ضدانقلابی قرار می‌گیرد. اگر توجه کنید موضوع را در شکل کلی‌تری بدین‌گونه نگه می‌داریم. چرا این‌گونه برخوردی داریم؟ شما می‌خواهید بدون درک و توجه به برخی اصطلاحات زندگی کنید و هنوز هم گاه و بیگاه می‌خواهید این را تحمیل نمایید. هنوز هم نمی‌خواهید به پیشرفت شخصیت به صورت جدی متمایل شوید.

گفتم که سوق قبیله‌های ابتدایی و عشیره‌ای [به زندگی‌ای نوین] بسیار آسانتر از سوق‌دادن شما با این وضع است. فکر می‌کنم حال کمی بهتر درک می‌کنید که چرا باید یک انقلابی بسیار کارا و جدی باشید. آنقدر همه درهای جهان بر رویمان بسته شده است؛ همچنین زندگی موجود، ما را به سوی مرزهای مرگ

سوق داده، مرگ را بر ما تحمیل نموده و ما را به سوی جنون کشانده است که این وضعیت باعث می‌شود همه امکانات و هر نوع عملیاتی را وقف انقلاب نمائیم. اگر واقعیت‌های زندگی تا این اندازه مبرهن است، آنوقت چرا درک نخواهی کرد؟! اگر حقایق این‌همه مهم باشند و گزینه رهایی این‌همه بی‌همتا باشد، آنگاه باید هرکار را به صورت سالم انجام دهی و حق آن را ادا نمایی.

سئوال من از کسانی که به زندگی اهمیت نداده و می گویند" آنچه را که آسان بود برگزیده‌ایم، چندان خود را دچار زحمت و دشواری ننموده‌ایم و رابطه‌ای سطحی را پیشه کرده‌ایم،" این است که براستی این زندگیِ سطحی شما بر چه پایه‌هایی استوار است؟ حتی گفته‌هایی نظیر "خود را چندان وقف کار ننمودم" برزبان رانده می‌شوند. آیا شانس زندگی وجود دارد؟ آیا می‌توانید با همدیگر رابطه برقرار نمایید؟ شاید کسانی در پی زندگی از طریقی زیرکانه و فریب‌کارانه برآیند. دست از دزدی، دورویی و حرافی بردار و واقع‌گرا باش. حقایق را درک کن و در درک آن به شکلی جدی برخورد کن. حق ندارید حقایق را انکار نمایید. یک گروه پیشاهنگ جدی و یا گروهی که در درون خود به دنبال راه‌حلی برای تمام این چالش‌هاست، ناچار است چگونگی زندگی با این حقایق را بداند. می‌توانم دلایلش را بیشتر توضیح دهم. حیاتی که در سرحد مرگ است، به مرحله نابودی وارد شده است و به وضعیتی مادونتر از جامعه قبیله سوق داده شده است، چه ثمری دارد؟ براین اساس؛ اولا، اگر نظام حاکم [با این ذهنیت خود] امری را به من ارائه نماید، می‌دانم مرا به کدام [پرتگاه] سوق خواهد داد. دوماً اگر خود را فریب دهم، می‌دانم زندگی اجتماعی مرا به کدام [پرتگاه] خواهد کشاند. شما چرا تا به حال این مسئله را درک نکرده‌اید؟ درکل موفقیت وجود ندارد. زندگی راحت‌طلبانه‌ای پیشه کرده‌اید و اگر برخی از شماها را به حال خود رها سازیم، هیچ معلوم نیست که همدیگر را به چه وضعی درخواهید آورد.

اما در این‌جا هم زنده هستیم هم نیستیم. اگر با این تعاریف موافق نیستید، سایر گزینه‌ها را مطرح کنید. آزادی بحث وجود دارد، می‌توانید به راحتی سخن بگویید. هم‌چنین موردی که مهم است روشن‌کردن سطح پیشاهنگی ما و معنی‌دادن به نظم مناسبات آن است. واقعیت خلق این‌گونه است. این واقعیت زندگی غیرقابل تحملی است که در داخل جامعه وجود دارد. این‌ها دلیل پای‌بندی سخت ما به واقعیت انقلاب است. PKK تماما یک جایگزین و شانس انتخاب زندگی بر ضد تراژدی انسانی است که نه زنده است و نه مرده و درحال جان‌دادن می‌باشد. برای رهایی از وضعیتی تراژیک، رذالت، تمسخرآمیز و منفور؛ از تشکیلات و رابطه تشکیلاتی می‌توان استفاده نمود و سیاست و عملیات را جامه عمل پوشانید. تمام این‌ها ابزار هستند.

ما نیاز به یک میهن و یک وجب خاک آزاد داریم. انسان‌ها با تکیه بر یک سرزمین معین زندگی می‌کنند. هیچ جامعه‌ای در هوا زندگی نمی‌کند. هنوز در روی کره ماه هم محلی برای سکونت ایجاد نشده است. آباء و اجداد ما در هر جا زندگی کرده باشند، باید سرنوشت خود را در آن‌جا تعیین نمائیم. به هویت نیز نیاز داریم. انسان‌ها به صورت تجمع‌های ملی گوناگون زندگی می‌کنند. تو نیز به تعیین یک تجمع ملی و هویت اجتماعی و فرهنگی نیاز داری. باید اندکی با این مقولات زندگی کرده و آنها را بیابی. ما از تمام این امور محرومیم. وقتی محرومیت از این موارد پیش بیاید، از انسانیت نیز دور می‌شوی. اگر می‌خواهی زندگی کنی، راه آن این‌چنین است. همانگونه که گفتم راه‌های دیگر زندگی راه "نه زنده و نه مرده" هستند. این یک، واقعیتی عینی می‌باشد نه اینکه تثبیتی علمی، اراده‌ای انقلابی، روساخت و مواردی از این دست. این واقعیت نیز توجیه و ایضاح این امر است که چرا امکانات مادی، زندگی را به سوی بحرانی عمیق کشانده است. سایر روابط روساخت و روابط اجتماعی و معنوی از این ساختار مادی تأثیر می‌پذیرند. اگر زمینه و بنیان‌های مادی تا این حد نامطلوب باشند، مناسبات روساخت، روحی و عاطفی نمی‌توانند توسعه یابند. برای توسعه این‌ها تنها شرط لازم "روابط انقلابی" است. آیا این را درک می‌کنید؟ تکرار می‌کنم تنها شرط لازم، روابط انقلابی می‌باشد.

کسی که می‌پندارد بدون روابط و شیوه‌های انقلابی موفق خواهد شد، در حماقت بسر می‌برد

من با اتکاء به تجارب و آموخته‌های این موارد را بر زبان می‌آورم. آیا شما از من مؤثرتر، قدرت‌مندتر و فهیم‌تر هستید؟ من هنوز در تلاشی فوق‌العاده برای ادامه روابطم به شیوه‌ای انقلابی با کسانی هستم که در گذشته می‌شناختم. این انسان‌های مسن و کودکان را نیز دربرمی‌گیرد. آیا شما با ایجاد گروه‌گرایی خارج از ضوابط و قواعد سازمانی، خود را عاقل و مرا ناتوان می‌پندارید. در واقع این‌گونه نیست، موضع‌گیری من از یک‌نگرانی عمیق سرچشمه می‌گیرد. روابط تا حد زیادی به شیوه روابط انقلابی احتیاج دارد و این مورد چنان ضروری است که بدون آن نمی‌توانی به چیز دیگری بیندیشی. کسی که خلاف آن را ادعا کند، در حماقت بسر می‌برد. چنین کسی هم، خود را فریب می‌دهد و هم حزب را. حال در مورد شما مؤاخذه‌ای انجام دهیم. شما را با خانواده، بچه‌ها و همشهری‌های‌تان تنها بگذاریم و یا فرض کنیم زنی و مردی را با هم تنها بگذاریم، هر لحظه ممکن است آگاهی و احساس و معیارهای انقلابی فراموش شود. همشهری‌گری بسیار قوی است. محله‌گری و رفاقت سطحی و غیرسازمانی در زندگی‌تان بسیار تاثیرگذارند. نمی‌توانید از این موارد فاصله بگیرید. اما به من نگاه کنید، وضعیت من متفاوت‌تر از وضعیت شماست. وقتی تنها هم بمانم، بازهم تلاشی بسیار جدی به خرج می‌دهم. زیرا

بی‌تفاوتی شما نسبت به اصول انقلابی - آنهم آنگونه که در بالا نیز به بیچارگی شما اشاره کردم - به معنای رضایت دادن شما نسبت به این شرایط است.

چرا تا این اندازه مجبور به رعایت نظم کاری در زندگی می‌باشم و هر روز را تماما در راستای اهداف انقلابی گذرانده و تلاش نمایم؟ برای دچار نشدن حزب به این زمینه غیرسازمانی در حال رشد و یا توسعه‌دادن حزب همچون یک تشکیلات انقلابی، لازم است که ساختار عقب‌مانده اجتماعی به درون صفوف حزب رخنه ننماید. روابط تا حد امکان باید انقلابی گردند و بدینگونه راه‌حلی برای برون‌رفت از بحران‌ها ایجاد شود. این نیز یک تعریف است، باید این را درک نمود.

در این میان مسئله‌ای را به شکلی واضح‌تر توضیح دهیم: چرا نباید احساسات بی‌بها وجود داشته باشند؟ چرا عشق‌های کورکورانه که بسیار به آن دل بسته‌اید نباید تحقق یابند؟ این مایه خجلت نیست، من نیز از دبستان ابتدائی به این سو با چنین مسائلی درگیر بودم. در این‌جا رادمنشی آن است که بتوانیم به اندازه درک چرایی پشت پا زدن به زندگی مرسوم، به چگونه زیستن حیاتی نوین معنا بخشیم. رادمنشی در این‌جا است. اگر ما نیز بسان شما در این موضوع دچار خطایی اساسی می‌گشتیم، PKK و این مبارزه وجود نمی‌داشت، حتی زندگی شما وجود نمی‌داشت. دقت کنید، زندگی من چگونه است؟ حیات من با اصلاحات گوناگونی نظیر؛ یک فرد با اخلاق، سیاستمداری شایسته، اولیایی گرانقدر، مبارزی بزرگ در راه تزکیه نفس و یک فرمانده نظامی بزرگ، قابل بیان است. کمی پیشتر گفتم شرایط بیش از حدی علیه تو وجود دارند چنانکه مجبوری زندگی را اینگونه تنظیم نمایی. همه شما، هم در روابط و هم در زندگی مرتکب خطاهای بزرگی شده‌اید. اگر به صورت صحیحی زندگی را تنظیم نمایید، دچار این خطاها نمی‌شوید.

من خود را رهبر اعلام نکردم. من بیشتر از همه از این اصطلاح دوری می‌جویم. می‌دانم که حتی ایستادن در برابر انسان‌ها تا چه اندازه برایم دشوار است. اما چون به عنوان یک فرد برای پست نشدن و شکست نخوردن می‌جنگیدم، اکنون هرکس مرا همچون یک رهبر محسوب می‌دارد. علی‌رغم متحمل‌شدن سختیها و در تنگنا قرار گرفتن، باز هم مجبور به این کار هستم. این شخصیتی است که این‌گونه تنظیم گشته است. در واقع مهم نیست که خود را رهبر اعلام کنم یا نکنم و یا آن را رد نمایم. زیرا این به صورت یک پدیده درآمده و یک نتیجه طبیعی زندگی است. چه کسی مرا انتخاب کرد؟ در هیچ انتخاباتی به من رای داده نشد. در واقع چیزی که ایجاد شد یک تشکل بود. تحلیل، دگرگونی، تشکیلاتی شدن و آن‌ها را جامه عمل پوشانیدن منجر به ایجاد پدیده‌ای شد که رهبریت نامیده شد. اگر بدنبال شخصیت و کودکی‌ام بوده و در جستجوی فردیتم برآیم، قادر به درک آن نخواهم بود. خود را به

سطح رهبریت رسانده‌ام. بر این اساس نهادی بزرگ ایجاد شد. پدیده، شخصیت و نهادی که در درونش هرگونه زندگی اجتماعی، سیاسی و نظامی خلاصه شده و یا دچار دگرگونی بزرگی شده است. راه و چاره دیگری برای منسجم بودن وجود ندارد. این یک اجبار است. همان‌طور که گفتم باید سطح اجتماعی را ارزیابی نموده، دوست و دشمن را شناسانده و در این موضوع خود را منسجم کنی و در نتیجه رهبر شوی.

در واقع شما نیز وظایف رهبریت را دارید. چگونه ارتش تشکیل می‌دهید؟ این معضل شما است. برای خیانت‌نکردن به ذات خود و عدم مغایرت با آرزوهای آزادیخواهانه باید زندگی ما را الگو قرار دهید. اگر آسان می‌بود، از شما زیرکانه‌تر عمل کرده و ما نیز از شما بهتر می‌زیستیم.

به موضوع شما بپردازیم! همه مواردی را که از شما محافظت می‌نمایند، روشن نمودیم. عدم توان زندگی شما تحت تاثیر سنت‌های خانواده و یا تحمیل‌های مستقیم و یا غیر مستقیم نظام حاکم روشن شدند. همچنین اسباب پذیرفته شدن شما در داخل حزب و دلیل لزوم زیستن شما با توسل به حزبی‌شدن نیز روشن شدند. اما علی‌رغم این نیز تاثیر بازمانده‌های زندگی سنتی وجود دارند. هنوز هم از رفاقت سطحی و غیرسازمانی و عدم توسعه روابط و زندگی سیاسی-نظامی سخن می‌رانید. برخی نیز تحریفاتی ایجاد کرده و قوانین حیات انقلابی را به بازی می‌گیرند. هنوز هم چنین کسانی وجود دارند. اگر این را به امری بزرگ متحول نسازید، این زندگی تحمل‌ناپذیر می‌شود و در واقع نمی‌توان آن را زندگی نامید. البته زندگی انقلابی قوانین قاطعی دارد. اگر مطابق اقتضای این قوانین باشی، به حیات مقبول دست خواهی یافت. بسیار روشن است که چرا باید خود را بسیار آموزش داده و چرا باید به وضعیتی متناسب با قوانین و ملاک‌های انقلاب درآیید؟ این مسئله راه‌حل دیگری ندارد.

مجددا به موضوع معضل روابط برگردیم. به وضعیت من در حال حاضر توجه کنید. وضعیت من درواقع سطح پیوند ملی و سیاسی و وضعیت رابطه نظامی، فرهنگی، اجتماعی و نیز سطح رابطه اقتصادی می‌باشد. البته که در حین تحلیل شخصیت خود، ملتی را تحلیل کرده و بدانگونه در واقع انسانیت را تحلیل نمودم. اما میدان اجرای این مسئله را ابتدا در جامعه کرد و سپس در سایر جوامع ستمدیده فرض کنیم. نمی‌توانی این را در نظر نگیری. زیرا وقتی نظریه و اصطلاح رهبری ضرورت می‌یابد، باید این مسئله را آن‌گونه ارزیابی نمود. رفتار شما چگونه است؟ من در این موضوع تا حدودی وضعیت خود را روشن نموده‌ام. اگر در پرتو این سخنان به خود بنگرید، ملاحظه خواهید کرد که شما اکثرا یا این ارزیابیها را برای خود صادق نمی‌بینید، یا گذشته را به سرمایه‌ای پوشالی برای منافع خویش تبدیل می‌نمائید و یا اینکه همچون فردی خرده‌بورژوای فرصت‌طلب برخورد می‌نمائید؛ دوباره زندگی سابق را عملاً احیا می‌نمائید

که این برگشت به گذشته، در حکم نوعی جاسوسی عینی است و پافشاری بر آن سبب خیانت می‌شود. هر نوع انحرافی، از اصرار شما بر تداوم پس‌مانده‌های گذشته ناشی می‌شود.

به تحلیلات رهبری توجه مجدد کنید. از ۷ سالگی تا امروز چگونه شخصیت خود را تحلیل کرده است؟ یک کودک چگونه باید بزرگ شود؟ پدر، مادر، زن و مرد چگونه باید باشند؟ یک تشکل چگونه باید ایجاد شود؟ ورود به یک تشکیلات انقلاب چگونه باید باشد؟ اگر به آن توجه نکرده و مطابق خواست خویش به زندگی بپردازید، بدان معنی است که با تئوری حیوان باربر زندگی می‌نمایید. حیوان باربر را بار کرده و یا سوارش می‌شوند و چیز دیگری از دستش برنمی‌آید. زیرا باربر است و کاراییش این است. و یا می‌شود گفت زندگی برطبق تئوری سگ! در واقع سگ‌ها متفاوتند. سگ‌های نیک و سگ‌های بی‌ثمر. نزاع و ناسازگاری، عدم هماهنگی در درون تشکیلات و احتراز از رعایت نظم آن، در واقع تحمیل زندگی بر اساس این تئوری است. نظام استعماری نیز آن را به صورت "قانون کشتن سگ بدست سگ"[2] نامگذاری کرده است. این وضع یعنی زندگی برطبق خواسته رژیم. کسی حق ندارد این‌چنین رفتار نماید. ما برای مبارزه با این موارد بسوی حزبی‌شدن گام برمی‌داریم.

پیروزی حق است و زندگی نیز همان حق پیروزی است

نکته تعجب‌آور، درک نکردن تمام موارد ذکرشده است. خاطر نشان می‌کنم، برخی به هیچ وجه قصد درک آن را ندارند که اگر آن را درک نکنند نیز ما مجبوریم که تمام این‌ها را گفته و هم اینکه دیگران را وادار به برآوردن مقتضیات آن نمائیم. ما قطعا اجازه بی‌احترامی به خویش را نخواهیم داد. من تاکنون چگونه زندگی می‌کنم، جایگاه من در زندگی اجتماعی کجاست؟ از یک نظر من نیز یک مبارز هستم. جایگاه یک مبارز در زندگی اجتماعی کجاست؟ با کدام معضلات حیات اجتماعی مشغول می‌شود؟ در چه سطحی قرار دارد؟ با وجود سطحی که بدان رسیده‌ام، هنوزهم بدان کفایت نکرده و برای رسیدن به سطح فکری ارتقاء یافته‌تری تلاش می‌نمایم. برخی از استعدادهایم آشکار گشته‌اند، جامعه، خلق و شخصیت‌هایی چون شما، از هر نسل و سنی برای این استعدادها ارزش قائلند. اما گویا من از این موارد مطمئن نیستم و آنها را برای خویش ناکافی می‌بینم. مستمرا در این باب می‌اندیشم که چگونه می‌توانم مقوله بهتری را ایجاد نمایم؟ باید در این موضوع اندیشید. مادامی که این‌همه سخنان ما پذیرفته می‌شوند و به گفته‌هایمان ایمان دارید اما علی‌رغم آن نیز واقعیت ما هنوز این‌گونه باشد، پس باید از این

---

[2] نامی که رژیم الیگارشیک بر سرکوب کردها بدست کردها اطلاق می‌کرد.

امر نتایجی را حاصل نمائیم: کارها چندان آسان هم نیستند. زندگی چندان آسان نیست، باید زندگی آزاد و قابل‌قبول را درک کنید.

شما چرا به انقلابی‌بودن روی آوردید؟ برای قبول‌کردن انقلابی همچون P.K.K ، اگر به اندازه‌ی درک چگونگی نابودی زندگی از طرف نظام، در پی تداوم آن باشید، باید از چگونگی آگاهی، نقشه و تلاش برای پیشروی در مرزهای آزادی مطمئن باشید تا بتوانید در این محیط حزبی زندگی نمایید. در غیر اینصورت زندگی به صورت شکنجه بزرگی درخواهد آمد. بی‌اصالتی، بی‌مسئولیتی، بی‌شخصیتی و مشکل‌سازی باعث حیاتی غیرقابل قبول خواهد شد. تحلیل حزب، ارتش و مبارزه به طور همه‌جانبه در واقع به معنی درک زندگی ما در صفوف P.K.K است. شما نمی‌توانید از من فهیم‌تر بوده و بیشتر از من حق زندگی داشته باشید. چیزی که دیده می‌شود نیز تا حدودی این است. حقوق زندگی چیست؟ زیستن همان مبارزه است. تلاش و عملیات برای آن است که این نیز همان تشکیلات است و تشکیلات نیز برخورداری از حق آموزش و وظیفه پرورش خودتان است. این در واقع بیشتر از وظیفه، یک حق است.

این را بیشتر توضیح دهم: حزبی‌شدن را به صورت یک وظیفه اجباری و عملیات و تلاش را همچون یک وظیفه نپندارید. باید به این‌ها به دیده حقی مقدس بنگرید. حق چیست؟ حق عملی است که یک انسان، بسیار خواهان آن است. شیوه هستی اوست. یعنی حق دارید که به سطح تشکیلات برسید. حق عمل دارید. این یک وظیفه نیست. وظیفه تا حدودی در برگیرنده اجبار و سزاست. شما هنوز به این وضع نیز در نیامده‌اید. باید قبل از این، همچو یک حق آن را درک کنید. باید خود را خوشبخت ببینید که "حق سازماندهی، حزبی‌شدن و عمل" به شما داده شده است. اگر برخی از مبارزان ما به برخوردها و رفتارهای من توجه کنند، "حق مسلح‌کردن و سازماندهی" را حق بزرگی قلمداد خواهند کرد. البته که برخی حق را پایمال کرده و اینچنین چپاولگری می‌کنند، این مسئله دیگری است. باید حزبی‌شدن و بزرگ شدن بر بنیان P.K.K به صورت یک حق درک گردیده و شناخت حق نیز در این چارچوب صورت گیرد. قبول این به صورت یک وظیفه در مراحل بعدی، گامی دیگر است، یعنی وظیفه همگانی است. فعالیت، سازماندهی و اجرای وظیفه بعد از حق می‌آید.

اگر توجه شود تمام این‌ها همچون اقتضای یک زندگی بی‌امان توضیح داده شدند. اجباری در کار نیست. فراتر از اجبار ـ که در حد معینی می‌توان از آن بحث نمود ـ داوطلبی و آرزوی بزرگی وجود دارد. راه دیگری نداریم. تمام این‌ها ماهیت PKK را تشکیل داده و بنیان کسب خصوصیات شخصیتی مطابق با PKK هستند. کسی که این را انجام نداده و کسب خصوصیات شخصیتی مطابق با PKK را این‌گونه

درک نکرده باشد، علی‌رغم پیشرفتش در موارد دیگر، درواقع بی‌ارزش است. چنین کسی نمی‌تواند مبارز PKK شود و یا بالاخره به یک معضل مبدل می‌گردد. اپورتونیست گردیده و یک پرووآکاتور[3] می‌شود.

حال برخی از چیزها را درک می‌کنیم. به نظر شما چیزهایی وجود دارند که از زاویه‌ی دید این واقعیت اجتماعی باید روشن‌تر شوند. فکر می‌کنم که سطح روابط در درون صفوف حزب ما را با زندگی اجتماعی از همدیگر تفکیک نمی‌کنید. جهت روشن‌شدن آن‌ها، این موارد را نیز خاطرنشان نمودیم. زندگی ما از نظر اهداف و نظام خود، اجتماعی است. یک هدف اجتماعی دارد. اما در حال حاضر یک زندگی متمرکز سیاسی و حتی نظامی است. یعنی در زندگی ما هدف اجتماعی وجود دارد. برای رسیدن به یک هدف اجتماعی آزاد آماده‌ایم. اما برای رسیدن به آن نیز در حال حاضر سیاسی بوده و فراتر از آن تماما نظامی هستیم. زیرا اگر به صورتی بسیار قوی، سیاسی و نظامی نشویم، نمی‌توانیم به هدف زندگی آزاد اجتماعی برسیم. آیا لازم است تا این اصطلاحات را بیشتر روشن کرده و توسعه دهیم؟ فهم آن دشوار نیست. زیرا برای رسیدن به زندگی آزاد اجتماعی، به طور قطع باید در سطحی بسیار بالا به صورت سیاسی-نظامی زندگی کنیم.

اگر خواهان زندگی اجتماعی آزاد هستی، باید قانون کردستان را اجرا نمایی

نظامی‌گری چیست؟ نظامی‌گری، سازمانی‌ترین نیروی جبری است. جبر چیست؟ می‌توان گفت که در شرایط کنونی کردستان شاید این پدیده برای ما ضروری‌ترین ابزار است. دستیابی به عوامل و ابزار استعمال جبر نیز همان تجهیز به ابزار ارتشی می‌باشد. ارتش سازمان جنگ است. به اندازه‌ای که عاملی برای پشت‌سرگذاشتن موانع می‌باشد در عین حال مدلی مقدم برای رسیدن به جامعه‌ای نوین است. پیش از هرچیز بایستی ارتش را سازماندهی نموده، ضرورت آن را بجای آورده و سیاسی گردید. اگر اینگونه گردد به احتمال قوی خواهی توانست زندگی اجتماعی و پیوندهای آن را درک نمایی. این یک قانون است؛ قانون انقلاب کردستان و یا انقلاب P.K.K می‌باشد. برخی‌ها به این امر وقعی ننهاده و آن را ضروری نمی‌دانند. آنان هنوز فرصتی برای جنگ و مبارزه نیافته‌اند. ما از آنان بعنوان رفرمیست نام می‌بریم، حتی به رفرمیست خواندن آنان نیز نیازی نیست. آنان کسانی هستند که در راستای منافع استعمارگران عمل نموده و بود و نبودشان معلوم نیست. اسم و رسم دارند اما ماهیتاً وجود ندارند. اگر در کردستان خواهان دست‌یابی به آزادی و زندگی‌ای براساس هویت و اراده وجودی خویش هستی،

[3] اخلالگر، لفظی که بر منحرف‌کنندگان از موضوع اصلی و اخلالگران اطلاق می‌گردد.

بالاجبار بایستی نظامی باشی. اگر بتوانیم همه امکانات جنگ را برای دستیابی به نیروی ارتش مهیا ساخته، نیروی پیشاهنگ آن را ایجاد نموده، حزب تاسیس نموده و آمادگی‌های لازمه را انجام داده و دراین راستا آموزش دیده و خود را پرورش دهید، آن‌هنگام خواهی توانست که ارتش را ایجاد نمایی؛ یعنی می‌توانی پا به عرصه زندگی اجتماعی نهاده و برخی از روابط زندگی اجتماعی را توسعه دهی.

حال خواهید گفت که این کار دشواری است. اما این یک قانون کردستان است. یعنی قانون زندگی. اگر آزادی می‌خواهی مسئله بدین صورت است. اگر در پی خرابکاری هستی و خواهان اپورتونیسم، این مسئله‌ای دیگر است. می‌دانید درست در این نقطه در درون صفوف ما برخی مسائل پدید آمدند. کسانی ما را از جنبه اجتماعی متهم به عقب‌ماندگی کرده و ادعای پیشاهنگی پیشرفت اجتماعی را می‌کردند. ادعای دیگر این افراد این بود که تشکیلات ما بسیار قاطع بوده و از توان و دانش زندگی صحیح برخوردار نیستیم. برخی از سازمان‌های دیگر این را به شکلی مشخص‌تر برازنده ما دانستند. من می‌دانم که در ساختار ما چه نوع عقب‌ماندگی زندگی اجتماعی وجود دارد. این که سایر سازمان‌ها چگونه زندگی می‌کنند به آنان مربوط است. اما وقتی افراد ما چنین می‌گویند، باید شیوه زندگی آنها را نیز مشاهده کرد.

ادعای برخی پرووا‌کاتورها یعنی شخصیت‌هایی که در پی نابودی PKK بودند، این بود که زندگی درون حزبی نمی‌تواند فرد را ارضا نموده و وی را انتزاعی کرده و به صورت روبات درمی‌آورد، پس باید اندکی زندگی اجتماعی را توسعه داد. به ویژه وقتی سخن از رابطه زن و مرد می‌شد، آن‌ها خود را همچون شخصی ماهر در زندگی اجتماعی نشان می‌دادند. در حقیقت زندگی آن‌ها دربرگیرنده یک مدنی‌شدن همه‌جانبه بود و به همین سبب ما آن را "مدنی‌شدن" نامیدیم.

میزان نظامی شدن شما نیز جای بحث دارد. هنوز به سطح یک ارتش گریلایی نرسیده‌اید. کادرها در موضوع نظامی‌شدن هنوز اولین گام را برنداشته‌اند. در این مورد کوچک‌ترین مسئولیت را برعهده نگرفته و خویش را از فعالیت دور نگه داشته‌اند. با این وجود وضعیت خویش، نوعی زندگی اجتماعی را به ما تحمیل می‌نمایند. به احتمال بسیار برخی از مفاهیم زندگی اجتماعی سنتی، شما را مورد خطاب قرار می‌دهند. درواقع در پی تقویت وضعیتی است که در میان برخی از شما رواج یافته و حتی به صورت امری متداول گسترش یافته است. او درست می‌گوید، زیرا او را وارد یک زندگی فشرده سیاسی و نظامی کرده و از این نظر زندگیِ اجتماعی سنتی را تا حد امکان تصفیه نموده‌ایم. زندگی عقب‌مانده و پذیرفته‌شده سنتیِ اجتماعی را رد می‌نماییم. علی‌رغم این هنوز هم موفق به ایجاد زندگی اجتماعی آزاد نشده‌ایم. یعنی محیط لازم برای این کار وجود ندارد. نه مکانی را به دست آورده‌ایم و نه پیشرفتی در سطح آزادی خلق به دست آمده است. پس باید این کار را در یک سطح سیاسی و نظامی بسیار متمرکز ادامه داد. قاعده و

اقتضای کار این‌گونه خواهد بود. در بسیاری از انقلاب‌ها همین‌گونه است. در طول تاریخ، دولت‌های بسیاری اینگونه تشکیل شده‌اند. ارتش "ینی‌چری"[4] عثمانیان اینگونه بود. "ینی‌چری‌ها" در سال‌های تاسیس و توسعه امپراطوری، روابط اجتماعی و پیوند خانوادگی نداشتند. منسجم‌ترین و خشن‌ترین قدرت نظامی آن دوران بودند. پیوند خانوادگی نداشتند. کسی پدر و مادر خود را نمی‌شناخت. همه آن‌ها بچه‌های جمع‌آوری شده‌ای بودند که ازدواج نمی‌کردند. حدود ۱۵ سال این‌گونه گذشت.

منظور این نیست که ما نیز این را مبنا قرار دهیم. در تاریخ بسیاری از ارتش‌ها وضعی این‌گونه وجود دارد. این به سبب وظایف بزرگ نظامی آن مقاطع است. نیاز به ارتش در اولویت قرار می‌گیرد. می‌توان مثال‌های بسیاری از این نوع را ارائه داد. اکنون کارها و وظایف ما دشوارتر می‌باشند. تنها در صورتی که نظامی شویم، تا حدی می‌توانیم برخی از مسائل را حل نماییم. اگر از نظامی شدن و سیاست مورد نیاز برای آن دور شوی، به بردگی دچار خواهی شد و دستاوردها ازمیان برداشته می‌شوند. به خوبی می‌دانیم که چه‌چیز ما را به سوی نظامی‌شدن سوق داد. به دلخواه خویش زندگی نظامی را برنگزیدیم، بلکه برای جلوگیری از نابودی این کار را انجام دادیم. برخلاف میل خود برای رهایی از وضعیت غیرانسانی نظامی شدیم. من حتی آزارم به یک مورچه هم نمی‌رسید. حال مسئول تشکیلاتی هستم که خون زیادی را می‌ریزد. از صفر شروع کرده و این کارها را توسعه دادم. زیرا ضروریت‌های حیات مرا به این‌جا کشاند. در غیر اینصورت ممکن بود هرکسی فشنگی شلیک کند اما من نمی‌کردم. شاید هرکس می‌توانست جنگجوی خوبی شود ولی من نمی‌توانستم. این همچون یک تمایل روحی بود. اما در حال حاضر وقتی بحث از خشونت تُرک‌ها در کردستان است، من نیز بزرگ‌ترین مقاومت تاریخی را در مقابل آن انجام می‌دهم. مجبور به این کار بودیم، راه دیگری نیافتیم. برخورد استعماری این‌گونه است. اگر خواهان زندگی هستی، علی‌رغم دشواری آن مجبور هستی با این شیوه اقدام نمایی. چون عاقل بودم و نخواستم حقایق را به بازی بگیرم، به مشکلات نظامی و سیاسی اهمیت دادم. اگر عاقل باشی و در پی تداوم زندگی هستی، از این طریق ممکن می‌گردد. ولی اگر متقلب شوی و از زیر بار کارها شانه خالی کنی، فریبکار شده و خود نیز فریب داده می‌شوی. امکان موفقیت در این صورت کم است. اگر شخصیت منسجمی داشته باشی، یک نظامی بزرگ می‌شوی.

---

[4] YENİ ÇERİLER به معنی چری‌های نو ارتشی که در ابتدای تاسیس امپراطوری عثمانی از devşirme یعنی "بچه‌های جمع‌آوری" شده از میان مسلمانان تشکیل شده بود. عثمانی‌ها از میان ملل مسلمان بچه‌هایی را جمع‌آوری کرده، از خانواده‌شان جدا نموده و جهت کارهای نظامی تعلیم می‌دادند. ستون اصلی نظامی تشکیل امپراطوری و از منسجم‌ترین قوای نظامی آن روزگار بودند.

ما امکانات این مبارزه را از صفر شروع کردیم. حال امکانات بسیاری داریم. با امکانات موجود قصه قهرمانی برای خویش را رقم می‌زند اما فرومایه و لمپن است. درواقع اجبار و آزادی را نمی‌بیند، بنابراین کارها را بدین گونه تحریف کرده و پیش می‌برد.

کسانی که نظامی نمی‌شوند و یا به شکلی عمومی‌تر، کسانی که سیاسی نمی‌شوند و همچنین کسانی که از این نظر خود را پیشرفت نمی‌دهند، نمی‌توانند یک مدیر لایق تشکیلاتی و یا فرماندهی شجاع شوند. این حالتی است که افراد بسیاری در آن به سر می‌برند. تفاوت من از پیوند میان ادراک من و حقایق و مسئولیت ناشی می‌شود. اجازه‌ای به زندگی حیوانی، نابودی و وضعیت منفعل نمی‌دهم. اگر کاری نیز از دستم برنیاید، به آسانی اجازه اضمحلال خود را نخواهم داد. باید ارزش رابطه با این احساسات و هرگونه تجمع را بدانی. به خوبی آموزش ببین و یک شخص نظامی خوبی شو، از یک اسلحه به خوبی محافظت کن، آن را از بهترین راه تأمین کن و به خوبی به کار بگیر، از تمامی امکانات به خوبی استفاده کن، زمینه‌های تاریخی بدست آمده را هوشمندانه ببین و از آن‌ها بهره‌مند شو. مورد صحیح این است. به سبب شخصیت ناچیز، غافل و برده قادر نیستید چنین برخوردهایی را ارائه دهید. با توجه به تاثیرات استعمارگران و خصوصیات اجتماعی، جامعه به وضعیت منفوری دچار گشته است. شخص را از هدف دور می‌نماید. شاید هم به این وسیله درک می‌کنم که نظامی شدن بسیار ضروری است. جهت یک رابطه اجتماعی شرافتمندانه در کردستان، نیاز بسیاری به این امر وجود دارد.

مقولات متعلق به گذشته شرم‌آور، کریه، بد و اشتباه هستند

جهت درک بهتر، سطح رابطه و احساسی را که همه با آن آشنا بوده و شاید هم بسیار آرزوی آن را داشته‌اید، روشن‌تر نماییم. این را بسیار بر زبان راندیم. احتیاجی به احساسات بی‌بها وجود ندارد و نباید حتی به آن امکان نیز داده شود. شاهد نابودی احساس و محبت هستیم. هنگامی که حاکمان بر تو یورش می‌آورند، در عین حال مانع احساسات، دوست داشتن و حتی گریه کردن طبیعی و انسانی تو می‌شوند. در مقابل استعمارگران نباید خندید و گریه کرد، باید همانند یک مجسمه ایستاد. ساختار استعماری اجازه یک احساس طبیعی را نیز نمی‌دهد. می‌خواهیم معنی رابطه و احساسات شما را درک نماییم. من نیز آن وضعیت غیرطبیعی را داشتم اما با تحلیل شخصیت خود به این وضعیت رسیدم. تا به حال نیز مبارزه‌ای را برای احیای احساس و محبت انجام می‌دهم. حقیقتا برای من بسیار دشوار است. در حالی که روزانه با این همه مشکلات ناشی از مسائل جنگ، ارتش شدن و نظامی شدن به مبارزه می‌پردازم، از طرف دیگر روابطی را برای ایجاد سمپاتی ایجاد می‌نمایم. چگونه باید این رفقایمان را دوست داشت؟ چگونه باید روابط آن‌ها را از روابطی منطبق بر "قانون حیوان باربر" و یا "قانون سگ" بیرون آورد و مبدل به روابطی

انسانی‌تر و قابل‌قبول نماییم؟ در مقیاسی باورنکردنی به احساس انسانی علاقه داشته و سعی بر پیشبرد آن دارم. زیرا آن‌قدر تحمیل روابط سطحی وجود دارد که برخی را به خیانت، برخی را به حماقت و برخی دیگر را به هرگونه فرومایگی کشانده و کریه می‌نماید. در طرز تفکر و نگرش من ویژگی احتراز از زشتی به صورت محسوسی وجود دارد.

از همان اوان کودکی به این سو معتقد بودم که یک شخص مجبور است که به صورت صریح سخن بگوید. در حیات خویش از شفافیت برخوردار بوده و هدف از کار خود را به صورت آشکار درک نماید. باید زیبا و تاحد ممکن توجه دیگران را به خود جلب کند. باید مشخصا خاطرنشان کنیم که اساسی‌ترین دلیلی که ما را به سوی انقلاب کشید، دیدن کراهت و زشتی همه‌گیری بود که خانواده و اطرافیان را در برگرفته بود و سبب ایجاد واکنشی در من گشته بود. زن و مرد در نظرم سمبل‌هایی زشت بودند. تا به حال نیز به یاد دارم، در آن روابط زشتی را می‌دیدم و از آن متنفر می‌شدم. در مورد روابط موجود در زندگی همسایه‌هایمان آن را بی‌معنی می‌دیدم. آن را عیب بزرگی پنداشته و می‌گفتم اینان چگونه این زندگی را برازنده خود می‌بینند؟ همان‌طور که گفتم این سرگذشتی طولانی دارد، باید به صورت جداگانه‌ای آن را توضیح داد.

تمام این موارد مرا به سوی انقلاب و حزبی انقلابی سوق داد. در زیر بار شرمی که احساس می‌کردم، به انقلاب تمایل یافتم. شما نیز در نتیجه یک امر عیب به صفوف انقلاب پیوستید. سرزمین‌تان ویران گشته و خلق‌تان دچار هرگونه وضعیت شرم‌آور و منفوری شده است. معایب بزرگی دارید. این مسئله همانند سطح کلی جامعه، در نهاد خانواده نیز به این شکل است. یعنی همه جا مملو از عیب، زشتی، بدی و اشتباه است. مبارزه در برابر تمامی این موارد انسان را به سوی نیکی، راستی و زیبایی‌ها می‌کشاند. از جنبه‌ای دیگر نیز زندگی متوقف گشته است. بنابراین سعی خواهید کرد که به این شکل زندگی را ادامه دهید. با این اصطلاحات خود را به بوته‌ی نقد بگذارید. در کدام سطح از زیبایی هستید؟ کدام جنبه شما از صورت خود خارج نگشته، اشتباه حرکت نکرده و تحریف نشده است؟ چه‌چیز شما به بازی گرفته نشده است؟ نقد تک‌تک شما کار چندان دشواری نیست. می‌توانم نشان دهم که تا چه اندازه در اشتباه، زشتی و بی‌شرمی فرو رفته‌اید.

من قدرت خود را از تحلیل این موارد می‌گیرم. وقتی شروع به کار کردم، نه اسلحه‌ای داشتم و نه ثروتی. در صورت توجه می‌بینید که من با سطح برخورد خویش نیرومند گشتم. نیروی تاثیر بر انسان‌ها را این‌گونه کسب نمودم. به راستی یک قروش پول و یک فشنگ نداشتم، حتی بدهکار بودم. یک فرد در خانواده از من پشتیبانی نمی‌نمود. اگر علی‌رغم این، موفق به تاثیرگذاری شده باشم، پس لازم است دلایل

آن را درک کنید. نمی‌توانید ادعا کنید که با کارهای معینی شما را فریب دادم. شما نیز همانند سیستم حاکم فریب نمی‌خورید. بسیار منفعت‌طلب هستید. اگر مطابق منافع شما نباشد، حتی یک قدم برنمی‌دارید. درواقع در شما چندان حالات دیگر و رومانتیسم وجود ندارد. به طور حتم برخی اقدامات را به سبب این که در جهت منافعتان است انجام می‌دهید. رفتار ما کمی متفاوت است. به نظر من فرار از عیب، ایجاد رابطه با علم یعنی گرایش به حقیقت و فرار از زشتی، احساساتی بسیار سیستماتیک هستند. من مرگ را بر زندگی زشت ترجیح می‌دهم. تفاوت قائل شدن میان همه، خواه زن باشند و یا مرد، بر اساس میزان اعتقادش [به ارزشهای انقلابی] است. این یکی از معیارهایم است که هر زمان بخواهم به فردی نگریسته و وی را ارزیابی می‌نمائم. این رفتاری علمی است. تمام این موارد، اینگونه ساختار شخصیت طبیعی ما را دگرگون می‌سازند.

این اصطلاحات تا چه میزان روشن شده و حق آن‌ها ادا گشته و به چه تناسبی به سوی حقیقت سوق داده شده‌اند؟ این موارد را در مورد خود به اجرا بگذارید. اگر شخصی حقایق سیاسی، تشکیلاتی و نظامی را به بازی گرفته و پیوند آن‌ها را با حقایق قطع نماید و اگر تا آخرین حد بسیاری از مقولات را به صورت زشت، غیر اخلاقی و پست بپذیرد و قبول نماید، قطعا به غیر از یک مبارز و مبارز می‌تواند به هر شخصیت دیگری درآید. اما اگر اندکی شخصیت خود را با معیارهای انقلابی پرورش دهی آنگاه موفق می‌شوی. آنگاه ثابت می‌گردد که انسانی باهوش، آزاد و با ارزش هستی. در این صورت، هرکس طرفدار تو بوده و دوستت خواهد داشت. آشکارا می‌گویم که این قانون زندگی است.

در حال‌حاضر می‌توان کمی به من احساس علاقه نمود. من تا حدودی شانس زندگی دارم. فکر می‌کنم از نظر مادی و معنوی تا حدودی این‌گونه هستم. مورد توجه واقع می‌شوم. حتی نظام حاکم نیز به من توجه نشان می‌دهد. دیگر این نظام نیز بیشتر از قلع و قمع- که به اقتضای ضدانقلاب بودن خواهان آن است و علی‌رغم خواسته‌اش توان آن را نداشته و نخواهد داشت- به نقطه‌ای رسیده که برایمان حق زندگی قائل هستند. تمام این‌ها مقولات مهمی هستند. اگر شما می‌خواهید که قهرمان شوید، مجبورید که قدرت چاره‌یابی را در خود توسعه داده و شخصیت خود را اینگونه پیشرفت دهید. مسئله کسب خصوصیات یک مبارز PKK نیز بسیار مهم است. جنبش PKK جنبش قهرمانی است، از نظر علمی نیز این‌گونه است. اعضای آن باید برازنده قهرمانی باشند و یا به شیوه‌ای هدفمند در راستای قهرمانی زندگی نمایند. این نیز شیوه‌ای است که ما خواهان توسعه آن هستیم. در واقع شیوه قهرمانی از نظر تاریخی، اجتماعی و واقعیت سیاسی، نظامی امروزین ما یک اجبار است. یک قهرمان نمی‌تواند خود را کوچک پنداشته و به شکلی

انسانی‌تر و قابل‌قبول نماییم؟ در مقیاسی باورنکردنی به احساس انسانی علاقه داشته و سعی بر پیشبرد آن دارم. زیرا آن‌قدر تحمیل روابط سطحی وجود دارد که برخی را به خیانت، برخی را به حماقت و برخی دیگر را به هرگونه فرومایگی کشانده و کریه می‌نماید. در طرز تفکر و نگرش من ویژگی احتراز از زشتی به صورت محسوسی وجود دارد.

از همان اوان کودکی به این سو معتقد بودم که یک شخص مجبور است که به صورت صریح سخن بگوید. در حیات خویش از شفافیت برخوردار بوده و هدف از کار خود را به صورت آشکار درک نماید. باید زیبا و تاحد ممکن توجه دیگران را به خود جلب کند. باید مشخصا خاطرنشان کنیم که اساسی‌ترین دلیلی که ما را به سوی انقلاب کشید، دیدن کراهت و زشتی همه‌گیری بود که خانواده و اطرافیان را در برگرفته بود و سبب ایجاد واکنشی در من گشته بود. زن و مرد در نظرم سمبل‌هایی زشت بودند. تا به حال نیز به یاد دارم، در آن روابط زشتی را می‌دیدم و از آن متنفر می‌شدم. در مورد روابط موجود در زندگی همسایه‌هایمان آن را بی‌معنی می‌دیدم. آن را عیب بزرگی پنداشته و می‌گفتم اینان چگونه این زندگی را برازنده خود می‌بینند؟ همان‌طور که گفتم این سرگذشتی طولانی دارد، باید به صورت جداگانه‌ای آن را توضیح داد.

تمام این موارد مرا به سوی انقلاب و حزبی انقلابی سوق داد. در زیر بار شرمی که احساس می‌کردم، به انقلاب تمایل یافتم. شما نیز در نتیجه یک امر عیب به صفوف انقلاب پیوستید. سرزمین‌تان ویران گشته و خلق‌تان دچار هرگونه وضعیت شرم‌آور و منفوری شده است. معایب بزرگی دارید. این مسئله همانند سطح کلی جامعه، در نهاد خانواده نیز به این شکل است. یعنی همه جا مملو از عیب، زشتی، بدی و اشتباه است. مبارزه در برابر تمامی این موارد انسان را به سوی نیکی، راستی و زیبایی‌ها می‌کشاند. از جنبه‌ای دیگر نیز زندگی متوقف گشته است. بنابراین سعی خواهید کرد که به این شکل زندگی را ادامه دهید. با این اصطلاحات خود را به بوته‌ی نقد بگذارید. در کدام سطح از زیبایی هستید؟ کدام جنبه شما از صورت خود خارج نگشته، اشتباه حرکت نکرده و تحریف نشده است؟ چه‌چیز شما به بازی گرفته نشده است؟ نقد تک‌تک شما کار چندان دشواری نیست. می‌توانم نشان دهم که تا چه اندازه در اشتباه، زشتی و بی‌شرمی فرو رفته‌اید.

من قدرت خود را از تحلیل این موارد می‌گیرم. وقتی شروع به کار کردم، نه اسلحه‌ای داشتم و نه ثروتی. در صورت توجه می‌بینید که من با سطح برخورد خویش نیرومند گشتم. نیروی تاثیر بر انسان‌ها را این‌گونه کسب نمودم. به راستی یک قروش پول و یک فشنگ نداشتم، حتی بدهکار بودم. یک فرد در خانواده از من پشتیبانی نمی‌نمود. اگر علی‌رغم این، موفق به تاثیرگذاری شده باشم، پس لازم است دلایل

مورد خطاب قرار داده است. نامه از استرالیا آمده و من آن را بسیار بامعنی یافتم. یک پاراگراف با شیوه‌ای زیبا و احترام‌آمیز نوشته‌اند. مطمئن هستم که چیزهای نوشته‌شده، احساسات درونی آن‌ها است. سادگی، صداقت و حقیقتی که در آن‌ها وجود دارد، شاید در با ارزش‌ترین شخص حزبی دیده نشود. اشخاص حزبی شاید کلمات پر از مدح را پشت سر هم ردیف کنند اما در درون آن‌ها سادگی و صداقت وجود ندارد. این بسیار مهم است. زیرا به خوبی قابل فهم است. زندگی را از منظر کودکی با حقیقت و جذابیت شگفتی‌آوری ارزیابی نموده است. همان‌گونه که گفتم، حتی کودکی که در یک نقطه دورافتاده استرالیاست، می‌تواند سهل نبودن زندگی را درک نماید.

این قابل قبول نیست که یک فرمانده گریلا و مسئول منطقه‌ای موجب فرا این‌همه انسان شده و اطرافیان خود را تحت فشار قرار دهد. این عدم احساس مسئولیت و کراهت است. کسی که هنوز این برخوردها را بر ما تحمیل می‌کند غافل و پست است. هر عنوان زشتی که به وی اطلاق گردد، برازنده اوست. در حالی که حقیقت ما اینچنین شفاف است، کسی حق ندارد با شیوه‌ای که بارها در صفوف حزب دیده و محکوم شده، نه زندگی کند و نه اجازه چنین موردی را بدهد. این نیز نشان می‌دهد که PKK چگونه زندگی اجتماعی را آغاز کرده و چگونه پدیده بزرگ محبت و احترام را ایجاد نموده است. چرا باید این را منحرف کرده و برهم زد. آن‌وقت دورو و عامل تحریف می‌شوی. با این نیز مبارزه می‌کنیم، زیرا غیرقابل‌قبول است.

این مسئله‌ای است که سبب فشار بر ما می‌شود. چرا بر چنین تحمیل‌هایی پافشاری می‌شود؟ یک پاکسازی داخلی در برابر دشمنان داخلی چندان مطلوب نخواهد بود اما این بدان معنا نیست که فرد آزاد است مطابق خواست خود در درون حزب زندگی کرده و به آن زیان برساند. برعکس تشکیلات قبل از هرچیز ایستار چنین شخصیتی را قبول نمی‌نماید. اصلا هستی‌اش را قبول نمی‌کند. اگر حیاتی آنگونه را برای خود قبول کنی، حقیقتا نیز بزرگ‌ترین بدی را بر خود روا می‌داری. یعنی وضعی بدتر از مرگ را برای خود انتخاب می‌کنی. در واقع حق تو چنان مرگی است که غافلان باید درکش نمایند. مرتکب یک جرم غیرقابل قبول شده و بی‌ناموسی بزرگی را تحمیل می‌کنی. یک بی‌اخلاق، غافل و ولگرد هستی. به نظر من اشخاص می‌توانند این را در هر جایی تحمیل کنند، اما نمی‌توانند بر تشکیلات ما تحمیل کنند. از وجدان تشکیلات و بزرگی جنبش قهرمانی سوءاستفاده می‌کنی. اینکه این کار چه مجازاتی را درپی خواهد داشت، تو خود بدان بیندیش. این وضعیت شخصیت‌های بیماری است که به هیچ وجهی قوانین و قواعد تشکیلاتی را قبول نمی‌کنند... این از یک نظر از موضع، برخورد و نگرشی ناشی می‌شود که نباید حتی به ذهن انسان خطور کند.

این موارد در حالتی کلی می‌تواند روشنگر شما در موضوع چگونگی برخورد جنبش PKK با تمام واقعیت خود و با زندگی اجتماعی، هنر، اشکال متفاوت فرهنگ و حقوق باشد. همچنین نشان می‌دهد که چگونه باید بر دنیای معنوی و اخلاق و احساس شما منعکس شود و برخورد بین رفقا باید چگونه باشد. یک رابطه بزرگ با نظام، یک رابطه بزرگ همراه با احترام و رابطه‌ای قلبی. این مسئله بسیار واضح است و نتیجه‌ای دیگر از آن گرفته نمی‌شود. این امر تا چه میزان با هدف پیوند خورده است؟ وقتی که دشمن مورد هدف اینچنین آشکار بوده و روشن است که حمله به وی با تکیه بر کدام دستاویزی پیشرفت خواهد کرد، نباید کشمکش مابین رفقا، منفعل‌نمودن، سرکوب کردن و فراری‌دادن حتی در حد کلمات به ذهن خطور نمایند، این جرم بزرگی است. حتی فراتر از آن باید عدم قبول زندگی انقلابی و اجرای تاکتیک انقلابی را نیست بینگارید. چنین کسی شاید اغفال شده و یا می‌توان گفت از تاثیر نظام در خصوص جاسوس کردن فرد رهایی نیافته است. باید هرچه زودتر این موارد را پشت سر بگذارید. اگر بخواهی آن را با ظرافت ادامه داده و تحمیل نمایی، آنگاه یا یک عامل زرنگ دشمن و یا یک لمپن بوده و چیزی غیر از آن هم نیستی.

اگر تسلیم احساسات و سنت‌ها شوی، همه‌چیز را از دست خواهی داد

نتیجه کار ما ایجاد هویت ملی و آزادی خلقمان است. این، سبب ایجاد یک زندگی اجتماعی با ناهنجاری کمتری نیز می‌شود یا در هر دوره ما را با یک شیوه به این امر نزدیک می‌نماید. شیوه و اسلوب اجتماعی دوره کنونی چیست؟ پایبندی دوستانه را بسیار ارزیابی نمودم. توضیح دادم که چگونه فعالیت مخفی انجام می‌دادم تا یک رفیق بیابم، تا به امروز نیز این سازماندهی را اینگونه توسعه دادم. در مورد زن نیز، سعی کردم با دختری که علاقه مرا جلب می‌کرد رابطه برقرار نمایم. در سایر ارزیابی‌ها نیز به آن اشاره نمودیم. کودکان بازی کرده و دوستانی را برای خود می‌یابند. در این مورد علاقه بسیار خاصی داشتم. حتی بعد از این که یکی از دخترهای همسایه‌مان عروس شده بود، من می‌خواستم که با او بازی کنم. این خواسته‌ای بسیار مهم است. پس معلوم می‌شود که از نظر ایجاد روابط در چنین سطحی، شخصیتی منسجم دارم.

کسی که در سنین کودکی در این مورد چنین رفتار می‌کند، اکنون به چه سطحی رسیده است؟ این را جهت مقایسه با روابط شما بیان می‌کنم. حال وقت آن رسیده است ببینید که منطق و مفاهیم PKK در مورد این مسئله چیست و ایجاد رابطه در آن چگونه است؟ معنایی که به تضادهای موجود در کردستان داده می‌شود و داستان بررسی وضعیت زن بسیار وسیع است. اگر رابطه را این‌گونه به صورت شخصی درنیاوری، ناچار از عمومی‌کردن آن می‌شوی. شماها بدون تحلیل وضعیت عمومی، نمی‌توانید معضلات

فردی را حل نمایید. در روابطم با مادرم، او سعی می کرد خوشبختی یک مادر را بر من تحمیل نماید. من هم سعی می کردم حقوق کودک را به او تحمیل نمایم. او فرزند مطلوب مادران را مدنظر داشت و من وظایف یک مادر در برابر فرزندانش را به او یادآوری می کردم. ادعاهایم بسیار قوی و واقع گرایانه بودند. درآن شرایط معتقد بودم که ادعای مادری بسیار دشوار است. کمتر می توانید نیازهای آینده یک کودک را تأمین کرده و به وی حق زندگی بدهید. پس چه باید کرد؟ همانند کودکی بی‌مسئولیت مثال جوجه‌ها را برای مادرم بیان کردم. بنابراین حق ندارید که از کودکان چندان چیزی مطالبه کنید. هرگونه بزرگ شود، همان است. هرگونه که بخواهد آن‌گونه رفتار می‌نماید. جوابم در سنین کودکی این بود. این نیز یک رابطه و بیان یک چالش است.

سطح رابطه‌ای را که بعدها در دوران آغاز کار ایجاد نمودیم، عجیب می‌پندارید. بیشتر از عجیب بودن، نوع و معنای آن و نتایجش توضیح داده شدند. دقیقا یک رابطه سیاسی، ملی، اجتماعی، تشکیلاتی، عملی و اخلاقی بود. در واقع در ابتدا اصلا این‌گونه تصور نمی‌شد اما برای نیفتادن به ورطه چالش با واقعیت و عدم بی‌احترامی نسبت به آن، به آسانی اجازه گسستن رابطه خود با واقعیت‌ها را نمی‌دهم. در واقع اگر چنین رابطه‌ای برقرار می‌نمودید، از بین می‌رفتید. این را مدح نپندارید اما در حال حاضر هم، من خود را همچون تنها شخصی می‌بینم که خویش را از آن رهایی داده است. از این‌جا به راه‌حل صحیح دست یافتم. بعدها در این رابطه، دولت‌گرایی، هرگونه فئودال‌گرایی و فریب‌کاری بورژوا و پستی را دیدیم. روشن شد که در این رابطه، چیز بسیار محدودی در رابطه با انسانیت وجود دارد. یک صورت مرگ و فقدان حیات در آن بود. اگر در ابتدا وجود این‌ها را می‌دانستیم، قطعا عمیقا از آن دوری می‌جستم.

من رابطه خود با مادرم را نیز بررسی کردم. اندکی با آن مشغول شدیم اما زود از آن دست برداشتم. آن ماجرا در همان‌جا باقی ماند و من این‌جا این‌گونه به زندگی ادامه دادم. آن نیز در واقع یک سطح از رابطه و مبارزه بسیار متمرکز تضادها بود. بعدها وقتی از او پرسیدند چرا فرزندت را در کنار خود بزرگ نکردی، جواب داده بود من هم می‌خواستم در کنارم باشد! ماندن در کنار او بیانگر به زنجیرکشیدن من بود. ساختار استعماری نیز این را می‌خواست. او یک مادر بود و به سبب عقب‌ماندگی، در وضعیت بسیار دشواری به سر می‌برد. نمی‌توانست وظایفش را در قبال فرزندش بجای آورد. نه اینکه او به وظایفش عمل نکرد بلکه صحیح‌تر اینست که بگوییم برای حفاظت از فرزندانش مبارزه سختی انجام داد، نباید حق آن را پایمال کرد.

این را نیز خاطرنشان کنم که هر مادری در کردستان برای بچه‌هایش تلاش بی‌وقفه‌ای را انجام می‌دهد. ادای حق تمام مادران بدین شکل را مهم می‌بینم. اما نوع مبارزه وی نیز مختص به خود بود. مرا در مقابل کسانی برمی‌انگیخت که محتملا به زعم خود دشمنان می‌پنداشت. این فوایدی داشت، شاید در غیر اینصورت فردی می‌شدم که به شکلی بد و زود تسلیم می‌شدم. حداقل با یک نگرش ابتدایی به شکل لزوم انتقام حتمی در برابر هر بدی، تمایل بسیاری به نگه‌داشتن من در این نوع موضعگیری نمود. او به زعم خود دشمنی داشت. اگرچه درونمایه اصطلاح او را نپذیرفتم اما نمی‌توانستم اصطلاح دشمن را در نظر نگیرم و در مقابل دشمن این‌گونه دست به مبارزه زدم. این مشاهدات بعدها در کودک تأثیرات خود را برجای می‌نهند. مادرم خصوصیت حفاظت و استقلال را داشت. آموختن عدم‌تسلیمیت تا آخرین حد، اگرچه به شکل مبارزه‌ای عقب‌مانده بود، اما این در زندگی موثر واقع شد. این مورد متفاوتی است که احتیاج به توضیح چندانی ندارد.

در آغاز کار سعی بر جای دادن زنان در امور و فراهم نمودن زمینه برای ایجاد رابطه و احساسی صحیح کردیم. به سبب طبیعی بودن این رابطه در صفوف خویش نیز به آن جای دادیم. اما مورد غیرطبیعی به تدریج خود را نشان داد. رهاکردن پیوند آن با حقایق و از دست‌دادن حساسیت در این موضوع. نباید در موضوع احساس، رغبت، سنت‌ها، خواست‌های جامعه سنتی و شرایط شکست خورد. دقیقا در این‌جا لزوم مقاومت در برابر هر چیزی را حس می‌کنم که در این خصوص باید در برابر آن بایستید. یک بار دیگر مقاومت، داستان مقاومت را برای شما بازگو نموده بودم. من نمی‌خواستم در شکل رابطه‌ای که ایجاد نمودم، این را بدین‌شکل ادامه دهم. کس دیگری نمی‌تواند تلاشی که برای جذب و اداره یک انسان نشان دادیم، نشان دهد و یا در برابر آن تحمل نشان دهد. اما موفق شدیم که به صورت نیروی مبارزه درآییم.

مهم‌ترین نتیجه‌ای که باید از این نکته بگیرید و آن را درک کنید این است که در آنجا قانون نابودی وجود دارد. چندان مهم نیست که پیوند آن با دولت تا چه حد آگاهانه و یا غیرآگاهانه است زیرا این شیوه ارتباط آگاهانه و یا غیرآگاهانه در خدمت دشمن می‌باشد. این نیز چندان مهم نیست. وی [فاطمه] نمایندگی یک طبقه را تداعی می‌کند؛ اما هرچه می‌خواهد باشد، در اینجا معضل اساسی، چگونگی برقراری روابط است. باید در روابط میان یک مرد و زن از لحاظ سیاسی، تشکیلاتی و حتی نظامی، معیارهایی وجود داشته باشد. در تمام عرصه‌های زندگی باید معیارهایی وجود داشته باشند. آیا شما این معیارها را یافتید و یا نه؟ نکته حائز اهمیت برای من، این است. در غیر اینصورت مسئله عاشقی و یا غریزه جنسی به خودی خود برای ما حائز اهمیت نیست. مراعات برخی از معیارها برای ما مهم بوده و ما بررروی

آن اصرار می‌ورزیم. در هر رابطه‌ای و در هر عرصه‌ای از زندگی اعم از دوستی، عشق و ازدواج مراعات برخی قوانین - که تعیین‌کننده مرزهای زندگی می‌باشند - نیز برای هر کسی لازم است. دوباره عنوان آن را بگوییم، این‌ها قوانین هستند. این یک معیار تشکیلات و مبارزه است.

غریزه و رابطه جنسی قانون صحیح مربوط به خود را دارند

نمی‌توانید ادعا کنید که عاشق‌تر و مشتاق‌تر از من هستید. ما بزرگ‌ترین اشتیاق را در برابر زندگی ثابت نموده‌ایم. در درون مبارزه، زندگی را ایجاد نموده‌ایم. تلاش برای زندگی. در رابطه با زن نیز همین‌گونه است. معیارهای شما چنان است که یا تماما تسلیم می‌شوید و یا طرف مقابل خود را به خوبی درهم شکسته، به کناری نهاده و این‌گونه نابود می‌نمایید. در این‌جا هم محتوی و هم هدف رسیدن به آن متفاوت است. میان رفتار من و شما تفاوتی به بزرگی کوه‌ها وجود دارد. هنوز هم رابطه صحیح با زن و یا روابط صحیح زن و مرد را همچون کاری اساسی ادامه می‌دهیم. هم آن را ایجاد کرده و هم ادامه می‌دهیم و در عین حال توسعه می‌دهیم. اگر توجه شود هنوز هم در تلاشی وافر هستیم اما اگر این مسئله به امید شما رها شود، وضعیت متفاوت خواهد بود. وقتی یک مرد و یا زن دلخواه خود را یافتید، همه‌چیز به پایان می‌رسد. عشق بی‌بها، احساس و هر مقوله بی‌بها با توجه به نگرش تنگ‌نظرانه، اما من نمی‌توانم با توجه به معیارهای شما و به آسانی مشتاق شده و دوست بدارم. نمی‌توانم به نحوی به صورت بی‌بها زندگی کنم. می‌توانید این را به صورت مشخص‌تر درک نمایید. اگر تنها برای شخص خود و به شکلی فردی زندگی نمایم، به راحتی زندگی خواهم کرد اما همچون یک مبارز و فراتر از آن همچون یک مبارز پیشاهنگ نمی‌توانم به آسانی این‌گونه عمل نمایم.

بزرگ‌ترین تضاد من در زندگی در رابطه با مادر پدید آمد. معمولا پسر بزرگتر خانواده در کنار مادرش می‌ماند. فرزند دختر نیز تماما در اختیار مادر است. مرد و زنی اینچنین مقبول هستند. اگر ما این موارد را به شکل موجود قبول می‌کردیم، حقیقتا نابود می‌شدیم. اگر خود را از نظر آن رابطه تحلیل نمی‌کردیم، حقیقتا شکست می‌خوردیم، تشکیلاتی همچون PKK و سطح امروزی مبارزه‌ای این‌چنین از ما انتظار نمی‌رفت. رابطه بیان احساس و مناسبات مبارزه و رابطه زن و مرد را برای شما توضیح می‌دهیم. من در کل با زن بدرفتاری نمی‌کنم، یعنی تند خو نیستم. چه دشمن باشد یا نباشد چنین احساسی چندان در من بروز نمی‌یابد. اما مبارزه بسیار مهمی انجام داده شده و حال نیز در حال جریان است. فکر می‌کنم تمام این رفقا در صفوف مبارزه با مرور زمان سئوالاتی نظیر" این چه زندگی‌ای است، عاقبت ما به کجا خواهد انجامید و چه به سر ما خواهد آمد" را از خود می‌پرسیدند. از طرفی هراس برشان داشته و احتراز می‌ورزند و از طرفی نیز امیدوار بوده و از طرفی نیز آن را عجیب می‌پندارند. اما قطعا این یک مبارزه است

و ناچار است آن‌گونه نیز باشد. من نیز به این مسئله علاقه‌مند هستم. هیچگاه به سرکوب زن، ولو اگر دشمن نیز باشد، اقدام نمی‌کنم. اما از طرفی بر چنان مبارزه‌ای پافشاری می‌کنیم که هر زنی به آسانی نمی‌تواند آن را تحمل نماید. شاید جنس زن در تاریخ برای اولین بار با چنین مبارزه‌ای آشنا می‌شود و بنابراین مجبور به آشنا شدن با آن می‌گردد. شخصیت نوین و معاصر زن را ایجاد کرده و رابطه زن و مرد را برقرار می‌نماییم. در روابط همسری و یا روابط زن و مرد، کسی نیست که به منافع ناشی از آن نیندیشید. در صورت تأمل در آن خواهید دید که احترام و معیاری در خود نداشته و معنای چندانی ندارد.

درکل نافی زندگی مشترک نیستم و نمی‌توانم این پدیده را رد کنم، چنین چیزی امکان‌ناپذیر است اجتماعی شدن دریافتن معنای زندگی است، یعنی رفتاری صرفاً حیوانی را نخواهیم پذیرفت: عدم تربیت غریزه گرسنگی به حیوانی‌شدن منجر شده و نیز باعث می‌شود که با اولین نگاه همچون حیوانات به هر چیزی هجوم نمود. غریزه جنسی نیز خود غریزه‌ای حیوانی می‌باشد که اگر تربیت نشود به عامل تهاجم مبدل می‌گردد. ما اجازه نخواهیم دید که این قانون حیوانی به اجرا درآید و در اولین نگاه اینگونه اقدام نمایید. یکی دیگر از قوانین بزرگ انقلاب ما نیز این است. همچنان که راه صحیح امرار معاش وجود دارد، راه صحیح استفاده از غریزه جنسی و یا رابطه بین دو جنس نیز وجود دارد. باید قانون آن را یافت و مطابق اقتضای قانون آن زندگی کرد. اگر تو قانون حیوانات را به‌کار ببندی، در مقابل تو برخوردی در خور حیوانات روا داشته خواهد شد. اگر بخواهی به جنبه رابطه انسانی روی آوری پس باید ضروریات آن را بجای آوری. آشکارا می‌گوییم که اجازه رفتاری منطبق بر قانون حیوانی در صفوف PKK را نخواهیم داد. به نظر من فردگرایی نیز یک نوع حیوان بودن است. کسی که به سطح ملی و آزادی اجتماعی نرسیده، آن را برای خود همچون هدف قرار نداده و آن را با ابزارها ـ یعنی با تشکیلات و مبارزه ـ یکی نگردانده، انسانی بی‌ارزش است. اجازه چنین رفتاری در روابط و در ارتباط با غریزه جنسی را نخواهیم داد، حتی اگر برای برخی‌ها تحمل‌ناپذیر باشد. کسانی که می‌خواهند با یکدیگر اینگونه رفتار کرده و همدیگر را به صورت پست‌فطرتانه بکار برند، می‌توانند از صفوف انقلابی ما خارج شوند. می‌توانند بیازمایند، امکان آن وجود دارد. این نیز یک مبارزه است. اگر تو برای حیوان‌شدن مبارزه کنی، من هم برای انسان شدن می‌جنگم. یا یک زندگی مطابق با معیارهای محبت و احترام را قبول خواهی کرد و یا مبارزه‌ای از نوع دیگر را انجام خواهی داد. پذیرفتن زندگی مطابق این معیارها در عین حال، دستاوردی عظیم به نام میهن و مبارزه‌ای بزرگ خواهد داشت. هم‌چنان که گفتم حیات نظامی یک قانون است.

پس هرکس تا حد زیادی نظامی، سیاسی و تشکیلاتی خواهد شد. بعد از این می‌توان خواهان رابطه اجتماعی بود. آنگاه تا حدودی نیز می‌توانی به رابطه محبت نیز جای دهی، رابطه‌ای در خدمت مبارزه و

تشکیلات. نمی‌توانید ادعا کنید که می‌خواهید اما نمی‌توانید. همچنین برای توجیه اعمال خود به غفلت و عدم توان کنترل خویش پناه نبرید. تمام اینان سخنان بی‌موردی هستند. غرایز و دل هر اندازه که [نیازهای پیش‌پا افتاده‌ای] طلب کنند، باید قدرت ذهنی و فکری نیز برای مبارزه و تشکیلات به حد کافی وجود داشته باشد. در این موضوع نیز یک فرمول را بیان کردیم: **اگر مبارزه کنی، زیبا گشته و مورد پسند واقع خواهی شد.** تمام جوانب این امر قابل درک هستند. این یک فرمول است. برای مبارزه، بایستی مربی و سازمان‌دهنده خوبی بوده، ضروریات آن را بخوبی بجای آورده، مبارزی شایسته بوده، در همه امور بصورت کلکتیو(مشارکت دسته‌جمعی) عمل نموده، با دشمنان به بهترین نحو به مقابله پرداخته، برای خلق احترام قائل شده و اعتماد و اطمینان خلق را بخوبی جلب نمایی. آن‌وقت موفق به کسب حق دوست‌داشتن هم می‌شوی. آن‌وقت می‌توان به محبت تو نیز رای مثبت داد. در غیر اینصورت، امکان ندارد که بتوانی به شکلی آزادانه زندگی کنی. اگر زن و یا شوهر داشته باشی، آن هم از دستت گرفته می‌شود. صراحتا می‌گویم بدون توجه به احساسات از دست او گرفته خواهد شد. این یک قانون است. من آن را ایجاد نمی‌کنم. من در مورد خویش نیز اینگونه عمل نمودم. البته اگر بیندیشید، در پس کاری که ما انجام دادیم، رهایی هزاران دختر جوان از دست نامزد، شوهر و یا پدر آن‌ها وجود دارد. هزاران مرد را نیز از دست زنان و دختران [سنتی‌نگر] نجات دادیم. اینک، این جنبه کار ما را درک می‌کنید. برای سوق دادن شما به یک رابطه صحیح، رابطه اجتماعی و رزمنده‌ای صحیح در تلاش هستیم. با معضلات رو در رو هستید اما مشکلاتی که شما تحمل می‌کنید یک‌صدم آن دشواری است که من با آن دست و پنجه نرم می‌کنم. یعنی من تنها به صورت یک فرد زندگی نکردم بلکه سطح ملی را نیز مورد هدف قرار دادم. شما چندان تحت فشار قرار نگرفتید. زیرا در خط صحیحی که تحلیل و روشن گشته پیشرفت می‌نمایید. ما نیز خود را تحلیل نمودیم. هنوز جوان هستید، کمی فداکاری کنید.

در دوران قدیم نیز رسم بر آن بود تا زمانی که فرزندان خانواده‌ای بلوغ‌شان را اثبات نمی‌کردند، بر آن‌ها اسم گذاشته نشده و اجازه ازدواج نداشتند. مثال‌های زیادی از این نوع در تاریخ وجود دارند. یعنی باید خود را با عملیاتی قهرمانانه اثبات می‌کرد. این سنتی قدیمی است که درخور احترام است. حال این در صفوف ما یک مشکل حیاتی است. اگر روابط این‌همه مانع‌ساز باشند، حتی بهترین شما بدون زیان رساندن به مبارزه و تشکیلات نمی‌تواند رابطه احساسی ایجاد نموده و عشق را رقم زند. اگر کسی ادعا کند که در این مورد به خود اعتماد دارد، ما تحسینش خواهیم کرد. لزومی به خجالت ندارد. مبارز و رزمنده‌ای به این عظمت، شایسته احترام است. هرکس به او احترام گذاشته و هرکس برایش ارزش قائل خواهد شد. خود نیز در روابط خویش بزرگ است. در غیر این صورت اگر شخصی باشد که انسان‌ها را

از مبارزه دور کرده و ضد هرگونه قوانین تشکیلاتی و تعالی باشد و این را تحت نام زندگی فردی انجام دهد، بدیهی است که اصلا زندگی وی جنبه تشکیلاتی و نظامی ندارد. نباید در این مورد فریب خورد.

آفریدن یک زن و مرد موفق با مبارزه امکان می‌یابد

رفتارهای دارای سطح ملی که در روابط میان زن و مرد ایجاد کرده‌ایم، بسیار مهم هستند. مدتی است که شیوه ارتباط کُردها را توضیح می‌دهم. در سطحی بسیار عقب‌مانده، غیرقابل قبول و نامناسب برای زندگی است. سازمان نیافته، زشت و تباه است و با هرگونه نیستی رو در رو می‌باشد. شخص را از چنین وضعیتی خارج می‌نماییم. از یک جنبه معنای مبارزه نیز رساندن شما به نگرشی این‌چنین در مورد رابطه، زیبایی و محبت صحیح است. آیا می‌توانید همانند نوجوانان و دختران جوان احساس علاقه نمایید. شاید نسبت به شما و این دختران جوان علاقه نشان داده شود. زیرا تا حدودی موقعیت‌های دوست‌داشتنی را به دست می‌آورند. این در سطح ضعیف است، هنوز شخصیت خویش را تماما به برخی حالتهای مورد انتظار نرسانده‌اند. تا حدودی و یا از برخی جنبه‌ها می‌توانید دوست داشته شوید. درحال حاضر حتی من در پی آن هستم خودم را در سطحی که بتواند دوست‌داشتنی باشد و یا قابل دوست داشتن باشد، نگه دارم و همچنان سعی خود را خواهم کرد. شاید به نظر شما عجیب باشد اما تا به حال نیز سعی دارم محبوبیت خود را با اتکاء به ویژگیهای انقلابی و آزادیخواهانه‌ام گسترش دهم. بدون قبولاندن خود به تمام خلق و زنان چگونه می‌توانی ادعا نمایی که مرد سالمی هستی؟ اجازه نداری این را انجام دهی. اگر با تمام خصوصیات مردسالارانه خود و با پلیدی‌هایی که جامعه طبقاتی در تمام طول تاریخ توسعه داده است خود را تحمیل کنی، نمی‌توانی از روابط آزاد بحث نمایی. به سبب نداشتن یک سطح رابطه آزاد، حالت مرسوم آن را تحمیل خواهی کرد. روابط مورد قبول نظام حاکم نیز بردگی و تسلیمیت را سبب می‌شود. این سبب تصفیه ارتش ما شده و جنبه قهرمانی فرد مبارز را از بین می‌برد.

پس بدیهی است که آفرینش یک زن و مرد قابل‌قبول، درواقع شرط موفقیت در مبارزه است. یعنی آماده کردن معیارهای رابطه قابل قبول دو جنس از جنبه‌های جسمی، روحی، فکری، تشکیلاتی و عملی در واقع به معنی جستجوی زندگی‌ای نوین است. به شکلی دیگر نمی‌توان شما را قبول نمود. به همین سبب گفتم، ایجاد رابطه در میان ما بسیار دشوار می‌باشد. امکان ندارد که زن و مرد همدیگر را درک نمایند. این بسیار دشوار است و به سختی می‌توان به آن دست یافت. من هم در تجربه خود نمی‌خواستم به روابط بی‌بها دست یابم. نیتم نیز بسیار مثبت بود. حال نیز خوش‌نیت و درواقع ساده هستم، همانند یک کودک! اما این مبارزه بزرگ را انجام می‌دهم، زیرا پیوند خود را با حقایق نبریده‌ام. علی‌رغم بودن تمایلات کودکانه‌ام، به سبب این‌که این موارد از یک جنبه همیشه با حقایق در پیوند بوده‌اند، با خود نیز به

مبارزه می‌پردازم. شاید از چرایی آن پرسیده و از اجرای این مورد برخود متأسف شوید. این، شیوه زندگی آزاد و یک معیار محبت، زیبایی و مقبول بودن در زندگی آزاد است. در غیر اینصورت به هرگونه زشتی و بردگی در سطحی ملی میدان داده می‌شود. رفتارهای غلط در بنیان گردن‌نهادن و سازش [باموارد سنتی] روا داشته می‌شوند. آزادی توسعه نمی‌یابد و در نتیجه مبارزه هم توسعه نخواهد یافت. چیزی که توسعه می‌یابد، اراده ضعیف مورد قبول نظام استعماری و فقدان حیات است.

من عقل خود را از دست نداده‌ام، اما کسی وجود ندارد که به اندازه من مشتاق زندگی باشد. در سنین کودکی نشان دادم که چگونه با این مشکل برخورد کرده‌ام. هنوز هم تحلیلات بسیاری در خصوص راه‌حل رهایی از زندگی سنتی، مسئله زن و رفتار مرد دارم. من در پی شکنجه شما نیستم. اما می‌دانید که اگر برخی از افراد هرزه فرصت به دست بیاورند، در پی ترویج چه‌چیزی خواهند بود. قوانین ازدواج! آیا همانند دختران و یا مردانی که در خانه مانده‌اند، از گذشتن سن ازدواج خود می‌ترسید؟ صحیح است، عمر شما می‌گذرد. این نیز یک قانون است. اگر نمی‌خواهی عمرت بگذرد، مانع مرگ ملت خود شو، مانع وضعیت تحمل‌ناپذیر و تباه شدن زندگی خلق شو، مگر نه اینکه خود را جسور می‌پنداری! رادمنش‌ها خود را جسور می‌پندارند. همانطور که گفتیم در ابتدائی‌ترین تجمع‌ها هم برای ازدواج باید استعداد شکار خویش را ثابت کرد. حتی برای کسب اسم خود نیز این لازم است. اسامی قهرمان‌ها نیز همیشه بدین شیوه ماندگار شده‌اند. تو یک بی‌عرضه‌ای، خود از یک زن بدتر هستی! ازدواج بکنی یا نکنی، چه فرقی می‌کند! اساسا به نظر من مردانگی مردان ما جای شک دارد؛ تقریبا همه آن‌ها هم از نظر همسری و هم از نظر سیاسی و اجتماعی جای شک دارند. از نظر جنسی مثلا مرد هستند! پناه بر خدا! مردانگی‌ای که بسیار شرم‌آور است!

قبلاً نیز بارها به این امر اشاره کرده بودم که زنان کمابیش بر ضعف جنسی مردان واقفند. غریزه جنسی عادتی است که به آسانی نمی‌توان آن را کنترل نمود. همانگونه که از عنوانش پیداست: غریزه نام دارد! غریزه‌ای همچون گرسنگی و یا چیزی شبیه غریزه ترس. زن می‌بیند که مرد سلطه‌جو بدون این امر نمی‌تواند زندگی کند و مطابق آن موضع‌گیری می‌نماید. در واقعیت کردستان باید تفاوتی کمی جدی‌تری را قائل شد. به سبب اینکه مرد از نظر اجتماعی، سیاسی و نظامی از رادمنشی دور افتاده و نظام استعماری همیشه برخوردی به صورت زنی "ضعیفه" با آن دارد، به وضعی بدتر از زن سقوط کرده است. زنانگی درواقع یک اصطلاح جنسی صرف نیست. وقتی در تاریخ بررسی شود، دیده خواهد شد که جنس زن به نسبتی که از عرصه اجتماعی ، سیاسی و به ویژه نظامی گسسته شده، به یک "ضعیفه" تبدیل می‌شود که در وضعیتی موسوم به شکل زن سرکوب شده، خود را نشان می‌دهد. یعنی زنانگی درواقع محصول

یک رویداد اجتماعی است. حال به مرد بنگریم؛ مرد کُرد همچنان که از پیشرفت اجتماعی، سیاسی و نظامی دور گشته، غلام و مزدور دیگران نیز می‌باشد. یک زن نیز درواقع مزدور مرد است. اما مرد، مزدوری پایبند برای یک ملت و طبقه حاکم دیگر - به صورتی بدتر از زن - می‌باشد.

حال این تعریف را نیز به خوبی درک نماییم: چرا مرد کرد مردی سالم نیست؟ این امر قابل درک است. آری، اگر مردی باشی که اینچنین وابسته غرایز جنسی باشی، سعی می‌کنی مردانگی خود را با غریزه جنسی صرف اثبات نمایی. غریزه جنسی در زن هم بسیار زود، از حالت یک احساس خارج شده و به تباهی کشانده می‌شود. متاسفانه غریزه جنسی را نیز به تباهی کشانده‌اند که باید آن را نیز بخوبی توضیح داد. اینگونه به صورتی احمقانه آن را منحرف نموده و تداوم می‌یابد. مرد نیز در مقیاسی وسیع از لحاظ جنسی تضعیف می‌گردد. هنوز به سی سالگی نرسیده، نابود می‌شود و بعد از سی‌سالگی پیر می‌شود. زن در جامعه کرد بعد از سی‌سالگی از زندگی بریده می‌شود. مرد هم بعد از بیست‌وپنج‌سالگی آن‌گونه است. از همان ابتدا خود را در تله جنسیتی که به صورت غریزه دیده می‌شود، نابود می‌کنند. جنبه تحمل‌ناپذیر غریزه جنسی آن است که زن و مرد را بدون بررسی صحیح تضادها، مدفون نموده است. از این نظر شیوه رابطه موجود در میان ما مرگ قبل از مرگ است. من از آن بسیار دوری جستم. به سبب این‌که اختلافاتم در مقابل این مورد را با موفقیت به نتیجه رساندم، حال تا حدودی موجودیتم محسوس است. در حال حاضر علی‌رغم این سن، وضعیت من همچون یک جنس می‌تواند قابل قبول باشد. یعنی همچو یک مرد نیز در وضعیتی نیستم که هیچ انگاشته شوم.

مطمئن هستم که اگر ثروتمندترین مردان کرد زن داشته باشند، قطعا از علاقه و اشتیاقی حتی به شکل معمول آن نیز برخوردار نخواهند بود. اما زن نیز به سبب این‌که در آنجا فرسوده گشته، به صورت مطلق محتاج گشته و به سبب سنت‌ها و دشواریهای مادی، به آن برخوردها تن درمی‌دهد. به طور حتم [اینگونه روابط] ربطی به آزادی ندارد. چه رسد به زیبایی و یک زندگی قابل‌قبول و آزاد و معیارهای حیات آزاد، به هیچ وجه پیوندی با آن‌ها ندارد. تنها زندگی را به شکلی روزانه سپری می‌کند. اینان در زندگی، "زنده‌های بی‌روح" هستند. یک بی‌احترامی بزرگ نسبت به زندگی.

این داستان طولانی‌تر است. هنوز شیوه تفکر را یاد نگرفته‌اید. ما سعی کردیم که این موارد را به شکلی همه‌جانبه حل نماییم. توانایی پیاده‌کردن این موارد را در شخصیت خود ندارید. این اشتباه بزرگی است که این‌ها اندیشه‌هایی غیرقابل توجه بوده و یا اندیشه‌هایی است که نباید بر روی شخصیت خود پیاده کنید. نباید دچار این اشتباه بزرگ شوید. ما قوانین زندگی را توضیح می‌دهیم. این صحیح است. مبارزه‌ای که PKK انجام می‌دهد در عین حال مبارزه‌ای است در برابر سنت‌ها و تلاش‌های نظام استعماری که در

پی نابود کردن و فرسوده نمودن بوده، نسل کشی را از راه عاری نمودن جامعه از هویت آزاد انجام داده، انسان‌ها را به وضعیتی حقیر و بی‌بنیاد کشانده و شاید هم به سوی زندگی در مرزهای حیوانی سوق می‌دهد. نظام مزبور این امور را به صور گوناگون و متداخل پیش می‌برد. از این نظر جنبش ما عصیانی است در برابر گرایش صرف به غریزه جنسی و همچنین جامعه‌ای که در پی ایجاد خانواده، اجتماع و یا روابط جنسیِ بسیار عقب‌مانده مطابق با چنین اصولی است. طغیانی است در برابر اجتماعی‌شدن و مناسبات اجتماعی غیرقابل قبول. ما در برابر این مسائل عصیان می‌نماییم. به میزانی که چنین روابطی رد شده، از آن گذار گردیده و تخریب شوند؛ همچنین به میزانی که موفقیت سازمانی و مبارزاتی حاصل گردد، آن هنگام گامی دیگر در سوق‌دادن خلق، میهن، انسانیت و روابط صحیح جنسیتی بسوی پیروزی برداشته و هردوجنس (زن و مرد) روابطی موفق را بنیان خواهند نهاد. بعد از این موفقیت است که می‌توان از لزوم ایجاد رابطه، احساس، محبت و غریزه جنسی سخن راند. جهت رسیدن به این موارد مبارزه می کنیم.

زنان و مردان ما جهت ایجاد یک آزادی بزرگ هستند

انقلاب موجود در کردستان، انقلاب احیای محبت است. این سخن را بیهوده ادا نمی‌نماییم. انقلاب ما جهت بزرگ‌ترین اشتیاق است. این در واقع بسیار محسوس است. اگر آنگونه نمی‌بود، آیا می‌توانستیم این‌همه دختر و پسر جوان را به این راه سوق دهیم؟ بدون اشتیاق، هیجان و احساسی بزرگ، این مورد امکان ندارد. مگر انسان کور باشد که این عظمت را در صفوف PKK نبیند. نمی‌توان به‌جای درک این امر، از زندگی فردی بحث نمود. کسی نمی‌تواند این دستاورد عظیم را از بین برده و رفتاری از خود بروز دهد که لایق آن عظمت نیست. این مغایر با ماهیت حقیقت PKK است. کسی در پی فریب کسی برنیاید. کسی اجازه رابطه بی‌بها ندارد، من نیز!

در مقابل زن ضعیف نیستم، درست برعکس آن زن به اندیشه‌های ما نیاز بسیاری دارد. برای ایجاد یک رابطه، مبارزه و تلاش لازم است. این دختران بی‌جهت به ما علاقه‌مند نمی‌شوند. آن‌ها از این جهت به سوی ما گرایش می‌یابند که کمابیش آن‌ها را با مسیر صحیح آزادی آشنا می‌گردانیم. به آن‌ها آزادی گفتگو، سازماندهی و زندگی را ارائه می‌دهیم که علاقه را جلب می کند و در طول حیات خویش آن را تجربه نکرده است. این را به عنوان اولین امر ارائه می‌دهیم. بدیهی است که این با یک مبارزه در پیوند است. هرکس می‌داند که روند مبارزه و ارتش آتش‌مانند ما چگونه است. در واقع آنان نیز نیک می‌دانند که اگر خواهان دستیابی به زندگی شرافتمندانه، با آبرو و شخصیتی سالم هستند، بایستی به حقیقت مبارزه ما بپیوندند. همچون دانستن نام خود این را می‌دانند و علاقه آن‌ها نیز بر این اساس است. شاید دیگران

غافل بوده و یا کاری غلط انجام داده باشند اما ماهیت آن اینگونه است. در بنیان پیوستن زن به PKKاین مسئله وجود دارد. این قانون به عضویت درآمدن زنان است.

این اصل و یا قانون بسیار مهم است. زمینه این شیوه را خود آماده نموده و به سطح یک قانون رسانده‌ام. زن تاسرحد مرگ و با دادن این‌همه شهید در مبارزه مشارکت می‌نماید. هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که به سبب اختلافات خانوادگی و عشیره‌ای به صفوف حزب پناه می‌آورند. در پیوستن زن به مبارزه آن‌چه حتمی و اساسی است و با دادن جان خود، آن را اثبات نموده است، اشتیاق به آزادی است. ضرورت زندگی باشرف و باحیثیت وی است. اگر تو لایق این مورد شوی، رابطه تو می‌تواند معنادار باشد. نمی‌توان در قبال آن بی‌احترامی کرد. عضویت زن در صفوف انقلاب، مشارکتی آزاد است. کسی اجازه ندارد با تسلیمیت وی و با توجه به ضعف وی، او را بکار بگیرد و یا منحرف کند و از آن سوءاستفاده نماید. این یعنی مغایرت داشتن با قانون آزادی که این نیز مجازاتی را با خود به همراه می‌آورد. در آن‌جا مشارکتی بزرگ برای آزادی وجود دارد و در برابر آن قطعا باید جواب مثبتی ارائه داد. بدیهی است که مشارکت آزاد، پیروزی، برابری، همه نوع سطح سازماندهی و داوطلبی در مبارزه را از انسان می‌خواهد. مطلقا رهایی میهن و هرگونه مبارزه موفقیت‌آمیز برای آن را مقتضی می‌گرداند. اگر می‌خواهی به رابطه آزادانه برسی، باید این امور را انجام دهی. اگر این‌ها را انجام ندهی، حتی نمی‌توانی به آن نزدیک شوی. اگر فاقد قدرت برای ایجاد مناسبات مستحکم هستی و باعث تضعیف نیز می‌شوی، پس یک نوع جاسوس، بی‌اخلاق و ضد انقلابی هستی.

من بزرگ یک خانواده نیستم اما بالفرض PKK را همانند یک خانواده تصور کنیم. چرا دخترمان را به دست فردی بی‌اخلاق بسپاریم و یا چرا یک نوجوان عاقل خود را قربانی یک دختر هرزه کنیم؟ ما هم به اندازه یک خانواده حیثیت داریم. خانواده ما نیز حقیقتا خانواده‌ای مبارز است. دارای اصول بزرگی بوده و مبارزه‌ای بزرگ انجام می‌دهد. نسبت به معیارهای خانواده‌مان با احترام رفتار خواهیم کرد. هیچ کس نمی‌تواند فردیت خویش را تحمیل کرده و بگوید اشتیاق‌ها، احساسات و شهوات غیرقابل کنترل من به محض به دست‌آوردن فرصت سرکشی کرده و همه‌چیز را برهم خواهند زد. خانواده ما خانواده‌ای بسیار جدی است. شاید همچون یک شخص بی‌مصرف بتوانی مواردی را به هر خانواده‌ای تحمیل نمایی، اما به هیچ وجه نمی‌توانی چیزی را بر ما تحمیل کنی. اگر می‌توانی دوست بداری پس بزرگ‌منشانه دوست بدار. شجاع‌ترین مردها و زنان ما جهت انجام مبارزه و ایجاد آزادی‌ای بزرگ هستند. پیشاهنگان زندگی اصیل و شرافتمندانه همخوان با آن می‌باشند. هیچ کس- حتی من- حق تحریف این مورد را ندارد. من برای این امر بزرگ‌ترین خدمت را انجام می‌دهم. نیک واقفم که برخورد بسیار مطلوبی با هزاران دختر

نشان می‌دهم که یک مرد کرد تنها او را به صورت یک "ضعیفه" بی‌بها می‌بیند. من به آنها خدمت می کنم. آیا شما مردانی بسیار عاقل و یا شجاع و بالغ هستید و من هم دیوانه و یا یک خدمتکار حقیر؟ من در این عرصه یک مبارز آزادیخواه را می‌آزمایم. شما نیز برخوردهایی از این دست را ارائه دهید. خدمت کنید و روابط‌تان را ایجاد کنید.

من اجازه نمی‌دهم رابطه‌ای را که به دست آورده‌ام به آسانی به پستی کشیده شده و یا با فرومایگی به‌کار برده شود. اگر تو ادعای مرد بودن داری، قبل از هر چیز رادمنشی خود را در عرصه اجتماعی، سیاسی و تشکیلاتی ثابت کن. همچنین اگر زنی طالب محبت هستی و می‌خواهی بسیار مؤثر باشی، قبل از هر چیز ثابت کن که برخوردار از شخصیت و هویتی شریف، آزاد و برابر هستی. این سرچشمه محبت است.

مشکلات در سطح تئوری بسیار جالب هستند. باید عمل را دید. درک لزوم چگونگی زندگی بزرگ‌ترین عمل است. با هم بودن شما در حال حاضر در این مکان آموزشی بزرگ‌ترین عمل است. تشکیل صفوف گریلا نیز عملی بزرگ است. دیگر چه می‌خواهید؟ اجازه ندارید با فرومایگی، یکدیگر را اغواء کرده، فراری داده و روابطی رذالت گونه ایجاد نمایید. محبت این گونه تحقق نمی‌یابد. ارضای شهوات نیز اینگونه صحیح نیست.

ما غریزه جنسی را عیب نمی‌دانیم اما اجازه به کار گیری غیراخلاقی و بی‌حیثیت آن را نمی‌دهیم. غریزه جنسی باید موجب تعالی گردد. رابطه باید تا آخرین حد همراه با احترام باشد. کسی که می گوید نمی‌توان این صورت از روابط را یافت، یک غلام پست نظام استعماری است، انسان نیست. چنین کسانی به هیچ وجه حق ایجاد رابطه ندارند. می‌دانید که بردگان حق ازدواج نداشتند. مادام که در وضعی بدتر از بردگان هستید، نمی‌توانید رهایی یابید و حق ازدواج و چیزهایی از این قبیل نخواهید داشت. چگونه خود را آزاد می پندارید؟ آیا دولت تو را آزاد کرده است؟ آیا این را باور می کنی؟ آیا تو را به وضعی بدتر از بردگان دچار نکرده است؟ بردگان حق ایجاد روابط اجتماعی نداشتند. بردگان تنها برای دیگران غلامی می کنند. برده نمی تواند زن و یا شوهر داشته باشد. زن برده خرید و فروش می شود. اگر هم مرد باشد در هر کاری از او استفاده می شود. یعنی اگر جوابی درست به تئوری بردگی بدهیم، اگر چیزی که به ما تحمیل می شود معنایی فراتر از بردگی داشته باشد، آن‌وقت باید فهمید که روابط اجتماعی چیستند و آزادی در روابط زن و مرد چیست. برای آزادی باید مبارزه کرد.

نمی‌گویم که هرچیز را بدون نقص انجام می‌دهم اما تجربه من نشان می‌دهد که برای به دست آوردن حق در یک مورد باید ابتدا یک مبارزه نیرومند انجام داد. در آغاز من نیز رابطه‌ای بدون تلاش و مبارزه را

یافتم اما اندکی مانده بود برایمان تبدیل به معضل بزرگی گردد. بعنوان نمونه چرا نیاز به ایجاد ارتش یافتیم؟ سازماندهی ارتش برای ضربه زدن به هزارنوع دشمن است، برای دستیابی شما به آزادی و زندگی آزادانه و برابر شما در قبال همدیگر است. اگر به شیوه خانواده‌تان در پرورش شما توجه شود، هیچ کدام برای پیشرفت دادن دیگری نیست. هر کدام برای خیانت و پستی است. اگر می خواهید برای همدیگر باشید، پس بدانید که این، با حرکت و مبارزه بزرگ رنج و آزادی مرتبط است. باید این اصل را با پستی و دورویی برهم نزنیم. اصل، اصل است و باید ضروریات آن برآورده شوند. برای به دست آوردن همدیگر نیاز به یک مبارزه بزرگ دارید. یعنی اگر خواهان محبت بااصالت باشیم، مجبور هستیم اینگونه عمل نماییم.

من نیز به دخترانی علاقه داشتم، این آزمونی خجالت آور نیست. کسانی بودند که بسیار دوست شان داشتم. همه آنها را به یاد داشته و توضیح هم دادم. کسانی که دوست‌شان داشتم سبب شدند که سعی کنم برایشان میهنی دوست‌داشتنی و جامعه‌ای آزاد ایجاد کنم که زندگی با همدیگر در آن امکان داشته باشد. نباید نتیجه دیگری از محبت گرفت. این در صورتی است که کسانی را دوست داشته باشید و در صورتی است که شیوه دوست داشتن را بدانید! من محبت را این گونه تفسیر می‌نمایم. هنگامی که به زیبایی یک زن و یا یک انسان دیگر و یا هر نوع زیبایی می‌نگریستم، نتیجه‌ای که از آن می گرفتم این بود که آن را متحول کرده و در جهت رهایی میهن مان بکار ببرم. دقیقا پس از آن سوال "چگونگی آزادی میهن" مطرح شد. آیا بدون تشکیلات می‌توان به صورت نیرو و قدرتی اراده مند درآمد؟ بدون وجود تمام این موارد آیا می‌توان به زیبایی رسید؟ آیا عاملان ساختار استعماری را نمی‌بینید که کوچکترین فایده‌ای برایت دربرندارند. اگر فایده‌ای داشته باشد نیز برای نوکری توست و این یک فریب است.

حال چرا سعی دارم تمام این‌ها را تکرار نمایم؟ زیرا در نفهمیدن این موارد اصرار می‌ورزید. یعنی آن را به صورتی سطحی درک کرده و در قبال آن عناد می‌ورزید. به ویژه در پیاده‌سازی آن در شخصیت و زندگی‌تان دچار دشواری و سختی می‌شوید. به هیچ وجه نمی‌توانید عظمت ماهیت PKK را به خود بقبولانید. در واقع نمی توانید خصوصیات رهبری را بر روی شخصیت خود پیاده سازید. به جای نشان‌دادن توان پیاده‌سازی آن، بر فردیت خود پافشاری می کنید. در آن‌جا نیز تقابل روی می‌دهد. زیرا اصول و مبارزه‌ای بزرگ برای آن‌ها وجود دارد و تو هم مبارز هستی. نباید با این مسئله درگیر شوی، بلکه باید در ارزشمند کردن آن باشی. از هیچ کدام از شما نمی خواهیم به صورت یک قهرمان درآیید، اما حداقل می‌خواهیم مبارزی باشید که به آسانی از بین نمی‌روید. مبارزی قابل‌قبول باشید. این نیز برای ما ارزش بزرگی است. این پیشاهنگی نیز قوانین و قاعده هایی دارد. من سطح ملی آن را تحلیل می کنم، نمی توانم ریاکاری کنم. شاید شما به اقتضای رفاقت سطحی و غیرسازمانی و منطقه گرایی و یا فردیت خود بتوانید

تسلیم سوبژکتیویسم، تنگ‌نظری، سطحی‌نگری و فریب کاری شوید، اما این برای من امکان ندارد. در سطح ملی و حتی اگر امکان داشته باشد در سطحی که به تما م انسان ها مربوط باشد به تحلیل می پردازم. تمامی ادیان، فلسفه و سیاست ها برای انسانیت است. تنها برای یک ملت نیست بلکه برای تمامی انسان هاست. حقیقتا سوسیالیست بودن ما برای پیشرفته‌ترین برابری و آزادی است. باید طریقه اجرای آن را بدانیم.

اگر آزادی آسان می‌بود
روناهی و بریوان[5] بدن خود را به آتش نمی‌کشیدند

از عدم درک این مسائل تعجب می کنم. بویژه دختران نوجوانی همچون شما چرا درک نمی کنند؟ رفیق روناهی و رفیق بریوان همچون صاحبان آن مقاومت بزرگ -به ویژه رفیق روناهی- از رفقایی بودند که ما را بسیار خوب درک نموده بودند. این مطلب را در نامه وی بوضوح دیدیم. در یکی دیگر از نامه‌های خود می‌نویسد: "از دومین کنفرانس مطبوعاتی مرحله آتش‌بس بسیار متاثر شدم. علی‌رغم ایجاد آن‌همه امکانات و ارزش‌گذاری جهت هرگونه پیشرفت و پشتیبانی از زنان، هنوز کسی از میان ما وجود ندارد که به آن سطح رسیده باشد. حال آنکه تلاش‌های بزرگی در این راه به خرج داده شده است. هنوز کسی که با این آگاهی به یک شخصیت سالم دست یابد، چندان وجود ندارد. هرچه بیشتر حزب را می‌شناسم، بیشتر پای‌بند می‌شوم. وقتی اشخاص، پدیده‌ها، واقعیت مبارزه و امور را ارزیابی می کنم، سعی می کنم چیزی که همچون ضرورت پایبندی از من خواسته می‌شود را ارائه کرده و گاه اقدامی فراتر از آن انجام دهم." همانگونه که گفتم طرز و شیوه او از ایستاری قاطع و مصمم برخوردارست و به نظر من بسیار ارزشمند. شما نیز باید کمی بیندیشید. راه زنده نگه داشتن یاد این رفیق از رسیدن به نیروی درک و دیسیپلین حیاتی همچون زندگی او می گذرد. ممکن است در میان شما کسانی بخواهند لایق او باشند. به ویژه چگونگی مرحله همخوان کردن زندگی وی با PKK و چگونگی ایجاد تحول در وی را درک کنید. این موارد در نوشته‌های وی وجود دارند. به این‌ها نگاه کنید، یاد بگیرید و نسبت به آن احترام نشان دهید زیرا اینان ارزش‌های بزرگی هستند. اگر آزادی آسان می‌بود آن رفقا راه مزبور را نمی‌آزمودند.

رفیق روناهی در یکی از جملاتش می گوید: "رهبریت روح و جان می‌بخشد، مسئله مهم عملی کردن آن است". این را به صورت خودسوزی در یک عملیات عملی دریافتند. این پدیده بزرگی است. شما نیز اگر کمی صادق هستید، ماهیت چیزی را که جسارت و فداکاری می‌نامید، ببینید و درک کنید.

---

[5] دو رفیقی که در نوروز سال ۱۹۹۳ در آلمان خودسوزی نمودند. هر دوی آنها میهن‌شان را ندیده بودند. نامه‌های این دو دختر قهرمان کرد مملو از رهنمودهای آزادیبخشی است که برای آن جان خود را تقدیم کردند.

مادام که این عملیات با نام ما انجام می‌شود پس ما نیز مجبوریم که در مقابلش ادای احترام کنیم. آیا یک زندگی بی‌بها برازنده یک مبارز است؟ من از اشخاصی که مصرانه با ارزش‌ها به مقابله می‌پردازند، تعجب می‌کنم. حتی نمی‌خواهم دلم برای چنین کسانی بسوزد. تا زمانی که به این ارزش‌های متعالی پایبند نشوید، نمی‌توانیم شما را انسان محسوب نماییم. این نیز بیانگر پایبندی به سخنان و یاد این شهداست. برخوردی مطابق با شخصیت انسانی و خصوصیات این دختران جوان و مطابق با اشتیاق آنان خواهم داشت. قطعا اینچنین برخورد خواهیم کرد. انتظار نداشته باشید که به نوعی دیگر برخورد نمایم. هراندازه پست و غافل نیز باشید، زندگی آن‌ها بزرگ‌ترین رهنمود برای شماست. مادام که یک سرباز ارتش جسور ما هستید، باید مطابق این رهنمود زندگی کنید. یعنی فرماندهان این مبارزه، باید این گونه باشند و چگونگی مطابقت دادن خود با این امر را بدانند.

خود نیز رهرو راه آن‌ها هستم. آن‌ها انسان‌هایی سرشار از حیات بودند. چنان تحلیلی از زندگی کرده‌اند که انسان را دچار حیرت می‌کند. غریزه جنسی را حوزه‌ای می‌دانند که "مرد و زن بزرگ‌ترین فریبکاری را در برابر هم در آن انجام می‌دهند" چه تحلیل ارزشمندی، مقصودش این است که "در آن دسیسه، دغل‌بازی و بردگی وجود دارد و رهایی از آن بسیار دشوار است." در جایی دیگر می‌گوید: "متاسفانه ما شاهد آزادی مورد نظر رهبر حزب نشدیم". اما رسیدن به آن را همچون هدف خویش خود قرار داده‌اند. این‌ها ارزش‌هایی است که باید به آن پایبند باشیم. هزاران رفیق اینگونه داریم. علی‌رغم این اگر فقدان درک مسائل و راه شهدا و بجای نیاوردن مقتضیات آن خویش را نشان دهد، نه قابل قبول است و نه توجیه به شمار می‌آید. جوانید، جسورید، باید با جان و دل در راستای این ارزش‌ها زندگی کنید.

شهادت، بهایی است که باید برای زندگی پرداخت

ما مردمان بسیار ناموفقی هستیم. تنها سایه‌ای از مرد و زن در جامعه ما باقی مانده است و اثری از وجود آنها نیست. این را جهت تضعیف روحیه نمی‌گویم، بلکه جهت به دست آوردن اشتیاق پیروزی در شماست. زن و مردهایی هستید که به جای احترام و محبت، اسکلت، جسد و تصویرشان باقی مانده است. همه‌چیز معیوب، همه‌چیز بحرانی و شرم‌آور! فکر نمی‌کنم که هیچ مردی نگاهی سالم در برابر هیچ زنی داشته باشد و هیچ زنی به آسانی مردی را قبول کند. به نظر من آن‌جا جرم بزرگی وجود دارد. زیرا انسانیت به بازی گرفته شده و مواردی که حتی در شرایط قبیله‌های ابتدایی غیر قابل قبول می‌باشند، تحمیل گشته است. هم‌چنان که ما را از تمام قوانین و قواعدی که مهر خود را بر مرحله پیشرفت انسانیت زده‌اند نیز خارج کرده‌اند. البته که نابودی و نیستی بزرگی ایجاد شده است. انقلاب راه حقیقی گذار از این وضع می‌باشد. این معنای اسلوب و شیوه انقلابی و شهادت این رفقاست. ما با تکیه بر این موارد،

وظایف و کارهای بسیاری را انجام می‌دهیم. شهادت‌ها هیچ معنی دیگری نمی‌توانند داشته باشند. هیچ شهیدی برای شهید شدن، جان نمی‌دهد. بلکه شهادت وی بهایی است که باید برای زندگی پرداخته شود. این امر به سبب لزوم آن صورت می‌گیرد. خون ریختن جهت افزایش تعداد شهدا و ریختن خون بیشتر نیست. حتی یک قطره خون اگر بسیار لازم نباشد، ریخته نمی‌شود. در حقیقت نمی‌توانم تصوری غیر از این داشته باشم. من به همین دلیل در ابعادی باورنکردنی زندگی می‌کنم. به نظر من فدا کردن و کشتن بی‌بهای خویش قطعا قابل‌قبول نیست و یا نباید به قبول رفتاری مرگ‌آمیز اندیشید. این جهت احترام در مقابل زندگی است. فراتر از آن اگر تا این اندازه زندگی ما به زندگی خلق پیوند خورده است، نباید به آسانی بمیریم. باید بگویم کسانی که به آسانی می‌میرند از حقیقت تشکیلات ما و اهداف آن عقب مانده‌اند. از مرگ بی‌بهای آنان بسیار خشمگین می‌شوم.

در اینجا مقصودم شهدا نیستند. پس مقصودم چه کسی است؟ از همه بیشتر خودم. برای جلوگیری از مرگ و همچنین برای عفو خود، این‌همه تلاش می‌کنم. حال کسانی که مسئولیت مستقیم آن را برعهده داشته و با اتخاذ تدابیری می‌توانستند کارهای بسیاری انجام دهند، اما اینگونه عمل نکرده و در پی زندگی شخصی خود هستند آیا می‌دانند که تاچه حد از این کار متنفریم؟ آیا اینان می‌دانند که پستی و فرومایگی آنها در چه سطحی است؟ برخی ادعا نکنند که سازمان، آنها را درک نکرده و نگویند " قوانین زندگی سازمانی، نمی‌تواند مرگ دلخواه ما را دریابد." به شهادت بسیار معنا می‌دهیم اما صراحتا می‌گوییم که ریختن یک قطره خون در زمان و مکان نامناسب غیرقابل قبول است. من برای منافع شخصی خود زندگی نمی‌نمایم. به اندازه اشتیاق عظیم خود به زندگی، شدیداً از مرگی ارزان و بی‌ارزش دوری خواهم گزید. این مبارزات اینچنین به صورت الگو درمی‌آیند. خود را فریب ندهیم. این همه تلفات به سبب دوری از زندگی و نارسائی‌های نظامی است.

اگر خود را به چنین وضعیت غیرقابل شناختی درآورده باشید، باید به سرعت به اصلاح خود بپردازید. زندگی نیز موردی نیست که این‌گونه آسان تلقی گردد. بدون وجود روابط متقابل جنس‌ها و زندگی مشترک آن‌ها، زندگی نمی‌تواند وجود داشته باشد. اگر زندگی اولین گام باشد، دومین گام آن، زندگی سازماندهی‌شده و حقیقی اجتماعی است. این نیز از همزیستی زن و مرد می‌گذرد. اگر درمیان ما دومی این‌همه در خطر باشد، پس هرکس باید معنای عمل و زندگی‌اش را بداند.

به نظرمن نباید تا به حال زندگی می‌کردید. چگونه تضعیف گشتید؟ چرا به آسانی می‌میرید و یا کشته می‌شوید؟ نباید این‌گونه باشد. اگر چنان هم باشد آن را نیست می‌انگارم. من به این دو فلسفه و رفتار اجازه نمی‌دهم. از روز اول تا کنون، از وقتی خود را شناخته‌ام، شدیدا حیات‌بخش هستم. از یک نظر به

هیچ وجه زندگی نمی‌کنم اما از یک نظر هم متعالی‌ترین زندگی را دارا هستم. همانند یک قهرمان در مقابل والدین به مثابه بزرگ‌ترین سلاطین زندگی ایستادم و حال نیز اینگونه هستم. در مقابل جهان می‌ایستم. زندگی‌ام دارای اصولی است و نسبت به زندگی احترام مخصوصی دارم. بدینگونه کار کرده و اینگونه نیز کار را پیش می‌برم. این چیزی است که شما را نیز جذب می‌کند. شاید از این تاثیر پذیرفتید، اما تأثیرپذیری به تنهایی برای ما کفایت نمی‌کند. شما رفقای مبارز هستید. یک طرفدار و یا یک فرد معمولی میهن‌دوست نیستید. اما به رغم آن به تأثیرپذیری بسنده می‌کنید. اگر رفقایی مبارز بوده و عناوین ارتش، حافظ انقلاب و پیشاهنگی را بر خود اطلاق می‌کنید، پس باید حق آن را ادا کنید. من رفاقت سطحی و بی‌ارزش را نمی‌پذیرم. اگر می‌پندارید که امکان رفاقت سطحی و بی‌ارزش وجود دارد، در اشتباهید. چراکه این مهم بدترین نوع رفاقت‌هاست. هرچیز دیگری به غیر از رفاقت را می‌توان اینگونه انجام داد.

این موارد تنها لازمه مبارزه برای موجودیت یک ملت نیست بلکه برای تمامی انسانیت ضروری است. نمی‌توانم انسانی را تصور کنم که این مسئولیت‌ها را برعهده نمی‌گیرد. نمی‌توانیم به خدمت درنیاوردن احساسات و غرایز خود در راه انقلاب را تصور نماییم. اما اگر هم کسی بر ماندن در قطب مخالف پافشاری نماید، شدیداً با وی مبارزه خواهیم کرد. کسی در صفوف انقلاب، انتظار تأیید بردگی و تکیه‌گاه‌های آن یعنی ناآگاهی، پایبندی ناچیز و کراهت را نداشته باشد. به هیچ وجه و تحت هیچ عنوانی بدان رأی مثبت نخواهیم داد. در مقابل این، اگر کسی برای مبارزه آزادیخواهانه آمادگی داشته باشد، من بزرگ‌ترین و سرآمدترین خدمت‌کار او هستم. تحت امر این شخص و این مبارزه هستم و در حال حاضر نیز اینگونه کار می‌کنم.

حزب و تمامیت زندگی در مبارزه حزبی مشخص و روشن هستند. بر این اساس به اندازه عاری نمودن خود از اشتباه و ناکفایتی، رساندن به مهارت نیز بسیار مهم است و غیرقابل اغماض. این تنها یک وظیفه نیست، حقی است برای همه شما؛ حق انسان بودن. و این اشتیاق بزرگی می‌آفریند. اشتیاق بزرگ نیز تشکیلاتی بزرگ را و آنهم مبارزه را می‌آفرینند. مبارزان بزرگ نیز همواره از روابط بزرگ و مستحکم برخوردار بوده و دارای آگاهی وافر در موضوع ملی، آزادی، فرد، محبت و هنر هستند. به این محتاجیم. ما کمی جهت این امر راهگشایی کردیم. شما با دریافتن این امر همچون فرصت و با انرژی ناشی از جوانی‌تان باید بیشتر اقدام کنید. در غیر اینصورت اگر در این سطح درک نکرده و اقداماتتان در سطحی عقب‌مانده‌تر از آن باشد، نه قابل قبول بوده و نه به طور حتم فایده‌ای برایتان دربرخواهد داشت. باید این را سرآغاز خوبی جهت اقدام قلمداد کرد. باید به اندازه غنای ادراک، با احساس لزوم تلاش برای آن و با

انجام این تلاش در جای خود مشارکت نمایید. اگر این امر صورت بگیرد، می‌تواند شما را صاحب یک پیشروی سالم نموده و به طور قطع سبب موفقیت می گردد.

۱۳ ژوئن ۱۹۹۴

انقلاب راه‌حلی است برای مسئله
چگونه باید زیست؟
انقلاب تنها برای ارائه قوانین
و شیوه عملکردهای نظامی،
سیاسی و تشکیلاتی نیست. همه این موارد جهت
ایجاد زیرساخت و روساخت
یک زندگی اجتماعی است.
به‌جای اشکال مناسبات متکی
بر فشار، دروغ، دورویی
و هر نوع استعمار؛ تلاشی
در جهت ایجاد یک اشتراک معین
است که عاری از فشار
و استعمار بوده و متکی بر
دسترنج هر کس با اراده‌ای برابر و آزاد است.